كتبخانه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مترجمی

[illegible]

[illegible]

١٣٢٠

۸۸

عدد (۷) کتبخانهٔ مطبعهٔ عنایت عدد (۷)

جزیرهٔ پنهان

کتاب اول قضازدگان بالون

مترجمش

محمود طرزی

دارالسلطنهٔ کابل درمطبعهٔ عنایت بزیور طبع آراسته گردید

سنه ۱۳۳۲

بسم الله الرحمن الرحیم

یکدو سخن درباب طبع کتاب

حضرت خداوند یگانهٔ بی شریك و مانند جل سبحانه را هزاران حمد وثنا ست که مارا توفیق رفیق نمود تا (مطبعهٔ عنایت) را تأسیس نمودیم ، و به روشن ساختن فکرها و ذهنهای هموطنان عزیز خود به آثار مطبوعهٔ فنی وادبی واخلاقی تا یکدرجه کوشش ورزیدیم . واین نیست مگر بسایهٔ معارفپروری ذات شوکتسمات (اعلحضرت سراج الملة والدین) قبلهٔ اقدس امجد اعظم روحی له فداه که درباب توسیع معارف وطن عزیز ما افغانستان سعی وکوشش شاهانه را مصروف داشته اند ، وموجب شوق و آرزوی ما به تأسیس این مطبعه شده است .

در ینمار طبع و اشاعه « جزیرهٔ پنهان » نام ناول فنی بسیار شیرین و عجیبی را در مطبعهٔ عنایت امر نمودیم که این ناول نیز از آثار قلمیهٔ (ژول ورن) فرانسویست و عزیزی بنیان (محمود طرزی) آنرا از نسخهٔ که بزبان ترکی عثمانی ترجمه شده بوده است بزبان شیرین بیان فارسی ترجمه کرده است .

این ناول باناول (بیست هزار فرسخ سیاحت در زیر بحر) که قبل ازین طبع و نشر نمودیم لازم و ملزوم همدیگر شمرده میشود . زیرا احوال کشتئی نوتیلوس کپتا ن نمورا این ناول جزیرهٔ پنهان تمیم وتکمیل مینماید . وچنانچه سیاحت زیر بحر مصور طبع شده بود این ناول نیز مصور طبع گردید که اینهم یك دلیل ترقی مطبعهٔ عنایت

شمرده میشود ٠

بفضل و کرم خداوند متعال جل جلاله و توجهات ذات اعلحضرت بادشاه محبوب القلوب مراحم خصال خود امید میکنیم که مطبعهٔ عنایت ترقئی روزافزونی کرده هنوز بسی آثار نافعه و پسندیدهٔ بروی کار آرد ٠ ومن الله التوفیق ٠

— امضا —

—﴿ افادهٔ مرام مترجم ﴾—

ذات اقدس حضرت صانع قدیم حکیم جلت کلمته نوع بنی آدم را در ابتدای خلقت از همه وسایط مدنیه، و از همه لوازمات احتیاجیه محروم خلق فرموده عقل وذکا احسان نمود تا بواسطهٔ آن جوهر گرانبها شیئاً فشیئاً بدفع مضرت وجلب منفعت خود کوشش ورزیده کمال مدنی بالطبعی خود شانرا بروی کار آوردند وبه اینهمه ترقیات محیر العقول امروزه روز خود واصل گردیدند .

این رومان — یعنی ناول — که به ترجمهٔ آن ابتدا ورزیده ام عیناً حال ابتدائی بشریت را تصور میکنند . پنج نفر آدم بی همه چیز دریك جزیرهٔ غیر مسکون هجرا وتنها یی بواسطهٔ قضای ناگهانی یك بالون سواری می افتند . بجز عقل وذکا ، وعلم وفن معتنا ، وسعی وکوشش یگانگی همراه هیچ چیزی ندارند . درظرف سه سالی که دران جزیره میمانند ، غیرازانکه محافظهٔ وجود خود شانرا از گرم وسرد حوادث روزگار میکنند ، جزیره را نیز تا یکدرجه بقوت علم وفن ، و سعی وجهد خود ها به آثار مدنیت آباد میسازند .

(جزیرهٔ پنهان) ازمهمترین ، ومصنع ترین آثار تصوریه وقلمیهٔ (ژول ورن) فرانسوی نژاد است که درین اثر خود کمال مهارت ادبیه وفنیهٔ خود رانشان داده است، وازطرف انجمن معارف فرانسه مظهر تحسین وتقدیر گردیده است . ذاتاً هیچ یك

آثر او نیست که مظهر تحسینها و تقدیرهای عموم اوروپا نشده باشد، وهر اثر او بارها بار چاپ و بفروش رسیده باشد، ژول ورن، غیر از آنکه شرف وشان و نامداری عظیمی برای خود حاصل کرده است [زیرا که درفن ناول نویسی فنی از هیچ ملت در هیچ مملکت ما نند او دیگر یك محرری بسر نرسیده است] یك توانگری و ثروت بسیاری نیز بواسطهٔ این اثرهای بدیعهٔ خود بدست آورده توانسته است .

در زبانهای غربی اوروپا نمیدانم ، امادرزبانهای شرق ناول های فنی ژول ورن ، تنها بزبان ترکی عثمانی ترجمه و نشر شده است که در بخصوص غیرت و همت جناب (احمد احسان) بیگ افندی . صاحب جریدهٔ مصورهٔ (ثروت فنون) شایان تقدیر و تحسین است . اگر بحقیقت نظر کرده شود احمد احسان بیگ به این همت پسندیدهٔ خود یك خدمت عظیمهٔ برای قوم وملت خود بجا آورده است . زیرا اینگونه اثرها چون درزبان یك قوم وملتی تألیف ویا ترجمه شود غیر از آنکه موجب توانگری علم و فن آن زبان گردد یك شان وشرفی نیز برای آنزبان حاصل میکند .

احمد احسان بیگ ، در وقت حاضر به سرمایهٔ پانزده بیستهزار پوند یك ثروت جسیمهٔ تأسیس مطبعه و اداره خانهٔ خود را نموده است که اگردر اساس نخستین این سرمایه و ثروت تحقیق و تفتیش بعمل آید مبداء اساسی آنرا از سایهٔ ترجمهٔ همین آثارهای فنی ژول ورن می یابیم . زیرا در سوانح عمری جریدهٔ خود مینویسد که اول خود او در یکی ازدوایر حکومتی به تنخواه فیماه دو پوند یك کاتبی بود ، و دیگر ثروت وسامانی نداشت . اول کتاب (سیاحت بردور ادور زمین بهشتاد روز) نام ناول فنی ژول ورن را ترجمه کرده ، واز تنخواه جزوی که داشت کم کم پس انداز کرده دریکی از مطبعه های استانبول آنرا بطبع رسانید ، درا ندك مدت بقدر دوسه هزار نسخهٔ آن بفروش رسید ، و آنقدر سرمایهٔ برای او حاصل شد که یکپایه ماشین مطبعهٔ کوچك باچند سیر حروفات آن تدارك کرده توانست ، وبه ترجمهٔ دیگر ناولهای فنی مانند (سیاحت زیر بحر) و (جو هوا) وغیره پرداخته واخبار رانیز بروی کار انداخته رفته رفته به این ثروت وسامان امرو

زه روز خود واصل گردیده است .

این بندهٔ عاجز ناتوان (محمود طرزی افغان) از ترجمهٔ این آثار بدیعهٔ ادبیه هیچگاه امید و آرزوی ثروت وتوانگری را نکرده ام ، بلکه مشوق یگانهٔ این عبد احقر همانا قدرشناسئی معارفپرورانهٔ ذات شوکتسمات بادشاه حقایق آگاه محبوب القلوب مقدس ما اعلحضرت (سراج الملة و الدین امیر حبیب الله خان) باد شاه دولت قویشوکت خداداد افغانستان شده است . بعد ازمسافرت مدیدهٔ که در ممالك دولت علیهٔ عثمانیه بسر آورده بوطن عزیزم افغانستان رجعت کردم نخستین بار به ترجمهٔ همین ناول (جزیرهٔ پنهان) از ترجمهٔ ترکی آن پرداختم . و بخط نستعلیق بقلم خودم نوشته تقدیم پیشگاه معارف اکتناه اعلحضرت باد شاهی نمودم . ذات اعلحضرت همایونی آنرا بیك مراق وذوق علم پسندانهٔ شاهانه مطالعه فرموده بسیار پسند فرموند ، وازین خدمت قلمیهٔ که همچنین یك اثر برگزیدهٔ را بزبان فارسی ترجمه کرده ام عبد احقر باخاك برابر خود را مظهر تحسین و آفرین فرمودند . پس برای یك محرر احقر؛ برتر ، وعالیتر ، و شوق آورتر ازین چه چیز تصور خواهد شد که یك باد شاه بزرگ یکدولت سترگ اورا آفرین بخواند ، وسزاوار تحسینش بفرماید !

دیگر چیزیکه موجب شوق وهوس عاجزانه در خصوص ترجمه های آثار ادبیه وفنیهٔ جدیده گردیده است این است که در خارج وطن مدت سی سال از عمر گرانمایه را بسر آوردم ، به آموختن زبانهای غیره موفق شدم ، عاجزانه تحصیل علوم وفنون جدیده را نمودم . لهذا نخواستم که محصولات فکریه وتحصیلیهٔ خود را در مخزن دماغ در زیر انحصار واحتکار آورده افراد ملت نجیبم را ، واولادوطن عزیزم را از ان محروم گذارم . ارمغان سیاحت سی ساله ام را بنظر ارباب مطالعهٔ وطن عزیزم تقدیم نمودن خواستم . وبه ترجمه های ناولهای فنئی (ژول ورن) از ترجمه های ترکئی جناب احمد احسان بیگ یگان یگان پرداختم . ودیگر بعضی آثارادبیه وفنیه واخلاقیه نیز بوجود آوردم . ولی هزارافسوس که مقصد یگانهٔ عاجزانه که عبارت از استفادهٔ اولادوطن

بود بسر نمیرسید . زیرا ترجمه و یا تألیفی که میشد تنها عبارت از یك مسودهٔ میماند که خودم آنرا مینوشتم . و بعضی را بواسطهٔ میرزا های خوشخط یا کنویس و تبییض نموده تنها یك نسخه کتاب ازان بوجود می آمد ؛ وچون یك سرمایهٔ نداشتم که تدارك یك مطبعهٔ خصوصی کرده بتوانم ، وهم برای آن مسئله مشکلات زیادی موجود بود ، ازانرو بسبب عدم انتشاریافتن آثار عاجزانه همیشه جگر خون میبودم . چونکه یك شرر . یا یك ناوه باران برای محوساختن ابدی آنها کافی بود .

حالا نکه ارادهٔ ازلی ومشیت لم یزلی حضرت خدا وندلایزال جل اسمه میخواست که افغانستانرا بنور علم وعرفان منور سازد . لهذا بمانند وجود مسعود اعلحضرت سراج الملة و الدین یك بادشاه معظم معارف گستر عرفان پروری را مشعله افروز ملك و ملت گردانیده برای احضار مطابع تیپوگرافی امروارادهٔ شاهانه شرفصدور یافت . واستمزاجاً دانسته شد که برای انتشاریافتن یك جریدهٔ و طبع چیزی مانعی نیست . ازین آرزوی شاهانه استفاده را اندیشیده امتیاز جریدهٔ (سراج الاخبار افغانیه) را استحصال ، وبه اجرای خدمات قلمیهٔ خودم که اخص آمال بندگانه ام بود کامیاب آمدم .

ازدیگرطرف شهزادهٔ جوانبخت معظم حضرت عالئی (سردار عنایت الله خان معین السلطنه) صاحب افخم که فرزند اکبروارشد ذات اعلحضرت شان میباشند ، ویك مجسمهٔ ذکاوحماست وعرفان وفطانت شمرده میشوند ازکمال ذوق وشوقی که به احیای علم وفن ، وتنویر اذهان اولاد وطن درضمیرمنیر عالی شان مرکوز است یك چاپخانهٔ خصوصی بنام (مطبعهٔ عنایت) تأسیس و بنیاد نهاده انتشار آثار عاجزانه ام رابرعهدهٔ آن مطبعهٔ مبارکه محول فرمودند .

چه سعادت ، چه بختیاری ! این است که این عرفان
معرفت کمیت خامهٔ عاجزانه ام رادرمیدان خد
وشوق وهوسم رادوبالاساخت ، حتی بد

که این کتاب ناول جسیم «جزیرهٔ پنهان» رادرسنهٔ ۱۳۲۵ ترجمه نموده بودم و چون تنها یك نسخه بقلم خود نوشته بودم و دیگر نسخهٔ ازان موجود نبود قضاءً آن نسخه ضایع وتلف گردید . این است که دوم باربه ترجمهٔ آن پرداخته ام . ارباب ترجمه وتحریرانکارنخواهند فرمودکه عیناً یك اثررا دوبارترجمه کردن تاچه درجه بر طبیعت وذهن شاق ودشوارمی آید ! ...

ازجناب حق وفیاض مطلق جل وعلی نیازمیکنم که مرا توفیق کرامت فرماید تادرراه خدمات قلمیهٔ عاجزانه تا جان در بدن دارم برموافق رضای ذات اعلحضرت پادشاه محبوب القلوب مقدس خود جد وجهد بعمل آرم ، ومطبعهٔ مبارکهٔ عنایت به نشربسی آثارنافعهٔ جیدهٔ جدیده رونق افزای عالم مطبوعات گردیده رضای شهزادهٔ معظم افخم خودم را استحصال نمایم وزبان شیرین بیان فارسی که کم بضاعه ترین آثاراین عصرترقی وتمدنست بواسطهٔ نشریات این مطبعهٔ مبارکه توانگر گردد .

ومن الله التوفیق .

امضا

محمود طرزی

جزیرهٔ پنهان

کتاب اول

قضا زدگان بالون

باب اول

فهرست

یك صدا میگوید : — آیابلند میشویم ؟
دیگری . . . . : — نی نی ! یکرنگ فرومی آئیم .
دیگری . . . . : — ازانهم بدترکه بپایان می افتیم .
باز همان صدا : — کارمابمرحمت خداوندی ماند . (صفره) (۱) بیندازید .
دیگری . . . : — این است که همین یك توبرهٔ آخری ماندهٔ آنرانیزانداختیم .
باز همان صدا : — آیابالون بالا برامد ؟
دیگری . . . . : — نی !

(۱) (صفره توبره های ریك رامیگویندکه بالونچیان آنرادربالون باخود دربالون میبردارند، وهروقتیکه بخواهند بالونرابرهوابالا ترکنندیکی ازان توبره هارامی‌اندازند .)

دیگری . . . . : — من مانند صداهای موج یکچیزی میشنوم .

دیگری . . . . : — بلی ، دیدم ! بحر ذخار درزیر پای ماست !

دیگری . . . . : — بخدااست میگوید ! از بحر الله که پنجصد قدم‌بالاباشیم !

بعد ازین گفتگو، این صدای پر تأثیرشنیده شد :

— هرچیزیکه سنگینی داشته باشد همه را بیندا زید ، همه رابیندا زید ! عنایت ومرحمت از جناب خداوند است .

این است صداها ئیکه درروز (۲۳) م ماه مارت درسنهٔ ۱۸٦٥ درروی بحر [محیط کبیر] ازروی هواشنیده شده است .

حالاضرورشدکه کیفیت این سخنهائیکه درروی‌هوامابین‌یك چند نفری گفتگو شده برخوانندگان کرام خود اشکارسازیم‌که چه بود وچه شد :

این یك هنوزازخاطرهافراموش نشده خواهد بودکه درسنهٔ (۱۸٦٥) میلادی یك طوفان باد دهشت انگیزبسیارشد تناکی ازجهت شمال شرقی بوزیدن آمده دنیاراباسرزه درآورده بود . دراثنای طوفان مدهش مذکور (باروەترو) ها ،یعنی (میزان‌الهوا) هابقدرهفتصد وده (ملیمتره) فروآمده بود . این طوفان آنچنان‌یك گردباد دهشتناکی بودکه از (۱۸) م‌ماه مارت فرنگی‌تابه (۲٦) م ماه‌مذکوردوام‌نموده است . ضررهاوزیانهائیکه این باد ، درآسیا ، وامریکا ، واوروپا بهم رسانیده بود خیلی بسیار بود . خط وزش این باد درمابین (۳٥) درجه عرض شمالی ، و (٤۰) درجه عرض جنوبی بصورت مائلانه درورزیدن بود . هرگاه درباب درجهٔ دهشت وهیبت این باد همینقدربگوئیم‌که بسی‌قصبه هارامحو نمود.بسی جنگلهارا ازبیخ وبن برافگند ، بسی ساحلهارادرزیر آب‌بحرغرق‌ساخت ، بسی‌کشتیهاراازبحربخشکه انداخت . بسی‌کشتزارهاراازیروزبرنمود ، هزارهاانسانهارا درخشکه ودریاغرق وهلاك کرد ازینسخنهایکقدری درجهٔ دهشت وهیبت این‌بادبلابنیادراد انستانده خواهیم توانست . این باد دهشت نهاد قبل ازین نیزباربار بوزیدن آمده درسنهٔ [۱۸۱۰]

شهر (هاوانه) را ، ودرسنهٔ (۱۸۲۵) شهر (غوآدلوب) را خراب کرده است ، ولی درینبار این آفت سماوی ازان آقهام مدهشتر ، وخرابیهایش بیشتر بود .

دراثنایی که در بحر وبر این خرابیهاوزیانهابوقوع می آمد ، درروی هوا نیز یك حادثهٔ بسیار عجیبی پیش شده بود ، چونکه یك بالون بدم این باد آفت نهاد افتاده مانند یك گله شیکه ازدهن طوپ برآید درساعتی (۹۰) میل مسافه را قطع کرده ، ودر طبقات هوابه پروازافتاده روان بود .

درمیان سبد این بالون که مانندگوی بچوگان این باد بلابنیاد افتاده بود پنج نفرسیاح موجود بودکه بسبب بخارماء و قطرات بارانیکه گاه گاه میبارید خوب دیده نمیشدند .

آیااین بالونکه بازیچهٔ طوفان خرابی رسان شده از کجامی آید ؟ آیاازکدام نقطهٔ روی زمین بهواشده ؟ بهرصورت دراثنای طوفان باد بهواشده خواهد بود ، زیرا دروقت اینچنین باد دربالون نشستن و بهوابالابرامدن بجزخودکشی دگرهیچ چیزی نیست . البته که قبل ازوقوع این طوفان بهواشده باشد . وچون ازوقوع طوفان باد پنج روزمیشود ازروی حساب چنان معلوم میشود که درهر روزدوهزارمیل قطع کرده باشد ، و به انحساب ازهر جائیکه حرکت کرده باشد خیلی ازخیلی دور افتاده خواهد بود .

باوجود اینهم پیمایش کردن مسافه ئیکه قطع کرده اند ازطرف سیاحین بالون سوارممکن نیست . بلکه بسببی که بالون بباد یکجارفتارکرده ازینهم خبرندارند که اینقدرمسافهٔ بسیاری را قطع کرده باشند . بالون حرکت میکند ، برمحورخود دورها اجرا میکند ، اما بالون نشینان ازین خبردارنمیشود . بسببیکه بالاوپایان وهمه اطراف شان بادمهٔ بسیارکثیفی پوشیده شده نمیدانندکه دراطراف شان چیست ؟ وچون زیر وبالای شان راپارههای ابرهای بسیارکثیفی احاطه کرده به اینهم نمیدانندکه آیاشب است یاروز ؟ ازوقتی که درطبقات بلند هوابدم باد افتاده رفتاردارندازروی زمین ، وازرو

شنئی آفتاب واز بحر هیچ اثری ندیده‌اند . تاآنکه بسبب قضای مدهش پاره شدن بالون و برآمدن (غاز) از آن ، وپایان آمدن بالون درزیر خود سطح بحر را دیده دانسته اند که بسوی چگونه یك گرداب مرگ مجسم پویان هستند !

این است که آن سخنها وصداهائیکه ماشنیدیم ازهمین پنجنفر سیاح بالون سوار است که درچنین وقت هولناك باهم ردوبدل کرده اند .

بعد ازانکه مانند خوردنی ، وپوشیدنی ، واسلحه وهمه چیزهای سنگین بار خود شانرا بدریا انداختند بازبقدرهزار و پنجصد قدم بالا برامدند . سیاحان بیچاره چون در زیرپای خود در پای پرامواج بی پایانرا مشاهده کردند طبقات بلند هوا رابرای خود شان ملجاء امن وامان دانسته همه اشیایی که برای خودشان بسیار ضروری ولازم بود نیزبه پایان انداختند . و برای ضایع نشدن (غاز) خفیفی که بالون رادرطبقات هوابالا گرفته بود برای جستجو کردن چاره آغاز کردند .

شب را بچنان اندیشه های خوفناکی بسر آوردند که اگر ازسیاحین مانازکتر دیگر آدمانی میبودند بهمه حال زهرهٔ شان آب میشد . در وقت صبح طوفان یك قدری سکونت پیدا کرد . ابرهاهم بلند شدند . گردباد دهشت ناك طوفانی ، بیك بادتند شدتناکی تحویل یافت . وتایکدرجه دیدن اطراف ممکن گردید .

درین اثنا بازفرو آمدن بالون بطبقات پایانئی هوا آغاز نهاد ، شکل محفظهٔ جسیم بالون نیزبرهم خورده ازمدوری به بیضوی تحویل یافته بود که اینهم برای برامدن غاز درون آن یك دلیل واضح وروشنی بود ، تام دروقت زوال؛ بالون ازسطح بحر بقدر هزار قدم بلند بود . ولی لحظه بلحظه فرومی آمد . سیاحها همه چیزهائیکه درجیبها وپیش شان بود یگان یگان می انداختند . بسبب حساس بودن بالو نهایه هرانداختن یك چیزی بالون یکقدری بالامیبرامد وبازبه نزول آغازمیکرد . پس معلوم شد که هلاك برای شان مقرراست !

درهرطرف که نظرمیکنند هیچ یك خشکهٔ بنظرشان برنمیخورد . درزیرشان

بجز از بحر محیط که امواج دهشت آماج آن بشدت تلاطم میکنند دگر هیچ چیزی دیده نمیشود . باوجودیکه بسبب بلندی موقع شان بقدر چهل میل مسافه در مد نظر شان است باز هم در هیچ طرف بحر محیط هیچ یك نقطهٔ سلامت بنظر خوف منظر شان بر نمیخورد! دریا بشدت باد آنقدر متموج و پر طلاطم بود که بالون نشینان همه سطح دریا را با یك طبقهٔ سفید کفها مستور میدیدند .

سیاحین بیچاره برای آنکه با بالون خود یکجا در گرداب نایاب دریا محو و نابود نشوند هرانقدر سعی و کوششی که در وسع بشری شانست درباب تأخیر کردن افتادن بالون خود صرف میکنند . ولی چه فائده که سعی و کوشش شان هیچ ثمرهٔ نبخشیده بالون لحظه بلحظه نزول میکند . وهم از شرق شمالی بسوی جنوب غربی یکسر بسرعت تمام قطع مسافه میکنند !

آیا حال این سیاحان بیچاره مدهش نیست؟ البته که بسیار مدهشست زیرا محقق میدانند که مانع نزول بالون خود شده نمیتوانند! درون خیمهٔ بزرگ بالون آهسته آهسته از غاز خالی شده میرود ، نزول هم دوام میکند ، بند کردن پاره گی خیمهٔ بالون برای سبد نشینان بیچاره محال مینماید ، و تا آن پاره گی بند نشود ضبط کردن غاز در درون خیمه ممکن نمیشود . پس ازین مدهشتر حال چه تصور شود ؟

از پیشین یکساعت بعد از سطح بحر بقدر پنجصد قدم بالا بودند . اگرچه به انداختن اسبابهای سنگین از یکی یکبار افتادن بالون در قعر بحر خود را تا یکدرجه محافظه کرده توانسته اند ولی اگر تا بشام یك خشکهٔ پدیدار نشود غاز باقیماندهٔ بالون تمام شده بالون با بالون نشینان خود درمیان امواج پرشور و شر بحر محو و نابود شدنش محققست . درچنین زمان هرانچه چارهٔ نجاتی که بخیال شان میرسید همه را اجرا میکردند . زیرا این آدمها از مردمان بسیار تجربه کار و با غیرتی بودند . از از و میخواستند که تا به آخر دقیقه با مرگ پنجه داده بعد از ان مغلوب شوند .

از پیشین دوساعت بعد بالون ، بقدر چارصد قدم از سطح بحر بالا بود . درین

اثناصدای یك آدمی که معلوم میشد که ترس و بیم عادت اونیست اینسخن را گفت:
— آیاهیچ چیزانداختنی باقی نمانده ؟
چند صدای دیگر چنین جواب داد :
— یك کیسهٔ ده هزارروپیه گی طلاباقیمانده .
بعدازاین سخن یك کیسهٔ سنگینی بدریاافتاد .
یکی پرسید : — آیابالون بالاشد ؟
دیگری گفت : — یك کمی بالاشد ، اما باز بفرو آمدن آغاز میکند !
دیگری پرسید : — آیادیگر چیزانداختنی داریم ؟
دیگری جوابداد: — نی ، هیچ چیزی .
بازهمان صدای پرتأثیرحاکمانهٔ اولی گفت :
— مگرسبدی را که دران نشسته ایم فراموش کردید ؟ خود رابریسمانهای بالون به بندیم ، سبدرابدریابیندازیم !
براستی که برای بالابراوردن بالون چارهٔ آخرین همین بود ، لهذاهماندم سیاحان درمانده گان خود شانرابریسمانهای بالون بسته کردند . اینراهم بگوئیم که یك سگ نیزباایشان موجوداست که آنرانیزفراموش نکرده بیك ریسمانی در آویختند ، وسبد را بدریاانداختند . بالون هماندم بقدردوهزارقدم بالابرامد .
معلوم استکه بالونهابسیارحساس یك جسمی میبا شند . بمجردیکه یك جسم بسیارخفیفی ازان بیرون انداخته شود بسوی بالابسیار بلند میشود ، ولی چون موا زنه ومقاومت غازنباشد بازرو بسقوط مینهد . این استکه بالون سیاحان بیچاره نیز بسبب انداختن سبد دفعتهً دوهزارقدم بالا برامده باز آهسته آهسته رو به تنزل نهاد زیراغازازشکافی که در خیمهٔ بالون پیداشده بود بسیاربیرون میبرامد .
سیاحان برای به هواداشتن بالون هرا نقدرسعی وکوششی که درقوت شان بود صرف کردند ، ولی هیچ فایدهٔ نکرد . لهذابعد ازین بغیرازمرحمت ومعاونت خدا

وندی دیگر تکیه گاه و پناهی برای شان باقی نماند .

بشام یکساعت باقی مانده بود که بالون بقدر سه صد قدم بر سطح بحر فرو آمده بود . درین اثناسک دفعتهً یك عوعوهٔ نمود . یکی از سیاحان گفت :

— گمان میبرم که (توپ) یکچیزی دید . [توپ نام سگ شان است] .

درعقب این سخن فریادها و فغانهای سیاحان بفلك برشد و همه بیك زبان گفتند :

— خشکه ! خشکه !

بحقیقت که درجهت جنوب غربی یك زمین بسیار بلندی بنظر سیاحان دست بسته از جان بر خورد . اماچون این خشکه نیز بقدر سی میل دورتر مینمود رسیدن بالون تابه آنجا کم از کم بیکساعت قطع مسافه کردن ، و آنهم بشرطیکه باد بالونرا برابر بهمانطرف براند ، و خط حرکت آنرا تبدیل ندهد وابسته بود که آیاتابه آنوقت غاز بالون خواهد ماند یانی ؟ و بادبالونرا برابر بران خشکه خواهد راند یانی ؟

این است مسئلهٔ دهشت انگیز مرگ ، و زندگی ! سیاحان بیچاره نقطهٔ سلامت رابچشم می بینند ، ولی امید رسیدن آن برای شان مجهول ! اینراهم نمیدانندکه آیااین خشکه جزیره است یاقطعه ؟ زیرا سیاحان مابدم باد افتاده از ینهم خبر ندارندکه بکدام سمت وکدام طرف میروند ؟ بهرحال اگر جزیره باشد ، یاقطعه باشد ، مسکون باشد ، غیرمسکون باشد یگانه نقطهٔ سلامت همانست . بهمه حال به آن رسیدن لازم است .

در ساعت چار بلون بدرجهٔ رسیده بود که خود را بر هوا گرفته نمیتوانست و بر سطح بحر مالش یافته میرفت . یکچند بار موجهای بحر بر سیاحان بیچاره آب پاشی نیز نمود . این آب افشانی سنگینی بلونرا زیاده تر میکرد . بالون مانند مرغیکه بال آن سر بسته شده باشد بکمال زحمت خود را بر میداشت !

بعد از نیمساعت بخشکه بقدر نیم میل مسافه باقی مانده بود . لکن بالون هم سراسر از غاز خالی شد . بحال غرق شدن رسیده بود . سیاحان بیچاره یکچند بار در آب غوطه خورده باز برامدند . درین اثناخیمهٔ بالون بسوی سطح بحر میل نموده غلطیدن

گرفت که به این سبب باد از شکاف پاره شده گی خیمه داخل بالون شده مانند باد بان کشتی سیاحان را بسوی خشکه راندن گرفت . بلکه به اینصورت سیاحان بیچاره که پاهای شان درمیان آب ، ودستهای شان بطناب مربوط بود بمنزل مقصود برسند !

بالون بخشکه یکچند صدگز نزدیك شده بودکه دفعتهً صداهای بسیار پردهشتی از سیاحان برامد . مگر یکی ازسیاحان بیچاره رایك موج مدهشی در ربود ، یاآنکه خودرا خود در ربوده اند ! درعقب آن سگ نیزبیك عوعوهٔ بسیار حزینی خودرادر آب پرتاب نمود . بالون چون به اینددرجه خفیف وسبك شد یکی یکبار برهوا گردیده بعد ازکمی مائلاً بر ریگزاری که درخشکه بود فرو آمد .

بیچاره گان دراینجا بمعاونت یکدیگر خودرا از ریسمانها باز کرده برخاك قدم نهادند . بالون نیزمانند یك مرغ بال بسته ئیکه دفعتهً بالهایش باز شود پرواز نموده از نظر غائب گردید .

درحالتیکه دربالون پنج نفر آدم ویك سگ بود ، درخشکه تنها چهار نفر برامدند . مگر یکی از پنجنفر ، برای رهائی دادن چار نفر رفیق دیگر ، خود را فدانموده طعمهٔ امواج پردهشت دریانموده است !

چار نفرسیاح بمجردیکه برخشکه قدم نهاد ، رفیق خودشانرا اندیشیده همه بیك زبان فریاد براورده گفتند :

— بلکه آب بازی کرده بساحل رسیدن میخواهد ، زود شویم ، برهانیدن او کوشش ورزیم .

باب دوم

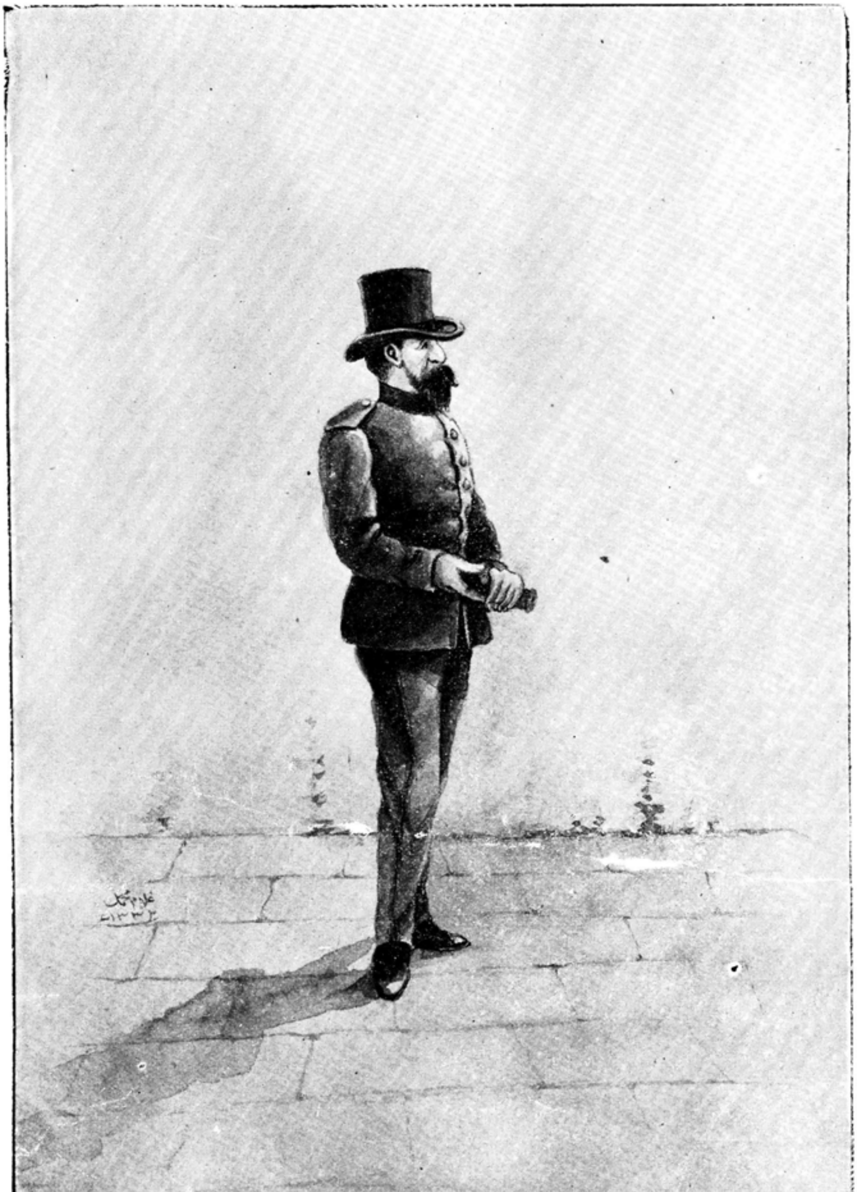
محاربهٔ ریشموند — مهندس سیروس سمیت — ژه ده ئون سپیله
تاب زنگی — پانقروف کشتیبان — هاربرنوجوان —
یك تکلیف ناگهانی — ملاقات — حرکت درطوفان

سیاحانی که با بالون بخشکه افتاده اند نه ازبالونچیانی هستند که برای سیاحت طبقات هوادربالون نشسته اند ، و نه ازارباب فن (ژه ئولوژی) میباشند که برای کشفیات فنیه برطبقات هوائیه بالا برامده اند . نی نی بلکه اینها مردمانی هستند که درجنگ بدست دشمن اسیرشده اند . وبه دلاوری فوق العادهٔ خود به رهایی دادن گریبان خود از چنگ دشمن کامیاب آمده اند . اینها در محاربهٔ امریکای جنوبی وشمالی بدست جنوبیها گرفتار آمده درشهر (ریشموند) نظربند بودند ، وازانجا فرار کرده بعد ازانکه صدهابار تهلکهٔ مرگ را بچشم دیدند با بالون پاره شدهٔ خود به این سرزمین قدم نهاده اند .

کیفیت فراراین اسیران حرب به اینصورت است :

درماه شباط سنهٔ ۱۸٦٥میلادی جنرال (غرانت) شهر [ریشموند] را محاصره کرده بود ، و برای بدست آوردن آن اگرچه چند بارهجوم ویورش برده بود ولی هیچیك فائدهٔ حاصل نشده بود . درین گیرودارها ازاردوی جنرال (غرانت) بعضی افسران بدست لشکریان محصورین قلعه اسیرافتاده در درون شهرنظربند بودند که مشهورترین این اسیرافتادگان (سیروس سمیت) نام یك شخصی بودکه ازارکانهای حرب جنرال (غرانت) بود .

(سیروس سمیت) یك آدم بسیارعالم و پرفنون است که درمهندسی یگانهٔ دهر شمرده میشود . دراثنای این محاربه حکومت [جماهیرمتفقه] ساختن راه های آهن را به او محول نموده بود . این مرد امریکای شمالی لاغراندام ولی کلفت استخوان ، میانه بالا ، تقریباً چهل وپنج ساله یك آدمیست که بروتهای ازریش درازترش روبه



مهندس سیروس سمیت

سفیدی نهاده است . کسانیکه بسیمای سیروس سمیت نظر کنند ، بیك دیدن میدانند که جدیت ، وصمیمیت ، وذکا ، ومعرفتش بدرجهٔ فوق العاده است .

چنانچه ذکاوت مفرطه را مالك است دستهایش نیز قابلیت هرگونه کارهارادارد . یعنی هم به ذهن ، و هم به فعل کار میکنند . بسیار عالم است چراکه متفنن است . برکاریکه اقدام کند ، اگر آن هرقدر مهلك و دشوارباشد اصلا تمکین ووقاررا از دست نداده آن کارراپسرمیرساند .

(سیروس سمیت) یك جسارت ودلاوری مجسمیست ؛ درزمان محاربه همیشه درمیان آتشهادرامده که دربسی محاربه ها کامیاب هم آمده ولی دراین محاربهٔ (ریشموند) اول زخمی بعد ازان اسیرشده است .

درروزیکه (سیروس سمیت) اسیرمی شد ، یك شخصی دیگری نیزکه بدرجهٔ اوصاحب شهرت و معرفت بود بدست جنوبیها اسیرافتاده بود که آنهم مخبرحرب اخبارمشهور (نیورك هرالد) [ژه ده ئون سپیله] نام یك آدمیست .

(ژه ده ئون سپیله) برای اینکه خبرهای راست وصحیح راازهرکس پیشتربدست آورده ، و ازهمه کس پیشتربه اخبارخود برساند ازهیچ چیزی روگردان نیست .

اخبار (نیورك هرالد) ازاداره هاودفترهای دولتی شمرده میشود . آدمی که به این اداره منسوب باشد درهرجا خیلی معروف ومعتبراست . ازاین رو (ژه‌ده‌ئون سپیله) درمیان اردو ازمردمان بسیارنامدار وبااهمیتی شمرده میشد .

(ژه ده ئون سپیله) عالم فضال ، دلاور ، جسور ، برای هرکارحاضر ومهیابا فکر یك آدمیست . بسیاحت . وعسکری دنیارا گردش کرده است . برای آموختن یك چیزی ، و آن‌را به اخبارخود رسانیدن مانده‌گی ، عذاب اضطراب ، تهلکه درنظراو هیچ است . ژه ده ئون دروقتیکه گله مانند باران میبارید ، وگله های طوپ هرطرف راتارومارمیکرد بیکدستش طپانچه ، وبیکدستش کتابچه درصف پیشترین لشکررفته است . گله های طوپ وتفنگ هیچگاه قلم پنسل اورابلرزه نیاورده است .

باوجود اینهم [ژه ده ئون] بعضی حالهای عجیب هم دارد • مثلا یك روزی میخواست که یك خبری را به اخبار خود روانه کند، از بهر آنکه آن خبررا مخبرهای دیگر اخبارهابیشتر از اخبار « نیورك هرالد » نشر نتوانند بعد ازانکه در تلگراف خانه خبر مذکور را به اخبار خود رسانید از پیش میز تلگراف بر نخواست، و دو ساعت کامل فصلهای اول تورات شریف را به اداره خانهٔ اخبار خود به تلگراف نوشته کرد • اگرچه این کار برای ادارهٔ اخبار (نیورك هرالد) موجب دو هزار دولار مصرف شده است، ولی این هم شد که خبر مذکور را پیشتر از وکسی نشر نتوانست !

(ژه ده ئون) بلند بالا، قوی و توانا یك آدمیست • عمرش از چهل افزونتر نظرش مستقیم، اطوارش جدی و مستریح است • هر چیزیرا زود می بیند، وزود درك میکند •

(ژه ده ئون) از ده سال است که مخبر اخبار (نیورك هرالد) میباشد و در راه خبر ها، و تصویرهائیکه فرستاده؛ به اخبار مذکور خدمتهای بزرگی کرده است • چون که به سیاه قلم خیلی رسام ماهری هم هست • حتی در وقتیکه اسیر می افتاد به تصویر کشئی جنگ مشغول بود • و در کتابچهٔ حوادث خود درهما نوقت بعد ازانکه این عباره را : « یك عسکر جنوبی تفنگ خود را بسوی من دور داد، این است که نشان میگیرد • • • • • • » نوشت ازجای خود برجهیده گله بر زمینی که او ازان جهیده بود برخورده است • اما اگرچه گله خالی رفت ولی خود او نیز اسیر افتاد •

سیروس سمیت، وژه ده ئون سپیله غائبانه یکدیگر خود را میشنا ختند اول بار ملاقات شان در شهر (ریشموند) که اسیر افتاده اند دست داده است • زخم مهندس در کم وقت جورشد • در اثنای اسارت خودباهم خیلی محبت میکردند، وقدروقیمت همدیگر خود را بخوبی میشناختند • فکریگانهٔ شان نیز بجز فرار، وبه اردوی خود رسیدن دیگر چیزی نبود •

اگرچه درمیان شهر آزاد وبند وزندانی نداشتند، ولی چون شهر بکمال دقت

درزیر محافظه ونگهبانی گرفته شده بود دائماًمنتظریك فرصت میبودند .

سیروس سمیت ، یك خدمتگاری هم داشت؛ این خدمتگاردراصل زنگی بود، وغلام بود، ولی سیروس سمیت چون فکراً وقلباً همیشه طرفدارلغوکردن اسارت غلامان بود اورا آزادکرده بود . اما غلام ازباداراخود جداشدنرا قبول نکرده عهدکرده بود که تابوقت مرگ ازودوری نکند . نام این زنگی (نابخت نصر) است ، ولی برای آسانی تخفیف کرده (ناب) میخوانندش .

وقتیکه ناب ازاسیرشدن بادار خود خبرشد بطرف ریشموند روانه شد . بعد ازانکه بسی حیله هاودسیسه هابکاربرد ، وبقدر بیست بارزندگی خودرا دوچارتهلکه نمود بشهر (ریشموند) بدرامدن کامیاب آمد . شادمانئی که برای سیروس سمیت ازآمدن ناب ، وفرحت وسروری که ازدیدن مهندس برای ناب حاصل شد خارج تعریف وبیانست .

ناب اگرچه بشهرداخل شده توانست امابرامدن ازانجاخارج دایرهٔ امکانست . زیرااسیرها به بسیاردقت درزیرنظرونگهبانی گرفته شده است . بنابرین چارهٔ فرار دروقت حاضرمفقوداست . مگرکه یك وسیلهٔ خارق العادهٔ ظهور نماید .

جنرال (غرانت) اگرچه حمله هاوهجومهای شدیدبرشهرمی آرد ، ولی کامیاب نمیشود . (ژه ده نون سپیله) بسببیکه ازداخل شهربه اخبارخود خبرهاوحوادثهانوشته نمیتواند بیك قهروغضب پرجوش وخروش درامده بود . اگرچه چند باربرفرارقرارداده بود ولی بموانع ومشکلات عظیمی برخورد .

محاصره لاینقطع بشدت دوام میورزد . عساکرمحصورهٔ شهرنیزمانند اسیرها به تنگ آمده برای برامدن ازشهر، وبااردوهای دیگرخود شان یکجاشدنرا آرزو میکنند ، واگرهیچ نباشد درباب احوال خود رابه اردوهای خود رسانیدن واز اردوهای خود شان احوال گرفتن چاره هامی اندیشند . علی الخصوص (ژونستان فورستر) نام یك برگدی درینخصوص بسیاراندیشه هامید واند . اماچنانچه بیرون



ناب

برامدن اسیرها ممکن نبود اسیر کنندکان را نیز این امر محال افتاده بود . اسیران را عسکر داخل شهر ، وشهریانرا عسکر خارج شهر منع میکنند .

محافظ شهر بسیار آرزو داشت که باجنرال (لی) که سر قوماندان جنوبیها بود مخابره کرده مددطلب کند ولی بسبب نبودن واسطه و وسیله خیل دوچار اندیشه و مراق بود . این است که درین اثنا برکد (ژونستان فورستر) به این فکر افتاد که یك بالونی ساخته وبواسطهٔ آن‌بالون برهوا شده ازسراردوی محاصر بگذرد ، وباردوی جنرال (لی) التحاق کند .

محافظ شهر این تصور ژونستان فوروستررا خیلی پسندید . هماندم برای‌ساختن یك بالون بسیار بزرگ امر داده شد . درمیان سبد این بالون اسلحه ، خوردنی ، نوشیدنی ، ودیگرکار آمدنیها گذاشته شد .

ازین تدارکات،(ژونستان فوروستر) ورفقایش چنان امید میکردند که درشب (۱۸) م مارت بابادشمال‌غربی حرکت کرده درظرف یکچندساعت به اردوی جنرال (لی) رسیده بتوانند . اما آن باد شمال غربی رفته رفته آنچنان یك‌شدتی نشانداد که ازبادگذشته به طوفان رونهاد . البته که به اینچنین باد بلا بنیاد حرکت برروی هوا قابل نیست .

درمیدان واسع شهر بالون باهمه ضروریاتی‌که دران گذاشته شده حاضر ومهیا باریسمانها بزمین مربوط ایستاده بود درنوزدهم وبیستم ماه بادزیاده تر شدت نمود . حرکت بالون سراسر غیر ممکن شد .

اینستکه درینروزها یك روزی سیروس سمیت‌در کوچه بایك شخصی که هیچ او رانمیشناخت برخورد . این آدم سی سی‌و پنجساله یك آدم تنومند پر قوتی بود که نامش (پانقروف) وصنعتش کشتیبانی بود . پانقروف ازحال صباوت خود در دریا های امریکای شمالی گشت وگذارکرده درینوقتهابرای یك کاری همراه (هاربر) نام پسرکپتان خود که آنرا ازاولاد خود زیاده تردوست دارد بشهر(ریشموند) آمده

است ، ولی چون شهر قلعه بند شده بمجبوریت در انجا محبوس مانده اند . فکر یگانهٔ این آدم نیز بجز اندیشهٔ فرار دگر چیزی نیست .

پانقروف ، سیروس سمیت را بخوبی میشناسد ، ومیداند که آرزوی یگانهٔ او نیز بجز فرار کردن دگر چیزی نیست . چون امروز در کوچه باو برابر آمد بلا تردد به او گفت :

— موسیو سیروس ! آیا از (ریشموند) دل تان تنگ نشده ؟

مهندس ، حیران حیران بکمال دقت بسوی پانقروف دیدن گرفت کشته بان باز پرسید که :

— موسیو سیروس ! آیا میخواهید که فرار بکنید ؟

مهندس گفت — آیا چه وقت ؟

این سوال بی اختیارانه از زبان مهندس بر امده باز بدقت بیشتر بروی مخاطب خود نظر کرد ، وعلامات سیمای او را بر صافئی دلش دلیل یافته بیك صدای تیزی گفت :

— آیا شما کیستید ؟

پانقروف خود را شناختاند . مهندس پرسید که :

— خوب اما با کدام واسطه فرار خواهیم کرد ؟

پانقروف — واسطه را من یافته ام . بسیار ساده و آسان یك واسطه ! این بالونرا ساختند ، بیهوده آنرا ترك کرده گذاشتند . این است واسطه ! ...

مهندس فکر پانقروف را دانست . از دست او گرفته بخانهٔ خود برد . پانقروف در انجا فکر خود را تمام بیان نمود . این فکر حقیقتاً بسیار ساده و آسان یك فکری بود . چونکه بشدت طوفان التفات نکرده ، ویك دلاوری فوق العادهٔ بکار برده ، و در بالون نشسته فرار کنند .

سیروس سمیت بی آنکه سخن پانقروف را قطع کند سرا پا شنید . وچشمانش همیدرخشید . البته ، چارهٔ خلاصی که از بسیار وقت آنرا می پالیدند حاضر است . در تاریکئی شب بشدت طوفان باد نظر نکرده ، وخود را بکسی نشان نداده ، ودر بالون نشسته ، وریسمانهای آنرا بریده وفرار کردن هیچ کار دشواری نیست . اگرچه

اگر بدست بیفتند مرگ برای شان محققست ، امافرار هم ممکن است نی ؟
مهندس سمیت گفت که :
— امامن تنها نیستم .
پانقروف پرسیدکه :
— چند نفر هستید ؟
مهندس — سه نفر، یکی خودم ، یکی دوست من (ژه ده ئون) دیگری خدمتگار من ناب .

پانقروف — این سه ، دونفرهم من وهاربرشد پنج نفر. حالآنکه بالون برای شش نفرساخته شده .

مهندس — بسیارخوب فرارمیکنیم .

وقتی که مهندس اینمسئله رابه ژه ده ئون گفت، ژه ده ئون هیچ علامت انکار نشان نداد. تنها به این حیران شدکه آیااینقدر یك فکر ساده و آسان چراپیش ازپانقروف برای خود او وارد نشد . آمدیم برناب : ناب مانند سایهٔ افندی خود است . افندیش هرجا که برود او برفتن با او حاضر است .

پانقروف گفت :

— چون چنین است امشب در میدان بالون باهم یکجاشویم .

مهندس — بلی بلی ، امشب ، یعنی بساعت ده . اماخدا کند که باد از شدت نیفتد .

پانقروف، ازمهندس وداع نموده برفت ، ودراقامتگاه خوددرپیش هاربربیامد. هاربرنوجوان نیزحقیقتاً جسوروودلاوریك بچه ایست . به بسیاربیصبری پانقروف راانتظار میکشید . چون اززبان پانقروف خبرراضی شدن رفقارا شنید خیلی ممنون شد . پس دیده میشودکه هرپنج نفراینها آدمان بسیارجسوروودلاوری هستند، وعزم شان هم قویست .

طوفان باد دمبدم شدت مینمودکه اینهم برای فرار یهاموجب مسرت میشد زیرا



هاربر

در چنین باد تندطبعاً (ژونستان فورستر) ورفقایش دربالون نمی نشینند . و بالون بدست پنج نفر رفیق میدراید . تنهاخوفیکه برای مهندس هست همین است که بالون بشدت بادپاره نشود . مهندس تابوقت شام درمیدانی که بالون درانجامن بوط بود گردش نمود ، پانقروف نزد ستهای خود را بجیب پتلون خود انداخته ، وخمیازه‌ها کشیده مانند آدمان بیکار ازبالا بپایان وازپایان ببالا رفت و آمدکرد . وبی آنکه با هم آشنایی وسخن بگویند بالون راپاسبانی نمودند .

شام شد ، شب بسیارتاریك بود . ابرهای سیاه تیره بسطح زمین مالیده مالیده میگذشتند ! یك باران بابرف آمیخته همی‌بارید ! هواخیلی سرد بود . همه روی شهر رایك دمهٔ تیرهٔ فرا گرفته بود ! گویابرای مانع شدن محاربه ازطرف حق امشب این طوفان دهشتناك برخواسته بود ! بجای صداهای طوپ صداهای مدهش طوفان قایم شده بود .

کوچه های شهرسراسرازانسان خالی‌بود . محافظ شهردرچنین طوفان‌شدید، برای بالون بهره گذاشتن رالازم ندیده بود . اگرچه‌اینهاهمه برای آسانی فرارفراریها فایده میرساند اما آیاباطوفان شدید چه باید کرد ؟

درساعت نه ونیم ازراههای مختلف هرپنج نفررفیق درجای ملاقات باهم یکجا شدند . تاریکی آنقدرتیره بودکه بالون باآن بزرگی نیزدیده نمیشد . هرپنجنفردرپیش سبد نشیمن که به بالون مربوط بود جمع شدند . هیچ کسی آنهاراندیده بود . بعد ازینهم نخواهد دید . زیراآنهاازدیدن همدیگرخود نزعاجزاند .

بی آنکه یك کله سخن بگویند سیروس سمیت ، ژه ده ئون سپیلە ، ناب هاربر درمیان سبد درامدند . پانقروف بکشیدن توبره های ریگ که برای سنگینی بالون گذاشته بودند مشغول شد . این کارهم تمام شد . پانقروف کلاه خود را برسرخود بچق کرده گفت :

— اگرچه باد بسیارتند است امامددگارماخداست .

اینرا گفته درسبد درامد . بالون چون با ریسمانها بزمین مربوط بود تنها بریدن ریسمانها . و برامدن بر طبقات هوا دیگر کاری نمانده بود . درین اثنادر میان سبد بالون یك سگی برجهیده درامد . این (توپ) نام سگ مهندس است که مهندس از بیم سنگینئی بالون سگ صادق خودرا در شهر گذاشته بود . ولی (توپ) ریسمان خودرا بریده از عقب افندی خود آمده است .

پانقروف گفت :

— اینهم باشد ! ازبودن یك سگ چه خواهد شد ؟

اینرا گفته و یك دوتوبره ریگ دیگر نیز بیرون براورد . وریسمانهارا بریده ، بالون بتأثیر باد مائلاً ببالا شدن آغاز نهاد . در اول امر بیك چند دود کشهای خانه ها خورده وخراب کرده از نظر نهان گردید .

درین اثنا طوفان بصورت مدهش شدت خودرا زیاده نموده بود . مهندس در شب بالونرا بروی زمین نزدیك کردن نخواست . وقتیکه صبح شد در زیر پای خودشان اززمین هیچ اثر نیافتند . هر چار طرف شان بادمه های بسیار کثیف وغلیظی محاط بود . اینستکه بعدازان به بحروز هوا یك قدری صاف شده پنجنفر رفیق بکمال دهشت درزیر خود بحر محیط رادیدند .

حالا خوانندگان گرام ما میدانند که ازین پنجنفر سیاح چار نفرشان بچه صورت رهائی یافته درروز بیست و چارم ماه مارت به خشکه افتاده اند و آدمیکه ازمیان شان غائب شده ، رئیس شان مهندس سیروس سمیت بود .

باب سوم

پنجساعت بعدازوقت ظهر — آدم غائب شده — ناامیدی ناب — بکسر بسوی شمال برجستجو — جزرومد — یکشب بسیار غم انگیز — دیده شدن یك زمین — ناب شناوری میکنند — گذشتن از آبنا .

بیچاره مهندس ! طعمۀ لطمه های امواج بحرها گردید . سگ وفادار آن

نیز درعقب آن خود را بینداخت !

ژه ده ئون ، بمجردیکه برخشکه قدم نهادصدا کردکه :

— بیالم ، بیالم ! بلکه بشناوری خود را بخشکه رسانیدن میخواهد ؟

هرچار نفر رفیق بیك زبان :

— بلی بلی ، بیالم !

اینرا گفته حرکت کردند . ناب بیچاره ازغائب شدن افندی خودکه از جان خود اورا زیاده ترمیخواست زار زار میگریست . ازافتادن سیروس سمیت تابه اینوقت دو دقیقه گذشته است . لهذا از رهایی یافتن مهندس نا امید نیستند .

ازینجا تا بجائیکه مهندس دردریا افتاده بقدر نیم میل مسافه دارد . درین اثنا ساعت (٦) بود دمه اگرچه برطرف شده بود ولی ، شب خیلی تاریك بود . چار نفر رفیق کنار ساحل را گرفته یکسر بجهت شمال پالیده پالیده روانه شدند . زمینی که بران میگذرند ریگزار وسنگستانست . از سبزه ونبات هیچ اثری دران دیده نمیشود . دربعضی جاها آنقدر سخت وبی گذر است که چارنفر رفیق ازهم جدا شده درپی یکدیگر رفتن مجبور میشوند . گاه گاهی بعضی مرغان بال بزرگ بسیار کلان نیز ازپیش روی شان بکمال خوف میپرند .

درهرچند قدم قضا زده گان بالون می ایستند ، وبطرف دریا گوش مینهند که آیاك صدای انسانی ازانطرف می آید یانمی آید ؟ هرگاه مهندس بخشکه افتاده باشد ، و بفریاد کردن مقتدر هم نباشد ، توپ البته بصدای خود رفقارا رهنمایی خواهد کرد ! اما بجز صدا های مهیب موجهای بحر که باساحل مصادمه میکرد دیگر هیچ صدایی شنیده نمیشد .

پانقروف پرسید که :

— آیا شناوری میداند ؟

ناب — بلی میداند ، وهم توپ نیز با اوست .

زه ده نون — انشاء الله می یابیمش !

ناب صدای هول انگیز بحر پر طلاطم را شنیده بکمال حسرت و ناامیدی سر خود را بجنبانید .

قضازده گان بیچاره به مانده گی و بیتابی خود اهمیت نداده متصل پیش میرفتند . وهر چیزیکه در کنار ساحل بچشم شان برمیخورد بزودی وتلاش بران هجوم میکردند ، وچون مطلوب خود را نمی یافتند بازمأیوس میشدند .

بعدازانکه بقدر بیست دقیقه درمیان همین امیدهاو ناامیدی ها رفتار کردند خشکه تمام شده موجهای بحر راه رابرا نها برید . پانقروف گفت :

— اینجا یك دماغهٔ تنگیست . پیش ازین راه نیست ، باید که باز برهمان سمتی که آمده ایم برگردیم .

ناب گفت :

— وای ! افندی من چه خواهد شد ؟ اگر هنوز در دریاباشد ؟

پانقروف — چون چنین است آواز کنیم !

پس هرچار نفر بیك آواز تا که میتوانستند بصوت بسیار بلند « سیروس سمیت » گفته فریاد کردند . ویکقدری خاموش شده هیچ جواب نیامد . باز همه بیك صدا فریاد کردند . باز همان سکوت !

چار رفیق ساحل دیگر دماغه را گرفته پس بسوی جنوب برگشتند . پانقروف درینطرف از جهت مقابل از بعضی سایه هاوعلامتها چنان تخمین وگمان نمود که درا نطرف دریا بعضی تپه های بلند موجود باشد . مرغهای بزرگ بال نیزدرینطرف کم تر . و آب بحر نیز آرام وکم موجتر بود که از ینمسئله هم گمان وتخمین پانقروف افزونی میگرفت .

ازین رفتار خود سیاحان چنان میپنداشتند که ازین دماغهٔ تنگ بعدازانکه یکچند قدم بسوی جنوب بروند بازراه شان بسوی شمال برگردد . حالآنکه چنین نشد ، راه شان یکسر بسوی جنوب درازشده میرفت که سمت جنوب نیز بعکس سمتی ست

که مهندس از بالون به آنطرف افتاده .

باوجودیکه بقدر یکنیم میل راه زدند ساحل بسوی شمال برنگشت ، و متصل بسوی جنوب میرفت . بعد از کمی بازیك دماغه پیش روی شان برامده موجهای بحرراه شانرابرید که درجهٔ یأس‌وافسوس شان خیلی زیاده گردید . پانقروف گفت:

— مابیك جزیره‌گك کوچکی افتاده‌ایم که چارطرف آنرانیزدوراً دور گردش کردیم .

این سخن کشتیبان راست بود . قضازده گان بیچاره دانستند که نه در یك قطعه، ونه در یك جزیرهٔ بزرگ افتاده اند . بلکه در یك جزیرهٔ کوچکی افتاده اندکه آنرا هم کاملاً دور کرده اند . درازی این جزیره رانیز بقدر چار کیلومتر تخمین کردند ، و بر آنرانیز خیلی تنگ دانستند زمین این جزیره گك سنگستان وریگستان بوده از گیاه دران اثری دیده نمیشود . این جزیرگك خشك وخالی که ملجأ ومأوای بعضی مرغان بزرگ دریایی میباشد آیا از یك جزیرهٔ بزرگ دیگری جدا شده خواهد بود . یاآنکه همینقدر محصور ومحدود یك جزیره گکیست ؟ اگرچه اول بارکه از بالون دیده بودند یك خشکهٔ بنظرشان درامده بود، ولی بزرگی وکوچکی آنرابخوبی ندانسته بودند .

امایانقروف کشتیبان میگوید که درجهت غربی اینموقع که هستندیعنی در آنطرف دریایی که کم موجزاست یك خشکهٔ میبینم . اما دیگر رفقا هنوز برین قول پانقروف سراسراز شبهه خالی نمیمانند . زیراآن خشکهٔ که اومیگویددیده نمیشود . بهرصورت اگر اینچنین یك خشکهٔباشد هم، درچنین شب تاروتاریك به آنجارسیدن وازدریا گذشتن محال است . حتی بسبب تاریکی فوق العاده جستجو کردن مهندس بیچاره رانیزبفردا گذاشتن لازم است . ژه ده ئون گفت :

— از پیدا نشدن هیچ اثر سیروس بسیارمأیوس نبـاید شویم . البته فردا چون بروشنئی روز بخوبی جستجو کنیم بیك نتیجهٔ خوبی کامیاب خواهیم شد .

بعد ازین گفتهٔ ژه ده ئون رفقا چنان مناسب دیدندکه‌یك آتشی درداده‌به مهندس یك اشارت رهنمایی بدهند . اما هزار افسوس که این فکرخود شانرا اجرا کرده

نتوانستند . زیرادرجزیره بغیر ازسنگ وریك دگرهیچ چیزی پیدانمیشود .
درجهٔ غم وناامیدی چارفیقی که درباب پیدا نشدن سیروس سمیت برای شان حاصل شده خوانندگان گرام آنرا تصویر کنند . محبت واعتمادی که بررئیس خود دارند دلهای شانرادرگرداب یأس والم انداخته . درهرحال تاصبح معلوم میشود که چیست ، یااین است که مهندس به شناوری خود را بساحل سلامت رسانیده دریك گوشهٔ خزیده است ، یاآنکه ابداً محوشده رفته است .
هوابسیارسرد بود . تاصبح بمشکلات تمام وهزارگونه غم وآلام بسر آوردند . قضازدههای فلاکت دیده ها گرسنه گی ، مانده گی ، تشنه گی ، خودراهیچ نمی اندیشند . هرچار نفرشان خودشانرا فراموش کرده ، وبشدت سردی هواندیده بر این جزیرهٔ کك خشك وخالی ببالا وپایان گردش میکردند ، وبازدرهمان نقطه ئیکه از بالون درانجا افتاده بودند جمع میشدند . فریاد ها میکنند ، آوازها میکشند ! اما هزارافسوس که هیچ جواب دهندهٔ پیدا نمیشود . گاه گاه صدا های شان بطرف مقابل برخورده یك آزانگهٔ عکس صدا حاصل میکند که اینهم نظردقت قضا زده ها را بخود میکشد . هاربر ، این مسئله رابنظردقت یا تقروف نشان داده گفت :
— چنان معلوم میشودکه درطرف غرب به این نزدیکیها یك ساحلی موجودباشد .
کشتیبان بجای باورکردن کله جنبانی کرده تبسم نمود .
آهسته آهسته هوا ازدمه هاخلاص شده کشاده گی میگیرد درنیم شب در آسمان بعضی سیارات دیده شد . اگرمهندس حالادرینجا حاضر میبود میدیدکه این سیاره هاازان سیاره هایی نیست که از آسیاواوروپادیده شوند . چونکه کوکب قطب شمالی در جای مخصوص آن پیدانیست . بعوض آن نجم درخشان جنوبی پدیداراست .
شب گذشت ، روز دیگریعنی روز (۲۵) مارت بوقت صبح بساعت پنج قبهٔ سمابروشنی آغازنهاد . ولی بازدمه بدرجهٔ کثافت وغلاظت پیدا کردکه بیست قدم به آنطرف دیده نمیشد . درینوقت درجهٔ یأس و افسوس قضازدگان بچاره افزونتر

گردید . زیراباوجودیکه روزهم شد بازبدیدن هیچ چیزی کامیاب نمیشوند . ناب ، وژه ده نون بطرف دریانظر دوخته اند ، که بلکه از رفیق ضایع شدهٔ خود شان یك اثری به بیننده‌اربر ، و پانقروف نیزبطرف جهت غر بی نظردقت خود رابسته اند که بلکه یك نقطهٔ سلامت وزنده گانی بیابند . حالآ نکه هیچیکی شان چیزیکه آنرا میخواهند نمی‌یابند ، ونمی بینند .

پانقروف گفت :

— اگرچه بچشم نمی‌بینم امابخوبی حس میکنم که درپیش روی مایك قطعهٔ موجود است وهم ازین مسئله آنقدر رامین وخاطرجمع که درنبودن خودم درریشمونه ! .

والحاصل یکنیم ساعت بعدازطلوع شمس دمه یکقدری برطرف شده هرطرف جزیره یکقدری پدیدارو آشکارگردید . رفته رفته هواخوب صاف شد . ازیکطرف چنانچه بحر محیط که درپیش روی شانست بتمامهادیده شد ، ازدیگرطرف یك ساحل بسیارلطیفی که بادرختهای بسیاربزرگ وسبزوخرمی مزین بود درنظرممنونیت وشکر گذاری فلاکتزده گان بیچاره جلوه نمود .

بلی ! نقطهٔ سلامت درانجاست . درمابین این جزیره گکی که قضازده گان درانجاست ، وساحلی که درمقابل‌شان دیده میشود بفراخی نیم میل یك آبنائی موجوداست .

بمجرددیده‌شدن ساحل ، یکی ازقضازدگان بی آنکه باکسی مشورت کنددفعتهً خود رادرآبنای پرتاب نمود . این آدم ناب وفادار بود که برای جستجوی بادارخود یك آن اولترخود رابه آنساحل رسانیدن میخواهد . تا که پانقروف اورا ایستاده کردن میخواست ناب خود رادرآب انداخت . ژه‌ده نون نیزخواست که درعقب ناب خود رابه آب بیندازد . ولی پانقروف مانع آمده گفت :

— آیامیخواهیدکه ازآبنا بگذرید ؟

ژه ده نون — بلی !

پانقروف — چون چنینست ازمن بشنوید . ناب برای معاونت افندی خود

درینوقت کافیست . اگرماوشما نیزخود رابه آب بیندازیم جریان ما را گرفته میبرد چنان گمان میبرم که این جریان آبها ازمد و جزری که در بحرهای محیط مخصوص است پیش آمده است . هرگاه یکقدری صبر کنیم بحراز جریان می افتد ، وجزرحاصل شده آب آبها کم میشود . که درانوقت به بسیار آسانی آبهارا گذشته میتوانیم .

ژه ده ئون — راست است . صبر کنیم .

درین اثناناب، بکمال دلاوری با جریان آبها پنجه میداد . ناب جریان را ما ئلاً به شناوری قطع مینمود . اگرچه دائما از نقطهٔ حرکت خود پایان ترمی افتاداما بساحل مقابل نیزنزدیکشده میرفت . تاآنکه بعد ازنیمساعت شنا وری از جهت نقطهٔ حرکت خود یکچند میل پایانتربساحل پیشرو بیرون برامد .

ناب در پیش یك سنگ بزرگی خود رااز آبهاتکان داده بطرف شمال بدویدن آغاز نهاد ، ودرمیان خرسنگهای کنارساحل از نظرنهان گردید .

سه نفر رفیق دیگر که درجزیره مانده بودند صداقت وفداکاری رفیق خود را بکمال اندیشه وبیم تماشامیکردند . وچون رسیدنش رابساحل سلامت دیدند خاطر جمع شده نظرخود شانرا بطرف زمینی که برای شان ملجاء ومأواخواهد شدعطف نمودند . بعدازان (استریدیه) هائیکه درمیان ریگهای ساحل پیدا کردند خوردند . [استریدیه ازحیوانات نوع صدفی بحریست که ازمیان غلاف گوش ماهی مانند آن یك مادهٔ خوردنی میبراید] اگرچه این طعام مغذی کامل نیست ولی برای دفع گرسنه گی کافی است .

در پیش روی این سه رفیق ساحلی که دیده میشود یك کانهٔ بسیار واسعی تشکیل داده که درطرف جنوبی آن بایك دماغهٔ بسیار دراز وبی درخت وبی علفی نهایت یافته است . این دماغه بااصل اراضی بیك صورت غریب وعجیبی یکجامیشود که در نقطهٔ بهم یکجا شدن شان سنگستانهای جسیم سنگهای غرانیت موجود است . وچون بطرف شمال آن نظرکرده شود ازساحل جهت غربی تابه شمال شرقی یك دماغهٔ دوشاخهٔ امتداد

میکنند . درمابین این دودماغه مسافهٔ ساحل بقدر (۸) میل تخمین میشود . اراضی در اول امر با ریگستان ، وسنگستان سیاهی آغاز میکند . از ساحل تابدامنهٔ سنگستان یك ریگ بسیار نرمی فرش شده است . درعقب این ریگزار از سنگهای غرانیت یك سنگستان بسیار جسیمی وجود دست که این سنگستان مانند یك دیوار طبیعی بسیار بلندی بالا برامده ، و بلندی آن ازسه صد قدم کمتر تخمین نمیشود . این دیوار طبیعی سنگهای غرانیت کم از کم بقدر یك یك ونیم میل بطرف راست درازشده رفته است ، ودرانجا یکی یکباز بریده شده است . درانتهای افق چون مدنظر کرده شود یك جنگل بسیار غلوکه ازدرختهای جسیم بزرک وانبوهی متشکل است دیده میشود . غیرازین در جهت شمال غربی [۲۰] میل دورتر یك کوه بسیار بلندی دیده میشودکه زروهٔ آن باربرف سفید مستور است .

امااین زمینی که درپیش گاه نظر فلاکتزدگان بالون افتاده ، واوصاف آن تایکدرجه بیان گردید معلوم نیست که آیایك جزیره است یاآ نکه یك زمینی ست که بیکی ازقطعات معلومهٔ روی زمین مربوط است ؟ با وجود اینهم هرگاه یك شخصیکه بفن (طبقات الارض) آشناباشد بصورت انتظام سنگهائیکه درساحل امتداد دارد نظرکنندهما ندم حل میکنند که این زمین (وولقانیك) یعنی (آتش فشانی) میباشد .

ژه ده ئون ، پانقروف ، هاربراین قطعه زمینیرا که درپیشگاه نظر حیرت شان افتاده بکمال دقت تماشا کردند . که میدانند ! دردلهای بیچاره گان چه نا امیدیها ، و چه حسرتهامیگذرد . هرگاه درین نزدیکیها یك کشتی ازنجا نگذ ردبااین بی اسبابی وبی اوضاعیکه دارند بلکه این سرزمین قبرستان ابدی شان خواهد شد ؟

هاربر ، به پانقروف گفت :

— خوب ! چه میگویی به بینم ؟

پانقروف — چه بگویم ، هنوز یك حکمی کرده نمیشود . این است که جزر آغاز نهاده ، یك ساعت بعد به آنطرف گذشته موسیوسمیت رامییابیم ، به حال خود یك

چارهٔ می اندیشیم .

براستی که پانقروف خطا نکرده بود . بعد از یکساعت بموجب قاعدهٔ طبیعی مد وجزر آب آبنایی که مابین جزیره کك، وقطعهٔ مد نظر شان واقع است فرونشست ، واز جریان وجوش وخروش بازایستاد . واز هرطرف ریگهایمیدان برامد .

پیش از پیشین بد وساعت هرسه نفر رفیق کالای خود را کشیده و مانند عمامه برسرخود بسته ودرمیان آبنا که ازپنج قدم عمق آن تجاوز نمیکرد درامدند . درجا هائیکه چقوری آن بیشترمیبود هاربرمانند ماهی شناوری میکرد . درکم وقت بدون مشکلات بساحل پیش روی خود گذشتند ، و بعد ازانکه در آفتاب خود را خشك کردندکالای خود شانراپوشیده بکار آغاز کردند .

باب چارم

منصب یعنی جای آبریزش یك نهر — شمینه ها — دوام برجستجو —
جنگل درختان سبز — آتش در دادن — انتظار جزر —
قطار چوب — برگشتن بسوی ساحل .

ژده‌ئون ، برپانقروف درهمانجا ماندن شانرا تنبیه کرده خودش یکسر بسوی طرفیکه ناب رفته بودروانه شد وبعد ازکمی از نظر غائب گردید . هاربرنیز اگرچه باژه‌ده ئون رفتن میخواست ، ولی پانقروف مانع آمده گفت :

—- توباش فرزند ! هرکس یك وظیفهٔ دارد ، ناب وموسیوژه ده ئون برای معاونت وجستجوی موسیوسمیت کفایت میکنند . برما وتوهم دیگروظیفه هاست ، اولایك جای سرپناه ، ویك لقمه خوردنی تدارك کنیم . رفقای ما که مانده و هلاك بیایند به این چیزهااحتیاج کلی دارند . پیش ازانکه آنهابیایندماوتوانخد متهارابکنیم .

هاربر — بسیارخوب ! من حاظرم پانقروف .

پانقروف — بسیار خوب، حالا بقاعده باید حرکت کنیم ، اول یکقدری خوردنی ، ویك آتش برای مالازم است . درجنگل چوب بسیاراست ، در آشیانهای مرغان تخم هم پیدا میشود ، میاندیك سرپناه نشیمن .

هاربر — آنهم چندان مشکل یك کاری نیست . درمیان این سنگلاخ البته یك غاری یك سوراخی یافته دران خواهیم درامد .

پانقروف — چون چنینست ، یاالله ، مارش !

هردو رفیق از دامنهٔ سنگلاخ برریگها ئیکه بسبب جزر بر کنار ساحل پدیدار شده بود برفتار آغاز کردند . وروی رفتن خود رابسوی جنوب گردانیدند . زیرا پانقروف از بعضی علامتها دانسته بودکه یك کمی با یا نتریك جویی موجود خواهد بود . لهذا بطرف جنوب رفتند . واینراهم امید میکردند که بلکه جریان آب موسیو سمیت رابه آنطرف انداخته باشد .

درسنگلاخ سه صد قدمی کنار بحر هیچ یك غار وسوراخی که قابل یك سرپناهی باشد بنظرشان برنخورد . این سنگلاخ مانند یك دیواریست که از سنگهای بسیار سخت غرانیت بالاشده . حتی بسبب بسیار سختی صدمات امواج بحر نیز آنرانخورده است . برسرسنگهای بزرگ بسی مرغهای نول کج بزرگ حبثه موجود بودند که اینمرغها از دیدن ونزدیکشدن پانقروف وهاربر هیچ ترس وبیم نشان نداده نگریختند که ازین معلوم شدکه اینمرغها گاهی انسانرا ندیده اند ، واینهم معلوم شدکه درین جهتها هیچگاه پای انسان نرسیده . درطرف زیرسنگلاخ دیوارمانند مذکور دریکجایی که درزمان مد درزیر آب بوده بربعضی سنگها هاربر ازنوع (میدیه) که آنهم ازنوع حیوانات صدفیهٔ بحریه میباشد بسیار چیزها دیده پانقروف را آوازداده گفت :

— بفرمائید ، دم نقد شمارا یك طعام حاضر !

پانقروف — وای ! (میدیه) است ؟ چقدر اعلا ، این ازتخم مرغ هم بهتراست !

هاربر — نی . این میدیه نیست (لیتودوم) است .

پانقروف — آیاخورده میشوند ؟

هاربر — البته ، البته !

پانقروف — چون چنینست (لیتودوم) بخوریم .

هاربر نوجوان که هنوز عمرش به بیست نرسیده ، درعلم تاریخ طبیعی صاحب معلومات زیادی میباشد ، زیراپدرش دایمادرباب تحصیل او به علوم طبیعیه سعی وکوشش ورزیده است ، واوهم درانباب سعی و غیرت فوق العاده بکاربرده درعلم مذکور صاحب ید طولاشده است ، لهذاهرسخن اودرخصوص علم حیوانات ، ونباتات ، وغیره سند درست است .

(لیتودوم) هانیزمانندمیدیه هادراز ترك صدفی شکل است وبرسرسنگهای زیر بحرکوت کوت می چسپند ، وسختترین سنگهارا نیزکاویده دران جاهی کاویده گی خود میچسپند ، وهرقدرکه بزرگ شوند دوطرف آنهابك کاوله گی پیدامیکنند ، وفرقی که درمابین میدیه ، ولیتودوم موجود است همین است .

هاربر ، وپانقروف لیتودومهارامانندمیدیه هاباز کرده خوردن گرفتند . لیتودومها درطعم ولذت هم ازمیدیه هافرق دارند چونکه لیتودومها یکقدری تندی فلفلی راهم دارندکه ازینسبب ازتدارك کردن نمك وفلفل هم آزاده است .

اگرچه بعدازخوردن [لیتودومها] هاربروپانقروف گرسنه گی خودرا ازطرف کردندلیکن حرارت تشنه گی شان زیاده شده بجستجوی آب نوشیدنی مجبورشدند . وبرراهیکه داشتند به پیش رفتن آغاز نهادند .

دوصد قدم رفته بودند که صدای شرشر یك آبشاری بگوش شان برخورد . یکچند قدم بعدبه پیش یك نهری رسیدندکه درینجا گویا تیشهٔ صنعتکارطبیعت سنگلاخ رابیك قوهٔ شدیدهٔ ازهم شکافته ویك نهریرا که درینجابقدر (۱۰۰) قدم وسعت دارد جاری کرده به بحرمی آمیزاند .

پانقروف بمجردیکه نهرزادیدفریادبراورده گفت :

— این است آب ! اینهم جنگل ! حالا کار ما برای پیدا کردن یك مأوا ماند .

آب نهر بسیار صاف وسرد بود . بحرهم چون بحالت جزر بود آب نهر با بحر نمی آمیخت که از اینسبب بکمال خوشگواری خودرا از ان سیر آب نمودند . بعداز ان برای یك مأوای سرپناهی بجستجو افتادند . ولی زحمت شان بیهوده شد . زیرا درمیان سنگلاخها هیچ یك مغاره مانند یك سوراخی پیدا نتوانستند . امانومید نشده ازپالیدن فارغ نشدند تا آنکه دفعتهً دربالای جای آبریزش نهر به بحر طاق نما مانند یك چیزی بنظر شان برخورد که این رواق یاطاق طبیعی از بهم ریختن خرسنگها بر روی همدیگر حاصل شده بود . درسنگستانهای غرانیت اکثر اینگونه رواقهای طبیعی دیده میشود که این گونه رواقهارا (شمینه) مینامند .

— (شمینه) ها از غلطیدن وتکیه کردن سنگپارههای بزرگ بریکدیگر بوجود میآید که گاهی آنقدر بیك موازنت وبرابری عجیبی بریکدیگر ایستاده میشوند وچنان رواقهائی بوجود می آورند که انسانرا حیرت دست میدهد . دردرون این شمینه ها که اگر سهیجهای طبیعی نیز گفته شود جادارد تایکدرجه گذران یك انسانهای بخانه ولانه میشود ولی چون از شکافها وسوراخهای گوشه وکنار آن ضیاوهواوباد نفوذمیکنند دردرون آن دا یمایك خنك شدیدی موجود میباشد . اما اگر یکقدری دستکاری شده وشکافها ومنفذهای آن بسته شود ، وانسانها هم یکقدری ازمردمان بی تکلف باشند قابل سکونت میشود .

پانقروف گفت :

— این است برای ماخانه . تابوقتیکه خدا مهندس مارا پیدا کرده بیارد البته بهتر ازان راتدارك خواهد کرد .

هاربر — بلی پانقروف ، موسیو سمیت میآید . همچون بیاید باید که مارا دریك جای قابل سکنا بیابد . این شمینه رایکقدری اصلاح ودرست میکنیم شکافها وسوراخهای آنرا باچوب وسنگ وگل بند میکنیم . ویك سوراخ آنرابرای دودکش میسازیم

ودرزیر آن یك اوجاغ بخاری مانند برای آتش در دادن ساخته خانهٔ بسیار مکملی بوجود می آوریم •

هاربر وپانقروف بعد ازانکه از شمینه ها برامدند ساحل چپ نهررا گرفته به پیش رفتن آغاز نهادند • آبهای نهر بسبب مد وجزر بحر هم به پیش وهم به پس حرکت میتواند که امسئله را پانقروف بنظر دقت گرفته برای سهولت حمل ونقل اشیای سنگین را بواسطهٔ آن بخوبی تخمین نمود • کشتیبان ، وهاربر بقدر یك ربع ساعت رفتار کرده تابه گوشهٔ که نهر درانجا بطرف چپ یك خمی پیدا کرده بود رسیدند • این است که سراز ین نقطه مجرای نهر دردرون یك جنگلی که با اشجار لطیفهٔ سبز وخرمی مزین است میرود • درختان این جنگل از جنسیست که دائما سبز وخرم میباشد • با وجودیکه موسم زمستانست بازهم درختان جامهٔ سبز وطراوتناك خودرا از بر نکشیده اند • طبیعت شناس نوجوان درمیان درختان بعضی درختهای خوشبو وفائده مندرا بنظر کشتیبان عرض میکرد • زیرهای درختان با بوته های خاردار و غیر خاردار وگونه گونه سبزه زارها مستور بود پانقروف چون شاخهای خشکیدهٔ بسیار یرا در زیرپای خود میدید که میشکنند به هاربر گفت :

— فرزندمن ! اگرچه من به این نمیدانم که این درختان در علم نباتات چه نام دارند ، اما اینقدر میدانم که این چوبهای خشك درعالم زندگانی برای سوختاندن ، وگرم شدن ، وچیزی پختن به آن خیلی کار آمد یك نباتیستکه درینوقت برای ماهم لازم همین است •

هاربر — چون چنینست جمع کنیم •

کار چوب جمع کردن بسیار آسان بود • زیرا شاخهارا از درخت بواسطهٔ تبر و تیشه وارهٔ مفقوده به بریدن وکندن حاجت نبودچونکه چوبهای خشك روی هم بحال طبیعی افتاده بود • چوبهاهم بسیار خشك بودو چابك میسوخت لهذا بشمینه ها زیاده تر باید برد • اما آیا بچه واسطه باید برد ؟

پانقروف گفت :

— حالا اگر یك عرابه . و یا یك قایق میداشتیم بار مارا بخوبی برداشته میبرد .

هاربر — اگر آنها نیست نهر خود هست !

پانقروف — درست . اشیای خود را درینوقت با نهر میبریم در آینده به بینیم که چه میشود ؟

هاربر — بلی همچنین است ولی درینوقت چون نهر بسبب مد بحر به اینطرف معکوس در جریان است چوبهای مارا بطرف اقامتگاه ما برده نمیتواند .

پانقروف — یکقدری صبر میکنیم . هیچ ضرر ندارد . ما حالا بدیگر کارهای خود آغاز کنیم .

کشتیبان و نوجوان تا بدرجه ئیکه وسع شان میکشید دسته های چوب خشك را جمع کرده ، و باعلفهای منجی خشك شده بسته بکنار نهر نقل دادند ، و در انجا یك خرمنی تشکیل دادند . دو نفر رفیق از علامتهای این زمینها اینرا هم میدانستند که درینجاها هیچگاه پای انسان نرسیده . بعد از ان دو چوب بسیار درازی آورده و آنرا بشکل یك جالهٔ بامنجها بسته ، و دسته های چوب جمع کردهٔ خودرا بران بار کردند . این کارها تا بیك ساعت دوام نمود . جاله هم حاضر شد . حالا انتظار کشیدن جزر لازم است .

چون برای زمان جزر هنوز دو ساعت دیگر باقی بود ، برای وقت خود رابه بیهوده گذرانیدن بگردش آغاز نهادند . در میان جنگل در طرف چپ نهر از میان سنگلاخها یك بلندی دیده میشود . هر دو نفر پاچه ها را برزده برین بلندی بالا برامدن گرفتند . و برسر تپه واصل شدند . در انجا اول نظر خود را بطرف دریا عطف نمودند . و بکمال دقت جهت شمال ساحل را از نظر گذرانیدند . نقطه ئیکه موسیو سیروس سمیت بدریا افتاده بود در پیش نظر شان بود . هر طرف را بکمال تحقیق و تدقیق از نظر گذرانیدند . ولی نه از مهندس . و نه ازباون هیچ اثری ندیدند . ژده ئون وناب رانیز در انجهت با

ندیدند . هاربر گفت :

— چه میگویی پانقروف ؟ من گمان میکنم که موسیوسیروس از چنان آدمهایی نیست که اینچنین زود زود هلاك شود . البته بیکساحل سلامت رسیده خواهد بود ، آیا همچنین نیست پانقروف ؟

پانقروف که دیدن موسیوسیروس را امید نداشت ، و از حیات او سراسر ناامید شده بود بکمال تأسف سر خود را جنبانیده ، وهاربر را برای آنکه دوچار نومیدی نسازد گفت :

— البته ، البته ! مهندس ما آدمی نیست که به اینگونه تهلکه هامیده شود .

کشتیبان ساحل بحر را بکمال دقت از نظر گذرانید . چشمهایش بر ریگستان ساحل معطوف ماندکه طرف چپ این ریگزار بایك سنگلاخ بزرگ دیوار آسایی نهایت یافته بود . طرف جنوب ساحل بایك دماغهٔ نجه آسایی نهایت می یافت که از انسو به آنطرف چیزی دیده نمیشدکه اینهم کشتیبانرا بشبهه می‌انداخت که این زمین جزیره است یاقطعه ؟ درطرف شمال ساحل بایك ریگستان خالصی دراز شده رفته وباز یك کجی پیدا کرده معلوم نمیشدکه به آنسو چه خواهدبود؟ بعد از ان بسوی غرب نظر کردند ، چشمهای شان بکوه بلندی که باربرف مستوراست برخوردکه ازینجاتابه آن کوه شش هفت میل مسافه است . درمابین اینجاوکوه جنگل واقعشده که درمیان این جنگل سبز آب نهردیده میشد . کشتیبان گفت :

— آیا این یك جزیره خواهد بود ؟

هاربر — اگرجزیره هم باشد خوب بزرگ یك جزیره ایست .

پانقروف — هرقدربزرگ باشد جزیره باز جزیره است .

امابا وجود اینهم اینمسئله هنوز حل نشده است . حل این باز بیکوقت دیگر موقوفست . اما هرچه که باشد اراضی زیاده منبت وبرکت دار دیده میشود اطراف وجوانب آن نیز بسیار لطیف است . آب نهران نیز بسیار خوشگوار .

کشتیبان گفت :

— هیچ نباشد ازین جهت محروم نماندیم .

هاربر — هزار بار بخدا شکر باید کرد .

ازجائیکه بودند آهسته آهسته فرو آمدن گرفتند . درمیان سنگستان غریب الاشکال اطراف، درشکافهای سنگها ، ولای های بوته هابه هزارها مرغهاموجود بود هاربر آنهارا توزداده گریختاندو گفت :

— اینها کبوتران صحرائیست .

پانقروف — آیا خود شان . وتخمهای شان خوردنی هست ؟

هاربر — هم خوردنی،هم بسیارلذیذ !

پانقروف — چون چنینست ، آشیانهای شانرابپالیم .

لهذا پانقروف وهاربر درمیان سنگهاپالیده پالیده یکچندد رجن تخم کبوتر جمع کردند ، ودرد ستمال های خود شان بسته کردند .

پانقروف گفت :

— اوخ ! چقدراعلا! مکمل یك تخم مرغ میپزیم .

هاربر — واه ، واه ! آیابا کدام قاب ؟

پانقروف — او !توهم بسیارمشکل پسندی میکنی ، اگرقاب نباشد درزیر خروج آتش کرده میپزیم .

هردورفیق بازبه پیش نهر آمدندکه نهردرانوقت ازمدبحر رهائی یافته پس بجزر آغازنهاده بود . وبسوی ساحل جریان گرفته بود . پانقروف یك ریسمان درازی از منجهاساخته به جالهٔ خود بست ، وهاربر نیزیك چوب بسیاردرازی یافته جالهٔ پراز چوب خود رادرنهرویل کردند . پانقروف ریسمانرابدست گرفته ، وهاربرباعصا چوب خود آنرارانده بسوی مأوای خود شان روان شدند .

باینصورت برکنارنهربرساحل نهرروان شده بعد ازنیمساعت درپیشگاه شمینه ها



جالهٔ پر از چوب خود شانرا رانده بسوی ماوای خودشان روان شدند

اتخاذ کرده اند جالهٔ خود را رسانیدند .

باب پنجم

اصلاح و تعمیر شمینه ها — مسئلهٔ مهمهٔ آتش — قوطی کبریت —
در ساحل جستجو — برگشتن ژه ده نون و ناب — یکدانه گو
گردنازدانه — اوجاغ شعله افشان — طعام شب اول
— شب اول —

بعد از انکه جالهٔ چوب خود را خالی کردند کار اول پا نقروف همین بود که شمینه های خود شانرا تعمیر و اصلاح کنند تا آنکه برای سکونت شان تا یکدرجه قابلیت پیدا کنند . زیرا یك اندیشهٔ بزرگ شان همین است که اگر موسیو سمیت را ژه ده نون و ناب یافته بیارند یك جای گرم و یك طعام مغذی برای آنها حاضر باشد .

لهذا گل ، و سنگ و چوب و خا شاك جمع آورده شکافها ، و چاکهای شمینه ها را سد کردند . و تنها یك سوراخی برای دودکش و در زیر آن یك اوجاغ بخاری مانندی بنا کردند . و باینصورت شمینه ها را بر چار پنج قسم تقسیم کردند . ولی اینرا هم بگوئیم که درین شمینه ها که پا نقروف آنرا اوتاقها نام نهاده است بسبب پستئی سقف آن بر پا ایستاده شدن ممکن نیست . درین اوتاقها یعنی شمینه ها یك ریگ نرم بسیار لطیفی طبیعت فرش کرده بود .

پا نقروف و هاربر هم به تعمیرات شمینه ها میکوشیدند و هم حرف میزدند . هاربر میگفت :

— بلکه رفقای ما از ما بهتر یکجائی پیدا کرده باشند .

پا نقروف — اگر یافته باشند هم این کوشش بد نیست . زیرا اینهم محتملست که نیافته باشند .

هاربر — آه ! اگر موسیو سمیت را یافته بیارند ، چه قدر ممنون میشدیم ، و چه قدر به استراحت وقت میگذرانیدیم .

پانقروف — بلی ! موسیو سمیت یك آدم نایابی بود .

هاربر — بود چرا میگوئید . مگر از بودن آن امیدوار نیستید ؟

پانقروف — نی !

هاربر به یك اندیشه وهراس بزرگی فرورفت . تعمیرات خانه هم به انجام رسیده بود . که ازین رهگذر پانقروف بسیار ممنون شده گفت :

اگر رفقای ما بیایند ، البته یك ملجأ بسیار بااستراحتی خواهند یافت .

حالا کار بیك اوجاغ ساختن ، و تخمهارا پختن مانده بود . اینهم بسیار کار آسانی بود . درزیر سوراخی که برای دودکش باز گذاشته بودند یك دوسنگی گذاشته آنرا بیك اوجاغی تحویل دادند . وچوبها وهیزمهای خشك رادران انداختند . ودیگر هیزمهای خود رادریکی ازشمینه ها گدام کردند .

دراثنائیکه کشتیبان به اینکارها مشغول بودهاربر ازو پرسیدکه :

— آیا کبریت داری پانقروف ؟

پانقروف — البته دارم ! اما اگر کبریت نمیداشتیم کارما بسیار خراب میشد .

هاربر — چه خراب میشد ؟ یکدو چوب خشك رابریکدیگر مالیده مالیده آتش بوجود می آوردیم !

پانقروف — از چنین خیالها درگذر فرزند ، اینچیزی که تو میگوئی هیچوقت نمیشود . وشدنی نیست !

هاربر — چراشدنی نیست ؟ درنزد وحشیان جزایر اوقیانوس این اصول بسیار جاری بوده است .

پانقروف — آجان من ! یااین است که وحشیان دراینباب یك قاعده واصول مخصوصی دارند ، ویااینکه درچوبهای آنها یك کراماتی موجود است ! زیرا من چند بار به این اصول آتش دردادن آرزو کردم ، اما هیچ کامیاب نشدم .

پانقروف این را گفته قطی کبریت خود راپالیدن گرفت . چونکه پانقروف

بسیار عملی توتون کشیست . از از وکبریت هیچ وقت از وجدا نمیشود . اما باوجودیکه هر جیب خود را پانزده بیست بارپالید ولی هزار افسوس که پالیدنی خود رانیافت . رفته رفته رنگ پانقروف میپرید . دستهایش میلرزید . دلش میطپید !

بصدای لرزان لرزان گفت :

— هاربر ! ... هاربر ! ...

— خیرباشد پانقروف ! چیست ؟

پانقروف — قطی خود را گم کرده ام ! فلاکت بزرگست . آیادر پیش توکبریت . یاقاف . یادیگر چیز آتش درداری نیست ؟

هاربر — نی !

پانقروف بیرون برامد . از قهر و تلاش بسیار جبین خود را مالیدن گرفت . هر دو رفیق درجا هائیکه بران گردش کرده بودند بجستجو آغاز کردند . ولی از قطی کبریت اثری نیافتند .

هاربر گفت :

— پانقروف ! دروقتیکه در بالون بودیم مبادا قطیت راانداخته باشی ؟

پانقروف — نی نی ، درانوقت نینداخته ام . گم کرده ام . چونکه پیپ توتون کشئی من هم نیست . هردو یکجا از جیبم افتاده .

و الحاصل هر طرف رابدقت تمام پالیدند . نه جنگل کنار نهر ، ونه سرتپه ، ونه ساحل بحر را گذاشتند . همه را جستجو کردند هیچ فائده حاصل نشد . این مسئله یك مصیبت بزرگی برای فلاکتزدگان بیچاره شد . آتش که مدار زندگا نیست آیا از کجابدست خواهند آورند ؟

هاربر — پانقروف اینقدر افسوس مکن ، صبر کن که رفقای مابیایند بلکه در پیش آنها کبریت مبریت پیداشود ؟

پانقروف — گمان نمیبرم . زیرامو سیوسمیت . ونا ب توتون کش نیستند . موسیو

سپیله بهمه حال کتابچهٔ حوادث نویسی خود رانگهداشته قطی کبریت خود را ازبالون انداخته است .

هاربر جواب نداد . پانقروف بیچاره چنانچه از آتش محروم ماند از توتون کشی خود نیز قطع امید نمود . از همه بدتر که از یکطرف سردی هوا ، از دیگر طرف خام ماندن تخمها ، و اندیشهٔ مانده وگرسنه آمدن رفقا ، وموجود نبودن هیچ اشیا پانقروف بیچاره را سراسر پریشان داشت .

هر دو رفیق باز (لیتودوم) بسیاری جمع کردند ، ونزدیك بوقت شام بشمینه ها برگشتند . بازدرون شمینه را بدقت پالیدند ولی بجز ناامیدی دگر چیزی حاصل نکردند .

هاربر برای دیدن وانتظار کشیدن رفقا بریك سنك بلندی برامده ساحل را دیده بانی میکرد . وقتیکه شمس تابان غروب میکرد ازدور آمدن ژه ده ئون وناب را دید . وبه پانقروف خبرداد .

هر دوی شان تنها می آمدند ! . . . هاربر چون سیروس سمیت را با آنها ندید دوچار یأس والم شدیدی گردید . بواقعیکه کشتیبان خطا نکرده بود ! یافتن مهندس درروی دنیا محال افتاد ! . . .

مخبر ، بی آنکه یك کلمه سخن بگوید آمده بریك سنگی نشست مانده گی گرسنه گی تاب وتوانش را محو کرده بود ناب بیچاره ، از شناخت برامده بود . چشمانش مانند کاسه های خون سرخ ، واطراف آنرا یك کبودیٔ احاطه کرده بود .

ژده ئون کیفیت جستجو وپالیدن خودشانرا نقل نمود . هردوی شان تاباقدر هشت میل برکنار ساحل گردش کرده اند . بدیدن هیچ چیزی کامیاب نشده اند ، وهیچ نشانه وعلامتی نیافته اند . حتی درجاهائیکه گردیده اند از موجود بودن انسان درین سرزمین نیز هیچیك اثری ندیده اند . پس معلوم شد که مهندس بیچاره درمیان امواج بحر غرق وناپدید گردیده ! . . .

بنا برین سخن ناب برپاخواسته گفت :

— نی نی ، افندی‌من نمرده است ! او از کسانی نیست که بمیرد ، بهمه حال رهائی یافته است .

اینرا گفته به وادیلا و فغانها بیتابانه بر زمین افتاده گفت :

— آه مجال سخن گفتن ندارم !

هاربر در پیش ناب دویده گفت :

— ناب ، موسیوسمیت را می یابیم توغم مخور ، اورا خدابما عنایت میکنند . حالا گرسنه و مانده شدهٔ . بگیرید یکقدری ازین (لیتودوم) بخورید .

اینرا گفته و در پیش ناب یکچند دانه لیتودوم گذاشت . باوجودیکه ناب از بسیار ساعتها قوت بدهنش نرسیده بود . بازهم از خوردن و آشامیدن روگردان شد . بیچاره خدمتکار ! بجز افندی خود دگر هیچ چیزی نمیخواهد ! . . .

ژده ئون ، لیتودوم هارا بکمال اشتها خورده درهمانجا برسرریگها بخوابید هاربر به ژده ئون نزدیکشده گفت :

— موسیوسپیله ! مایك اقامتگاه پیدا کرده ایم . درانجا خوبتر استراحت میکنید . فردا باز به اتفاق بجستجو آغاز میکنیم .

ژده ئون ، برپا خواست ، ودرعقب هاربر به شمینه ها آمد . درین اثنا پانقروف به ژده ئون نزدیکشده ازبودن ونبودن کبریت ازو پرسید . ژده ئون بعدازانکه جیبهای خودرا پالید گفت :

— داشتم لکن انداخته ام .

پانقروف از ناب هم پرسید . ازوهم همین جواب را گرفت . پانقروف « لعنت » گفته فریاد کشید که بنا برین فریاد او ژده ئون به او نزدیکشده پرسید که :

آ یا یکدانه هم نیست ؟

پانقروف — نی ، یکدانه نی بلکه نیم دانه هم نیست . بناءً علیه آتش هم نیست . چار نفر رفیق بکمال حیرت یکی بروی دیگر نظر کردند . هاربر به ژده ئون نزدیك

شده گفت :

— موسیو ژده ئون ! شما توتون کش هستید . البته یك دانه نیم دانه کبریتی در کدام جیب تان پیدا خواهد شد . یکبار خوب بپالید .

ژه ده ئون همه جیبهای خود را یکان یکان به بسیار دقت پالیدن گرفت . دریکی از جیبهای و از کت خود مانند کبریت یك چوبکی حس کرد . حالا کبریت یکدانهٔ نازدانه رای آنکه خراب شود براوردن لازم است . همه رفقاد ستهای شان میلرزید . دلهای شان میطپید ! هاربر گفت :

— باشید ، برای من بگذازید .

بکمال دقت واحتیاط انگشت شهادت ، وابهام خود را درجیب ژه ده ئون فرو برده به نوك دوناخن خود آن جوهر گرانبهای مدار یگانهٔ زندهگی بشر رابراورده . کبریت یکدانهٔ نازدانه درست وسالم بود . پانقروف چون آنرا بدید (هوررا) گفته فریاد براورده وگفت :

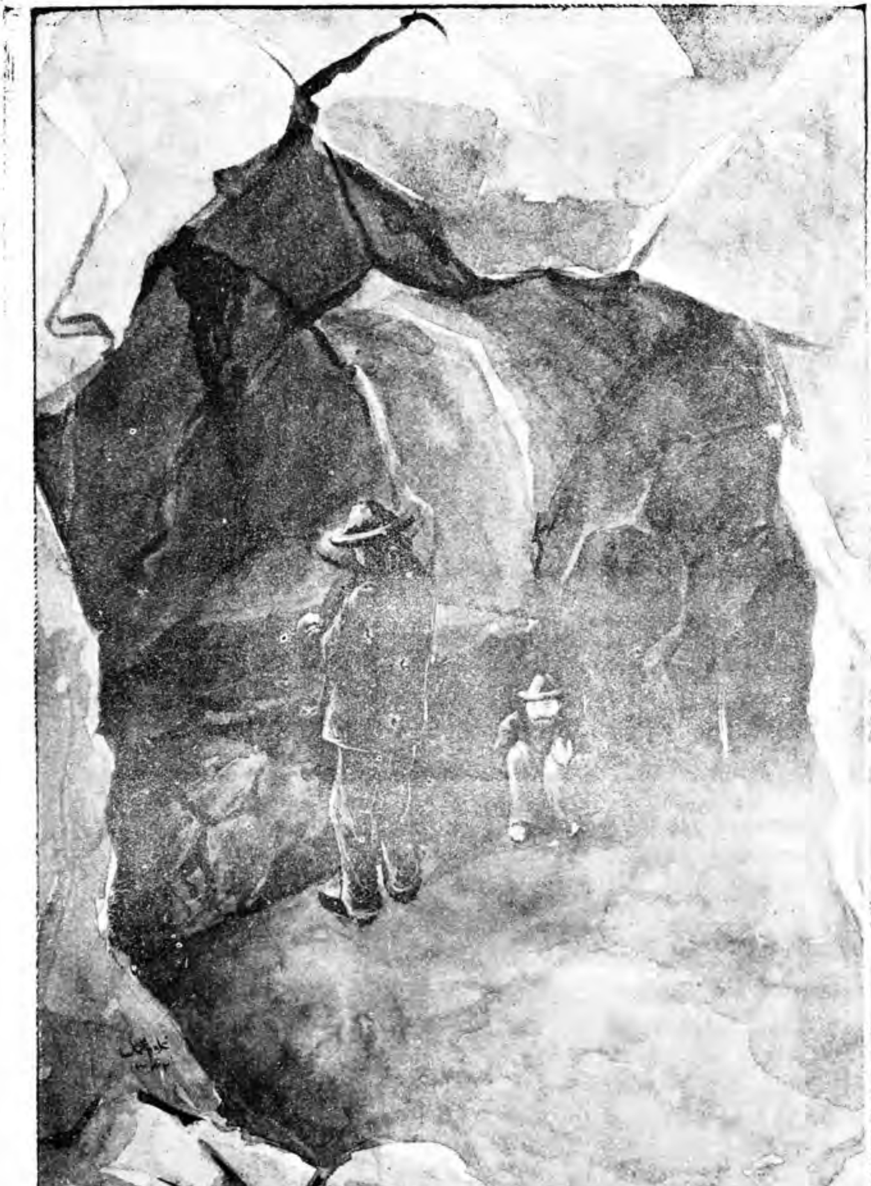
— یك دانه کبریت ها ! این برای مایك گنجیست گنج ! یك داش آتش است ، یکداش ! . . .

پانقروف کبریت را گرفت . وبارفقای خود درپیش اوجاغ نزدیکشد . کبریت که درهر جابکمال بیقیدی وبی احتیاطی صرف میشود درینجایکدانهٔ آن را به بسیار دقت واحتیاط استعمال کردن لازم است . کشتیبان بعدازانکه خشك بودن آنرا فهمید گفت :

— حالا یکقدری کاغذ لازم است .

ژه ده ئون بعدازیکقدری تردد از کتابچهٔ دفترحوادث خود یك کاغذپاره کرده به پانقروف داد . پانقروف پارچهٔ کاغذرا گرفت . بدوزانوی ادب، درپیش اوجاغ نشست درپیش خود هیزم ، وخاشاك خشکی کوت کرد . درمیان او جاغ خاشـك کهاو هیزمهارابیك ترتیب بسیار آسان درگرفتن برچید . بعد از ان کاغذ راما نند پوش قند پچانیده درمیان خاشاکهای خشك دراورد . وبدست خودیکپاره سنگ

درشت وخشکی را گرفته ، ونفس خود رابندکرده آهسته کبریت رابرسنگ مالید .
در اول بار کبریت آتش نگرفت .
پانقروف گفت :
— نی نی ، من نمیتوانم ، چرادستهایم میلرزد .
اینرا گفته ، وبرپا خواست وکبریت رابدست هاربرداد . هاربربه بسیارترس ولرز کبریت را گرفته بسرعت برسنگ مالید . کبریت یك چرچرك کوچکی پرانده ویك دود سفیدی براورده شعله کشید . به بسیار آهستگی کبریت رابه کاغذنزدیك کرده آتش داد . بعدازیك ثانیه شاخهای خشك چوبهاراآتش گرفته بایك ولوله و غلغلهٔ مسرت انگیزی بسوختن آغازنهاد . درداخل شمینه یك گرمی بسیارلطیفی انتشار یافت . حالااصل کارهمین است که آتش راهیچ خاموش نکنند . چونکه اگریکبار خاموش شودباز درددادن آن محال اندرمحال است اینهم آسان است ، زیرا چوب بسیار است . دمبدم چوب انداختن وآتش راازخاموش شدن نگذاشتن لازم است .
پانقروف دراول امرتخمها را اندیشیده پختن آنرا آرزو نمود . لهذا به آشپزی آغاز نهاد . ژهده‌ئون بیك گوشهٔ خزیده به افکارفرو رفته بود آیا سمیت زنده خواهد بود ؟ اگرزنده باشد آیا چرایك اثری ازومعلوم نشد ؛ آه مدیم برناب ! آن خدمتکار صادق بیچاره بکمال یأس وحسرت درساحل گردش میکند .
پانقروف طعام را حاضرکرد . ناب رابزور برای طعام آوردند . به اینصورت چارنفررفیق فلاکتزده اول بار دراینسرزمین مجهول طعام شب را تناول کردند . تخم مرغ چون همه مواد غذائیه را مالك است قضازدگان ازخوردن آن خوب استراحت کردند . اما اگردرینوقت هرپنج رفیقی که از (ریشموند) فرار کرده اند یکجادرپیش این آتش میبودند مسعودیت واستراحت شان کامل میگردید . اما چه چاره که اصل رئیس شان مهندس سیروس سمیت ازمیان ضایع شده است که ازاثرو مسعودیت همهٔ شان مبدل فلاکت گردیده .



پانقروف دراول امر تخمهارا اندیشید

این است که روز (۲۵) مارت به اینصورت گذشته شب شد . در خارج شمینه ها باد بشدت میوزد صدا های امواج بحر که بساحل بر میخورد حال هلاك شدن مهندس را درمیان آنها بخاطر رفقا داده موجب حسرت وزارنالئی شان میشود . ژه‌ده‌ئون ، حوادث دیشبه‌را که در جزیره‌گك کوچك گذرانیده بود ، حوادث امروزه را جملةً ازافتادن موسیو سمیت گرفته تا بواقعهٔ کبریت وغیره را درکتابچهٔ خود قید وثبت نمود . وبعد از آن بسبب مانده گی وکوفته گی که داشت بخواب راحت فرورفت .

هاربرهم بخواب رفت . پانقروف برای خاموش نشدن آتش شب را درمیان خواب وبیداری بسر آورد . یکی ازقضازده ها بودکه درشمینه ها استراحت نکرده است ، که آنهم خدمتکار صادق ناب وفا مآب است که شب را تا بصبح بگردش کنار ساحل وآواز دادن افندی خود بسر آورده است .

—﴿ باب ششم ﴾—

دفتر اشیای موجودهٔ قضا زده گان — جمع آن هیچ — گشت وگذار در جنگل — درختان سبزه زار — جاقامار گریخت — اثر نقش پای جانور — مرغان — یك شکار عجیب

اشیائی که قضا زده گان بران مالك اند حساب آن بسیار آسان یك دفتری تشکیل میکند . چونکه این بیچاره گان فلاکت زده گان دروقتیکه ازبالون به این سرزمین غیر مسکون می افتادند بجز البسهٔ که درسرو برشان است از اسباب واشیا نام هیچ چیزی در پیش شان نیست .

تنها درپیش (ژه‌ده‌ئون سپیله) یك کتابچهٔ جیبئی حوادث ، ویك ساعت باقی‌مانده باقی دیگر همهٔ اشیای خود شانرا مانند سلاح ، آلات فنی ، حتی یك کارد یایك چاقو هرانچه‌که داشتند برای رهائی دادن جان خود شان وسبك ساختن بالون پرتاب کرده اند . این بیچاره گان ازچیزهائیکه روز مره به آن احتیاج دارند و برای دفع هرگونه

لوازمات خود دهبدم به آن محتاج هستند هیچ چیزی را مالك نیستند . بساختن و یافتن هرچیزی سر از نو مجبور میشوند . یعنی حال شان به احوال ابتدائی خلقت نوع انسانی مشابهت میرسانند . جمع حساب اشیای موجودهٔ شان (هیچ) میبراید .

اگر سیروس سمیت موجودهیه دبسایهٔ معلومات فنیهٔ خود برای بسیار نواقصات خود شان چاره ها کشف و پیدا کرده میتوانست . ولی چون مهندس بیچاره ابداً محو و ضایع گردیده برای این چار رفیق فلاکتزده بجز الطاف خداوند ، و معاونت خود شان دیگر هیچ ملجأ و پناگاهی نیست .

در اول مر مسئلهٔ مهمهٔ مشکل همین است که آیا این سرزمینی که قضاو قدر ایشانرا در ان انداخته جزیرهٔ ایست که از هر طرف بابحر محاط است ؟ یا آنکه بیك قطعهٔ از قطعات خمسهٔ روی زمین مربوط است ؟ این است اول مسئلهٔ که حل و فصل آن از ضروریات لازمه شمرده میشود . بعد از انکه این مسئله معلوم شود خط حرکت خود را تعیین کرده میتوانند که آیا چه کنند ؟ حل انمسئله نزبه این میشود که بسیاحت برامده اطراف وجوانب را گشت و گذار نمایند . امارأی پانقروف این است که پیش از انکه برای گشت و گذار براماده شود یکچند روز صبر باید کرد . زیرا در اول امر برای خود شان یك نشیمنگاه ، یك خرچ خورا که تدارك باید کرد زیرا تایك زاد و توشهٔ نباشد به اینقدر سیاحت دور و دراز چسان براماده میتوانند ؟ اگرچه شمینه هایك نشیمنگاه دفع الوقتی شمرده میشود امابدرجهٔ احتیاج دفع گرماو سرما کافی نیست . درینوقت از همه بدتر اینکه مسئلهٔ بی آتشی هم بمیدان آمده که از پیش اوجاغ دور شدن همان ، و خاموش شدن آتش همان ! آمدیم بر مسئلهٔ تدارك کردن خورا که : در وقت حاضر لیتو دوم ، و تخم مرغ بسیار است . اینهم ممکنست که کبوتر مبوتری هم گرفته و یازده بتوانند . بلکه درمیان جنگل بعضی درختان میوه دار هم بیابند . لهذا یکچند روز درینجا اقامت کرده و ازینگونه چیزهایك زاد و توشهٔ بدست آورده ، و بعد از ان برای معلوم کردن قطعه ویا جزیره بودن این سرزمین بیرون برامدن معقولتر و موافقتر شمرده میشود . پس

برهمین قرار همه رفقا اتفاق کردند .

ازین رأی و اتفاق از همه بیشتر ناب خوشنود شد . زیرا بهیچصورت از همین جاها ئیکه ضایع شدن افندی او در ان محتملست جدا شدن نمیخواهد، و باز او را پالیدن میخواهد .

در وقت صبح (٢٦) م مارت باز ناب از طرف ساحل شمالی برای جستجوی بادار خود حرکت نمود .

طعام صبحینهٔ امروز باز از تخم مرغ ، ولیتودوم مرکب بود . هاربر از کنار بحر برسر بعضی سنگها نمك ترسب شدهٔ بحری را نیز یافته بود که باین سبب طعام امروزهٔ قضا زده گان بیچاره خیلی لذت ناك شده بود . بعد از طعام پانقروف وهاربر برای تدارك کردن غذا و خوراکه بطرف جنگل روانه شدند . ناب هم همان بود که برای جستجوی یك خبر و اثر افندی خود روانه شده بود . ژده ئون نیز وظیفهٔ خاموش نشدن آتش را بعهده گرفت پانقروف گفت :

— هاه هاربر ! به بینیم که بقسمت ماچه میبراید ؟

وقت صبح ساعت (۹) بود . هوا تند شده میرفت . باد از طرف جنوب شرقی میوزید . هاربر و پانقروف از شمینه ها براٰمده ، از میان خرسنگها فرو آمدند . و بسوی دودهای آتش شمینه یك نظر ممنونیت ومسرتی انداخته از کنار نهر راه جنگل را گرفتند .

پانقروف دو خادهٔ بسیار دراز و راستی از درختها کنده وهاربر نوکهای آنرا بر سنگهای سر تیز درشت سوهان مانندی مالیده تیز نمود . وهردوی شان برای پیدا کردن رزق در جنگل درامدند لکن برای آنکه راه خود را در جنگل گم نکنند از کنار نهر جدا نشدن شان لازم بود .

پانقروف بکمال دقت بسوی تشکلات ارضیه نظر کرده میرفت زمین طرف چپ نهر را میدید که نسبت بطرف دیگر پست تر است وهرچه بالا تر رفته شود بلندتر شده میرود . در بعضی جاها زمین تر ورطوبتناك دیده میشود . از زیر زمین بعضی رگهای

آب زاه زدهٔ پدیدار است که از اثر گیاها نند زاه چشمه سارها به نهر هم یخت ، ساحل واست نهر سخت تر وخشك تر دیده میشد که درا نطرف جنگل زیاده تر غلو وا نبوه بوده ازانطرف هیچ چیزی دیده نمیشد .

این جنگلها نیزما نند کنار دریا از اثر پای و نقش قدم انسان سراسر خالی دیده میشد . اما درراهها ئیکه بر ان میگذشتند بعضی نقشهای قدم حیوانات چارپا را میدیدند که پانقروف نوع وجنس آنرا تعیین کرده نتوانست . اما بنابر قول هاربر این نقش قدم از پاهای بعضی جانورهای درنده گذاشته شده است . امادرینقدر راهها ئیکه رفت و آمد کرده اند در هیچ جایك اثر از اثرهای انسان ندیدند . مثلا در هیچ یکدرختی یك علامت تبر و تیشه ، ویا در یکجایی یك علامت آتش درادن مشاهده نکردند که از ینهم معلوم میشود که این سرزمینها هیچوقت باانسان مسکون نبوده ، وقدم انسانها درینجاها نرسیده است . اینهم غنیمت است ، زیرا در چنین قطعات جنوبیه بودن انسان از چیزهایی نیست که آرزو شود . چونکه اگر انسان درینجا ها باشد بعوض آنکه به همجنسهای خود معاونت ومدد برسا نند ضرروزیان میرسانند . زیرادرچنین جاها اگرباشند هم مردمان وحشی وخونخوار خواهند بود .

پانقروف وهاربر باهمدیگر بسیارکم سخن میگویند . زیرادرراه بکمال زحمت پیش رفته میتوانند . باوجودیکه از یکساعت زیاده راه رفته اند بازهم بهیچ شکاری موفق نشده اند . درین اثناهاربر دریك جای آبگیرمانندی از نوع مرغان نول وپای درازی دیده به پانقروف نشانداد وهم خواست که بمرغان مذکور نزدیك شود . پانقروف پرسید که :

— اینچه مرغست ؟

هاربر — اینرا (جاقامار) میگویند .

پانقروف — بسیارخوب اما آیا گوشتش خوردنیست ، آیا کباب آن چسان خواهد شد ؟ واز همه راست تر اینکه آیابدام ماخواهدافتاد ؟

هاربر جواب نداده و به بسیار درستی نشان گرفته یك سنگی برا نهاپرتاب نمود . سنگ بربال مرغ خورده بزمین افتاد . ولی باز گریخته درمیان بوته ها وخاشاك ها غایب گردید .

یانقروف وهاربر از پیدا کردن و بدست آوردن مرغ جاقامار مأیوس شده بروا هیکه داشتند دوام نمودند . هرچه که پیش میرفتند درختان لطیف و خوشنما ترشده میرفت . امادرین درختها از جنس میوه هیچ یك اثری دیده نمیشد . یانقروف دایما درخت خرمارا میپالید . حالآ نکه آن درخت درین منطقه ها وجود نیست اکثردرختها ازجنس (ارچه) و (دوغلاس) نام درختهای بسیار بلنداست .

درین اثنایك سیل مرغکان کوچك خوش پرلطیف منظاری ازمیان شاخهای درختان درپرواز آمدند . هاربر گفت :

— اینها (قوروقو) نام مرغانست .

یانقروف — هرچه که باشند باشند ، چون گرفته نمیشوند بماچه ؟ اگربجای همهٔ اینها حالا یك خروس خانگی میبود بسیار خوبتر میشد . اما ئمرغکان آیاخورده میشوند ؟

هاربر — خورده میشوند هم سخن است ! آنقدرلذیذیك گوشتی دارندکه حدندارد . و بسیارهم خورنده هم نیستندکه اگر آهسته آهسته به آنهانزدیك شویم بلکه یکچند دانهٔ آنرا ازده بتوانیم .

هاربر و یانقروف درزیر درختیکه مرغکان مذکوربران نشسته بودندبه نرمی و آهسته گی درامدند . مرغکان بردرخت نشسته ، و برای گرفتن بعضی حشرات هوا ئیه که غذای شانست آماده شده بودند .

یانقروف وهاربر خوب بسخوکرده بریك شاخی که بصدهاازئمرغکان صف بسته نشسته بودند ځده های خود شانرابیك مهارت تمام حواله کردند . بقدرصد دانه ازانهاما نندباران برزمین ریخته باقیماندهٔ شان پرواز نمود . یانقروف مرغکانراجمع کرده بیك چوب باریکی درکشید . وبرراهیکه داشتند دوام ورزیدند .

یگانه . مقصد پانقروف ازین گشت وگذاری امروزی همین است که شکار بسیاری بشمینه ها ببرد . اگرچه صد دانه مرغکان کوچك زدند ، ولی پانقروف به این قناعت نکرده میخواهد که یك چیز بزرگتری بدست آرد . اما درینجا بر نبودن یك تفنك ، وسگ ، مهندس خیلی تأسف نمود . بعداز نیمروز بسه ساعت بر کنار نهر بازبیك خیل مرغان برخوردند . درین اثنا مانندصدای طنبور با جه خانه هایکصدای بگوش شان برخورد که این صدا درامریکا از (تتراس) نام یك مرغی برمی آید . بعدازصدا ده پانزده دانه (تتراس) ها پدیدار شدند . پانقروف چون این مرغهای بزرگ چرب را دید اشتهای شکار آن ها اورا بیتاب نموده هاربر را گفت :

— شکار اینرا میگویند ! هرگاه ازینها یکدوسه دانهٔ بدست آوردیم مارا هم شکاری میگویند .

هاربر — اما اینهاازان مرغانی نیست که بخاده چوبهای ما زده شوند ، یامارا بخود نزدیك کنند .

پانقروف — چون چنینست ، ماهم آنرا بخاده چوب خود نمیزنیم . باکاخاده چوب خود را شست ماهیگیری ساخته آنهارا میگیریم . بس همینقدر شود که آشیانه های شانرا بیابیم .

هاربر — آیا اینهارا مانند ماهی گمان کرده اید ؟

پانقروف — نی ماهی گمان نکرده ام ، اما مانند ماهی آنرا شکار میکنم .

و الحاصل هردو رفیق عقب تتراس هارا گرفته آشیانهای شانرا پیدا کردند . بعد ازان ازانجا دور شده به ساختن قلاب ماهیگیری خود مشغول شدند . اولا از علفهای تار مانند دراز درازی یك ریسمانی تاب دادند درین ریسمان بفاصلهٔ یك یك قو لاج خارهای بسیار بزرگ محکم وسر کجی که در جنگل بسیار بود با یکیك تار دیگری بسته وبران خارها کرمهای سرخ لب جورا خلا نیدند .

پانقروف دام خودرا برداشته به آهسته گی واصول تمام درنزد اشیانهای تتراسها

نزدیکشد ، و آنرا باصول تمام درپیش آشیانها بگسترانید نوك دیگر ریسمانرا بدست گرفته با هاربر درپشت یکدرختی پنهان شدند . هاربر چون درعمر خود اینچنین یك شکاری را ندیده بود کامیاب شدن این کاررا امید نمیکرد .

بقدر نیمساعت انتظار کشیدند . درین اثنا یکچند عدد تتراسها درپیش آشیانهای خود بگردش آغاز کردند . شکاریان به بسیار دقت حرکات مرغانرا هوش میکردند . چون دیدند که مرغان بسوی کرمها هوش شان نیست آهسته ریسمانرا حرکت دادند .

به این سبب هوش مرغان بسوی کرمهاشده سه عدد تتراس بیك یك حمله کرمهارا فرو بردند . پانقروف از صدای بال زدن آنها دانست که تتراسها گرفتار آمد . هماندم دویده هرسه آنهارا گرفتند .

هاربر چون چنین شکار را گاهی ندیده بود از شادیٔ بسیار کف زدن گرفت . پانقروف گفت :

— این گونه شکار را من نوایجاد نکرده ام . بلکه درملك خود ما تتراسهارا همه کس بهمین اصول شکار میکنند ، حتی خودمن نیز پنج شش بار بهمین اصول تتراس گرفته‌ام .

هاربر — بهرحال بسیار یك اصول اعلاست .

پانقروف شکارهای خودشانرا بصورت منتظم بر چوب در کشیده بسوی نشیمنگاه خود روان شدند . وقت شام که تاریکی شده بود بحال بسیار ماندهگی بشمینه هاداخل شدند .

باب هفتم

ناب برنگشت — ملاحظات ژه ده ئون — طعام شب — شب پرطوفان — صدای یك سك — مجادله بمقابل بادوباران — ازمسکن هشت میل دورتر

درین اثنا ژه ده ئون سپیله درساحل برسریك سنگی نشسته نظرخود را بریك نقطهٔ بحرمحیط که بایك لکهٔ ابرسیاهی اجتماع کرده بود عطف نموده بود که این ابر آهسته



باهار بردر پشت یکدرختی پنهان شدند

آهسته بسوی جوسمابالاشده میرفت . بادکه ازصبح به اینطرف تند میوزید باغروب آفتاب زیاده ترشدت نمود .

هاریر به شمینه درامد . پانقروف به نزد ژه ده ئون رفته گفت :

— موسیوژه دهئون ! این علامتهائیکه درهوادیده میشود چنان نشان میدهد هدکه امشب یك باران شدتناکی ببارد .

ژه ده ئون روی خود را گشتانده این سخن را گفت :

— موسیوپانقروف ! وقتیکه مابابالون می آمدیم آیا ازجائیکه موسیوسمیت بدریا می افتاد تابساحل چقدرمسافه بود ؟

کشتیبان چون به اینچنین سوال هیچ منتظرنبود ، بعدازیکقدری ملاحظه جواب داده گفت :

— بقدردوصد وچهل قولاچ .

ژه ده ئون — قولاچ چند قدم است ؟

پانقروف — پنج قدم .

ژه ده ئون — پس معلوم میشود که موسیوسمیت ازهزارودوصد قدم دورتراز ساحل بدریا افتاده بود .

پانقروف — تخمیناً همینقدر .

ژه دهئون — سگ هم .

پانقروف — بلی .

ژه دهئون — چیزیکه مرا بحیرت اندا خته همین است که موسیوسمیت وسگش درینقدرمسافه بدریاغرق‌شده باشد ، وموجها آنرابخشکی‌نیندا خته باشد . البته که نعش آنها بخشکه می‌افتاد .

پانقروف — درینجا شایان حیرت هیچ یك چیزی نیست درچنان طوفانیکه دریا بچنان موجهای بلاانگیزی متموج بود البته‌که جریانهای بحرآنهاراازساحل به‌بسیار

دورهاانداخته است .

ژه ده نون — پس معلوم میشودکه شماهم بهمین قناعت حاصل کرده ایدکه رفیق ما دربحر غرقشده مرده است ؟

پانقروف — بلی ، فکرمن همچنین است .

ژه ده نون — اما بفکرمن چنین نمیرسد که موسیو سمیت و سگش به اینگونه تلف بشوند ، و نعش شان بساحل نه براید یك معمائیست که معنی آن هیچ دانسته نمیشود !

پانقروف — منهم اگرچه همچنین تصورکردن میخواهم ، ولی هزارافسوس که فکرمن بعقل ومنطق نزدیکتراست .

اینرا گفته وژه ده نونرا باخود گرفته بشمینه ها آمدند . هاربردراوجاغ یك آتش اعلایی افروخته بود . شعله های چو بهای کم دودخشك هرطرفرا گرم وروشن نموده بود . طعام امشب خیلی خوب ولطیف بودکه آنهم ازکباب مرغان تتراس که گوشت بسیارچرب ولذیذی داشت تشکیل یافته بود . شب شدناب هنوز برنگشته بود . پانقروف بسیار به اندیشه افتاده بود . میترسید که مبادا بیچاره ناب بیك قضایی افتاده باشد ، یااز نومیدی وغم بسیار بیك کارناگواری اقدام ورزیده باشد . هاربر نیامدن ناب را بردیگر چیز ها احتمال میداد . بنابرقول هاربر نیامدن ناب بریافتن موسیوسمیت دلالت میکند . البته ! اگرناب مظهرامید نمیشد آیا برنمیگشت ؟ این است که هاربر چنین می اندیشد . این فکر خودرا برفقای خود نیزبیان کرد . ژه ده نون ملاحظات هاربررا موافق حقیقت یافت . پانقروف بدل باورنکرده درظاهربا آنها دمساز شد .

هاربر بااین ملاحظات خود بجوش آمده یکچندبار خواست که ازعقب ناب روانه شود . اماپانقروف اورامنع کرده گفت :

— درچنین شب تاریك طوفانی رفتن کارمعقولی نیست . اگرتا فردا صبح نابه نیاید همهٔ مایکجامیرویم .

هاربرسخن پانقروف را قبول کرد ، ولی این پسرعالیجناب ازریختن قطرات

سرشك خود نیزخود داری نتوانست • ژه ده نُون نیزهار برادر آغوش کشیده بر رقت قلب ، وصفوت وجدان آن عالیجناب پسر تحسین نمود •

هوا رفته رفته بسیار بد شده میرفت • باد ازجهت جنوب شرقی بکمال شدت میوزید • آبهای بحربیك جوش وخروش عجیبی آمده بیك صدا های گوش خراشی با ساحل مصادمه مینمود • باد طوفان نهاد رفته رفته حال وخیمی میگرفت • باران باریك آلودهٔ نیزباریدن گرفت ، آبهای نهر نیزشکل سیلاب را گرفت • درخارج شمینه هایك واویلای عظیمی برپاشده است • موجهای شدید بحر بشدت بسنگهای ساحل بحر خورده آوازهای مدهشی برمیخیزاند ، باد چون درمیان سوراخهای سنگلاخ هامیدراید صفیرهاو ایشپلاقهای عجیب وغریبی میبرارد • بادبردودهای دودکش شمینهٔ فلاکتزده کان خورده شمینه ازدود برمیشود •

بناءً علیه پا نقروف بعد ازطعام آتش راخاموش کرده ، ویك چند آتشهای قوغ بزرگ رادرمیان خاکسترها خوب پنهان ساخته هریك بیك گوشهٔ خزیدند • هاربر درپیش پای پا نقروف بخوابرفت ژه ده نُون نیزدریك گوشهٔ خزیده ولی درمیان خواب وبیداری به اندیشهٔ مهندس ونیامدن ناب بسرمیآورده •

هرا نقدرکه شب بیشترمیگذشت طوفان نیزافزونی میگرفت • طوفان امشبی مشابه بطوفانیست که قضازده گانرا از (ریشموند) به اینجاانداخته بود شدت بادشمینه هارا بلرزه میدراورد • اما صد شکرکه سنگهای شمینه هابه یك و ضعیت بسیارمتینی بر همدیگرتکیه کرده است • ولی بعضی سنگهـای سنگلاخ که موازنهٔ شان درست نیست بشدت تمام باد مقاومت نتوانسته میغلطیدوبیك ولولهٔ عجیبی تابساحل میرسید • پا نقروف این ولولهٔ غلطیدنهارا حس کرده دوچار خوف واندیشه میگردید • حتی یکبار یك سنگ بزرگی غلطیده تابه پیش مدخل شمینه های شان افتاد • پا نقروف ازشمینه بیرون برامده اطراف و جوانب را ازنظر تفتیش گذرانید ، و برمحکم بودن شمینهٔ خود خاطرجمع شده بازپس درپیش اوجاغ خود برگشت •

هار بر بسبب جوانی وماندهگی روز بخواب راحت فرورفته بود، وازین غلغله و ولولهٔ طوفان بیخبر بود. پا نقروف هم که به اینگونه طوفانها عادت دارد نیز بخوا برفت. تنها ژه ده ئون از اندیشهٔ بسیار خواب نرفته است. بسیار پشیمانست که چرا اپاناب یکجا نرفته است . زیرا ژه ده ئون باهار بر هم فکر است . میگوید آیاناب چرا نیامد؟ بلکه مهندس را یافته حالا در پیش او باشد؟ بلکه بیك معاونتی محتاج باشد؟ والحاصل به این گونه اندیشه ها بر ریگها از یك پهلو بدیگر پهلو غلطیده هیچ راحت نمیکنند . حتی فکرش آنقدر مشغولست که بطوفان نیز حوالهٔ سمع اعتبار ندارد. یکقدری که چشمهایش بسبب مانده گی پوشیده میشود باز کشاده میشود .

شب در گذشتن بود . بعد از انکه دوساعت از نیمشب گذشته بود پا نقروف را بشدت از خواب برخیزاند . پا نقروف ترسناك از خواب برخواسته پرسید که :

— خیرباشد ، چیست ؟

ژه ده ئون به تلاش تمام گفت :

— بشنو پا نقروف ، بشنو .

کشتیبان گوش نهاد . دید که با صدای طوفان یك صدای دیگری نیز آمیخته است . گفت :

— بگذار بابا ، باد خواهد بود !

ژه ده ئون — نی ، من چنان گمان میبرم که . . . .

پا نقروف — چه ؟

ژه ده ئون — صدای یك (سگ است) .

پا نقروف به تلاش از جای خود برجهیده گفت :

— آیا صدای سگ ؟

ژه ده ئون — بلی عوعوهٔ سگ است .

پا نقروف — نی بابا ! این ممکن نخواهد بود .

ژه ده ئون — این است بشنو .

یا نقروف بکمال دقت گوش نهاد . بواقعیکه از دور یك صدای سگ بگوشش برخورد .

ژه ده ئون پرسیدکه :

-- آیا شنیدی ؟

یا نقروف — بلی ! ... بلی ! ...

هاربر بشدت از خواب برخواسته فریاد براورد که :

— بخدا صدای (توپ) است .

هرسه رفیق به تلاش تمام از شمینه برجهیدند . باد بسیار بهتندی میوزید ایستادن قابل نبود . سنگهارا محکم گرفته ایستادند . برسخن گفتن مقتدر نبودند . در اطراف یك ظلمت تیره وکثیفی حکمفرماست . بحر وسما وزمین درمیان تاریکی باهم آمیخته شده است .

یکچند دقیقه هرسه رفیق درزیرباران وباد متأثرشده ایستادند در نجاباز صدای سگ بگوش شان برخورد . صدا از بسیاردور می آمد . این صدا ،طلق صدای سگ مهندس است . توپ تنهاخواهد بود . زیراا گرناب باا ویبود برا بر بشمینه هامی آمد . ازانرو تنهاو نابلد است .

یا نقروف دست ژه ده ئونرا فشارداده بشمینه درامد . ویکدسته شاخله چوب راما نند مشعل درداده بیرون برامد . شاخله هارا درتاریکی بهوا دور داده تیزتیز فریاد برکشید .

بنابرین صداها ؛ آوازسگ نزدیکشد . بعد ازکمی درپیش پایهای یا نقروف یك سگ خودرا بینداخت . هرسه نفردرشمینه درامدند . هماندم دراوجاغ یکدسته چوب خشك انداختند . شمینه هاروشن شد هاربربمجردیکه سگ رادید (توپ) گفته فریادکشید .

بحقیقت که این سگ (توپ) نام سگ صادق وماهرمهندس است اما توپ تنهاست ،

مهندس ، و ناب با او نیست . آیا توپ را کدام حس به اینجا رسا نیده توانست . علی الخصوصی در چنین شب تاریك و پر طوفان! . . . این است یك معمائیکه دانسته نمیشود . از همه عجیبتر که توپ نه ترشده است و نه مانده !!! . . . آیا درچنین باران تر نشدن ممکن هست ؟

مار برسك را درمیان پاهای خودگرفته بناز دادن ودست بر وکشیدن آغاز نهاد . ژه ده ئون گفت :

— چون سگش پیداشد ، افندیش را نیزمی‌یابیم .

پا نقروف — انشا ء الله ! برخیزیدکه برویم . توپ مارارهنمایی میکنند .

پا نقروف یکد وکنده چوب را دراوجاغ انداخته و آتشها راخوب با خاکستر پوشانیده ، وطعام باقیما نده رابرداشته (مارش) گفته براه افتادند .

درین اثنا طوفان باد وباران بسیارشدت کرده بود . قرص قمرکه بحال بدرتام بود درزیرابرهای کثیف پنهان بود . هرسه رفیق درپس توپ افتادند . دراثنای راه چنانچه سخن زدن ممکن نمیشد رفتار نیزخیلی مشکل بود . اما باوجود آنهم بادچون ازپشت قضازده گان میوزید رفتارشا نرا سهولت میبخشید . دلهای قضازده گان باامید های بزرگی مالامالست . مشکلات راه راهیچ پروا نکرده بکمال سرعت پیش میروند . به این یك قناعت حاصل کرده اندکه ناب افندی وخود راپیدا کرده سگ را برای خبردادن اینهافرستاده است . زیراسگ متصل برهمان راهی که ناب رفته است میرود . اماشایان ملاحظه یك چیزیست که رفقارابه اندیشه می اندازد ! که آنهم این است که آیا ناب افندی خود رازنده یافته وسگ رابسوی ایشان فرستاده است ؟ یا آنکه درینوقت درپیش جسد بیروح سیروس سمیت به آه وفغان مشغولست ؟

بعد ازانکه ازسنگلاخ دیوار آسا گذشتند برای دم راست کردن یکقدری توقف کردند . درجائیکه ایستادند سنگلاخ مانع بادشده است که درینجا بقدریك ربع ساعت استراحت کردن خواستند .

بمکالمه آغاز کردند . در اثنای مکالمه چون نام سیروس سمیت ذکر میشد توپ بعضی صداهایی میبراورد که گویا رهایی یافتن افندی خود در امیفهمانیدها ربه توپ میگفت:

— آیا سیروس سمیت رهایی یافته است توپ ؟

سگ باز همچنان صداها برمی آورد . سه رفیق باز براه افتادند . از نیمشب دو ساعت گذشته بود . قضازدهگان وقتیکه از سنگلاخ گذشتند بازباد شدت نمود . رفقا بشدت باد که از پشت شان میوزید چابکی و تیز رفتاری پیدا میکردند . توپ نیز در پیش روی شان بلاتردد دردویدنست ودایما بجهت شمالی میروند . بعد از انکه بقدر دوساعت رفتند قطع کردن پنج میل مسافه را تخمین کرده توانستند .

قضازدهگان اگرچه از باران بسیار ترشده اند ولی هیچ آثار شکایت نشان نداده به امید یافتن رئیس خود درپی توپ گام میزنند بعدازنیمشب به پنجساعت هوا یکقدری صاف، وباد رو به آرامی نهاد، سپیدهٔ صبح دم نیز بدمیدن آغاز کرد . درعقب آن درطرف افق یك خط ضیاداری پدیدار گردید . رفته‌رفته آفتاب جهانتاب برگوشهٔ افق ظهور نمود . ازانرو راه واطراف را بخوبی میدیدند .

بقدر یك ساعت دیگر راه پیمودند . ابرها بسرعت تمام پراگنده شده بسوی شمال میرفتند . ازشمینه ها تا به اینجا بقدر شش میل دوری کردن خودرا دانستند . درین وقت درمیان یك ریگزاری رفتار دارند . طرف دریا سنگستان، وطرف چپ ریگ زار است . یکان یکان درخت هم دراطراف موجود است .

درین اثنا توپ بنای هیجان و اضطراب را نهاد . یکبار بسیار پیش میدود، باز پس درپیش پا نقروف می آید . گویا میگوید که زود برویم . توپ کنار ساحل را گذاشته بطرف تپه های ریگ برگشت سه قضازده نیز درپی سگ روان شدند . اطراف همه خالی وتنهاست . هیچیك مخلوق جانداری پدیدار نیست .

درین جاهاازریك بسی تپه هاحاصل شده است که ازمیان آنهاراه راپیداکردن بجز حس سگ دیگر کسی رامیسر نمیشود بعدازپنج دقیقه قضازدهگان درزیر یك تپه

به نزدیك کاواکی مغاره مانندی آمدند . توپ در ینجابشدت عوعوه آغاز کرده
ژه ده ئون ، پا نقروف ، هاربر به این مغاره درامدند . ناب رادیدند که در پیش یك جسدی که برروی سبزه ها دردرون مغاره برزمین افتاده بود بردوزانونشسته و دستهای خود رابرروی خود گرفته آهسته آهسته میگرید !
این جسد (سیروس سمیت) است .

باب هشتم

آیاسیروس سمیت زنده است ؟ — حکایت کردن ناب — نقش پا — اول سخن سیروس سمیت — معاینهٔ نقش های پا — برگشتن بسوی شمینه ها — حیرت پا نقروف .

ناب از جای خود حرکت نکرد .
کشتیبان پرسیدکه :
— آیازنده است ؟
ناب جواب نداد . ژه ده ئون سپیله وپا نقروف به اندیشه افتادند . هاربردستهای خود رابرسینه بست . وبیحرکت بماند . امااینهم اشکاراست که زنگئی بیچاره ازغم و المی که دارد آمدن رفیقان خودراندید . ونه حس کرده است .
ژه ده ئون ، درپیش جسد سمیت زانوزد ، سینه اش راباز کرده گوش بران نهاده معاینه بقدریکدقیقه امتدادنمود . اما پنداشتی که یکعصراست !
ژه ده ئون بعدازمعاینه برپاخواسته گفت :
— زنده است .
ناب ازشنیدن اینسخن بهوش آمده متحیرانه بسوی رفقانظر کرده زنگئی بیچاره ازشناخت برامده . ماندهگی ، غم والم ، گرسنگی سراسرسیمای آن بیچاره راتبدیل داده . بگمان این خدمتگارصادق رسیده که افندیش مرده است .

بعد ازان پانقروف معاینه نموده او نیزدرمهندس علایم حیات رامشاهده کرده . بنابراشارت ژه ده ئون هاربربیرون برامد . دراطراف بجستجوی آب افتاد . بقدرصد قدم به آنطرف اگرچه یك نالهٔ آبی یافت ولی ظرفی که دران آب بردارد نیافت . لهذا دسمال خودرادر آب فرو برده وهردوکف خودرا کاسه ساخته دسمالرا دران نهاد . وبدویدن خود رادرپیش رفقارسانید .

همین آب دسمال کفایت کرد . لبهای مهندس راترکردند . ازدهن مهندس یك نفس درازی برامد . ژه ده ئون گفت :

— بشارت ! زنده شد .

ناب ازینسخنها امیدپیدا کرد . مهندس رابرهنه کردند . چونکه میترسیدند که مبادادروجودش ازاثرخوردن بسنگهای ساحل زخم دارنشده باشد . امادرهیچ طرف وجود مهندس اززخم ویاخراشیدگی هیچ اثری نبود . حالاآنکه موجهامهندس رابساحل انداخته ، ساحل هم همه‌گی سنگلاخ . پس لازم بودکه دریکجای آن اثرزخم میبود . قضا زده ها به این حیران ماندند که بی هیچگونه زخم چسان ازمیان سنگستان ساحل تابه اینجا آمده باشد ؟ البته‌که این رابجزخودسیروس دیگرکسی واضح بیان نمیتواند . حالااصل‌کاراین است‌که مهندس رابه صحت وعافیت رجوع دهند .

پانقروف ازناب پرسیدکه :

— آیاتوافندی خودرامرده پنداشته بودی ؟

ناب — بلی ، اگرتوپ شمارا پیدا کرده دراینجانمی آورد من افندی خودرادفن کرده خود رانیزبرقبرش میکشتم .

بعد ازان ناب به اینصورت حکایت خود رابیان نمود : ناب بعد ازانکه ازشمینه ها برامده ازهمان راههائیکه هرروزمیگذشت بجهت شمال روانه شده است . اگرچه امیدش برزنده‌گی افندیش نبود ، ولی میخواست‌که جسدافندی خودرا یافته بدست خود دفن نماید . بقدرسی کیلومترپیش رفته است ولی هیچ یك اثرونقش قدمی نیافته .

بر زمینها ئیکه گذشته همه را از اثر انسان خالی یافته ، ناب یکسر بسوی بالا رفتن میخواسته است . زیرا به این واقف بودکه موجهاییك جسم مغروقرا بهمه حال بساحل می اندازد . ناب بعد از انکه تا به انجا حکایت نمود گفت :

— اینهمه زمینهارا بارباز گردش کردم ، ساحلی راکه درأثنای مدو جزر از زیر آب میبرامد هم بدقت میدیدم هیچ یك اثری نیافته بودم . تا آنکه دیروز بوقت شام برسر ریگهای ساحل نقش پای انسان رادیدم .

یا نقروف — نقش پای ؟

ژه ده ئون — این نقش قدم از سنگستان کنار ساحل آغاز کرده بود نی ؟

ناب — نی نی ، اصل از ریگهای زیر آب بحرکه دروقت جزر بود از طرف خود دریا آغاز میکرد . من چون این نقشهای قدم را دیدم دیوانه شدم . نقشهای قدم راپیروی کردم ، یکچند دقیقه بعد صدای یك سگ بگوشم آمد . دیدم که توپ است . توپ هم مرا به انجا آورد . در نجاهرا نقدر کوشش کردم که افندی خودرا بهوش آرم کامیاب نشدم . پس دانستم که وفات کرده . بازباخود اندیشیدم که پیش از انکه دفن کنم شمارانیز خبربدهم . از ان رو توپ رابرراه سمت جنوبی برابرکرده وچند بارنامهای شمارا گرفته و بسمت جنوب اشارت کرده روانه نمودم .

ناب حکایهٔ خودرا تابه انجارسانیده سخن خود راختم نموده . رفقا بحیرت افتادند . چونکه یافتن توپ شمینه هارا بیك قوهٔ خارق العادهٔ موقوفست . زیرا باوجودیکه شمینه هارا هیچ ندیده به یافتن آن کامیاب شده است هم بی آنکه درچنان باران شدیدتر هم نشود ؟

رفقای ناب حکایه را بکمال دقت شنیدند . ازین حکایت ازحیرت بحیرت می افتادند . آیاموسیوسمیت چسان ازدریابی آنکه موجهااورا به سنگهای ساحل زده یك جایش راافگار کند برامده توانسته است ؟ شایان حیرت یك نقطهٔ دیگر اینست که موسیوسمیت بعدازانکه ازدریابرامده به این مغاره که گویاازبسیاروقتها آنرا میشناخته وبقدرنیم میل ازساحل دورافتاده سرراست آمده است .

ژده‌ئون ازناب پرسید که :

— معلوم است که افندی خود را تو به این‌مغاره آورده؟

ناب — نی من نیاورده ام .

پانقروف — مطلق که موسیوسمیت تنها خودش درین مغاره آمده است .

ژده‌ئون — البته همچنین باید باشد امابا ور کردن این یکقدری مشکل مینماید؛ این مسئله حل شدنی نیست . مگر که موسیوسمیت بسخن گفتن مقتدر شود .

رفقا دستها وپاها وو جود مهندس خود شانرا مالیده مالیده دوران دم آنرا آسانی دادند . مهندس بیچاره آهسته آهسته جان پیدا میکرد . اولاد ستهای خود را، بعد از ان سرخود راحرکت داد . از دهنش بعضی سخنانی‌که دانسته نمیشدبرامدن گرفت . ناب به‌افندی خود نزدیکشده متصل سخن میگفت . مهندس نمیشنید . چونکه زنده گانی هنوز تماماًعودت نکرده بود .

پانقروف ازموجود نبودن آتش بسیار متأسف بود . جیبهای مهندس راپالید که باشکه یك کبریتی پیدا کند، ولی وا اسفا که بجزیکساعت دیگرهیچ چیزی در جیبهای اوموجودنبود . بنا برین قراردادندکه مهندس را بشمینه هابپرند .

مهندس آهسته آهسته بجان گرفتن رو نهاد . یکقدری آب درحلقش نزچکانیدند . بعد ازکمی مهندس چشمهای خود را بازکرد . رفقارایك مسروریت عظیمی استیلا نمود . ناب فریاد براورده گفت :

— هزاربارشکر! افندی من . آه افندی من !

مهندس رفقایی‌که دراطراف اوبودند یگان یگان از نظر گذرانید . وبسوی هر یك جدا جدایك تبسمی نمود . بازهمان سخنی راکه قبل ازین گفته بود ودانسته نشده بود برزبان راند امااین باردانسته شد که میگفت :

— آیاجزیره است ، یاقطعه ؟

بنابرین سوال پانقروف تحمل نکرده گفت :

— اومومسیوسمیت ! حالا حیات شما برای ما لازم است جزیره باشد ، یاقطعه آن بما لازم نیست .

مهندس درمقام تصدیق سر خود را جنبانید ، وبخواب رفت . رفیقها اورا براحت گذاشته کناره کشیدند . وبه چارهٔ این افتادندکه مهندس را بیك صورت راحتی به شمینه ها نقل بدهند .

ناب ، پانقروف وهاربربیرون برامدند ، وبسوی تپهٔ ریگزاری که بران یکچند درختی معلوم میشد روانه شدند . درراه پانقروف دمبدم باخود میگفت :

— دروقتیکه انسان بزوروجبرنفس برارد آیا کسی این بخیالش میرسد که بگوید : « جزیره است ، یاقطعه » ؟ عجب آدمیست ! عجب مخلوقیست !

والحاصل پانقروف اینرا گفته ، وکله جنبانئی تعجبا نه نموده به تپه رسیدند . درانجاشاخهای مناسب درختا نراریده ، ودوشاخ راست محکم ودرازرا به قدریك گام ازهمدیگردورتر موازی یکدیگرنهاده ، ودیگرشاخها رابعرض درمابین آن چیده ، و آنهارابا خمچه هاوشاخله هاخوب بهم ربطداده ، وبرسر آنها رگیاهوشاخله ها گستر انیده یك سدیه یعنی زنبیلی که بیمارا نرابران برمیدارند بوجود آوردند . ساختن سدیه به چهلدقیقه تمام شد . وقتی که هر سه رفیق باسدیه درپیش ژه د ه ئون آمدند بوقت ظهردوساعت مانده بود .

درین اثناءمهندس ازخواب بیهوشی که یکقدری بیشتردران رفته بودبیدارشد . برویش که تابحال سراسرزرد وبیرنگ بود یکقدری رنگ پیداشده بود . یك عطسهٔ زده دست لرزا ن لرزان خود را بسوی رفقای خود پیش کرده با یگان یگان دست فشاری کرده گفت :

— یکقدری مرا راست کنید . ناب به آهسته گی تمام ازپشت سردرزیربغلهای مهندس درامده ، وپانقروف ازدستهایش گرفته یکقدری تکیه دادندش . ژه ده ئون گفت :
— موسیوسیروس ! بی آنکه برشما زحمت شود آیاسخن مرا شنیده وجواب داده میتوانید ؟

مهندس — بلی .

پانقروف — موسیو ژه ده ئون ! من میگویم که اگر مهندس ما ازین گوشت تتراس یك کمتری بخورد ، سخن شمارا بهترشنیده میتواند .

اینرا گفته از سینهٔ مرغ یك پارچه بدهن مهندس کرد .

مهندس گوشت مذکور را یکقدری جوید . دیگربا قیماندهٔ گوشت تتراس را بر ناب و دیگر رفقاکه از گرسنه گی بحال فلاکت رسیده بودند تقسیم شد . توپ را نیزفراموش نکردند کشتیبان گفت :

— هرچه که باشد . درینوقت همینقدر ! هاموسیوسمیت : اینراهم بشمابگوئیم که ما درجهت جنوبی یك خانهٔ بسیار مکمل داریم که اوتاقها ، وحولی وتحویلخانه، وصندوقخانه وهمه چیزرا مالکست . یکچند درجن مرغهای شکار شده که هارېر آنرا (قو روقو) میگوید نیزداریم . برای شمایك سدیه نیزحاضر کرده ایم . درهروقتی که بخواهید شمارابه اقامتگاه خود برده میتوانیم .

سیروس — تشکرمیکنم دوست من ، خوب بگوببینم ژه ده ئون چه میگوئید ؟

ژه ده ئون همه واقعه هائیکه برسرشان آمده بود ازوقت افتادن مهندس به بحر تا به اینندم همه رایکان یکان نقل وبیان نمود .

سیروس سمیت بایکصدای لرزانی پرسیدکه :

مهندس — لکن آیاشمامرابرسرسنگهای ساحل نیافته اید ؟

ژه ده ئون — نی ، ماشمارادرهمین مغاره یافته ایم .

مهندس — آیادرین مغاره شمامرانیاورده اید ؟

ژه ده ئون — نی .

مهندس — آیااین مغاره ازدریاچقدرمسافه دارد ؟

ژه ده ئون — بقدرنیم میل که ماهم این مسافه رادیده از آمدن شماتابه اینجا متحیرمانده بودیم .

مهندس — اینمسئله بسیار عجیب است .

کشتیبان در نجا پرسید که :

— موسیو سمیت ! آیالطفاً بما حکایه میتوانید که بعداز افتادن تان بدریا چه حالها بر شما آمده است ؟

سیروس سمیت یاد آوریهای خود را جمع کرد که آنهم بسیار مختصر یك چیزی بود . بعد از انکه بدریاافتاده بقدر یکچند قولاج در زیر دریافرورفته است وقتیکه برسطح بحر بالا برامده در پیش خود یك چیز دیگری را در حرکت یافته است که آنهم (توپ) وفادار بوده ، وچون سر خود را بالا کرده از بالون اثری نیافته است ، ساحل را بقدر بیست میل مسافه تخمین کرده بشناوری آغاز نهاده است ، امابعداز کمی بیك جریان شدتناکی گرفتار آمده موجها اورا یکسر بسوی شمال برده است ، درانجاباتوپ یکجا غرق شده از خود در گذشته است . بعد ازان نمیداند که چه شده وچه نشده .

پانقروف گفت :

— بعدازان امن میگویم که چه شده ؟ شمارا موجهای آب بخشکه انداخته شماهم تا به انجاپای خود روان شده آمده اید . چونکه ناب شما را به اثر قدم شمایافته است .

مهندس به اندیشه فرورفت . بعدازان گفت :

— بلی . همچنین باید باشد . چونکه دیگر چیزی صورت نمیگیرد اما آیا شمادر نجاها هیچ اثر انسان را ندیده اید ؟

ژه ده ئون — نی ، هیچ اثر انسان را ندیدیم . هم اگر انسان شمارا رهایی میداد ، بعد از انکه در نجا آورده بود چرا ترك داده میرفت ؟

مهندس — راست میگویی دوست من ، ببین ناب ! مبادا که تومرا در کنار دریایافته در نجا آورده نباشی وباز فراموش کرده باشی ؟

ناب تامیخواست که در مقام انکار چیزی بگوید ، مهندس سخن اورا بریده گفت :

— منهم عجب سخنهایی میگویم . ناب ، مانند من غرق نشده بود که عقل خود را

ضایع کرده اینچنین سخن بزرگیرا فراموش کرده باشد ! خوب آیا اثر قدم من تابحال موجود است ؟

ناب — بلی ، دیگر نقشهارا اگرچه باد وباران خراب کرده اما در دهن مغاره هنوز یکدو نقش باقیست .

مهندس — ترابخدا پانقروف ، همین بوت مرا گرفته ببین که بران نقش برابر هست یا نی ؟

پانقروف برای اجرا کردن امر مهندس بیرون برامد . بعد از کمی پانقروف وهاربر درامده از برابر بودن بوت با نقش قدم خبردادند . دیگر هیچ شبههٔ باقی نماند . چونکه معلوم شدکه نقش پا از بوت های خود مهندس بوجود آمده . بناءً علیه حکم شد که سیروس سمیت بپای خود به این مغاره آمده است و السلام !

مهندس بگرداب تفکر فرورفت . بعد از لحظهٔ برای قطع نمودن شبهه هاووسواس های رفقا سر برا ورده گفت :

— معلوم شد که دروقت آمدن خود دراینجا بصورت وقتی قوهٔ مفکره ام را غائب کرده ام . ومانند یك آدمی که بنوم مقنا طیسی یعنی (خواب صنعی) گرفتار آمده باشد بی آنکه ازحرکات خود خبردار باشد به اینجا آمده ام . ره بلد من هم توپ شده است . بیا ای سگ وفادار من بیا ! .....

حیوان وفا نشان به این گفتهٔ افندیٔ خود هماندم برزانو های افندیٔ خود بر جهید ، وبمسروریت تمام یکصدایی بر کشید .

بوا قعیکه درباب رهایی یافتن مهندس بجز همین تأویل دیگر یك جهت معقولی پیدا نمیشود . نزدیك بوقت پیشین بودکه پانقروف از رفتن مهندس بسوی شمینه ها سوال کرد . مهندس خواست که برپا بخیزد . اما از بیقوتی بر شانهٔ هاربر به تکیه کردن مجبورشد . پانقروف گفت :

— زحمت مکشید موسیو سمیت . شمارا دردولی میبریم .

بعدازان سدیهٔرا که ساخته بودند آوردند . مهندس را بران خوابانیدند ناب وپانقروف

ازدوطرف آن گرفته براه افتادند . ازنجا تا بشمینه ها ۸ میل مسافه دارد که بسبب سدیه به شش ساعت قطع کردن آن لازم میآیدباداگرچه بشدت میوزید اماهواصاف وباران ایستاده شده بود . مهندس بردست خود تکیه زده اطراف را ازنظرتفتیش میگذرانید . بقدردوساعت رفته بودندکه خواب بروغلبه کرده ازخوددرگذشت .

نزدیك شام بودکه بشمینه هاداخل شدند . مهندس هنوزازبیهوشی ئیکه داشت بهوش نیامده بود . پانقروف بکمال حسرت ونومیدی خرابیهاوزیانها ئیکه طوفان درشمینه ها بهم رسانیده بود مشاهده کرد . چونکه موجهای بحردرداخل شمینه‌ها درامده آتش ومرغکان شکارشده ، وهیزم وهمه موجودات شمینه را پاك شسته و رفته بود . پس ازین یك حسرت والم پانقروف راحساب بایدکرد !!! . . .

باب نهم

مهندس درنجاست — تجربه های پانقروف — آیا جزیره است یاقطعه ؟ — فکرهای مهندس — آیا کدام نقطهٔ بحرمحیط است ؟ — شکار — یك دود پرسود .

پانقروف بیك چندکلمه خبردهشت اثرمحوشدن آتش رابرفقافهمانید این واقعه برهریك ازقضا زده گان جداجداتاثیرها اجرانمود . نابازفرحت وسروریکه بیافت شدن افندی خود داشت پروا نکرد . هاربرتا یکدرجه به تأسفات پانقروف اشتراك ورزید . آمدیم بر ژه ده ئون : اوبجواب پانقروف گفت :

— اگرراست میپرسی این مسئله چندان کاری نیست که موجب اینقدر اندیشه و افسوس باشد !

پانقروف — توچه میگویی بابا ! آتش نیست آتش ، بعد ازین هم بی آتش ماندیم .

ژه ده ئون — بگذار بابا ! انچه سخن است که تومیگویی ! . . .

پانقروف — میگویم که هیچ چارهٔ آتش دردادن هم نیست .

ژه ده ئون — عجب فکرها ...

پانقروف — اما وسیوسپیله ! خود تان هم میدانیدکه ....

ژه ده ئون سخن اورابریده گفت :

— جان من پانقروف ! آیامهندس درینجاست ؟ البته برای ماچارهٔ آتش دردادن رامی یابداندیشه مکن .

پانقروف — آیابا چه چیز ؟

ژه ده ئون — باهیچ .

پانقروف به اینسخن یك جوابی نیافت . زیرا پانقروف را هم همین اعتقاد بود که مهندس چارهٔ آتش رامیکند . زیرا مهندس یك آدمیست که برهمه معلومات و فنون بشریه آگاهست . در پیش این چار نفر با مهندس دریك جزیرهٔ خالی یکجابودن . و بی مهندس دریکی ازشهرهای متمدن امریکابودن یکسانست . چون سیروس سمیت موجود باشد همه کارهای خود را تمام میدانند . چون اوباشد بهیچ نومیدی نمی افتند . اگر یك کسی بیاید و به ایشان بگویدکه شما بریك جایی ایستاده ایدکه آنرا حالا یك زلزلهٔ مدهشی زیروزبرکرده درمیان امواج بحرمحوونابدیدش میسازد . اینها بجوابش میگویند باش تا ازمهندس بپرسیم .

اما درینوقت مهندس بخوابست ازو هیچ استفاده نمیشود . دراول امر مهندس را دراوتاق نخستین شمینه ها بردند ، و ازعلفهای خشك برای اویك بستری ساخته بی آنکه ازخواب برخیزانندش آهسته بران خوابانیدندکه این خواب برای مهندس درینوقت ازغذا نافعتر بود .

طعام شبینهٔ قضازدگان خیلی خفیف بود . یعنی تنها از (لیتودوم) عبارت بود . اما هاربرنوجوان یك نبات بحری ئیکه خیلی مغذیست نیز با آن علاوه کردکه قضازدگان آنرا برسر لیتودومها چیده خیلی لذت ازان گرفتند . شب هوا خیلی سرد شد . چون طوفان

دیشبه شمینه ها را خراب کرده بود ، وشکافهای آنرا که هاربر وپانقروف بسته بودند به آب شسته بود جریان هوا شمینه ها را خیلی سرد ساخته بود که اگر قضا زده کان مهندس خود را بالباسهای خود شان نمیپوشانیدند بیچاره بسیار خراب میشد .

رفته رفته سردی هوا بیشتر شده میرفت . از همه بدتر اینکه چارهٔ دفع آن که عبارت از آتش است نیز موجود نیست . پانقروف ازین حال بسیار مضطرب شده بچارهٔ پیدا کردن آتش آغاز نهاد . اولا یك دو سنگ خشك پیدا کرده آنها را بیکدیگر زدن گرفت . ناب نیز بمعاونت برخواست هرا نقدر که کوشش کردند هیچ یك شرریکه چیزی را در داده بتواند حاصل نشد .

پانقروف سنگها را بقهر بیکسو افگنده یك دو پاره چوب خشك را گرفت و بشدت هرچه تمامتر بریکدیگر بمالیدن آغاز نهاد . بقدر یك ساعت کامل ناب واو به این عملیات مشغول شدند که از چوبها کرده خود شان زیاده تر گرم شدند . بیچاره ها در میان عرق غرق شدند ولی هیچ فایدهٔ حاصل نشد پانقروف بغضب تمام چوبهـا را بیکسو افگنده گفت :

— هرکس بگوید که وحشیان به اینصورت آتش در میدهند گلوی او را فشار خواهم داد . هرکس که بمالیدن چوبها را بیکدیگر آتش در داده بتواند من خود را در میدهم .

پارچه های چوبیکه پانقروف بیکسو افگنده بود هاربر آنرا گرفته بشدت زیاده تر ازان مالیدن گرفت . کشتیبان اینرا دیده از خنده خود داری نتوانسته گفت :

— هاه ، هاه شیربچه ، به بینمت !

هاربر — نی مقصد من آتش در دادن نیست بلکه خودم را گرم کردنست .

والحاصل از آتش در دادن ناامید شده هرکس بیکطرفی افتاده بخواب رفتند . روز دیگر یعنی در (۲۸) م مارت وقتیکه مهندس از خواب برخواست رفقای خود را دید که بدورش جمع آمده اند . امروز باز اول سخن مهندس همین بود که گفت :

— آیا جزیره است ، یاقطعه ؟

پس دیده میشود که فکر یگانهٔ مهندس بر همین نقطه معطوفست. پانقروف گفت:

— موسیو سمیت ! این را از ما مپرسید . چرا که ما نمیدانیم .

مهندس — آیا شما تا بحال نمیدانید ؟

پانقروف — نی تا بحال نمیدانیم اما چون بگردیم البته خواهیم دانست .

مهندس — چون چنین است گردش کنیم .

اینرا گفته مهندس برپاخواست .

پانقروف — ماشاء الله ! این از همه خوبتر ! چقدر زود ! . . .

مهندس — بسیار گرسنه ام . اگر یکقدری خوردنی بمن بدهید ضعف و ناتوانیم سراسر رفع خواهد شد .

پانقروف بعد از یکقدری سکوت گفت :

— واحیفا که خوردنی نداریم . زیرا آتش موجود نیست . و هم امید پیدا شدن آنرا نیز نداریم .

اینرا گفته و مسئلهٔ آتش را از اول تا آخر بیان نمود . مهندس گفت :

— به بینیم ، اگر یك جسمی مانند قف و سنگ چقماق نیابیم !

پانقروف — خوب ، اگر نیابیم ؟

مهندس — کبریت میسازیم .

پانقروف — آیا کبریت مساله دار ؟

مهندس — بلی .

ژه ده ئون — دیدی پانقروف ! نگفتمت که اینقدر جای تأسف نیست ؟

اگرچه پانقروف این کار را چندان آسان ندید اما اعتراض هم نکرد . آسمان صاف بود . آفتاب طلوع کرده باشعاعات زرین خود اطراف را تزئین نموده بود .

مهندس بعد از آنکه بهر طرف یك نظری انداخت بر یك سنگی بنشست . هاربر پیش آمده یکچند دانه (مدیه) و یکقدری سبزهٔ بحری بمهندس تقدیم نموده گفت :

— این است موسیو سمیت ، خوراك ما عبارت ازهمین است .

— مهندس تشکر میکنم فرزند . برای امروز صبح کفایت میکند .

اینرا گفته و (مدیه) هاراکه نیزازجنس حیوانات صدفیهٔ بحریست تناول نموده برسر آنهم آبی که هاربردرمیان پوست یك مدیهٔ بزرگ آورده بودنوشیده . بعدازان برفیقان خود گفت :

— پس معلوم شدکه شما نمیدانیدکه اینجاجزیره است یاقطعه ؟

هاربر — نی موسیوسیروس نمیدانیم .

مهندس — اینرافردابخوده معلوم میکنیم که چیست ، وتافرداد یگرهیچ کاری نداریم .

پانقروف — نی نی ، کار بسیار مهمی داریم .

مهندس — چه کار ؟

پانقروف — آتش دردادن !

مهندس — اندیشه مکن پانقروف آتش می یابیم . دیروزکه مرابه اینطرف می آوردید درجهت شمالی یك کوهی بنظرم برخورده بود آیاشماهم آن کوه رادیده اید ؟

رفقا — بلی یك کوه بلندی راازدور دیده ایم .

مهندس — این است که فردا بران کوه برامده می بینیم که آیااین یك جزیره است یاقطعه ؟

پانقروف — آیاآتش چسان خواهد شد ؟

مهندس بمسئلهٔ آتش جواب نداد . وچنان معلوم میشد که به اینمسئله گویاهیچ پروا ندارد . بعد ازانکه یکچند مدت ساکت بماند سر براورده گفت :

— دوستان من ! اگرچه حال ما چنان یك حال پسندیدهٔ گوارایی نیست ، ولی خیلی ساده و آسان یك حالیست . زیرا ازدوحال خالی نیست : یااینست که در یك جزیرهٔ افتاده ایم یادر یك قطعه . اگردرقطعه افتاده باشیم راه زده زده آخر بیك شهر یایك قصبهٔ میرسیم ، واگرجزیره باشدبازهم ازدوحال بدر نیست یااین جزیره باانسان مسکونست ، ویاازانسان خالی وغیرمسکونست . اگرمسکون باشدباساکنان آن راست

آمده یك چارهٔ برای خود جستجو میکنیم ٠ و اگر خالی و بی انسان باشد خود ما یك چارهٔ می اندیشیم ٠

پانقروف — الحق که بسیار ساده ، و بسیار آسان ٠ اما آتش چسان خواهد ؟

باز درینباب به پانقروف کسی جواب نداد ٠ بیچاره پانقروف یك آه سردی کشیده خاموش ماند ٠

ژده ئون — موسیو سمیت ، قطعه ، ویا جزیره بودن اینجارا فرداخواهیم دانست ، اما آیااینرا چسان خواهیم دانست که درکدام نقطهٔ کرهٔ زمین خواهیم بود ؟

مهندس — بصورت محقق نمیدانم ٠ اما از روی تخمین چنان گمان میبرم که درکنار بحر محیط کبیر هستیم ٠ تاوقتیکه از ریشموند بهوا شده ایم باد از جهت شمال غربی بسوی جنوب شرقی در وزیدن بود ٠ شدت وزش آن نیز اثبات میکنند که از همین جهت وزش خود بدیگر جهت تبدیل وزش نکرده باشد ٠ لهذا به این سبب حکم میشود که باد مارا بر جزایر (پوموتو) یا (زه لاند جدید) انداخته باشد ٠ پس اگر چنین باشد برگشتن ما بسوی وطن آسان میشود البته درینسرزمینها یك معاونی برای خود پیدا خواهیم کرد ٠ اما اگر در یکی از جزیره های خالی و غیر مسکون بحر محیط افتاده باشیم درانصورت میباید که چارهٔ معیشت و زندگانی خود رابصورتی که هیچ برامدنی نیستیم بیندیشیم که اینراهم فرداخواهیم دانست ٠

ژده ئون — چه !! هیچ برامدنی نیستیم گفتید ؟

مهندس — البته ؛ اگر در یك جزیرهٔ خالی و غیر مسکونی باشیم بیهوده امید خلاصی راچسان بکنیم ٠

پانقروف — بسیار خوب ! اگر این یك جزیرهٔ خالی هم باشد ماچنان امید کنیم کاز راه واپورهابیرون نیست ٠ روزی از روزها خواهد شد که یك واپوری درینجا بیاید ومارارهایی دهد ٠

مهندس — اینرا نیزفردا که برکوه برائیم خواهیم دانست ٠

پانقروف — آیاوجود شما تحمل وتوانایی فردابرامدن کوه‌راخواهدداشت ؟
مهندس — امید دارم ٠ امابشرطیکه امروزشکارهای خوبی برای مابیارید ٠
پانقروف — موسیوسیروس ! هرگاه شما برین‌یك اعتماددارید که شکارهائیکه آورده شودباآتش کباب کرده خواهد شد منهم بشما خاطرجمعی تمام میدهم که شکارهای خوب واعلابرای شمابیارم ٠
مهندس — چون چنین است بیغم باشیدکه کباب حاضراست ٠
بنابرین ژه‌ده‌ئون و مهندس درشمینه هاماندء ، پانقروف ، هاربر ، نابتوپ را باخود گرفته برای شکار وهیزم بسوی جنگل روانه شدند ٠ هرسه رفیق بعداز طلوع بدو ساعت براه افتادند ٠ هاربر مستریح ، ناب مسروربود ٠ پانقروف باخودمیگفت:
— هرگاه بشمینه ها برگردیم و مهندس آتش افروخته باشد الحق که کرامت کرده خواهد بود !
وقتیکه به کج گردی نهررسیدند پانقروف پرسیدکه :
— آیااول شکاری شویم ، یاهیزم کش ؟
ناب — اول شکاری ، ببینیدکه توپ ازحالا بجستجو افتاده !
هاربر ، پانقروف ، ناب هریك ازیکدرخت بزرك ارچه یکیك عصاچوب راست وصفائی کنده وسر آنهارابا سنگها تیزکرده ازعقب توپ درجنگل درامدند ٠ درختهای جنگل همه ازنوع ارچه ، ونشتر وصنوبرمیباشد ٠ حتی در بعضی جا هـا درختهای ارچه آنقدر بزرگی وجسامت پیدا کرده‌که اگر آنرا مهندس میدید میدانست که این سرزمین یکدا مرتبه مسو بست ٠ شاخهای خشکیدهٔ ازهم ریخته در بعضی جا ها خرمنها تشکیل کرده بود ٠ هرا نقدرکه پیشتر میرفتند جنگل غلوشده میرفت ، وراهرا برهروان دشوارمیساخت ٠ ازراه هیچ اثری در جنگل دیده نمشود ٠ و چنان معلوم میشودکه ازوقتیکه این جنگل خلق شده هیچ انسانی دران قدم ننهاده ٠ لهذا پانقروف برای آنکه دروقت برگشتن راه را گم نکنندبرتنه های درختها بعضی اشارتها

و نشانه ها میگذاشت .

بقدر یکساعت بهمینصورت در جنگل راه پیمودند . ولی هزار افسوس که بهیچ شکاری برنخوردند . کشتیبان خطای خود را دانست . زیرا کنار نهر را گذاشته در میان جنگل در آمده بودند . لهذا باز پس گشته ساحل نهر را گرفتند . ناب پانقروف را خطاب کرده گفت :

— خوب پانقرف ! اگر شکاری که به افندی من وعده کردهٔ عبارت از همین باشد به آتش بسیار احتیاج ندارد !

پانقروف — صبر کن ناب ! تنها شکار نی بلکه : ....

ناب — بلکه چه ؟

پانقروف — بلکه آتش هم موجود نخواهد بود !

ناب — مگر شما بر سخن افندی من اعتماد ندارید ؟

پانقروف — دارم .

ناب — پس چرا بر آتش افروختن اوباور نمیکنید ؟

پانقروف — اگر راست بگویم تا آتش را بچشم خود نه بینم باور نمیکنم والسلام .

ناب — چون افندی من بگوید که آتش افروخته خواهد شد البته که می افروزد .

پانقروف — دیده خواهد شد !

شمس تابان هنوز ربع دایرهٔ سمارا تجاوز نکرده بود شکار نیز تا بحال پیدا نشده بود . ولی توپ ورفقا از تجسس وتفحص وانه ایستاده بودند . درین اثنا نظر هار بر بر یک درختی بر خورده وفریاد بر آورده !

— آه به بینید ! درخت بادام .

الحق که درخت بادام بود، امابادام جنگلی ، وبادام بسیاری داشت . این نوع بادام جنگلی در اوروپا وامریکا بسیار پیدا میشود ، وخوب لذت دارد .

رفقا بر درخت مذکور هجوم بردند ، وبادام بسیاری جمع کرده جیبها و بغلهای خود را

پر کردند . پانقروف گفت :

— برای کسانیکه در جیب‌شان یکدانه کبریت پیدا نشود اگر بجای گوشت (میدیهٔ) خام ، وبجای نان سبزهٔ دریائی ، وبجای میوه بادام جنگلی میسر شود بسیار است !

هاربر — شکر کنیم ، شکایت نکنیم .

پانقروف — اولاد ! من شکایت نمیکنم ! بلکه هزاربار شکر هم میکنم : اما چه باید کرد که دلم بسیار کباب میخواهد ، آه . . . . .

در ین اثنا ناب آواز داده گفت :

— بخدا توپ یك چیزی دید ! اینست که گوشهایش تیز شده دویدن میخواهد .

هنوز این سخن را تمام نکرده بود که توپ عوعو کرده در یك سوراخ بغلهٔ (لر) خود را پرتاب نمود . واز سوراخ بعضی صداهای عجیب یك حیوان غریب برامدن گرفت .

پانقروف باهاربر وناب از پئی سگ درمیان بوته زارهای بهم پیوست پرگل و آب در امدند . دیدند که سگ از گوش یك حیوان عجیب الخلقی گرفته . و حیوان دست وپا میزند که خود را رها ند . ناب تامیخواست که عصاچوب خود را بر حیوان حواله نماید حیوان گوش خود را بدهن سگ گذاشته فرار نمود . سگ ازعقب آن دوید در اثنائیکه میخواست به او برسد حیوان دریك دند آبی که دران جاموجود بود خود را بینداخت ، وغوطه خورده از نظر پنهان گردید .

انحیوان بطول دونیم قدم بود . جامه اش خاکی بسیاهی مایل ، وپنجه هایش مانند مرغ آبی پرده دار ، ودمش مانند دم قوندز ، وپوزش بمنقار قوتان مشابه بود .

هاربر طبیعت شناس ازروی درسهای تاریخ طبیعی که خوانده بود نام انحیوانرا (اورنیتورنگ) بیان کرد که ازنوع حیوانات (قاضمه) میباشد و هم از فصیلهٔ (ذومعیشتین) است که هم درآب وهم درخشکه زندگانی میکنند .

والحاصل اگرچه سگ خود را درعقب آن به آب بینداخت ولی حیوان چون درزیر آب غوطه خورده بود فائدهٔ حاصل نشد .

هاربر گفت — صبر کنیم حالا برای نفس گرفتن برروی آب میبراید .
ناب — آیا درزیر آب خفك نمیشود؟
هاربر — نی این ازحیواناتیست که هم در آب وهم درخشکه زیست میتوانند . اماهرچندکه در آب باشد بازبرای نفس گرفتن مجبوراستکه برسطح آب براید .

سخن هاربرراست براامد . بعد ازیکچند دقیقه حیوان برسطح آب بالا براامد . توپ بیك حمله ازگلوی حیوان گرفته بیرونش کشید . عصاچوب ناب نیزبیك ضربه اورابرزمین غلطانید . پانقروف به آواز بلند گفت :

— هوررا ! اگریك آتش خوب داشته باشیم چه اعلاکبابی خواهیم خورد !

هاندم شکاررابشانه اندا خت . وقت چون قریب بعصررسیده بود اشارت عودت رابداد . درخصوص رهنمایی بسوی شمینه ها توب بسیارمددرسانی مینمود . زیراجنگل آنقدربهم پیوست وجربودکه رهروان راه آمدگی خودشانرابدشواری پیدامیکردند . بعد ازنیمساعت بکنارنهرواصل شدند . درانجابه اصولیکه پیش ازین کرده بودند حالهٔ هیزم خودرا تنظیم داده وآنراپراز هیزم کرده در نهرانداختند ، و ریسمان آنرا گرفته برکنارنهرروانه شدند .

پانقروف چون از آتش امید وارنبود این زحمت هیزم کشی را بیهوده و نافله میپنداشت . اماچون بشمینه ها نزدیك شدند پانقروف بیحابا « هوررا » گفته فریاد براورد . شمینه هاراانشان دادکه یك دود بسیارلطیف وشیرینی ازمیان سنگهابالامیبرامد .

﴿ باب دهم ﴾

یك اختراع مهندس — ملاحظات مهندس — جنگل — اراضئی وولقانیك — گوسفند های کوهی — سطح مایل — نخستین شب خوابیدن .

بعد ازیکچند دقیقه شکاریها درپیش یك اوجاغی که یك آتش بسیاراعلایی دران می

سوخت جمع آمدند ، مهندس ، ومخبر درانجابودند پانقروف شکار خود را بردوش داشته بی آنکه یك کله سخن بگوید بیك حیرت و الهانهٔ مسرورانه گاه بسوی آتش و گاه بسوی مهندس همینگریست .

ژه ده ئون به پانقروف گفت :

— چسان دوستم ! آیا خوب آتش نیست ؟ این شکاریکه آورده‌اید آیا به این آتش بخوبی پخته نمیشود ؟

پانقروف — ازبرای خدا بگوئید ، که درداد ؟

ژه ده ئون — آفتاب !

بواقعیکه جواب ژه ده ئون صحیح بود . آتش شانرا آفتاب دردا ده بود .

پانقروف زیاده تر بحیرت افتاده هیچ نگفت :

هاربراز مهندس پرسیدکه :

— آیادرنزد شماپرتوسوزیعنی ذره بین موجود بود ؟

مهندس — نی اولادم ! پرتوسوزموجود نبود لکن پرتوسوزساختیم .

مهندس اینرا گفته وپرتوسوزیکه ساخته بود وآتش را به آن افزوخته بود نشان داد .

این پرتوسوزی که مهندس ساخته بود از آئینه هـای روی ساعت خودش و ساعت ژه ده ئون مرکب شده بود که مهندس هردو شیشهٔ ساعت را کشیده طرف محدب یعنی برامدهٔ آنها رابسوی بیرون آورده طرف مقعریعنی طرف چقور آنهارابا همدیگربرابر آورده ، ودرون آنرااز آب پرکرده ، وکنارهای آنرا باکتیرهٔ چسپناك درختان جنگل باهم چسپانیده . وخس و خاشاك بسیارباریك وخشك راباضیـای محراق پرتوسوزدرداده این آتش رابوجود آورده است .

پانقروف بعد ازانکه این آله را تماشا کرد بکمال حیرت بسوی مهندس نظرکرد وازفرحت ومسرت بی اندازهٔ که به اوروی داده هیچ چیزی نگفته تنهابه ژه ده‌ئون

همینقدر گفت :

— مخبر افندی ، اینرا بکتابچهٔ یاد داشت تان قید بکنید .

مخبر — خاطر جمع باشید قید شده است .

پا نقروف شکاریکه آورده بود پوست کرد ، و پاك نمود بیك چوب محکمی در کشیده بر روی آتش چرخ چرخ داده یك کباب بسیار مکمل و اعلایی پخته کرد .

وقتیکه مهندس وژه ده ئون تنها مانده بودند غیراز آتش افروختن در خصوص مرمت کاری شمینه ها نیز بخوبی کوشش ورزیده خرابیهائیکه از طوفان دیشبه بظهور رسیده بود آنرا اصلاح کرده همه سوراخها و شکافهای شمینه را بند کرده بود .

بعد ازانکه این کارها را به انجام رسانیدند ، سیروس سمیت بسوی کوهی که ازدور بنظر می آمد عطف نظر کرده یك مدت نگریستن گرفت . وازین دیدنش چنان معلوم میشد که مسافهٔ آنرا تابه اینجا تخمین کردن میخواست . مهندس دوری این کوه را از جای خود شان بقدر شش میل و بلندی آنرا از سطح بحر بقدر ۳۵۰۰ قدم تخمین کرده توانست . پس یك آدمیکه برین زروه برآید اطراف خود را در داخل یك دایره ئیکه بوسعت پنجاه میل باشد دیده میتواند . لهذا مهندس گمان میکرد که از انجا بحل کردن مسئلهٔ مهمهٔ که « آیاجزیره است یا قطعه ؟ » موفق وکامیاب آید .

امشب یك طعام بسیار مکملی تناول کردند . کباب بسیار لذیذ شده بود . بعد از کباب تخم مرغ ، وسبزهٔ در یایی ، ومیدیه ، وبادام جنگلی برای فلاکت زده گان بالون عاد تایك ضیافت ومهمانی بزرگی شمرده میشد . در اثنای طعام مهندس هیچ سخن نگفت ، فکرش باسیاحت فردایی مشغول بود .

پا نقروف یکچند بار در باب بعضی کارها ئیکه بعدازاین بروی کار آید اگرچه یکچند فکرورأی بیان کرد اما مهندس سرخود را جنبانیده به این جواب اکتفاورزیده گفت :

— فردامسئله رابخود معلوم کرده بعدازان بکار وحرکت آغاز خواهیم کرد .

بعدازطعام یك بغل چوب دیگر نیز دراوجاغ انداختند . همهٔ مسافران که سگ

نیز با آنها داخل بود بیك خواب بسیار عمیق فرورفتند . درینشب هیچیك حادثهٔ بوقوع نیامد . روز دیگر یعنی در ۲۹ م مارت چون بوقت صبح از خواب برخاستند هرکدام در وجود خود یك توانایی وقوت کامل برای اجرای کشفیات در خود حس میکردند .

باقی ماندهٔ طعام دیشب تابه بیست وچارساعت برای سد رمق گرسنگی فلاکتزده گان کافی مینمود . اینراهم امیدداشتند که درراه شکارهم بیابند ، واینرا نیزامیدوار بودند که درینقدر راه‌دور و دراز سنگ چقمق نیزپیدا کنند . لهذابرای احتیاط پانقروف قصف یکدانه دستمال نازدانهٔ کتانیش را که درجیب داشت پاره کرد برای درگیران سوختاند وسوختهٔ آنرا باخودبرداشت .

هنگامیکه فلاکتزده گان باعصاچوبهائیکه برشانه داشتند از دروازهٔ شمینه های خود برامدند هنوز نوصبح دمیده بود . بنابررأی پانقروف ازراهیکه درداخل جنگل تابحال یکدوبار ازان گذشته اند رفته بکوه برایند ، ودروقت برگشت ازیك راه دیگری بشمینه های خود بیایند . برهمین رأی قراربرحرکت داده کنارچپ نهررا گرفته تابجائیکه بجانب جنوب غربی نهریك دورخمی پیدا کرده بود برفتند ، وازانجانهر را ترك داده درمیان جنگلیکه تابه یکجای آن دیروز رفته بودند داخل شدند . وبقدر یکنیم ساعت ره پیمایی کرده به نقطهٔ منتهای غربی جنگل رسیدند .

زمینهای مرطوب گل آلودیکه تابه اینجا دوام نموده بودتمام شده از نجار وبه پیش زمین یك بلندی خفیفی پیدا کردن گرفت گاه‌گاهی بعضی حیوانات عجیب و غریب نیزظهور کرده ازپیش روی شان بگریخت . توپ درپی آنها میدوید ، و ولوله آغاز میکرد امامهندس سگ رافریادداده ازدویدن مانع میشد . زیرامهندس یك آدمیست که چون یکبارفکر و خیالش بیکچیزی مشغول شود ممکن نیست که بدیگرچیزی حوالهٔ سمع دقت نماید . درینوقت یگانه فکروخیال آن آدم همین است که برکوه بالابرامده مسئلهٔ مهمهٔ (آیاجزیره است یاقطعه ؟) راحل کند . شکاررانی بلکه راههایی راکه

بر ان میگذرد نیز از نظر دقت خود نمیگذراند .

بعد از انکه بقدر دو نیم ساعت راه رفتند از جنگل بدامنهٔ دشت برامدند که از ین دامنه صورت تشکل اطراف و جوانب زمینها بخوبی بمیدان برامده کوهیکه درمقابل شان بود از دو زروه متشکل شده بود . زروهٔ اول آن که بلندی آن بقدر دو هزار و پنجصد قدم تخمین میشد بیك شکل غریب و عجیبی بر دیگر زروه ها موضوع شده بود . درمابین تپه هائیکه کوه ازان تشکیل یافته بسیار مجرا ها و شیله های تنگ تنگی حاصل شده است که میان این دره ها و شیله ها بادرختان سبز و خرم جنگلی مزین شده است .

برسر زروهٔ اول یك زروهٔ کوچك مائل دیگر نیز موجود اشت که سطح خارجی این زروه از سنگهای سرخرنگی مرکب است . این است که فکر مهندس با لابرامدن همین زروه است در نجار فقایکقدری مکث و آرام نموده برپشته ها و تپه های کوه بالا شدن گرفتند .

سیروس سمیت گفت :

— مادر یك اراضی وولکانیك میباشیم .

در راه متصل بسنگهای بسیار بزرگ و جسیمی برمیخوردند که برای بالابرامدن وگذشتن ازان قضازده گان بمعاونت و مددکاری همدیگر خود محتاج میشدند . در میان سنگهادرختهای بوته مانند غلوموجود است .

درراهیکه بران میگذشتند هاربرا ثرقدم بعضی جانوران بزرگ تیزنجه را که بتازه گی ازانجا گذشته بودند نشانداد .

پانقروف گفت :

— چنان میپندارم که این آغایان محترم به آسانی این جا های خود را برای ما وا گذار نشوند .

مخبرژه ده ئون که در هندستان شکار پلنگ . ودرافریقا شکارشیررا بارباراجرا کرده بود بجواب پانقروف گفت :

— یك چارهٔ رهائی برای جان خود خواهیم یافت • اما حالا میباید که به بصیرت و آ گاهی حرکت کنیم •

قضازده گان آهسته آهسته بالا میشدند • در راه به بسیار جا هائیکه گذشتن ازان خیلی دشوار مینمود تصادف مینمودند • حتی گاه بیکبار در پیش روی شان چنان شکافته گیهای چقور چقوری میبرامدکه بقدر ساعتها وقت خود را ضایع کرده بردور آن بگردش مجبور میشدند • در وقت پیشین بودکه فلاکتزده گان بالون برای طعام خوردن و استراحت کردن درزیر درختهای صنوبر بسیار بلند ، ودر کنار یك جویبار کوچك بس لطیفی که شلاله هاو شرشره ها تشکیل داده درجریان بودن توقف و آرام ورزیدند که تابه اینجا تنها نصف سطح مایل نخستین را طی نموده بودند • و به اینحساب چنان تخمین میکردندکه امروز همین سطح مایل نخستین کوه راطی بتوانند •

درین نقطه بحر خیلی فراختر در پیشگاه نظر سیاحان عرض وجود مینمود • اما این معلوم نمیشدکه آیا این جزیره است ، یااز یکطرفی بخشکه مربوط است ؟ ازین سبب مسئلهٔ مهمهٔ که موسیوسمیت را بعراق فوق العادهٔ انداخته بوددرینوقت حل نشد •

بعد ازوقت پیشین یکساعت باز به برامدن آغاز نهادند • یکسر بسوی جنوب غربی بالا برامدن ، وازمیان بیشهٔ بهم پیوست درختهای بوته مانندی گذشتن شان ضروری گردید • درمیان این بیشهٔ بهم پیوست بسیاری از (تراپوغان) نام مرغهائیکه از جنس ماکیان خانگی میباشند دیده شد • چیزیکه این تراپوغا نهارا ازمرغ خانگی تفریق می داد این بود که در زیر گلو ، وبالهای این مرغان پرهای بسیار دراز درازِ لطیفی موجود بود • مادهٔ این مرغان که بجسامت و بزرگئی خروس خانگئی بسیاهی مایل ، ونر آن برنگ سرخ بسیار تیره میباشدکه بران خالهای سفید افشان شده است • بقوت یك سنگی که بکمال مهارت زده نون سیپله پرتاب نمود یکی ازین مرغان بدست آورده شده • یا نقروف که بسبب مانده گی بسیار گرسنه شده بود شکار نوخودرا بکمال حرص واشتها بگرفت •

بعد از انکه از بیشه زار بر امدند خر سنگهای بسیار بزرگی که یك بر دیگر مانند دا یهای دیوار موضوع شده بود در پیش روی شان بر امد . سیاح ها یك بر دیگر معا ونت کرده ودست همدیگر را گرفته ویك بدیگر شانه داده بر سنگهای مذکور بالا شدن گرفتند . جا ها ئیکه بر ان میگذشتند از احجار عاری بود . علامتهای وولقانی یعنی کوه آتشفشانی بودن این کوه معلوم میگردید . رفته رفته به تحقیق رسید که این کوه آتش فشان خاموش شدهٔ میباشد . به بسیار دشواری بالا میبرامدند . از همه پیشتر هار بر وناب میرفتند ، مهندس وژه ده ئون درمیان . پانقروف از همه عقبتر میبود . در راه ها ئیکه میگذشتند بعضی اثرهای قدم حیوانات بزرگ پنجه را میدیدند که در چنین جاهای سخت مشاهده شدن اینچنین اثرهای قدم البته از طرف جانوران بسیار مدهشی گذاشته میشود .

درین اثنا پانقروف بعضی حیوانات را دیده فریاد بر اورد که :

— وای گوسفند ها را ببینید .

سیاحها در پیشروی شش عدد حیوانهای گوسفند مانند بر پشم بزرگ جثهٔ شاخ تاب خوردهٔ خود را یافتند . هاربر حیوانات مذکور را شناخته گفت :

— نی پانقروف ! اینها گوسفند نیستند . (موفلون) نام حیوانات بیابانی ئیکه به گوسفند مشابهت دارند میباشند .

پانقروف پرسید :

— آیا از گوشت این ها کباب پخته میشود ؟

هاربر — بلی ، بسیار خوب گوشت دارند .

پانقروف — چون چنینست هیچ شبهه نیست که گوسفند است !

حیوانات مذکور بعد از انکه بکمال حیرت بسوی انسانهائیکه در پیش روی شان استاده بودند نظر کردند دفعتهً رم خورده وازسر سنگها جهیدن گرفته از نظر پنهان شدند .

باتقروف گریختن آنهارا بدید گفت:

— حالا خوش آمدید ! باز انشاءالله باهم خواهیم دید !

دیگر رفقا ازین سخن باتقروف خندهٔ خودرا منع کرده نتوانستند .

رفقای قضازده باز بر رفتار خودشان دوام ورزیدند . در جاهائیکه بران میگذشتند مجرا های مادهٔ سیاله ئیکه آنرا (لاو) میگویند و از دهنه‌های کوههای آتشفشان دراوقات فوران شعله فشانی شان جریان می یابد و بعد ازان سرد شده بحال لکه‌های آهن مانندی تشکیل میکند دیده میشد . اکثر به گودالهای معدن گوگرد نیز تصادف میکردند که بدور خوردن اطراف آن گودالها مجبور میشدند . در بعضی ازین گودالها گوگرد بحال تبلور دیده میشد .

هرانقدر که بالا شده میرفتند اشجار ونباتات کم شده میرفت . تاجائی رسیدند که بجز بعضی درختهای بسیار قوی هیکل (چام) که از جنس ارچه است در یکان یکان جا دیده میشد دگر هیچ درختی پیدا نبود که آنهاهم بهمه حال بسیار متین ومحکم درخت ها ئی باشند که در چنان جاهای بلند پایداری توانسته اند . ازطالع سیاحان هوا خیلی خوب بود بلکه یکقدری بسردی مایل هم بود . قبهٔ سما در هر طرف بسیار صاف ودر خشان بود . درهمه اطراف قضازده ها یك سکونت وسکوت عمومئی حکمفرما بود . شمس تابان درپشت ذروهٔ کوه درامده چشم های سیاحانرا ازتماشای جسم منیر خود محروم ساخت . سایهٔ کوه این طرف کوهرا که سیاحان بران میبرامدند احاطه کرده بود . درجهت شرقی بعضی سحابپاره‌های بسیار خفیفی رونما گردید که آنهاهم ازانعکاسات شعاعات زرین آفتاب رنگهای مختلفه بوجود می آوردند .

تاذروهٔ نخستینی که قضازده گان امشب بران رسیدن و شب را درانجا گذرانیدن میخواستند هنوز بقدر پنجصدقدم راه باقی مانده بود امابرای قطع کردن اینقدر مسافه دو هزار قدم راه رفتن شان ضروری دیده میشد . زیرا گودالهارا گردش کردن ، و از مجراهای لاوکه دریك زمانی کوه آتشفشان آنهارا بوجود آورده گذشتن بهمینقدر راه پیمودن قضازده گان را مجبور میداشت . واین مجراهاچون اکثراز لاوهای انجماد یافتهٔ

برکانیه تشکل یافته بود بسیار براق وجلادار بود که ازین سبب در هردوسه قدم یکبار یکی از قضازده گان بیچاره بران میلخشیدند .

آخرالامر بعدازانکه آفتاب غروب نمود سیروس سمیت بارفقای خود درحالتی که ازمانده گی تاب وتوان شان زایل شده بود برزروهٔ مطلوب خود شان واصل شدند . یافتن یك غاری که شب را دران بسر آرند درمیان سنگهای آنجا آسان شد . پانقروف غار رابدست آورده ویك اوجاغی دران ساخته ، وچوب وخاشاکی پیدا کرده ونیم سوختهٔ دسمالی که باخود آورده بود برای درگیران درمیان خاشاکهای بسیار خشکی مانده وبوط خود را ازپاپراورد بواسطهٔ نعل آهنین وسنگ پارهٔ چقماقی که درراه یافته بودند آتش رابیفروخت .

این آتش تنها برای روشن ساختن وگرم کردن درون مغاره خدمت نموده مرغیکه ژه ده ئون زده بود برای فردا گذاشتند . طعام شام شانرا باقیماندهٔ شکاردیروزی وبادام کوهی تشکیل نمود .

سیروس خواست که تاوقتیکه هنوز دنیا خوب تاریك نشده اطراف وجوانب را یك سیرودوری کرده راه بالابرامدن زروهٔ اصلی راکه اصل مطلو بست پیدا کند ، و کشفیات حل کردن مسئلهٔ جزیره است یاقطعه را بفردا بگذارد . زیراازهمین طرفیکه قضازده گان هستند چنان معلوم میشود که احتمال بالابرامدن بران نباشد، واگربران زروه بالابرامده نشود زحمتیکه تابه اینجابرخود گوارا کرده‌اند بیهوده وهباءمیرود، و مهندس مسئلهٔ مطلوبهٔ خود را حل کرده نمیتواند . لهذا سیروس سمیت پانقروف ونابرابه حاضر کردن طعام وژه ده ئون سپیله را بنوشتن وقوعات امروزی مشغول گذاشته خودش هاربرراباخود گرفته بیرون برامد .

شب بسیار لطیف وظلمت هم کمتر بود . سیروس سمیت وهاربربی آنکه باهم سخن بگویند پهلوی همدیگر به پیش رفتن آغاز نهادند . تابجایی رسیدند که همه اطراف زروهٔ مطاوبه رادورکردند ولی راه بالابرامدن آن زروه را که ازسنگ پاره های بسیار

جسیم روی همدیگر چیده شدهٔ مانندیك کاسه برج بسیار عظیمی بالابرامده بودنیافتند . ازان رو توقف کردن شان ضروری گردید . اما یك حسن تصادف بداد شان رسیده برامدن شان برزروهٔ مذکور ممکن شده . زیرادرین اثنا یك غاری درمیان بوته های دامنهٔ زروه بنظر سیروس درامده شناخت که ازین غار تابسرزروهٔ برج مانند بالاشدن ممکن است . این غار ازغارهایی بودکه دروقت فوران آتشفشانئی کوه قوت لاو یعنی مواد مذاب شده که دهنهٔ وولقانرا پرکرده بعد ازان ازاطراف کوه جریان یافته این غاررابوجود آورده است که این غار ایشانرا تازروه رسانیده میتوانست .

بدهن غار آمدند . به تیره گی وتاریکی آن ندیده درامدند مواد مذاب شدهٔ معدنیه ئیکه دریك زمانی ازان ریخته وتصلب نموده یك زینهٔ طبیعی بوجود آورده بود . به احتیاط تمام ازان زینه هابدرون غار بالاشدن گرفتند . این غار درمیان دهنهٔ تنورهٔ اصل مجرای وولقان که تابدرون مرکز زمین پایان رفته بسوی دهنهٔ مخرج زروهٔ تالاق کوه بالابرامده است . آمدیم برمجرای این کوه آتشفشان درین هیچ شبهه برای مهندس وهاربرنماندکه کوه مذکوراز سالهای بسیاردرازی سراسر خاموش ومنطفی شده است . زیرادردرون مجرای بزرگ عمیق مهیب اوکه تاجوف مرکز زمین فرورفته هیچ اثر دود دیده نمیشود . وصداهائیکه مخصوص کوه های آتشفشان میبا شد ازدرون این مجرابر نمی آید . دردرون مجراسکونت وآرامی مطلقه حکمفرماست . هوای نسیمی ئیکه دردرون مجراازان براست سراسر صاف وباجزهٔ معدنیه ئیکه مخصوص مجرا های کوه های آتشفشانست ممزوج نمیباشد . خلاصه این کوه آتشفشان سراسرخاموش میباشد .

سیروس سمیت بواسطهٔ این غاریکه بدرون مجرابازشده است وبیك آب موری زیربرجهای قلعه هاهشابهت میرساند چنان معلوم کرد که ازدهنهٔ مخرج برزروهٔ کوه برامده بتوانند . هرانقدرکه بالامیبرامدند داخل تنورهٔ مجرا فراخی پیدامیکرد . و درنقطه ئیکه مجراباززوه بهم چسپیده بود آسمان ه پدیدارمیگردید رفته رفته بزرگ

شده میرفت ، وستاره های درخشانی که در همان قسم سماء معلوم میشدند رفته رفته بسیار میشدند .

به نصف شب چار ساعت باقیمانده بود که مهندس وهاربر از مجرا برامده بر زروه قدم نهادند .

بسببیکه ظلمت بسیار کثیف بود اطراف واکناف بصورت بسیار رواسع دیده نمیشد . بازهم اینقدر معلوم میشد که سه طرف بحر است . تنها جهت غربی در یك تیره گی عمیقی مانده معلوم نمیشد که آیا بکدام خشکهٔ مربوط است یا آنهم بابحر محاط است؟

امادرین اثنادر افق محیط یك نقطهٔ ضیاداری پدیدار گردید که این ضیا ر اطلوع قمر نشر نموده ، اگرچه قمر بعداز طلوع خود بکمی پس غروب نمود ولی بهما نقدر شعاعیکه نشر نمود نقطهٔ مجهوله رایکقدری ضیادار کرده توانست .

مهندس دست هاربر را گرفته گفت :

— مگر جزیره بوده !

باب یازدهم

زروهٔ کوه — درون مجرا — اطراف همه بحر است — هرچه که می بینند دگر خشکهٔ بنظر نمی آید — آیاجزیره مسکونست — نام گذاشتن جاها — جزیرهٔ لینقولن .

بعد ازنیمساعت مهندس باهاربر ازراهیکه آمده بودند برگشتند ، ودرمغارهٔ خود برفقای خود پیوستند . مهندس گفت :

— رفقا ! طالع ناسازمارا بیك جزیرهٔ انداخته . فردانظر به جزیره بودن اینسر زمین یك چارهٔ کاری برای خودمی اندیشیم .

قضا زده هاطعام خود شا نرا بیك سکوتی خورده درمغاره ئیکه دوهزارو پنجصد

قدم از سطح بحر ارتفاع داود بکمال راحت بخوابیدند .

فردای آنکه (۳۰) م ماه مارچ بود مهندس با همه رفقای خود باز برزروهٔ کوه برامدن خواست . زیرا اگر این جزیره از جزیره های خالی و غیر مسکون بحر محیط باشد که از راه مرور وعبور کشتیها و وا پورها بیرون افتاده باشد دران حال برای قضا زده گان بیچاره تابوقت مرگ مسکن دایمی شان خواهد بود . پس مسکن دایمی خود رامیباید که بخوبی به بینند وبدرستی بشناسند .

صبح وقت بود که مهندس با رفقای خود که سگ صادق هم داخل حساب بوداز مغاره برامدند . مهندس امید میکرد که همه احتیاجات خود شانرا از جزیره تدارك کرده بتوانند . زیرا جزیره را ازهر چیزی توانگر یافته بود که همه موجودات آن بحال طبیعی بود . قابل استعمال ساختن آنها ایک سعی و کوشش متمادی موقوف همیدید . رفقای مهندس نیز بشرطیکه مهندس شان باشد ازان مرد مانی نیستند که از هیچگونه سعی و کوشش روگردان شوند . علی الخصوص پانقروف بعداز مسئلهٔ آتش افروزی مهندس چنان اعتمادی برمهندس پیدا کرده که نهایت ندارد .

سیروس برای بالابرامدن زروه بازها نراه دیشبه را گرفت . بعد ازانکه همه اطراف زروهٔ برج مانند رادور کردند ازغار مذکور داخل مجرا شدند . امروزهوا لطیف وبی ابر بود . مجرا بوسعت وبزرگی هزار قدم بیك قیفی مشابهت میرسانند که کنار های دهن قیف عبارت از زروهٔ کوه است . داخل مجرا از تصلب وانجماد معادن مذاب شده شکلهای بسیار لطیفی پیدا کرده بود . این یك معلوم نمیشد که آیا آخر مجرا تابکجا ها فرو رفته باشد زیرا چونکه چقوری آن درمیان یك تاریکی تیره درونی گم شده رفته است .

بعد از نیمساعت هر پنج، فیق از دهن قیف مانند مجرای کوه آتشفشان بر کنار های زروکه باسنگ پاره های مخروطی مزین بود بالابرامدند . هر پنج رفیق به هرهرطرف نظر انداخته فریاد کشیدند :

— هرطرف دریا ! هرطرف دریا !

بواقعیکه همچنین بود . هرطرف موقعی که اینها بران بودند بحر محیط کبیر استیلا کرده بود .. مهندس به این امید بود که باکه بچشم روز در نزدیکیهایك خشکهٔ دیگری دیده بتوانم . حالا نکه در هیچ یکطرفی نه یك خشکه . ونه یك واپور ، ونه یك کشتی بادبانی دیده میشد . گویادریك دائرهٔ بی انتهایی این نقطه افتاده است که آن دایره نیزازبحر متشکل بوده است .

مهندس ورفقایش یکچند دقیقه بی آنکه یك کله چیزی بگویند بکمال سکونت در اطراف بحر محیط کبیر نظر دوختند . چشمهای پانقروف بدرجهٔ یك دوربینی پرقوتست همه محیط افق را بکمال دقت از نظر گذرانیدند . هیچیك نقطه ئیکه بخشکه مشابه باشد دیده نشد . اول باژه ده ئون را سخن را باز کرده گفت :

— آیابزرگی این جزیره چقدر تخمین خواهد شد ؟ زیرا انجزیره که در میان ابحار محیط نامحدودی واقعشده آنقدر بزرگ یك جزیرهٔ نیست .

مهندس بعد از یك چند دقیقه ملاحظه گفت :

— اگر بگویم که این جزیره از (۱۸۰) کیلومترزیاده تر وسعت رامالك باشد میپندارم که خطا نکرده باشم .

پس اگرسیروس سمیت درین تخمین خود خطانکرده باشد چنان معلوم میشود که این جزیره به بزرگی جزیرهٔ (مالطه) یا (زانطه) خواهد بود . اما سواحل انجزیره خیلی درامده گیهاو برامده گیهایی دارد که به آن سبب یك شکل منتظمی ندارد .

شکل انجزیره ازینقراراست که بیان میشود . ذاتاً ژه د ه ئون سپیله به بسیار دقت نقشه وخریطهٔ جزیرهٔ مذکوره را که بحقیقت بسیار نزدیك بوددرورق کتابچهٔ خود بهمین صورت که بیان میشود رسم نمود :

نقطهٔ ساحلیکه قضازده گان دران افتاده اند بعدازانکه یکسر بسوی جنوب شرقی درازشده میرود بایك دماغهٔ سرتیزی نهایت مییابد . بازازهمان نقطه ئیکه بران افتاده

اند چون ساحلرابسوی شمال‌شرقی امتداد دهیم می بینیم‌که بادو دماغه نهایت می یابد که درمیان این دو دماغه یك خلیج بسیارتنگی واقعشده است‌که دماغه های‌مذکور و خلیج میان آن بدهن بازشدهٔ یك سگماهی مشابهت میرساند .

درحد وسط سواحلی که ازشمال شرقی بجنوب غربی ممتد شده است زمین یك محدبی بزرگی پیدا کرده که کوه آتشفشان مذکوردرطرف غربی این محدبی میباشد . بعد ازین‌وضع محدب ساحل‌یك معقری پیدا کرده بایك دماغهٔ بسیاردرازی که بدم یك حیوانی مشابهت دارد نهایت می یابد .

عرض این جزیره بقدر (۹) میل تخمین میشود . این عرض درمابین ساحلی که شمینه ها درانست ومحدبی که‌کوه دران میباشد واقعشده است طول جزیره ازدو دماغه ئیکه درطرف شمالست‌تابه دماغهٔ شبه جزیره مثالیکه درجنوبست بقدر (۱۰۰) میل تخمین میشود .

تشکیلات‌ارضیهٔ جزیره‌ازینقرار است:سه قسم‌زمینهای‌جزیره‌عبارت‌ازسنگستان وریگستان‌غیرمنبتیست . یك قسم دیگر آن سبزه زار وجنگل بهم پیوست پردرخت و آب داراست . قضازدگان این راهم بکمال حیرت دیدندکه درمابین‌کوه آتشفشان و شمینه هایك‌تالاب بسیارباصفایی‌موجوداست . اززروهٔ کوه اگرچه‌این تالاب باسطح بحربرابر‌بنظرمیخورد ، ولی مهندس بعدازملاحظه‌دانست که‌تالاب ازبحرتخمیناًبقدر سه صد قدم بلندتر است . پانقروف گفت :

— چنان معلوم میشود که آب این تالاب شیرین باشد .

هاربر — من چنان میبینم که یك جوی آب هم درتالاب میریزد .

مهندس — ها ، چون چنینست البته که آب تالاب بدررفت هم داشته باشدکه آنرا دروقت بازگشت می بینیم .

سیروس سمیت ورفقایش بقدریکساعت برزروهٔ کوه نشستند جزیره درپیشگاه نظرشان بتماماًجلوه‌گربود . علی الخصوص سبزی وخرمی جنگل وزردی ریگزار

ساحل ، و آبی رنگئی تالاب ونهر ها یك منظرهٔ لطیفی تشکیل داده بود . حالا برای قضازده ها حل کردن یك مسئله مانده بود که آیا جزیره مسکونست یا خالی ؟ این سوال از طرف ژەده‌ئون پرسیده شد . بجواب این سوال ازحالا گفته میشود که جزیره غیر مسکونست . زیرا سیاحان از وقتیکه بجزیره افتاده اندو تابحال هرانقدر که گردش کرده اند بهیچ یك اثر انسان تصادف نکرده اند . از زروهٔ کوه نیز بهر طرف که نظر می‌انداز ندنه یك دودی ، ونه یك خانهٔ ، ونه یك بنائی که بودن انسانرا نشان بدهد پدیدار نیست . اما باوجود اینهم چون درونهای جنگل ، و آخرهای دماغهٔ جنوبی هنوز بخوبی دیده نمیشود یك حکم قطعی داده نمیتوانند .

حالا دومسئلهٔ دیگر هنوز مانده که آیا جزیره بر راه رفت و آمد واپورهامیباشد یانی ؟ آیا از جزیرهای نزدیك آن گاه گاهی درنجام دمان بومئی اینسرزمینهامی آید یانمیآید ؟ اینستکه جواب این سوالها درینوقت یکقدری مشکل مینماید . اگرچه در نزدیکیهای جزیره تابدجه ئیکه چشم کارمیکنند دیگر خشکهٔ معلوم نمیشود امااحتمال دارد که مردمان بومئی اینسرزمینها با کشتیهای خودشان آمده بتوانند . آمدیم برمسئله ئیکه آیا راه واپورهابرین جزیره هستیانی؛ اینمسئله آنوقت حل میشود که سیروس سمیت عرض وطول جزیره را تعیین بکنند که آنهم بدون آلات حل نمیشود : ومهندس نیز آلات ندارد .

ژەده ئون خریطهٔ جزیره را کشیده و به اتمام رسانیده بود . جنگلها ، نهرها ، تپه ها همه مرقم گردید . دراثنائیکه از زروهٔ کوه میخواستند حرکت بکنند مهندس گفت :

— دوستهای من ! حالا می‌بینید که طالع ناسازمارا بیك جزیرهٔ انداخته که همه او صاف واحوال آن تایکدرجه برماظاهر وهویدا گردید . از روش حال چنان معلوم میشود که تا بسیار وقتها درینجا ماندنی باشیم ، بلکه اگر کدام واپوری بایك تصادف فوق العادهٔ پیش نشود تابوقت مرگ درینجا بمانیم .

ژەده ئون — دوست عزیز من ! اگرچه طالع ناساز مارا درینجا انداخته است ولی

شکر است که همه یکجا هستیم . علی الخصوص که همهٔ ما از سخن شما بیرون نمیرائیم .
آیا همچنین نیست دوستهای من !

هاربر دستهای مهندس را گرفته گفت :

— من همیشه به شما مطیع .

ناب فریاد برا ورده گفت :

— من همیشه برای افندی خود بفدا ساختن جان خود مهیا میباشم .

پانقروف — سخن آمد بر من . من میگویم که از برکت علم و فن شما و سعی و کوشش ما این جزیره را درکم وقت مانند یکی از شهرهای بازینت امریکا آباد میکنیم . درینجا شهرها میسازیم . تلگرافها ریلها بکار می اندازیم ، و بیك حال مملکت بسیار متمدنی درآورده روزی از روزها رفته بحکومت متبوعهٔ خودمان تقدیم میکنیم ! امایك چیزی میخواهم که ما خودرا در ینجا قضا زده نی بلکه مهاجرانی که برای آبادی اینجا آمده باشیم بدانیم .

سیروس سمیت از ین سخن پانقروف خندهٔ خود را منع نتوانست نمود . آرزوی پانقروف به اتفاق آراء قبول گردید . پانقروف گفت :

— چون چنینست برخیزید که برویم و بکار و بار خود آغاز نهیم .

مهندس — یکقدری به ایستید دوستان ! جزیرهٔ خود را دیدیم نقشهٔ آنرا گرفتیم . حالا چنان میپندارم که برای خود جزیره ، و نهرها ، و جنگل ، و کنانه ها ، و خلیجها ، و دماغه های آن یکیك نامی بنهیم .

ژه ده ئون — بسیار خوب میشود .

پانقروف — هم بسیار ضرور و لازم چیزیست . زیرا اگر نامهای اطراف معلوم نباشد بهر طرفیکه برویم بچه نام وچه عنوان خواهیم رفت ؟

هاربر — آیا نام شمینه ها نیز تبدیل خواهد یافت ؟

پانقروف — اگر برأی من باشد نام این مسکن اولین خودرا تبدیل ندهیم .

سمیت — بلی ، پانقروف درست میگوید . شمینه بنام خودش باشد .

پانقروف — بسیار خوب . حالاهم چنانچه (روبنسون) کرده بود بکنیم مثلا (خلیج قدرت) (دماغهٔ قاشالو) (دماغهٔ نومیدی) نامها بگذاریم .

هاربر — ازینکه اینچنین کنیم چرا بنامهای موسیوسیروس ، وموسیوژه ده ئون ، وناب جاهارا نام ندهیم .

ناب دندانهای سفید خود را بخندهٔ دندان نمایی نشانداده گفت :

— بنام من هم ها ؟

پانقروف — البته ، چرا نشود ! مثلا اگر (خلیج ناب) یاآبنای (ژه ده ئون) بگوئیم چه میشود .

ژه ده ئون — من چنان میپندارم که نامهای مشاهیر مردمان ملك خود مارا بنهیم که به اینصورت هیچ نباشد آنهارا یادآوری میکنیم .

— سیروس — بلی ، برای آبنا ، و خلیج ودیگر چیزهـای کلان فکرژه ده ئون مقبولست . مثلا این کنارهٔ بحری جهت شرقی را (کانهٔ جماهیرمتفقه) بگوئیم ، وکانهٔ بزرگ جنوبی را (کانهٔ واشینغتون) ، این کوهیکه برسر آن هستیم (کوه فرانقلن) . این تالابی که دیده میشود (تالاب غرانت) بگوئیم چه ضرردارد . ودیگر جا های خورد وریزه را در وقت گذشت وگذار نامهای مناسب شکل وموقع شان مینهیم .

این تکلیف مهندس به اکثریت آراء قبول گردید . ژه ده ئون درخریطهٔ که نقشه کرده بود کانهٔ جماهیرمتفقه ، وکانهٔ واشینغتون ، وکوه فرانقلن ، وتالاب غرانت راچنانچه مهندس گفته بود قید وثبت کرده گفت :

— این شبه جزیرهٔ جهت جنوبی را [شبه جزیرهٔ مار] ودماغه ئیکه درمنتهای آنست « دماغهٔ مار » بگوئیم . زیرا بمار بسیار مشابهت دارد .

مهندس — قبول است .

هاربر — خلیج جهت شمالی را که درمابین دودماغه مانند دهن حیوانی بازمانده است (خلیج سگماهی) بگوئیم چرا که بدهن سگماهی بسیار میماند .

پانقروف — اینهم بسیار خوب . به دو دماغه ئیکه دردوطرف آنست (دماغهٔ ماندیبول) گفته شود .

ژه ده ئون — امادماغه دوعدداست .

پانقروف — چه میشود ماهم ماندیبول جنوبی ، وماندیبول شمالی میگوئیم .

ژه ده ئون — بسیارمناسب . نوشته شد .

پانقروف — ایندماغهٔ طرف جنوب شرقی را چه نام بدهیم .

ناب — بگذاریدکه برای این دماغه من یك نامی بگذارم چونکه این دماغه به پنجهٔ یك جانوری میماند آنرا «دماغهٔ پنجه » بگوئیم چه ضرردارد .

همه قبول کردند . پانقروف ازین کاربسیار محفوظ میشود . یك کمی سعی کرده برای نهریکه در پیش شمینه های شانست (نهورمرسی) ، وبرای جزیرهٔ كك كوچكی که اول بران افتاده بودند [جزیرهٔ سلامت] ، و برای میدان بلندی که برسرشمینه ها وسنگستان دیوارمانند لب دریا واقعشده (منظرهٔ وسیعه) ، برای جنگل (جنگل فاروست) نام نهادندکه به اینصورت جاهای مشهورجزیره تقسیم و توسیم گردید .

آمدیم برمسئلهٔ تعیین کردن موقع جزیره که درکدام خط طول وعرض کرهٔ زمین واقعشده: این مسئله رانیزمهندس وعده نمودکه فردابسایهٔ طلوع وغروب شمس آنرا نیزتعیین میکنندکه تفصیلات آن بعد ازین ذکرخواهد شد .

این کارها همه کامل شد . درائنائیکه میخواستندازکوه فروآیندپانقروف بصدای بلند گفت :

— باشیدکجامیروید ! حقیقتاًمایان هم بسیارمردمان بیفکری بوده ایم .

مهندس — چرا ؟

پانقروف — آیاجزیرهٔ خودراچه نام بدهیم ؟ آیااینرافراموش کردیم ؟

هاربرودیگرفقاجزیره رابنام مهندس موسوم کردن میخواستند اما سیروس سمیت گفت :

— دوستان من ! برجزیرهٔ خود نام بزرگ ترین آدم مملکت خود ما نرا بنهیم ، و (جزیرهٔ لینقولن) بگوئیم .

این رأی نیز از طرف جمله رفقا قبول کردید .

این حادثه در (۳۰) ماه مارت سنهٔ (۱۸٦٥) جریان کرده است که (جنرال ابراهام لینقولن) مشهور از ین تاریخ پانزده روز بعد ترك حیات کرده بود .

باب دوازدهم

برابر کردن ساعت ها — پانقروف دیوانه است — دود — نهر قریق روژ — مجموعهٔ نباتات جزیرهٔ لنقولن — مرغان کوهی — قانغوروها — تالاب غرانت — عودت بشمینه ها .

پنجنفر سیاحی که در جزیرهٔ (لنقولن) مهمانند از مجرای کوه آتشفشان فرو آمدند ، بعد از نیمساعت به زروهٔ دوم سطح مایل واصلشدند . پانقروف از رسیدن وقت طعام چاشت خبرداد . مهندس وژه ده ئون برابر کردن ساعتهای خود شانرا لازم دیدند . ساعت ژه ده ئون یك (قرونو متر) ی مکملست که از ریشموند تا به اینجا مکمل در رفتار ، و به افق شهر مذکور کامل العیار شده است . مخبر ژه ده ئون هیچگاه کوك کردن ساعت خودرا فراموش نکرده است . اما ساعت مهندس بسبب دوسه روز غائب بودن او طبعاً استاده شده بود . مهندس بوضعیت شمس نظر کرده عیار ساعت خودرا تخمیناً برابر نمود . ژه ده ئون نیز خواست که ساعت خود را برابر کند اما مهندس او را نگذاشته گفت :

— شما باشید عزیزمن سپیله آیا ساعت شما عیار شهر ریشموند نیست ؟

گفت — بلی ، تبدیل ندا ده ام .

مهندس — بنا برین ساعت شمارا دائرهٔ نصف النهار شهر مذکور میدانیم که شهر ریشموند وشهر واشینغتون چنانست که بریك زمین واقع شده باشد .

ژه ده ئون — بلی هیچ شبهه نیست ! همچنین است .

مهندس — چون چنینست ساعت خودرا بحال خودش بگذار بعقربش هرگز دست نزنید . چونکه این بما لازم میشود .

مرغ ترا پوغا نرا پانقروف یك کباب بسیار اعلایی کرده یك طعام بسیار مکملی خوردند . شکار موجوده ئیکه در دست داشتند تمام شد . اما پانقروف از مسئله هیچ اندیشناك نبود . زیرا از ین یك خاطر جمع بودکه تارسیدن بشمینه هانوپ البت یك چیزی بدست خواهند آورد . و باخود میگفت که : « از مهندس رجا کنم که یك قدری باروت . و تفنگ بسازد تا از ین مشکلات بی شکاری وارهیم . » عجب خیال خام! پانقروف دیوانه است!

در وقتیکه از سطح مایل حرکت میکردند سیروس سمیت رفتن خود شانرا بشمینه ها از یك راه دیگری تکلیف نمود . مهندس میخواست که تالاب بسیارلطیفی را که از بالا دیده بود از نزدیك مشاهده نماید . لهذا بهانس و فرامده کنار یك نهر خوش جریان براق کوچکی را گرفته روان شدند . این نهر همان نهریست که به تالاب میریزد ، هیچ شبهه نیست که سیاحان را بصوب مقصود شان میرساند . در اثنای راه باهمدیگر سخن زده واختلاط کرده میرفتند . اطراف جزیره را بنامها ئیکه رفقا برا نها نهاده بودند یادمیکردند . پانقروف یکمال مسرورت میگفت :

— هاربر ! راههای جزیرهٔ خودرا خوب آموختیم . مثلا اگر راه تالاب غرانت را بگیریم ، ویا از جنگل فاروست کنار نهر مرسی را بگیریم بهمه حال بمیدان منظرهٔ وسیعه و از انجا بکنا نهٔ جماهیر متفقه میرسیم .

رفقا اینرا هم درمابین خودشان قرار دادندکه تایك مادهٔ مهمی روندهد از همدیگر خود هیچگاه جدانشوند . درجزیره بسابیکه اثرهای قدم حیوانات درندهٔ وحشیه دیده شده از انرو به احتیاط حرکت کردن لازم است ، وبرای آنکه نفس خودشانرا از انها مدافعه کنند همیشه یکجابودن شان لازم است . درراه هاربر وپانقروف وناب توپ را به پیش روی خود انداخته پیشتر میروند . ژه ده ئون ومهندس ازعقب شان می

آیند . ژه ده ئون هر دیدنئی خودش را درکتا بچهٔ جیبئی خود ثبت دفتر مینمود . مهندس چشمهای خودرا برزمینی که بران میرفت دوخته هر پارچهٔ معدنی یانباتی را که میدید برداشته معاینه میکرد و بعضی ازانهارا درجیب خود پر میکرد . پانقروف بدیگر رفقای خود گفت ،

— ترا بخدا بگوئیدکه این موسیوسیروس ما از زمین چه جمع میکند من هرچه که می بینم هیچ چیزیکه ارزش داشته باشد نمی یابم .

درین اثنا هاربر واپس گشته به نزد مهندس بیامد . ژه ده ئون پرسیدکه :

— چیست اولاد ؟

هاربر — صدقدم پیشترازمیان سنگهابالا برامدن دودرادیدم .

ژه ده ئون — یعنی معلوم میشود که درینجا آدم خواهد بود ؟

مهندس — تاخوب ندانیم که حقیقت چیست زنهارکه خودرا نشان ندهیم . ازهمه پیشتر من ازوحشیهای این سرزمینهامیترسیم . آیاتوپ کجاست ؟

هاربر — توپ ازهمه پیشترمیرود .

مهندس — آیاعوعو نمیکند ؟

هاربر — نی .

مهندس — خیلی عجب است . یکبار بخواهیمش .

اینرا گفته مهندس ، ومخبر ، وهاربردرنزد پانقروف وناب که پیش بودند رفته همهٔ شان درپشت یك سنگی پنهان شدند . درانجاقدر صدقدم پیشترازمیان سنگهایك دود زرد رنگی رادیدندکه بهوابالامیبراید . مهندس بایك ایشپلاق پستی توپ راآوازداده رفیقهـای خود را بمنتظر شدن امر نموده خودش تنهابطرف محلی که ازان دود میبرامد روان شد . چار نفر رفیق درحالتی که بازگشتن مهندس خود شانرابه بسیار بیصبری انتظـارمیکشیدند بنابر آواز دادن مهندس همه گی بسوی دود دویدند . مهندس ذاتاً ازبوی آن دانسته بودکه دوداز چیست ؟ چارنفررفیق چون به نزدمهندس

بیامدند اول بقوهٔ شامهٔ شان یك بوی بسیار بدی رسید . مهندس گفت :

— دوستان ! دود ازین معدن گوگردیکه درینجاست میبراید . اگر امراض جلدیه داشته باشید بواسطهٔ غسلیکه درین آب بکنید دفع میشود .

پانقروف — بسیار افسوس میکنم که بهیچنین یك مرضی گرفتار نیستم تا بشرف غسل این آب دود آلوده بارك نایل میشدم . هیچ نمیبود اگر کاش یکقدری ریزش کرده میبودم .

قضازده ها تاجائیکه دود ازان بالا میبرامد پیش شدند . در انجا یك معدن گوگرد صوده داری دیدندکه بصورت مایع یعنی آبگین . اززمین میبرامد . آب این معدن باهوا اختلاط کرده جوهر (مولدالحوضه) راکه آنرا (ایدروژه ن) گویند بلع کرده (حامض کبریت ماء) جوهر بدبوئی را حاصلکرده نشرمینمود .

سیروس سمیت دست خودرادرمیان آب معدن دراورده دیدکه بدرجهٔ دست سو زانیدن نبود . مزهٔ آنرا چشیده دیدکه شیرین مزه است درجهٔ حرارت آنرا بدرجهٔ سی و پنج سانتیغراد یافت . هاربر پرسیدکه :

— از چه دانستیدکه درجهٔ حرارت آن (۳۵) است ؟

گفت — وقتیکه دست خودرا در آب فرو بردم هیچ یك گرمی و سردی حس نکردم که ازین دانستم که حرارت آب مساوی باحرارت وجود انسانی که عبارت از حرارت غریزی میباشد هست که آنهم ۳۵ درجه است .

معدن گوگرددرینوقت برای مهاجرین جزیرهٔ لینقولن — بلی بعدازین قضازده گانرا بنابر تنسیب پانقروف مهاجرین مینامیم — هیچ فائدهٔ نمی بخشد . لهذاازانجا باز براه خود روانه شدند ، ودریك درختزاریکه بسیاردرختهای صاف و بلند ی داشت درامده کنار نهر مذکوری که بران می آمدند پیروی کردن گرفتند . زیرامهندس میدانست که این نهرکج وپیچ آخر ایشانرابه تالاب غرانت خواهد رسانید . جوی مذکوردرمیان این بیشهٔ لطیف ازمجرا های مارپیچی درجریانست . بسببیکه در آب آن حمض حدید آمیخته شده است رنگش سرخ دیده میشودکه به آنسبب زود نام آن

پیدا شده (قریق روژ) یعنی (جوی سرخ) نهادند . این نهر واسع وچقوریك نهر نیست که آبش خیلی صاف و براقست . اگرچه اکثر مجرای آن ریگ است ولی در بعضی جاهااز سنگلاخها جریان یافته شلاله های بسیار لطیف و خوشنمائی تشکیل میدهد . بقدر یکنیم میل امتداد نموده به تالاب میریزد . عرض آن بقدر سی قدم است . آب نهر خیلی شیرین وخوشگوار بودکه به اینسبب آب تالاب نیزشیرین بایدبود . اگر در کنار این تالاب یك جای قابل سکنا بیابند برای مهاجران یك نعمت عظمایی شمرده میشود .

درختانی که در کنار این نهر (قریق روژ) است بدرختانی که در کنار نهر (مرسی) میباشد مشابه نیست . این درختان از جنس درختان راست و بلند یکه سرهای شان مانند یکیك سایبان بزرگی ومخصوص منطقهٔ قطعه اوسترالیاو تاسمانیاست میباشند ، مادرین ناول خود ما همیشه ماه مارت را که تقریباً مطابق ماه حمل است ذکر میکنیم که بخیال قارئین گرام خواهدرسیدکه موسم هم اول بهارخواهدبود . حالا نکه اینچنین نیست . درمملکتهائیکه در نصف کرهٔ جنوبی واقعست ماه مارت آن مقابل ماه ایلول است که مطابق ماه میزان نصف کرهٔ شمالیست . لهذا درجزیرهٔ لینقولن که در نصف کرهٔ جنوبی واقعست در پنوقتی که قضازدهگان دران افتاده اند موسم تیرماه است . برگهای درختان نوبه افتادن رو نهاده است . اکثردرختهااز جنسیست که مانند نیشکریك مادهٔ شیرینی بعمل می آورند . مهاجران درمیان درختها اگرچه درخت جوزهندی را جستجو کردند ولی نیافتند . بردرختان بیشه مرغان مختلف الجنس مخصوص این منطقه هامانند «قاقاتوئس» و (دودو) ، و [طوطی] و « فلوریه » بنظر برمیخورد .

دفعتهً ازطرف درختهای بهم پیوست وغلوی جنگل یك صدای غیرمنتظمی مرغان آمده هاربر شناخت که صدای (سوکاون) نام مرغیکه [مرغ دشتی] میگویند میباشد . لهذا احتیاط رافراموش کرده باناب به آنطرف دوید ، ویك دودانهٔ ازانها رابسنگ وچوب بدست آوردند هاربر کبوترهای جنگلی ، ودیگرنوع مرغان خوش گوشتی نیزاگرچه درجنگل دیده بودولی ازبی اسبابی یکی ازانهاز دیکشده نتوانسته بود .

بعدازکمی بعضی حیوانات چارپای بسیار تیزدوی دیدندکه هاربر آنهاراشناخته گفت :

— وای قانغورو !

یانقروف — آیا گوشتش خوردنیست ؟

ژه ده ئون — اعلایك مهمانی شکمهاست .

بمجردیکه اززبان ژه ده ئون اینسخن برامد ، ناب و یانقروف درپئ قانغوروها بدویدن افتادند . هرقدرکه رفقای شان فریادکردندکه گرفته نمیشود ولی آنها گوش نداده بردویدن دوام نمودند . بعدازچند دقیقه بیهوده مانده وخسته شده پس گشتند . توپ نیز بگرفتن چیزی کامیـاب نشده بود . یا نقروف نفسك زده بیك اضطراب مهندس را گفت :

— موسیوسیروس بهمه حال تفنگ ساختن لازم است . آیا این ممکن خواهدبود؟

مهندس — بلکه ممکن است اما دراول امرتیروکمان بسازیم بعد ازان برای تفنگ می اندیشیم .

یا نقروف — آیاتیروکمان ؟ اوه تیروکمان بچه کارمیآید ! آن یك کاربچه بازیست ! !

ژه ده ئون — کبرنکنیم موسیویا نقروف ، باروت وتفنگ هنوزازاختراعات دیروز است . حالآنکه تیروکمان ازصدها عصر پیشترسلاح یگانهٔ جمعیت بشریه است . زیراا گرچه آلات ناریه نویك چیزیست اما بکمال تأسف بیان میشودکه محاربه ها بسیارقدیمست .

یانقروف — حقداریدموسیوسپیله ... من همیشه همچنین سخنان بیفکرانه میگویم . مرامعذوربدانید .

هاربر — ذاتاً گرفتن انحیوانات نیزبسیارمشکلست . چونکه این قانغوروها بقدردوازده قسم میباشندکه یك رقم آن سرخ ودیگر آن ...

یا نقروف سخن هاربررابریده گفت :

— هاربر ! برای من بدنیایکنوع قانغوروستکه آنهم رقم خوردنی آنست والسلام .

این اصول تقسیم پانقروف هر کس را بخنده آورد . لکن خنده کردن خود پانقروف محال بود . زیرا بسببی که شکار مکملی که طعام شام را بشکم سیری تشکیل بدهد موجود نبود اما طالع باز به امداد پانقروف رسید . چونکه توپ درین اثنا بکمال دقت هر طرف را میپائید . اما از وضعش چنان معلوم میشد که دریندفعه سگ وفا کار برای نفس خود شکار خواهد کرد . ناب این وضع گرسنگی توپ را دانسته هیچگاه اورا از زیر نظر دور نمیداشت . بعد از یك کمی سگ بتساخت شده خود را میان یك بوته زاری پرتاب نمود . هماندم بعضی صداهای چغچغ یك حیوانی برامد . ناب دانست که سگ شکاری بدست آورده است . اونیز بهمان طرف خود را پرتاب نمود . دیدکه توپ بر یك آشیان خرگوش هجوم نموده که سه چار چوچه های میانه سالی دارد . توپ بر دو سه چار چوچهٔ مذکور حمله آورده بضر بهٔ دندان آنهارا زخمی کرده بود و یکی از آنهارا خودش گرفته بکمال اشتها تناول مینمود . ناب سه چوچهٔ خرگوش که هریك از مرغ سوکاون بزرگتر بود بدست خود گرفته در نزد رفقا آمد . هاربر چون حیوانات مذکور را بدید گفت :

— اینها از جنس حیوانات قاضمه میباشد که خالهای سبز برانهاست و از خرگوش بزرگتر وسراسر بیدم میباشد . و ....

پانقروف باز سخنش را بریده گفت :

— از گوشتش سخن بگوئید که چسانست ؟

هاربر — گوشتش از گوشت خرگوش بهتر است .

پانقروف — مطلوب همین است . جنس ونوع آنرا بعد از جویدن استخوانهای شان می اندیشیم .

قضا زده گان باز براهیکه داشتند دوام نمودند . نهر قریق روز درینوقت از زیر درختان بسیار جسیم (ساقز) که آنرا « مصطکی » میگویند ، ودرختهای [بانقیاسی] درگذر بود . دیگر بعضی درختانی هم بود که طبیعت شناس نوجوان ما آنرا نمیشناخت .

هرا نقدر که پیش میرفتند نهر فراخ شده میرفت . سیروس سمیت دانست که به آبریزش نهر نزدیکشده اند . بعدازکمی ازمیان بیشه زار آبریزش نهر که عبارت از تالاب غرانت است پدیدار گردید . نهر به تالاب می آمیخت . نقطهٔ آمیزش نهر در جهت ساحل غربی تالاب بود . این موقع که مهاجران به آنجا رسیده اند الحق که شایان تماشا یك جائیست . چارطرف این تالاب صفا تاب خوش آب با اشجار لطیفهٔ سبز وخرم محاط است . وسعت سطح خارجی آن بقدر دوصد جریب می آید . از میان درختان سبزیکه ساحل شرقئی تالابرا دربر گرفته بحر معلوم میشود . در طرف شمال تالاب یك دایرهٔ منحنی رسم میکنند . درساحل جنوبئی آن برسر یك سنگ بزرگی که مانند یك جزیره درتالاب واقعشده بود بسی مرغهای آبئی مختلف نشسته بودند که درمیان آنها بسی مرغهائیکه نظرشکاریانرا بخود جلب میکرد موجود بود .

آب تالاب شیرین ، و بسیار صاف ویك کمی سیاه رنگست در میان آن موجود بودن انواع ماهی دیده میشد . ژه ده ئون گفت :

— این تالاب بسیار لطیف است . در اطراف آن ساکن باید شد .

مهندس — ساکن میشویم .

مهاجران چون میخواستند که ازکوتاه ترین راهها بشمینه ها برسند ازاثر و از ساحل جنوبئی تالاب برفتن مجبورشدند . از میان نی‌زار کنار ساحل بزحمت برای خودشان راه پیداکرده بسوی میدان (تپهٔ منظرهٔ وسیعه) متوجه شدند که ازانجا بشمینه ها فرو آمدن آسان بود . بعد ازانکه بقدر دومیل در کنار تالاب رفتند در ختهائیکه تپهٔ منظرهٔ وسیعه را احاطه‌کرده بود پدیدارشد . این میدان تپه‌راکه ازمیان قطع کنند برجای کج گردئی نهر مرسی فرو می آیند که ازانجا بشمینه رسیدن آسان مینماید .

مهندس به این مراق افتادکه بدررفت آب تالاب راپیداکنند که ازکدام نقطه آبهای زیادی راکه نهر قریق روژ دران میریزد بخارج میبرارد . هیچ شبهه نیست که آب

های تالاب از میان سنگ های سنگلاخ بلندی که بطرف بحر است ومانند دیوار سنگی طبیعئی بالا برامده بساحل ریخته بابحر خواهد آمیخت . مهندس خیال آنرا داشت که از نزول آب به این بزرگی از بلندی موقع بلند قوت بسیاری حاصل میشود که در مآل از ن فائده گرفتن لازمست . لهذا ساحل بلند تالاب را که بطرف ساحل بحر است نیز گردش نمودند ولی از مجرای بدر رفت آب تالاب هیچ اثری نیافتند . بدیگر اطراف تالاب نیز نظر انداختند باز هم هیچ یك جویی یا شلالهٔ ندیدند .

ساعت چار شده بود . برای حاضر کردن طعام شام و استراحت کردن بشمینه ها رفتن لازم بود . لهذا قضا زده گان از ساحل تالاب پس عودت نموده و میدان تپهٔ وسیمه را از میان قطع کرده برساحل چپ نهر مرسی فرو آمدند و از انجا بشمینه ها واصل شده ها ندم آتش افروختند . پانقروف و ناب بحاظر کردن طعام مشغول شدند . طعام حاظر شد ، و بکمال اشتها شکم سیر تناول کردند . در وقتیکه هرکس میخواستند بخواب بروند سیروس سمیت سنگ پاره هائیکه در راه جمع کرده بودیکان یکان از جیب براورده گفت :

— دوستان من ! به بینید : این آهن است ، این از مرکبات کبریتیه است ، این گل است ، این کلس است ، اینهم زغال سنگ . این است خزینه هایی که ما بر ان مالك می باشیم . پس اگر کوشش ورزیم از همهٔ اینها فائده میبرداریم .

باب سیزدهم

بر توپ چه پیدا میشود — ساختن تیر وکمان — دستگاه خشت پخته — داش کلالی — ظرفهای مختلف مطبخ — دیگ نخستین — قرنفل بیابانی — مطالعهٔ مبهمه درباب علم هیئت .

روز دیگر بوقت صبح پانقروف پرسید که :

— خوب موسیو سمیت ! اول از کدام کار آغاز میکنیم ؟

مهندس — ازکار اول .
بواقعیکه مهاجران درهرچیزی ازاول آن به آغاز کردن مجبوراند . دردست شان هیچ یك اسباب و آلاتی موجود نیست . دیگر آلاتی که به آن آلات بسازند نیز مفقود است . برای صبر کردن فرصت هم ندارند ، زیرا بهرچیزی بشدت احتیاج دارند . لازم استکه بساختن اسباب دفع احتیاجات خود آغاز کنند . اماباچه چیزوکدام آلات ؟ آهن شان هنوز در میان خاك وسنگ . کاسه وکوزهٔ شان هنوز بحالت گیل ، والحاصل هرمحتاج الیه شان « باده در تاك وشیشه درسنگ است » . بنابرین اول آهن باید حاصل کنند تاازان آلات وادوات بسازند ، وباآن آلات وادوات احتیاجات خودرا رفع کنند!
بواقعیکه مهاجران آدمان فوق العاده باغیرت وهمت مردمانی هستند . معلوماتیکه هاربردرعلوم طبیعیه دارد خیلی منفعت بخش میشود ، ناب یك مجسمهٔ صداقتست ، در هرکار مهارت دارد . عاقلست ، مانده گی را هیچ نمیشناسد ، قوتمند وقوی البنیه است . یك کمی آهنگری هم میداند . پانقروف درهربحر کشتیبانی کرده . نجار بسیار مکملیست . کشتی ساز است ، دروقتی که درعسکری رفته بود بخیاطی عسکری کارکرده است . بکشتکاری و باغبانی مراق زیادی دارد . و الحاصل مانند هرکشتیبان بهر چیزی واقفست .
(کار اول) که مهندس گفته عبارت ازیك اسبابیست که مواد نخستین کار را از حالی بحالی تبدیل بدهد . دربناب حرارت ، واسطهٔ بسیار بزرگ ویگانهٔ کارهاست . حرارت از آتش بحصول می آیدکه زغال سنگ وچوب درجزیره خیلی وافراست . اماچیزیکه اول لازمست همانا ساختن یك داشیست که آتش دران افروخته شود .
پانقروف پرسیدکه :
— آیاداش برای چه بکار میآید ؟
مهندس — برای ساختن کاسه وکوزه ئیکه بآن احتیاج داریم .
پانقروف — آیاداش راباچه خواهیم ساخت ؟

مهندس — با خشت پخته وچونه .

پانقروف — خشت پخته را از چه خواهیم ساخت ؟

مهندس — با کیل (۱) . برویم بخیر، وبکار آغاز کنیم . برای آسانی کارداش خودرا درجائیکه کیل موجود است میسازیم . ناب خور دنی پیدا میکند . ماهم آتش را حاضرمیکنیم .

ژه ده ئون — چون اسباب شکار رانداریم اگرشکار بدست نیاید وگرسنه بمانیم چه خواهیم کرد ؟

پانقروف — هیچ نمیبود یك کارد اگر میداشتیم ؟

سیروس سمیت خود بخود گفت : « راستست برای بریدن یك کارد ضروراست » . یکی یکبار چشمهای مهندس بدرخشید : وسگ خود را آواز داده گفت :

— توپ اینجا بیا .

سگ درپیش افندی خود دوید . مهندس سرسگ خودرا گرفته تسمهٔ فولادئیکه درگردنش بود بیرون براورد ، وازمیان دوپاره کرده گفت :

— بگیر پانقروف ! دوکارد !

تسمهٔ گردن سگ از فولاد بسیاراعلا ونازکی ساخته شده بودکه اگردم آن را بر یك سنگی زده زده باریك سازند وبازبریك سنگ صافی مالش داده داده بلوکنند اعلاکاردی میشود . پانقروف درحال فولاد پاره هارابحال کارددراورد ، ویك بلو سنگ اعلایی نیزازلب دریابراورده دم آنهارابآن تیزنمود . ویك سرآنرابسنگ زده زده گول وتیزساخت ، وبیك دودستهٔ محکم چوبی دراورده کاردهای مکملی بوجود آوردکه مهاجران بمالك شدن این دوکاردچنان گمان بردندکه مالك یك خزینهٔ شده‌اند .

مهاجران براه افتادند . بساحل غربی تالاب که مهندس درانجا کیل یافته بود رفتند . دراثنای راه هاربرازشاخهای درختانی که وحشیان امریکاازان کمان میسازند چوبهای مناسبی بریده . ولی احتیاج بزهی که بران به بندند مانده بود . یکنوع درختی

(۱) کیل ، گل سرخ کالی رامیگویندکه بوته های آب ساختن فلزات وبرای بسی چیزها بکارمی آید .

که هاربر نام آنرا (هیبلسوس) گرفت یافتند که پوست ایندرخت بسیار قوی و نرم است . پانقروف پوست ایندرخت را تاب داده و ما نند زهی ساخته بر کان ها به بست . حالا کار بر تدارك تیر بود . تیر ها را نیز اگرچه از خمچه های راست و صاف بعضی درختهای قوی بریدند ولی پیکانی که بر نوك آن بینداز ند نیافتند . پانقروف گفت :
— آنرا نیز البته خواهیم یافت .

قضا زده کان بجا نمان بجائیکه یکروز پیشتر مهندس نمونه جمع کرده بود و اصل شدند . خاك این محل برای ساختن خشت پخته کار آمد وصالح بود که اگر این خاك باریك آمیخته شده خمیر کرده شود ، و با آتش پخته شود خشت پختهٔ اعلایی از ان بوجود آورده میشود .

خشت پخته اگرچه درقالب خشك میشود ولی مهندس درینوقت بساختن خشت پخته را بدست اکتفا ورزید . چند روز متمادیاً مهاجران کوشش ورزیدند وسعی و غیرت فوق العاده بخرج دادند . عمله های ما هرخشت ساز بی آنکه دخل ماشین دران باشد دردوازده ساعت دوازده هزار خشت بوجود می آورد . حالا نکه این پنجنفر سیاح غیور ما باوجودیکه سه روز متمادیاً کار کردند بسبب بی قالبی و بی اسبابی تنها پنجهزار خشت غیر منتظم بیك کلانی ساخته توانستند . حالا این خشتهارا میبایدکه بقدر سه روز برحال خودشان ترك کرده بگذارندتا که خشك شوند ، بعدازان با آتش آنرا پخته کنند .

روزدوم ماه نیسان بودکه سیروس سمیت به تعیین کردن موقع جغرافئی جزیرهٔ لینقولن اشتغال نمود . یك روز پیشتر ازین سیروس سمیت زمان غروب آفتا برا به تمام دقت انتظار کشیده تحقیق نمودکه بچند بجه غروب کرد . امروز نیز بوقت صبح باز بهمان وقت طلوع را بساعت برابر کردکه ازین معلوم کردکه درمابین غروب وطلوع ۱۲ ساعت و ۲٤ دقیقه مرور نموده بود . پس دانست که بعد ازمرور ٦ ساعت و دوازده دقیقه شمس بدایرهٔ نصف النهار میدراید ودرانوقت نقطه ئیکه آنرا گرفته

باشد جهت شمال خواهد بود . لهذا سیروس سمیت دوعصاچوب راست ومستقیم را بزمین خلانیده سایهٔ چوب رادرهرجائیکه می افتاد برهمانجابرزمین اشارت میکرد . به اینصورت ارتفاع موقع مذکوررا گرفته یك دائرهٔ طول یادایرهٔ نصف النهار بدست آورد که آنرا در عملیاتیکه بعدازین درباب تعیین موقع اجرا کردن میخواهد استعمال کند .

درین دوروزیکه برای خشك شدن خشتها انتظار میکشیدند مهاجرین بجمع کردن چوب وهیزم اشتغال ورزیدند . بسیار چوبهای خشك از جنگل جمع آوردند . باوجود این کار از شکار هم فارغ نمیشدند . حتی دیروزناب وپانقروف به معاونت توپ یك چوچهٔ گراز جنگلی رانیز شکار کردند هاربراز گوشت آن به دندانهای آن زیاده تر خشنود گردید زیرادندانهای گراز بچه برای پیکان تیرهائیکه ساخته بود آنقدر نافع و مناسب یك چیزی بود که نهایت ندارد . دندانها به تیرها ربط گردید . هاربروزه ده ثون ماهرانه تیراندازی را آغاز نهادند . بنابرین هرنوع مرغهای شکارشده درشمینه ها جمع آمد . در روزها که کارمیکردند و شام پس می آمدند مکمل طعام خورده اعادهٔ قوت مینمودند . شکارشان اکثر در ساحل چپ نهرمرسی در بیشه زاری که مذکور گردیده بود اجرا میشدکه این بیشه رانیز (جاقامار) نام نهادند .

شکاری که میکنند همه را کباب کرده میخورند . قولو نها ازین قسم طعام دلزده شدند حالا یك کمی دگر رقم طعام میخواهند ، ولی چه باید کرد باید تا چاردیگ وکاسه ساختن راباید انتظار بکشند . دراثنائیکه برای شکار گشت وگذار میکردند اثر پنجهٔ بعضی حیوانات را میدیدند که ازدهشت آن برخود میلرزیدند . مهندس بررفقای خود احتیاط فوق العاده سفارش میکرد . بعد ازدوروز یك سباع مدهشهٔ رادیدند که از میان جنگل گذر نموده . این حیوان را هاربر شناخت که (ژاغار) نام (پلنگ) امریکاست که از پلنگ بسیاردرنده تروخونریزتر یك جانوریست . ژاغاربی آنکه برمهاجران هجوم کند گذرنموده گذشت . ژده ثون وپانقروف باهم سخن رابرین یك کردند که بعد ازانکه بساختن باروت وتفنگ کامیاب آیند بااین جانوران یك محاربهٔ باز کرده و

جود شانرا از جزیره بردارند .

دراینروزها به تعمیرات و ترمیمات شمینه های خود شان نیزسعی و کوشش ورزیده اند . زیرا تا بوقتیکه مهندس یك مسکن مناسبتر پیدا کند و یا بسازد اقامت کردن شان در شمینه هاضر وری دیده میشد . لهذا اطراف وسقف آنها را باسنگ وچوب و گل پوشیدند وزمین آنهارا باریگ ولخ های بسیار نرم فرش کردند . روزهایی را که در جزیره افتاده اند حساب کردند . دیدندکه (۱۲) روز تمام شده که بجزیره آمده اند .

درششم ماه نیسان هر پنج رفیق درجائیکه خشت مالی کرده بودند جمع شدند . تابوقت شام به خشت پزی مشغول شدند . از خشتهای مذکور یك اوجاغ بسیار بزرگی ساختند بوقت شام اوجاغ را آتش کردند . شب رابنوبت پهره دادند ، ودر خاموش نشدن آتش کوشش ورزیدند . اوجاغ را تمام چهل وهشت ساعت بلا فاصله آتش کردند خشتها مانند سنگ پخته گردید . بعدازان خشتهارا برای سرد شدن بحال خود گذاشتند . مهاجران برفاقت مهندس خود شان درساحل شمالی تا لاب رفتند که مهندس درانجا سنگ چونه را یافته بود و آن سنگ از (کاربونیت کلس) مرکب بود . سنگهای مذکوررا جمع کردند و تا بشام به نقل و حمل سنگهای مذکور مشغول شدند . سنگهای مذکور را دراوجاغ انداختند . جوهر حامض کاربون آن بسبب حرارت پرواز نمود ، تنها کلس یعنی چونهٔ خالص بماند . چونه رانیزباریگ آمیختند و یك مادهٔ بسیار گیرندهٔ ازان بعمل آوردندکه به اینصورت برای ساختن داش کلالی خود شان یکچند هزار خشت و چونهٔ وافری بوجود آوردند .

تمام پنجروزکامل به بنایی مشغول شده یك داش دودکش داریك اوجاقهٔ کلالی بوجود آوردندکه درازی دودکش آن بدرازی بیست قدم بوددو روز دیگرسعی و کوشش نموده ازمعدن ذغالیکه مهندس درکنار قریق روزدیده بود زغال بسیاری نیزجمع نمودند . داش راآتش کردند . درجزیرهٔ لینقولن ازابتدای خلقتش این اول باراست که دود سیاه سنگ زغال ازدودکش درازکه نشانهٔ مدنیت است درهوابالابرامد .

خمیرهٔ گل کلالی خود شانرا از گیلکه مهندس آنرا در اثنای کشفیات خود یافته بودومیده گی چونه ومیده گی سنگ چقماق ترکیب دادندو بکار آغاز کردنداز دیگ بزرگ وخت شویی گرفته تابه پیپوی تنبا کوکشی هر نوع آلات وادوات محتاج الیه خودرا مانند دیگ سرپوش کاسه طبق چمچه حتی قاشق همه گی را ساختند اگرچه این چیزها ثقیل و کلفت چیزهایی بودندولی چون بدرجهٔ بسیار بلند حرارت پخته شده بودند بسیار کار آمدومتین بودند . پانقروف دروقت ساختن آلات مطبخ یکدودانه پیپو نیز ساخته حسرت وتأسف توتون کشی خودرا که بسبب نبودن توتون جگرکباب بود تازه نموده خود بخود گفت :

— باشد بلکه آنرا هم بیابیم .

والحاصل مهاجران تمام ده روزکامل بصنعت کلالی گری اشتغال کردند . مهندس درخصوص کارها چون بسیارما هربود هر چیزرا بقاعده اجرامیکرد . روزدیگر عید پسقالیه بود . مهاجران آنروزرابه استراحت قراردادند .

دریازدهم نیسان به صنعت کلالی نهایت دادند ، همه معمولات صناعیهٔ خودشانرا برداشته بشمینه ها آمدند . روزدیگربدگر صنعت آغازمیکردند . دروقت بازگشت مهندس یك نبات بسیارنافعی یافت که این نبات ازنوع نباتات اسفنجیه (قاو) نام نباتی بودکه دراصطلاح ملك ما آنرا (قف) میگویند . وبعد ازخشك شدن به ادنا شوردرمیگیرد . مهندس ازین نبات ده پانزده برگهای بزرگی که مانند پارچه های نمد بودکنده بپانقروف پیش کرده گفت :

— بگیرید یا نقروف ! ازین تحفه بسیارممنون خواهید شد .

پانقروف برگهای پت دارمذکوررابدست گرفته گفت :

— این چیست موسیو سمیت ؟ مبادا توتون نباشد ؟

— مهندس — نی توتون نیست . (قاو) است که درگیران کبریت آسانیست . بواقعیکه این درگیران بعد ازانکه خشك شددرباب آتش دردادن خدمتهای

بزرگی برای مهاجران ایفانمود .

امشب مهاجران درشمینه های خود شان یك طعام بسیارمکملی خوردند . ناب درمیان دیگهای نوساخته گی خود شان یك کواج بسیاراعلایی پخته بود . هاربردر پهلوی آن (قالودیوم) نام یك سبزهٔ نیزعلاوه کرده بود، که جای نان رامیگرفت . ازوقتیکه قضازده گان از پشمونه برامده اند ازخوردن نان خشك محروم مانده اند .

بعد ازطعام مهاجران ازشمینه هابرامده برکنارساحل آمدند ، شب لطیف هوا آرام بود . اگرچه کرهٔ قمرهنوزبحال بدرنبود که اطراف راضیا داربتواندولی نجوم لطیفهٔ درخشانیکه قبهٔ سمارا تزئین داده بود علی الخصوص کوکب قطبی که مهندس آنرا اززروهٔ کوه (فرانقلن) دیده بود بکمال لمعه نثاری بود . سیروس سمیت بعد ازانکه کوکب مذکوررا تماشانمود از [هاربر] پرسیدکه :

— آیا ! امشب پانزدهم ماه نیسان نیست اولاد ؟

هاربر — بلی موسیوسیروس . دریانزدهم نیسان هستیم .

مهندس — فرداتساوی لیل ونهاریکه درسال دوبار بوقوع می آیدخواهد شد . یعنی فردا یك روزیست که شب وروزبدرازی یکی میشود . تساوی لیل ونهاریکه در ماه ایلول مملك های مامیشود درینجا یعنی درنصف کرهٔ جنوبی درماه نیسان میشود . بناءً علیه فردادروقتیکه به زوال یکچندثانیه بماند شمس ازدایرهٔ نصف النهارمیگذرد . اگرفرداهوا خوب باشد طول جزیرهٔ خود رابه صورت تقریبی تعیین میکنیم .

ژه ده ئون — آیابی اسباب و آلات ؟

سیروس — بلی ، ذاتاً شب بسیارروشنست . حالا ازین صافی وروشنی شب استفاده کرده ارتفاع قطب جنوبی رایعنی مسافهٔ دوری قطب جنوبی راازینجا حساب کرده عرض جزیرهٔ خودرا تعیین میکنیم . همچنین نیست رفیقان ؟ پیش از انکه بکار های بزرگ جدی آغاز کنیم میباید که بعد مسافهٔ جزیره خود را از قطعات مسکونه بدانیم که چقدراست ، واینهم معلوم نمیشود مگر به تعیین کردن طول و عرض آن .

ژه ده نون — بلی بسیار درست . اگر بدانیم که بکدام قطعهٔ مسکونه نزدیك هستیم ازینکه درینجا بساختن خانه ودیگر چیزها مشغول شویم بساختن یك کشتئی کوچکی مشغول میشویم .

مهندس — این است که منهم ازینسبب امشب عرض وفردا طول جزیره را تعیین کردن میخواهم .

اگر بدست مهندس (سکستان) نام آله موجود میبود تعیین مسافهٔ کوکب قطبی بسیار آسان میشد . ولی چه فائده که آن آله موجود نیست . مهندس پشمینه هادرا مد . باکاردیك دوچوبی ترا شیده ، وسرهای چوبرا بایك خاری بهمدیگر ربط داده نوعا یك پرکاری بوجود آورده مسافه ئیکه از روی افق تا بکوکب قطبی موجود است برای مساحه کردن آن لازم است که افق صرف از بحر متشکل باشد . حالا آنکه درجائیکه بودند افق جنوبی باد ماغهٔ نجه مستور شده بود . اگرچه برای این عملیات بسوی جنوب جزیره رفتن هم ممکن بودولی گذشتن از نهر مرسی لازم میآمدکه آنهم یك کار مشکلی مینمود . لهذا مهندس اجرای عملیات خودرا در تپهٔ منظرهٔ وسیعه قرار داد .

مهاجران بر تپهٔ منظرهٔ وسیعه برامدند که ازینجا بسوی جنوب بلامانعه سطح بحر مشاهده میشد . سیروس سمیت یك نوك پرکار چوبئی را که ساخته بود بسوی نقطهٔ افق که سما بابحر یکی شده بود متوجه ساخت ، نوك دیگر آنرا به نجمی که درزیر کوکب قطبی بود متوجه نمود که به اینصورت پرکار یك زاویهٔ تشکیل داد . بعد ازان ازبرای آنکه زاویهٔ مذکور خراب نشود یك چوب پارهٔ دیگری درمیان هردو پای پرکار نهاده پایهای پرکاررا بایك تار لخ بسته کرد . بعد ازانکه این زاویه بمیدان برامد کار بر پیمایش این زاویه متوقف ماند . برای این پیمایش در اول امر بلندی و دوری تپهٔ منظرهٔ وسیعه را که عملیات زاویه گرفتن بران اجرا شده پیمودن لازم است . بعدازانکه این پیمایش هم اجرا شود ازمساحهٔ زاویهٔ مذکور ارتفاع تپه ئیکه بران تعیین زاویه شده تنزیل می شودکه مقدار باقی ماندهٔ آن مساوی و برابر مسافهٔ کوکب قطبیست با افق . وچون عرض

هر جامساوی بامسافهٔ قطب وافق آنجا میباشد ازانرو بنا بر آرزوی مهندس عرض جزیره دانسته میشود .

باب چاردهم

مساحهٔ سنگلاخ غرانیت — جهت تطبیق قاعدهٔ زوایای مساویه — عرض جزیره — یك سیاحتی بسوی شمالی جزیره — استریدیه — مرورشمس از نصف النهار — کمیت وضعیهٔ جزیرهٔ لینقولن .

روزدیگرکه روزیکشنبه۱٦ماه نیسان بودبه سببی‌که یك روزمعزز شمرده میشد مهاجران بوقت ازشمینه ها برامده برخت شویی وجان شویی خود شان مشغول شدند . تابوقتی که مهندس موادیکه برای ساختن صابون بکاراست بدست بیارد میباید که باآب خالی شست وشو بکنند . آمدیم برتبدیل دادن البسه : دربنباب چنان قرار دادند که تاششماه دیگرهمین البسهٔ شان کفایت میکنند بعدازان دربنباب سخن خواهند گفت امروزهواخیلی خوب بود . ازروزهای لطیف موسم خزان یك روزی بود . آفتاب نوطلوع کرده اطراف رامستغرق انوارضیانثاری کرده بود .

مهندس برای کامل ساختن عملیات دیشبهٔ خود اول خواست که ارتفاع تپه را پیمایش کنند . هاربر گفت که :

— آیابرای اینکارنیزپرکاردیشبه رااستعمال میکنید ؟

مهندس — نی اولادمن ! بایك اصول دیگراین پیمایش رااجرا کرده بصحت نزدیکتر پیدا میکنم .

هاربربسببی‌که درباب تطبیقات فنیه بسیارشایق و هوسکاربود ازمهندس جدا نشد . ژه‌ده‌ئون ، پانقروف ، ناب بدیگرکارها مشغول شدند . مهندس اززیر سنگلاخ جداشده تابکنارساحل آمد . مهندس بسببی که قد خود رامیشناخت که

چند متر وکسور است از آنرو به برابری قامت خودیك عصاچوبی برید . چوب راست مذکور را به قدم پیمایش کرده بدست گرفت . هاربر نیزیك شاقولیکه عبارت از ربط شدن یك سنگی بیك تاری بود باخود گرفته از پئ مهندس روان بود .

مهندس عصاچوبی را که دردست داشت بقدر دوقدم درزمین ریگزار کنار دریا بخلانید . بواسطهٔ شاقول عصا چوب را یك وضعیت مستقیمی که تماماً به افق عمود باشد بداد . محلی که برسر تپهٔ منظرهٔ وسیعه بود ازجائیکه حالا مهندس درانست پنجصد قدم مسافه درپیش واقعشده است .

مهندس بعد ازانکه مسافهٔ مذکور را پیمود . وعصاچو برا بر زمین خلانید . برسر ریگها راست دراز کشید . و همچنین برسینه پس پس کشیده تا بجائیکه نوك عصا چوب ، و چشمهایش ، وسر تپه یکجا برابر گردید ، یعنی خط شعاع نظرش از نوك عصا چوب مرور کرده به تپه منتهی گردیدیك وضعیتی گرفت که این وضعیت چنان بودکه رویش بر زمین بود ، واز نوك عصا چوب سرتپه رامشاهده میکرد . سیروس به هاربر گفت :

— آیا خودت ازقواعداولیهٔ هندسه چیزی میدانی ؟

هاربر — یك کم وبیشی میدانم موسیوسمیت .

مهندس — آیابیادمی آری که خواص دوزاویهٔ متساویه عبارت ازچه میباشد ؟

هاربر — اضلاع متشابه بایکدیگر متناسب است .

مهندس — آفرین اولاد ، حالابنگر که من درینجادوعدد زاویهٔ قایمه تشکیل کردم که یکی بزرگ ودیگرش کوچك است . یك ضلع زاویهٔ کوچك این عصاچوب عمودی ، ضلع دیگر آن ازنقطهٔ بیخ عصا که بخاك فرورفته تاچشم من خط مستقیمی که کشیده شده است میباشد . آمدیم برزاویهٔ دوم که زاویهٔ بزرگست : یك ضلع این زاویهٔ بزرگ این سنگلاخ عمودی ایست که آنراپیمایش کردن میخواهیم . ضلع دیگر آن همان خطیست که ازبیخ سنگلاخ عمودی تاچشم من کشیده شده است .

هاربر نعرهٔ خوشی زده گفت :

— آه ٠وسيوسيروس فهميدم ! اين چيزيكه شماتشكيل كرديد دوزاويهٔ قائمه‌است ٠ اضلاع زواياى قايمه هابايكديگر متناسب است ٠ بنابرين خطيكه ازچشم شماتابيخ عصا چوب است وضلع اول زاويهٔ كوچك گفته ميشود باخطيكه ازچشم شما تابه بيخ سنگلاخ ممتد شده است وضلع اول زاويهٔ بزرگ گفته ميشود متناسب است ٠ ضلع هاى دوم هردو زاويه هايعنى ارتفاع عصاچوب باارتفاع سنگلاخ نيزمتناسب است ٠

مهندس — شاباش اولاد ! حالا كارما وتوان است كه اين مسافه هاى اضلاع اين زاويه هارا پيمايش كنيم ٠

اينرا گفته به پيمايش آغاز نهادند ٠ خط اول كه مسافهٔ مابين جاى افتادن مهندس با نقطهٔ بيخ عصاچوب است پانزده قدم بود ٠ خط دوم كه بازازجاى افتادن مهندس تابه بيخ سنگلاخ بود بدرازى پنجصد قدم برامد ٠

بعدازانكه اينهارا پيمودند مهندس وهاربرث ميينه هاآمدند ٠ مهندس هنگاميكه دركوه گشت وگذارداشت يك تخته پاره سنگ سليت كه درمكتبهاازان تخته مشق براى اطفال ميسازند باخود آورده بود ٠ بايك سنگ پارهٔ تيزى بعضى حسابهاى علم جبررا نوشته پركار ديشبهٔ خودرا گرفت ٠ زاويهٔ كه درين پركارديده ميشد عبارت از مسافهٔ بودكه درمابين نجم قطبى وسطح بحرواقع شده است ٠ مهندس باهمان پركاريك دايرهٔ رسم نمود ٠ اين دايره رابر (٣٦٠) قسم مساوى تقسيم نمود ٠ زاويه ئيكه پركارتشكيل كرده بود به اينجا تطبيق نمود ٠ زاويهٔ اول كوكب قطبى ازخود قطب بمسافهٔ (٢٧) درجه است ٠ اين مسافه رابردرجه ئيكه پركاربردايره نشانداده بود علاوه نمود ٠ ازان ارتفاع تپه را طرح وتنزيل نمود ٠ حاصل طرح [٥٣] درجه برامد ٠ اين (٥٣) درجه رااز (٩٠) درجه ئيكه مسافهٔ قطب ازخط استوا است بيرون براورده ديدكه (٣٧) درجه بوجود آمد ٠ بنابرين سيروس سميت حكم كرد كه جزيرهٔ لينقولن تمام در (٣٧) درجهٔ عرض واقعشده است ٠ اگردرحساب جزءى يك خطايى پيش آمده باشد جزيره‌را بهمه حال درمابين (٤٠) و (٣٥) درجه

های عرض جنوبی می یابیم .

حالا کار بر تعیین کردن درجهٔ طول مانده است که آنرا هم مهندس تام در وقت زوال تعیین خواهد کرد .

بنابر تنسیب مهندس رفقا برین قرار دادند که امروز را به گشت و گذار ساحل شمالی جزیره بگذرانند، و اگر ممکن باشد تا بخلیج سگماهی و دماغه های ماندیبول نیز گردش کنند . در تپه های ریگزاریکه مهندس در انجا پیدا شده بود طعام چاشت را خورده باز بشمینه ها عودت کنند .

بعد از تعیین کردن عرض بر کنار ساحل آبنائی که در میان جزیرهٔ لینقولن ، و جزیره گك سلامت واقع شده بود برفتار آغاز کردند . بر جزیرهٔ سلامت بعضی مرغهای جسیم الجثهٔ ثقیل صدائی دیدند که در آب غوطه میخوردند و بازمیبرامدند . پانقروف از هاربر از چگونه بودن خوردن گوشت شان پرسیده دانست که اگرچه رنگ گوشت شان سیاهست ولی طعام شان بد نیست لهذا از بدست نیامدن آنها بسیار افسوس نمود .

در جزیره گك سلامت از جنس (فوق) نام حیوانات بزرگیکه هم در آب و هم در خشکه زیست دارند موجود بود . پانقروف این حیوانات کلفت و غلیظ بزرگ جثه را میشناخت واز مستکره و بدئی گوشت آنها با خبر بود از ازانرو حاجت به پرسیدن از هاربر نداشت . اماچون مهندس از لازم بودن شکار آنها و یکروز بجزیره رفتن و شکار کردن آنها بحث نمود پانقروف را حیرت دست داد .

مهاجران در کنار ساحلیکه بر ان بر اه میرفتند در کنار های بحر از نوع حیوانات صدفیه چون استریدیه ، ومیدیه ، ولیتودیوم وغیره به اشکال بسیار لطیفه در نظرشان جلوه گر میشد . چارمیل از شمینه ها دور شده بودند که ناب در کنار بحر یك خرمن گاه استریدیه را پیدا کرد که بملیونها استریدیه دران موجود بود . مهاجران از یافتن این خزینه بسیار ممنون شدند . پانقروف گفت :

— ناب امروز را بیهوده نگذاشت . آفرین ناب خوب نعمتی یافتی .

ژه ده ئون — بواقعیکه این اعلا یك خزینه ایست . چنانچه میگویند اگر برا ستی درهر سال هریك ازانها شصت هزار تخم بدهند این معدن استریدیهٔ که ناب پیدا کرده الحق که یك خزینهٔ لایفنایی شمرده میشود .

هاربر — اما استریدیه بسیار مغذی یك غذایی نیست .

سمیت — بلی ، از مواد آزوتیه در استریدیه بسیار کمست . اگر کسی بخواهد که تنها شکم خودرا به استریدیه سیر بکند میباید که کم ازکم در روز دوصد دانهٔ آنرا بخورده .

پانقروف — حالا از نجا برای طعام چاشت خود مابك نجاه شصت دانه برداریم بعد ازان شما مسائل فنیهٔ خود را مذاکره میکنید .

ناب وپانقروف بکندن استریدیه آغاز نهادند . ودریك سبده ئیکه ازاثر چیره دستی ومهارت ناب ازخمچه ها ولخها ساخته شده بود گذاشتند وباز براهیکه داشتند دوام ورزیدند .

سیروس سمیت برای دانستن رسیدن وقت زوال متصل بساعت خود نظر میکرد تابه عملیات تعیین درجهٔ طول به پردازد تابجائیکه کانهٔ جبا هیر متفقه تمام شده دماغهٔ ما ندیبول آغاز میکند یك قسم جزیره تماماً غیرمنبت است . دراطراف آن ریگ پر شده است . بغیراز پوستهای صدف و استریدیه وآثار سیالهٔ کوه آتشفشان که دریکوقتی درانطرفها سیلان نموده دیگرهیچ چیزی دیده نمیشود .

مرغهای بحری مانند مارطی وغیره درراه بسیار بودند . پانقروف برای تجربه یکی ازانهارابه تیروکمان زدن خواست . ولی تیرش کارگر نیامده دماغش بسوخت . ومهندس راخطاب نموده گفت :

— می بینید موسیو سیروس ، اگر یکچند تفنگ شکاری بدست نیاریم حال مادایما همچنین خواهد ماند .

ژه ده ئون — بسیارخوب اما کاربدست خودت است پانقروف ، برای میل تفنگ آهن ، برای چقمقهای تفنگ فولاد ، برای باروت آن شوره وگوگرد وزغال ، برای پتاقی سیماب وحامض آزوت ، برای گله وصاچمه سرب وافروبسیاری پیدا کرده بیارید



ناب وپا نقروف بكمندن استريديه اغاز نهادند

من ضامن شما که موسیوسمیت بهمه حال تفنگ برای مابسازد .

مهندس — همهٔ این چیزها ئیکه گفتید درجزیرهٔ ماپیدا میشود . اما ساختن خود تفنگ آنقدر نازك یك کاریست که به بسیار آلات وادوات متعددی محتاج است . بازهم دربنباب پسان یك فکری خواهیم کرد .

پا نقروف — آه ! آه ! چقدر غلط کرده ایم . آیاچرا دروقت آمدن مایان همه آلات واشیای خود ما را بتمامها بدریاانداختیم ؟

هاربر — اگر ما آنهارا بدریانمی انداختیم آنهامارا بدریامی انداخت .

پا نقروف — اینهم راستست . اماهروقتیکه بیادم میآمد که (ژونستان فوروستر) چون صبح برخاسته باشد وبالون خودرادرمیدان نیافته باشد آیاچقدر بقهر شده باشد؟

هاربر — بخدا منهم بسیارمراق دارم که آیاچه گمان کرده باشند که بالون شان چه شد؟

پا نقروف بیك عظمت وغرور گفت — علی الخصوص که این فکر فرار رابابالون اول من عطا نمودم .

ناب — الحق که اینچنین فکرعالی راافلاطون هم مالك نبود . حالا بنگرید که افکار عالی شمامارا بچه جایی انداخت ؟

پا نقروف — چه مگرخوشت نیامد ؟ بخدادرنزدمن باموسیوسمیت واری یك آدم متفننی درین جزیره آزادبودن هزاربار بهتر است ازینکه دردست جنوبیها اسیرماندن .

هاربر — البته البته همچنین است پا نقروف . ذاتاً چه کمبودی داریم که شکایت کنیم؟

ژه ده ئون — دیگرهیچ کمبودی نداریم مگریك چیز .

پا نقروف — آیا چه ؟

ژه ده ئون — از تجارهایی یافتن .

مهندس — اگردرنزدیکیهای جزیرهٔ مادیگریك قطعه ، ویامسکون یك جزیرهٔ باشد از تجابزودی رهایی می یابیم که اینرا هم بعد ازیکساعت خواهیم دانست اگرچه خریطهٔ بحرمحیط دردستم نیست اما تشکلات آن درذهنم بخوبی مرتسمست . ازقرار

عرضیکه دیروز یافته ام چنان گمان میبرم که جزیرهٔ لینقولن درجهت شرقی [زه لاند جدید] وجهت غربی ممالك شیلی باشد . حالا آنکه مسافه ئیکه درمابین ایندو محلست بقدر ده هزار میل می آید . حالا مسئلهٔ مهمه این است که درین مسافهٔ ده هزار میل وسعت موقع جزیرهٔ خود رایافته ارا زوکار خود رایه بینیم که آنهم بعد از یکساعت بدا نستن طول جزیره حل میشود .

درین اثنامهاجران از شمینه هابقدر شش میل دور . وبه غاریکه مهندس درانجا یافت شده بودنزدیك شده بودند . درینجا برای استراحت نشستند . برای زوال نیمساعت باقیمانده بود . سیروس سمیت درساحل یك زمین صاف وهموارریگزاری انتخاب نمود که آب دریا آنراخوب هموار ساخته بود . مهندس برین زمین بدرازی شش قدم یك عصا چوبی را خلانید ، ویکقدری آنرا بسوی جنوب میل داد . هرگاه این تعیین طول درجهت شمالی کره میشد درانوقت مهندس این میل عصاچوب را بسوی شمال میداد هار ودرینجا یك قدری دانست که مهندس تعیین طول را چسان میکند . مهندس زوال را از روی سایه ئیکه ازچوب برروی ریگ می افتد استخراج کردن میخواهد .

سیروس سمیت بمجردیکه دانست که وقت زوال نزدیکشده برسرریگها نشسته و بسایه ئیکه چوب برریگ انداخته بود حصر نظر دقت نمود . هرا نقدر که سایهٔ چوب کوچکتر میشد هما ندم بانوك کارد برریگ یك خط اشارت میکشید . ژه ده ئون ساعت بدست منتظر رسیدن « ساعت چند ؟ » مهندس ایستاده بودزیراسایهٔ چوب رفته رفته کوچك شده تابجایی میرسد که باز روبدرازی مینهد که آنوقت تمام وقت زوال میباشد . لهذا ساعت ژه ده ئون که عیار آن بوقت زوال پیشموند و واشینغتون برابراست در وقت انتهایافتن کوچکی سایهٔ چوب به هربجه ئیکه بود همان بجه را استاد گرفته تعیین درجهٔ طول آسان میشود .

آفتاب پیش شده میرود ، سایه نیزهما نقدر کوتاهی میگیرد . سایه حداصغر خودرا حاصل کرد . بمجردیکه پس روبدرازی نهاد مهندس پرسیدکه ،

ساعت چند است ؟

ژه ده ئون — از پنج یکدقیقه میگذرد .

بعد از انکه تعیین وقت زوال شد استحزاج طول جزیرهٔ لینقولن آسان شده . حالا به بینید : که در جزیرهٔ لینقولن وقت زوال که تام به دوازده بجهٔ نصف روز بوقوع می آید درامریکا ازروی ساعت ژه ده ئون که عیار آنجاست وقت به پنج بجهٔ عصر رسیده میباشد که اززوال پنج ساعت گذشته است پس معلوم شد که درمیان امریکا و لینقولن پنج ساعت و پنجدقیقه فرق موجود است . حرکت ظاهری شمس براطراف ارض هر درجه را درچار دقیقه برروی زمین قطع میکنند که درساعتی پانزده درجه را می پیماید . پانزده درجه را چون به پنج ساعت ضرب کرده شود (۷۵) درجه حاصل میشود .

درامریکا چون مبداء طول (غرونیویچ) اعتبار میشود مسافه ئیکه درما بین وا شینغتون ، و (غرونیویچ) موجود است عبارت از (۷۷) درجه و (۳) دقیقه ، و [۱۱] ثانیه است . درمابین واشینغتون ، ولینقولن ازروی حساب ساعات (۷۵) درجه بعد مسافه حاصل آمد که اینرا هم بران ۷۷ درجه ضم نموده به تحقیق پیوست که جزیرهٔ لینقولن در (۱۵۲) درجه طول غربئی غرونیویچ کائن وموجود شده است .

سیروس سمیت ایخساب خودرا به رفقای خود بیان کرده خواه درطول وخواه درعرض اگریك غلطی وخطائی بوقوع آمده باشد آنرا هم تخمین کرده اخبار نمود که جزیرهٔ لینقو لن درمابین (۳۵) و (۳۷) درجه عرض جنوبی ،و (۱۵۰) و (۱۵۵) درجه طول غربی واقعشده است .

ازین عملیات ریاضئی امروزی بتحقیق پیوست که جزیرهٔ لینقولن ازهمهٔ سواحل روی زمین بدرجه ئیکه باکشتیهای کوچك قطع شدن آن ممکن نیست دور و بعید افتاده است . نزدیکترین سواحلیکه به این نقطهٔ طول وعرض لینقولن واقعشده جزایر « تاتی » و (پوموتو) میباشد که بعد آن (۱۲۰۰) میل است . دوم درجه سواحل « زه لاند

جدید » است که (۱۸۰۰) میل بعد دارد . سوم درجه سواحل امریکاست که بمسافهٔ (٤۰۰۰) میل واقعشده است .

سیروس سمیت اینموقع جزیرهٔ لینقولن را چون در خریطه و نقشه ها ئیکه دیده بود بزیر نظر یاد آوری خود دراورد بهیچصورت درموقع مذکور وجود یك جزیره را یاد آوری نتوانست . معلوم شدکه نام این جزیره در هیچیك خریطهٔ موجود نیست ، و به اینسبب از راه رفتار جمله کشتیها برکنار است .

باب پانزدهم

قطعیاً زمستا نرا باید بگذ رانند — مبحث استخراج معادن — شکار درجزیرهٔ سلامت — ماهیان فوق — مورچه — قوبا — ساختن آهن — فولاد چسان حاصل میشود .

روز دیگرکه (۱۷) ماه نیسان بود یا نقروف از ژه ده ثون سپیله این سوالرا پرسیدکه :

— خوب مخبر افندی ، امروز بکدام صنعت سلوك میکنیم ؟

ژه ده ثون — سیروس هرصنعتی را که بگوید بهمان صنعت .

مهاجران سرازامروز بکان کاری سلوك میکنند . امروز بعداز طعام صبح مها جران از موقعیکه درجهٔ طولرا تعیین کرده بودند برخاسته ازمیان تپه های ریگ بر راه خود دوام نمودند ، وتابه ماغهٔ ماندیبول پیش رفتند سرازانجا تپه های ریگ تمام شده اراضی بازوولقانیك شده رفته است . بعوض سنکلاخهای منتظمی که دیوار آسا اطراف تپهٔ منظرهٔ وسیعه را در بر گرفته در خرابصورت غیر منتظم سنگهای غرانیت جمع آمده است . تا به اینجاکه رسیدند مهاجران بازپس بسوی شمینه های خودشان عودت کردند . اما تا بوقتی که مسئلهٔ این زمستانرا درجزیرهٔ لینقولن گذرانیدن ویا نگذرانیدن را حل نکردند وبه نتیجهٔ مطلوبهٔ آن نرسیدند خواب نکردند .

جزایر (پوموتو) که نزدیکترین سواحل است به لینقولن (۱۲۰۰) میل راهست

که بسیار راه درازیست . که این راه را باقایقهای کوچك قطع کردن محال مینماید .
برای ساختن یك کشتی بزرگ اگرچه آلات وادوات هم باشد بازهم بسیار مشکل یك
عملیاتی میخواهد . حالا نکه به این بی اسبابی ئیکه دارند اولاباید آلات واوزار بسازندو
بعد ازان بساختن کشتی شروع کنند که اینهم در وقت حاضر غیرممکن مینماید . ذا تاً
موسم هم سرزمستانست بحرهاهه متموج و طوفانیست . بناءً علیه بر ین یك قرار
دادندکه اینموسم زمستانراناچارناچاردرجزیرهٔ لینقولن بگذرانند . واول کارشان همین
باشدکه برای گذرانیدن سرماهای شدید جنوبی یك جای محفوظ وامینتری ازشمینه ها
برای خود تدارك کنند .

حالااول کاریکه مهندس بران اقدام مینماید همینست که معدن آهن راکه درشمال
غربی جزیره کشف کرده آنرااستخراج کرده بحال آهن یافولاددرارد .

معادندرزیرزمین که باشند بحال صافیت وخالصیت معدنی خودنمیباشندبلکه بادیگر
اجسام مختلفه مغشوش میباشند . این است که نمونهٔ دو معدن آهنی که مهندس پیدا
کرده نیزهمچنین است . یکی ازین معادن (معدن آهن مانیه تیك) استکه کاربون
ندارد . دیگر آن باگوگردممزوج است که بحال (کبریتیت حدید) میباشد . معدن
آهن مانیه تیك رامهندس زیاده ترپسندیده استکه این معدن رابقوت حرارت بسیار
افزونی ازجوهر . ولذالحوضهٔ آنوارهانیده استعمال میکند . وچون معدن زغالسنگ
نیزنزدیك این معدن است برای مهاجران کار بسیارسهولت میباید . پانقروف پرسیدکه :
— خوب حالابه براوردن آهن ازمعدن مشغول میشویم ؟
سیروس — بلی ، امابرای آغازکردن به آهنگری دراول امربجزیرهٔ سلامت رفته
ماهی فوق شکارمیکنیم .

پانقروف به ژه ده ئون روآورده گفت :
— آیاماهی فوق شکارمیکنیم ندانستم ؟ برای آهنگری ماهی فوق آیالازم است ؟
ژه ده ئون — چون مهندس میگوید البته که لازم است .

مهندس از شمینه ها برامد ، پانقروف نیز بی آنکه سبب شکار ماهی فوق رابداند برای رفتن حاضر شد . بعدازکمی مهاجران به کنار آبنای تنگی که درحال جزرگذ شتن ازان قابلست واصل شدند . بسببی که بحرفرو نشسته بود مهاجران بعضی جا هارا بپاو بعضی جاهارا بشناوری از آبنا گذشته به جزیره گك برامدند .

سیروس سمیت اول بار ودیگر رفقایش دوم بار برین جزیره قدم نهادند . برجزیره اگرچه بسی مرغهای بزرگ بزرگی موجود بود ولی ازسببی که ماهیا ن فوق که به آنطرف ساحل برریگها افتاده بودند رم نخورند به احتیاط و آهسته گی تمام به آنطرف متوجه شدند .

درطرف شمال جزیره درسطح آب بعضی جسمها ی سیاه سیاه بزرگی مانند سنگپاره های بزرگی دیده میشد که این جسمهای شناور ماهیان فوق است . ماهیان فوق دردریابسیار سریع الحرکه شناوری میکنندکه شکارشان در آب بسیار مشکلست . اما چون ازنوع حیوانا تیست که درخشکه هم به برامدن مجبور میشوند دروقت برامدن شان بخشکه زودبدست آورده میشوند . پاهای ماهیان فوق کوتاه وراه رفتن شان بسیار بدشواری میشود .

پانقروف وهاربر آهسته آهسته وسنگهارا پناه کرده بسوی کنار ساحلیکه فوقها ازانطرف بخشکه برامده بودند برای بریدن راه شان روان شدند ژه ده ئون ومهندس و ناب نیز عصاچوبهای خودشانرا برداشته بفوقهای بیخبر هجوم بردند . فوقها به انسان هیچ ضرر رسانیده نمیتوانند . بسیار بیچاره وعاجز مخلوقی هستند . دو عدد ازین فوقها ازطرف مهاجرین بقتل آمده ما بقئی شان فرار نمودند . پانقروف درنزدمهندس آمده گفت :

— این است ماهیان فوق ، حالا بگوئید که اینرا چه میکنید ؟

— مهندس — ازین دم آهنگری میسازیم که کوره های آهنگری ما بی وجود آن هیچ ثمرهٔ نمی بخشد .

یا نقروف — آیا دم ؟ پس معلوم شدکه این ماهیان بسیار طا لعمند بوده اند .

ماهیان فوق بدرازی شش هفت قدم میباشند . سرهای شان بسر سگ میما ند ، وجود های شان کلوله ، و پوستهای شان بسیار محکم وقوی میباشد . فوقهارا بهمینصورت به شمینه ها بردن مناسب ندیدند . لهذاناب و یا نقروف به پوست کردن آنها آغاز نهادند . بعد از یکچند ساعت عملیات پوست کردن تمام شد . مهندس دو تخته چرم بسیار عریضی بدست آورد . . مهندس بی آنکه این چرمهارا آش بدهد میخواهد که دم بسازدمهاجران برای وقت جزر یکچند ساعت دیگر نیز درجزیره انتظار کشیدند . نزدیك بمغرب بود که از آبنا گذر کرده به شمینه ها آمدند .

پوستها را باتارهای الیاف پوستهای درختان باخارهای سر تیزقوی دوختن و بحال دم آنهارا درآوردن چنان یك کار مشکلی بود که حد ندارد . بیچاره قضا زده گان بجزدو کاردیکه از تسمهٔ کردن سگ بدست آورده اند دگرهیچ آلاتی راامالك نیستند . تام سه روز کامل کوشش کردند . از نتیجهٔ آن کوشش مالك یك دم بسیار بزرگی که برای معدن گری شان لزوم قطعی داشت گردیدند .

در (۲۰) ماه نیسان مهاجران آهنگر شدند . معدن آهن شان در دامنهٔ کوه فرانقلن که از شمینه هاده میل مسافه داشت موجود بود . لهذابرای آنکه هرروز رفتن و آمدن شان مشکل مینمودبرین قراردادندکه درنزد معدن ساکن شده شب وروز کوشش ورزند . ذاتاً زغال سنگ نیزدرپیش شان بود .

علی الصباح ازشمینه هاحرکت کردندناب و یا نقروف دم جسیم خود شانرا بریك چوبی انداخته دو نفره بشانه گرفتند . دیگر رفقانیزکاسه و کوزه وخوراکهٔ خودشانرا بر داشته ازمیان جنگل (جاقامار) برساحل دست چپ نهرمرسی روانه شدند . جنگل مذکوررا ازجنوب شرقی بسوی شمال غربی مرور نمودند . دراثنای راه هاربریك بوتهٔ یافت که بیخ آن چون پخته شود یك طعام بسیارلذیذی ازان بوجود می آید . علی الخصوص که قابل اختمارهم هست که بعداز اختمار یك شراب بسیار لطیفی ازان بعمل

میآید . مهاجران ازین بیخ مقدار بسیاری جمع کردند .

رهپیمائی شان تابشام دوام ورزید . ولی بی فائده هم نگذشت دراثنای راه دوعدد قانغورو ، ویك دوسه مرغ ، ویك حیوان خارپشت مانندی که ازیك گر به بزرگتر بود ، وپوز بسیار درازی که حیوانات کوچك را به آن میگرفت شکار کردند . مهاجران درباب اینحیوان که آیا بچه میماند ؟ مذاکره آغاز نهادند . پانقروف گفت :

— آیا وقتیکه بدیگ در اید بچه میماند ؟

هاربر — بگوشت گاو بسیار اعلا .

پانقروف — مطلوب کای ماهم همینست . هرچه که میماند بماند !

درراه اگرچه به بعضی گرازهای وحشی جنگل برابر شدند ، ولی این جانورها برمهاجران هجوم نمود . به (قولا) نام حیوان بسیار تنبلی نیز تصادف کردند . پنج ساعت بعد از زوال مهندس اشارت براستراحت نمود . مهاجران ازصبح که روانه شده اند حالا ازجنگل برامده اند درنزدیکی بیشه زاری که ازدرختهای بوته مانندی تشکیلی یافته بود ، وجهت شرقئی دامنهٔ کوهفرانقلن را احاطه کرده بود یکچندقدم دورتر ازنهر (قریق روژ) توقف نمودند . درظرف یکساعت یك کلبهٔ کوچکی که سرآنرا باشاخها وبرگهای درختان پوشانیدند بوجود آورده ، ویك آتش خوبی درکلبهٔ مذکور افروخته یك قانغورورا کباب کردند . مکمل یك طعامی خورده ، وبنوبت بهره داری خودرا کرده بخواب رفتند .

صبح وقت سیروس سمیت باهاربر بجائیکه نمونهٔ معدن رایافته بود رفت . درنزدیکئی قریق روژ دردامنهٔ کوهفرانقلن معدن نمونهٔ مذکوره رایافتند که معدن درسطح ارض بحال طبیعئی موجود بود . این معدن بمعدنهای آهن قورسیقا که آنهم برسطح زمینست مشابهت بهم میرساند که استحصال کردن آهن ازینگونه معدنهائیکه نسبت به معدنهائیکه بکندن حاجت داشته باشد آسانتر است . مهندس بسبیکه ازعملیات بسیاری رهایی یابد بجمع کردن پارچه های معدن وزغال سنگ رفقارا تشویق نمود . دوروز متمادیاً کوشش ور

زیده مقدار وافری از معدن و زغال‌سنگ را در میدان نزدیك کلبهٔ خود شان خرمن کر دند . یکروز دیگر نیز بشکستن و کوچك ساختن آنها و پاك کردن آنها مشغول شدند . مهندس یك صف زغال‌سنگ و یك صف معدن روی همدیگر چیده یك مکعب بزرگی بوجود آورد .

مهندس بعملیات آغاز نهاد . در دهن مشك دم یك نولهٔ گلین بخته ئیکه در وقت کلالی گری ساخته بود و پانقروف آنرا نشناخته بود که برای چیست ربط نمود . نولهٔ مذکور مرادر زیر مکعب معدن و زغال سنگ درون نمود ، بعد از ان یك سه پایهٔ بلندی از سه چوب ساخته بر سر دم استاده کرده بر دم یك تختهٔ گذاشتند بر روی تخته سنگهای سنگینی نهادند . تخته را یك ریسمان لخی ربط داده نوك ریسمانرا از یك چوب لولهٔ گولی که بعوض چرخ مانیوله از سه پایه آویخته بودند گذرانیده به اینصورت به کش کردن ریسمان به دم گری آغاز کردند .

عملیات اگرچه خیلی مشکل شد اما بهمت و غیرت مهاجران کامیابی حاصل آمد . یك کلچه آهن بزرگی که مانند اسفنج یعنی ابر سوراخ سوراخ بود بوجود آمد . حالا لازم شد که این کلچه را بدرجهٔ حرارت زیادی گرم کرده حجنیات معدنیهٔ آنرا بیرون برارند که آنهم بکوبیدن آهن را باچکش وسندان محتاج بود . حالا آنکه این آهنگران بیچارهٔ ما مانند همان اشخاصیکه اول آهنرا یافته بودند و هنوز چکش و سندانرا از ان بوجود نیاورده بودند بجای سندان یك سنگ پارهٔ محکمی و بجای چکش یك سوته چوب سرکلولهٔ بسیار سختی پیدا کردند . کوشیده کوشیده بهزار جگرخونی دوپارچه آهن بسیار غلیظ و کلفتی ساختند که یکی را بشکل سندان و دیگرش را بشکل چکش دراوردند نهایت الامر بعد از انکه چار روز دیگر شب و روز کوشیدند ده پانزده میل آهنین بوجود آوردند که آنهارا نیز بحال آتشگیر ، وانبور ، وچکش ، وخاك انداز و کفگیر دراوردند . اگرچه شکلاً بسیار ثقیل و بد نما بود ولی در کار خیلی نافع وکار آمد بودند که پانقروف و ناب برای این آلات وادوات بهیچصورت یك قیمتی تخمین کرده نتوانستند .

چیزیکه برای مهاجران خدمت بتواند تنها آهن معمولی نیست بلکه برای آنها

فولاد لازم است که آنهم بدوصورت بوجود می آید . یکی آنکه قاربون زیاد آهن را بیرون برارند . دیگر آنکه آهن معمولی را قاربون بدهند . سیروس سمیت چون آهن ریخته شده بدست ندارد ازان وقسم دوم را ترجیح داده آهن معمولی نیکه بدست داشت آنرا باخاك زغال تسخین نموده به حاصلکردن فولاد موفق آمد . این نوع فولاد بسببی که بحرارت وبرودت تبدل نمیکند ازان وبعد ازانکه بدرجهٔ سرخ شدن گرم کردند پرسندان آنرا کوفته تبروتیشه ، بیل ، کلنگ ، پیکانهای تیر ، آهن رنده ، یك دوسه عدد کاردهای قه مانند ، ومیخهای بسیاری ساختند که اینها کاملاً چیزهایی کلفت وغلیظی بودند ولی قابل استعمال وکار آمد چیزهای بود .

درروز پنجم ماه مایس مهاجران همهٔ معمولات صناعیهٔ آهنگری خود شانرابر داشته بشمینه ها عودت کردند ، وموقتاً به آهنگری خودشان خاتمه کشیدند . بعدازین بدیگر صنعت سلوك خواهند کرد .

باب شانزدهم

مسئلهٔ اقامتگاه — مراق پانقروف — درطرف شمال تالاب سیاحت — جهت شمالی سطح مائل — مارها — منتهای تالاب — درتوپ تلاش — توپ شناوری میکند — درمیان آب مجادله — دوغونق

روز ششم ماه مایس شد ششم ماه مایس به ششم ماه تشرین ثانی نصف کرهٔ شمالی مقابلست . بناءً علیه هواها خراب شدن ، و آهسته آهسته سردیها به رونمودن آغاز نهاد . بناءً علیه از شمینه ها وافقتر ومحفوظتر یك اقامتگاهی تدارك کردن ضروری دیده میشود . اگرچه پانقروف بشمینه ها یك محبت مخصوصهٔ دارد ولی چون طوفان سخت روز های اولی بیادش می آیدکه موجهای آب دریاهجوم آورده آتش شانرا خاموش نموده بود مجبور میشود که به رأی دیگر رفقای خود تابع شود . سیروس سمیت گفت :

— غیرازسردی سرماذاتاً به دیگر بعضی احتیاطهانیزمجبوریم .

ژه ده ئون — چرا، درجزیره انسان نیست که ازان حذر واحتیاط نمائیم .

— اینمسئله اگرچه قطعیاً هنوز بمرتهٔ ثبوت نرسیده ولی چون درجزیره جانور های پنجه تیزخونریزموجوداست برای محافظه کردن خود راازشرآنهاوعلی الخصوص ازشرزهزنان دریایی مالیزی یك مسکن محفوظ ومناسبی برای خودمابسیارضروراست .

هاربر — وای؟ازاراضی مسکونه بهاینقدرجه دورجاها رهزنان دریایی آمده میتوانند؟

سیروس — بلی اولاد من رهزنان دریایی مالیزی کشتیبانان بسیارجسورو سارق های بسیارخونریزومدهشی میباشند . بناءً علیه به احتیاط کردن ازانهاازجانورهای درنده زیاده ترمجبوریم .

پانقروف — آیا اگرپیش ازانکه بمحافظهٔ خودازحیوانات چارپا ودوپا آغاز کنیم یکبار هرطرف این جزیره را گردش کنیم چه خواهد شد ؟

سیروس — راست میگوئید پانقروف . امااز کوه فرانقلن دیدیم که درجهت جنوبی وغربی جزیره نه نهرموجود است ونه جنگل . مامجبوریم که مسکن خودرادرنزدیك آب وجنگل تدارك نمائیم که آنهم درمابین نهرمرسی وتالاب غرانت است .

پانقروف — چون چنینست درکنار تالاب یك خانهٔ بسازیم . تابحال کلالی و آهنگری کردیم یك کمی نیزبنائی کنیم چه میشود . الحمدالله آلات داریم خشت پخته نیزموجوداست .

سیروس — آخرکارما بهمین منجرخواهد شد . اما آیادرمیان این سنگلاخ غرانیت یك مغاره یایك غاروسوراخی بچشم تان برنخورده ؟

پانقروف — نی ندیده ایم ، آه ! موسیوسیروس، اگردرمیان این سنگلاخ دیوار مانند سنگ سماق یك مسکن بسیار بلندی ساخته بتوانیم چه سعادت خواهد بود!

هاربر به تمسخرخنده کرده گفت :

— بسوی دریا که پنجره های آنرانیزباز کنیم چقدرلطافت خواهدداشت !

نَاب — برای بالاشدن آن یك زینهٔ نیزمیسازیم :

پانقروف (بقهر) چه میخندید واه ! آلات داریم . سنگها راسوراخ میکنیم .

موسیو سمیت هم باروت میسازد . یك چند سنگی که پراندیم کارمیشود والسلام .

سیروس سمیت سخن پانقروف را شنید . سنگهای سماقئی غرانیت راشکافتن ، و آنرا با باروتی که هنوز در کتم عدمست پراندن کار بسیار درازیست لهذا مهندس بی آنکه به پانقروف یك جوابی دهدو یایك تکلیفی بکند وصیت وتنبیه کرد که هرطرف این دیوار سنگئی طبیعی را بنظر غور وتدقیق تفتیش وتحقیق نمایند .

در اطراف سنگلاخ غرانیت یابه تعبیر دیگر دیوارهای بسیار جسیم طبیعی که بقدر دو میل امتدادنموده بود دور کردند . بهیچ یك مغاره وسوراخی برنخوردند . آشیان های کبوترهای صحرایی نیز درجاهای بسیار بلند دیوار بود . بعدازانکه تفتیشات شان به انجام رسید مهاجران به نقطهٔ منتهای دیوارسنگلاخ غرانیت رسیده بودند که ازانجا تاپساحل تالاب یك بلندی ریگزار وسنگزاری امتداد میکند .

مهندس دربنباب بسیار به مراق واندیشه افتاده بودکه آیا آبهای زیادی که از نهر (قریق روژ) درتالاب غرانت میریزداز کجا پس برامده به بحرمی آمیزد ؟ هرانقدر فکرواندیشه نیکه دربنباب نموده بود از هیچ طرف هیچیك مجرایی برای آن نیافته بود .

مهندس ازسربالایی پرریگ وسنگ مذکور برامده رفقای خود رابگردش سواحل شمال وشرق تالاب تکلیف نمود . تکلیف قبول شد . بعد ازیکچند دقیقه هاربر وناب برسربالایی مذکور برامدند . درعقب ایشان مهندس وژه ده ئون وپانقروف می آمدند . دوصد قدم پیشتراز میان درختهای لطیف بهم پیوست منظرهٔ روحفزای تالاب صفاتاب مشاهده گردید . درختهای نونهال واشجار کهنه سال که برگهای شان بتاثیرخزان زردشده بود دربیشه های اطراف تالاب دگرگونه نظرربایی داشت . بعضی تنه های خشکیدهٔ درختان فرتوت نیزدیده میشدکه به اینطرف وآنطرف افتاده وسبزه هاوبوته وخهاالطراف آنراپوشیده ، وسوراخهای کاواکی آنهابرای مرغان (قاقا ئوس) آشیان شده بود . بسبب بهم پیوسته گی اشجار وبوته زار بیشه آفتاب درون آنراضیا دارنمیتوانست نمود . هرانقدرکه پیش میرفتند درختهایك کشاده گی پیدا میکرد وراه

رفتن آسان میشد. این است که درین نقطه ئیکه این اول بارقدم نهادن مهاجران برانست رفقا تیروکمان خود شانرا حاضر گرفته به احتیاط تمام پیش میشدند. اگرچه درینجاها هیچ اثرقدم جانوران خونریز دیده نشد، ولی یک کمی پیشتربدرازی یا نزده قدم یک ماری در پیش روی توپ بایستاد. ناب هاندم بضرب یک عصا چوب مکملی ماررا هلاك نمود. مهندس بعد ازمعاینه دانست که این ماراز جنس مارهای زهردار نیست بلکه از جنس مارهای بزرگ (بوآ) ست که بصورت مص حیوانات رافرو میبرد ولی چون بودن تیرمار وکفچه و غیره مارهای زهردار نیزملحوظ بود توپ رامهندس از بشور آوردن مارهامنع نموده برراه خود دوام ورزیدند.

بعد ازکمی مهاجران بجائیکه آب نهرقریق روز به تالاب میریخت رسیدند. دراول که ازکوه فرانقلن فرو آمده بودند ساحل جنوبی آبریزش نهرمذکوررا دیده بودند دریندبار ازساحل شمالی آن آمدند. درینجا دیدندکه آب نهرخیلی وافروزیاد یک آبیست که به تالاب میریزد آیااسقدر آب تالاب مخرجی نداشته باشدکه ازتالاب برایدخود تالاب اینهمه آب رادرکجای خود محافظه خواهد توانست. مهندس دانست که بهمه حال تالاب بایدیک مجرائی داشته باشدکه آبهارابه بحربریزاند. این است که آن مجرارابایدپیدا کرد زیرا ازقوت آبریزش آن مهندس استفاده کردن میخواهد.

پنج رفیق از نهرعبور نموده برساحل تالاب برفتارخود دوام نمودند. درآبهای تالاب ماهیان بسیاری دیده میشد. پانقروف بدل خود مصمم نمود که یکچند قلابی ساخته ازین ماهیان شکار کنند. هاربرددرین اثناازنوع کبک یک مرغی رابه تیرزده در میان لخ زارهاانداخت. توپ دویده آنرا آورد. مهاجران ساحل شرق تالاب رابه تعقیب کردن دوام ورزیدند. مهندس چون درینطرف نیزمجرای آب تالاب رانیافت بحیرت افتاد.

درین اثناتوپ بنای بیتابی واضطراب را گذاشت. درکنارساحل میدود، بشدت عوعو میکند، میرود، وبازمی آید، زمین راباپاهای خود میکند باز یکی یکبار خاموش

شده چشمهای خود رابتالاب میدوزد .

در اول امر اگرچه مهاجران به این خلجان وهیجان توپ هوش نکردند ولی چون صداهای سگ شدت کرد مهندس سگرا آواز داده گفت :

— چیست توپ !

سگ در پیش صاحب خود دویده ، وباز یکچند بار بسوی تالاب جهیده ، و بسی آثار هیجان نشانداده دفعتهً خودرا در آب برتاب نمود . مهندس از بیم آنکه مبادا بسگ چیزی ضرری برسد سگرا آواز داد ، توپ بصدای صاحب خود باز از آب برا مد ولی از آثار هیجان وجوش وخروش وانه ایستاد . پانقروف بسطح آب نظر کرده پرسید که :

— آیا در آب چه باشد ؟

هاربر — گمان میبرم که توپ در آب یکحیوان بزرگی را حس کرده است ؟

ژه ده ئون — بلکه تمساح امریکا باشد .

مهندس — گمان نمیبرم ، زیرا تمساح امریکا درین منطقه زیست ندارند .

یکچندبار مهاجران توقف نموده بدقت بسوی تالاب نظر دوختند . اما هیچ چیزی ندیدند . مهندس زیاده تر بمراق افتاده گفت :

— تا به آخر تالاب برفتن دوام نمائیم .

بعد از نیمساعت ساحل جنوب شرقئی تالاب را نیز گذر کرده به میدان تپهٔ منظرهٔ وسیعه نزدیك شدند . مهندس درینطرف نیز مجرای بدر رفت آب تالاب رانیافته و حیرتش زیاده تر گردیده گفت :

— بهمه حال این تالاب را یك مجرایی خواهدبود . اگر درظاهر نباشد مطلقاً از زیر سنگها بدر رفت داشته خواهد بود .

ژه د.ئون — عزیزمن سیروس ! آیا درباب یافتن مجرای تالاب بسیار مراق کردید ؟

مهندس — بسیار . زیرا اگر آبهای تالاب از زیراین سنگلاخ یك مجرایی پیدا

کرده باشد بمجردیکه آبهای تالاب رابدیگر طرف بگردانیم آن سوراخ مجرا را بیرون براورده قابل سکونت یك مسکن ومأوایی را مالك میشویم .

هاربر — موسیو سیروس ، آیا آبهای تالاب تا از زیر تالاب یك مجرایی نداشته باشد ؟

مهندس — ممکنست اگرچنا نباشد که شما میگوئید آنوقت بساختن خانه برای خودمان مشغول میشویم .

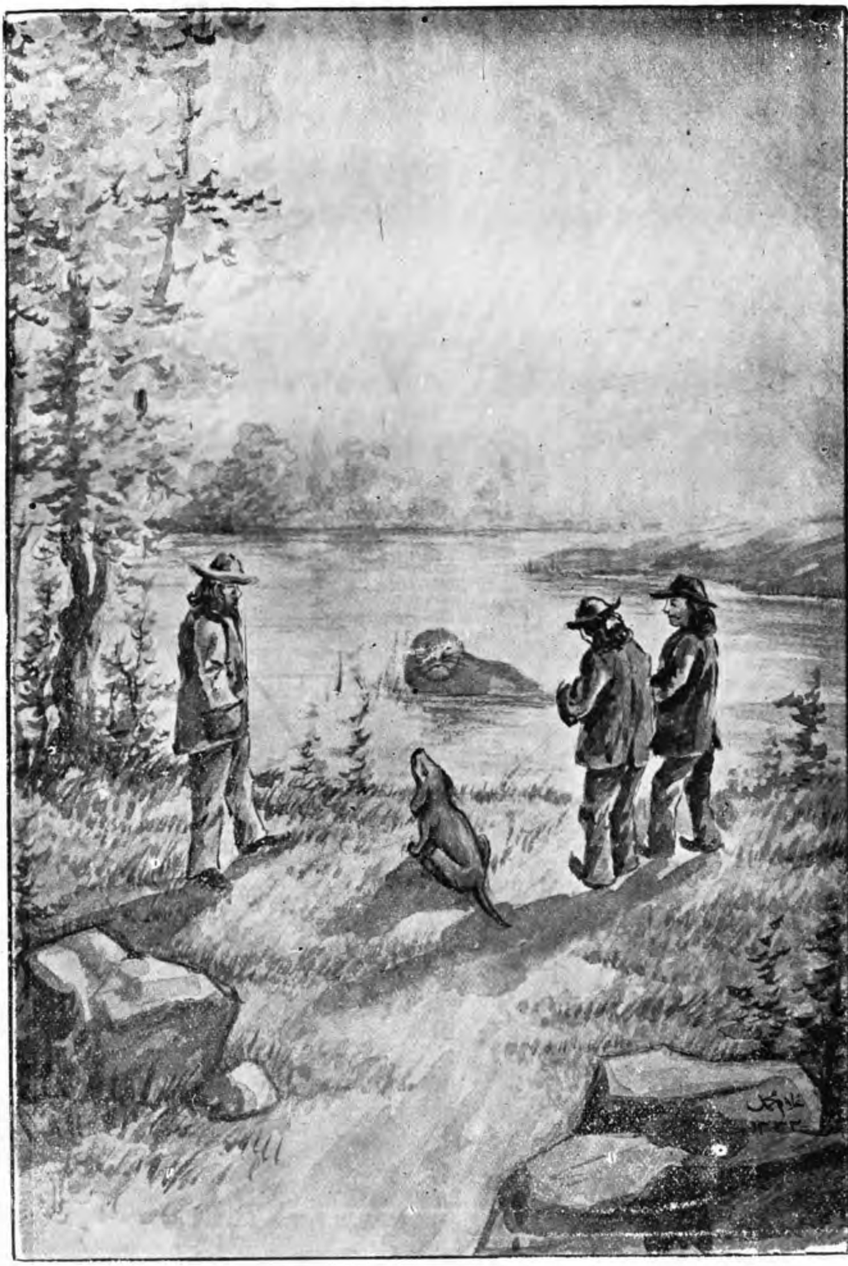
وقت چون بشام نزدیکشده بود مهاجران بنای عودت را گذاشته بودندکه توپ باز بیتاب و پر اضطراب گردید ، ودر بنیار بصدای افندی خودحوالهٔ سمع دقت نکرده بیك عوعوه وولولهٔ پر هیجانی خودرا درتالاب پرتاب نمود . هاربر وپانقروف در پئ توپ بکنار تالاب دویدند ، وتوپ را فریاد کردند . سگ از کنار بقدر بیست قدم دور شد . تام درهمین وقت بود که درهمان محل که بسیار چقور نمینمود سر مدهش یك جانور بسیار بزرگی پدیدار گردید . این سر را که چشمهای بسیار بزرگ ودهن فراخ اطراف بروی آن خیلی پر دهشت مینمود هاربر شناخته گفت :

— خرس بحریست .

مهندس — بلی ازهمان نوعست ولی چون سوراخهای بینیش بر روی بینی اوست این حیوانرا (دوغونق) میگویند .

این جانورمدهش عظیم الجثه بمجردیکه دید سگ به او نزدیك شد همانده م بر سگ حمله آورده توپ را بربود . و هر دوی شان یکبارهگی درزیر آب فرورفته از نظر غایب شدند .

ناب میخواست که برای رها نیدن توپ خود رادر آب انداخته باجانورمدهش دست وگریبان شود ولی مهندس خدمتگارصادق خود رامنع نمود . درین اثنادر زیر آب یك مجادلهٔ مدهشی بوقوع می آمد که چنان معلوم میشد که این مجادله باسگ نیست زیراسگ باآنچنان حیوان مدهش بزرگ جثه مدافعه ومجادله نمیتواند ، وبیك



گفت : — خرس بحریست

حمله دردندانهای بزرک و مدهش آن محوشده هلاك میشود • بنا برمجادله ئیکه در زیر آب میشد روی آب تالاب تموج زیادی پیدامیکرد • یکی یکبارسطح آب یك‌موج انگیزی شدیدی‌پیدانموده اززیر آب بیك قوت فوق‌العادهٔ سگک برهوا کردید • وبعد ازانکه ازسطح آب بقدرده یا نزده قدم بالا برید پس برسطح آب‌افتاده وبی آنکه‌یکجا یش زخمی‌شده باشد شناوری کرده بساحل سلامت برامد •

مهاجران به این حادثهٔ خارقه نما بکمال حیرت می بینند ! نامفهوم یك مسئله ! حالاهنوزمجادله درزیر آب دوام دارد • امامجادله بسیاردوام نمود • یکی یکبارسطح آب سرخ کردید • درعقب آن دوغونق مرده بمیدان برامد • و نعشش دریکطرف ساحل نزدیك شده درلخ زارکنارتالاب که آبش‌کم بود درگل‌بند ما ند •

مهاجران به آنطرف دویدند ، دوغونق بدرازی ۱۵ ، ۱٦قدم‌ولااقل‌به ثقلت یك خرواریك جانورمدهشی بود • درزیرکلوگاهش یك زخمی‌که‌کویابا کاردبسیار تیزی‌کشاده شده باشد موجود بود •

آیااین چسان‌جانورمدهشی‌بوده که دوغونق رابااینچنین‌یك‌ضربهٔ مدهشهٔ هلاك کرده است ! این معما ئیست که حل نمیشود • سیروس سمیت ورفقایش نیزاین مسئله را ملاحظه‌کرده بشمینه هاعودت‌کردند •

—﴿ باب هفدهم ﴾—

رفتن بتالاب — جریان آب — تصورسیروس سمیت — روغن دوغونق — مرکبات‌کبریتیهٔ شیشیتی — کبریتیت حدید — غلیسیرین چسان ساخته میشود ؟ — صابون — شوره — حامض‌کبریت — حامض آزوت — شلالهٔ نو —

روزدیگرسیروس سمیت نابرابرای پختن طعام گذاشته خودش بازه ده ئون‌سپیله

بمیدان تپهٔ منظرهٔ وسیعه برامدند هاربرو با نقروف برای چوب آوردن بجنگل رفتند . مهندس و مخبر بعد از کمی بجائیکه نعش دوغونق افتاده بود واصل شدند . از حالا بصدها مرغان لاشه خوار بر دوغونق جمع آمده جسدش را منقارکوبی داشتند . هر دو رفیق مرغانرا بسنگها زده دور کردند . زیرا مهندس بکشیدن روغن آن امیدها میپروراند که بسی کار بکند . گوشت دوغونق مخصوص پرنسهای مالیزیایی یك طعام بسیار نادری شمرده میشود . لهذا برین قرار دادند که یك پارچهٔ آنرا بریده به ناب حواله کنند تا تجربه شود .

واقعهٔ دیروزهٔ دوغونق هنوز از یاد مهندس نرفته است . هردم خود بخود میپرسد که «آیا چگونه یك جانور مدهشی دوغونق را باینصورت هلاك کرده است ؟» سیروس سمیت سطح آب را بدقت نظر میکند . هیچ چیزی نمی بیند . در جائیکه دوغونق بود آبها بسیار نبود امار فته رفته چقور شده میرفت . زه ده ئون گفت :

— ازینجا چیزی معلوم نمیشود نی ؟

مهندس — نی عزیزمن ، حیرانم که این واقعهٔ عجیبه را برچه حمل کنم .

زه ده ئون — بواقعیکه زخم دوغونق بسیار عجیب است . علی الخصوص پرانیدن توپ را از زیر آب زیاده ترجالب مراقبست . چنان پنداری که یك دست پرقوتی بعدازانکه سنگ را بیرون پرتاب نمود همان دست باخنجریکه داشت گلوی دوغونق رابشکافت .

مهندس — همچنین معلوم میشود . اینرا بگذار ، آیا رهایی دادن من از بحر و بمغاره آوردن من چه میگوئید ! خلاصهٔ کلام درینجزیره یك سری حکمفرماست که دانسته نمیشود . درینخصوص درینوقت فکر تازی و خیالبازی نکنیم بکار خود به بینیم .

سیروس سمیت اینرا هنوز ندانسته بود که آیا آبهای تالاب از کجا بدر رفت دارد . دریندار در جائیکه بودند در آب تالاب یك جریانی حس نمود . در آب یك چوبی بینداخت . جریان چوب را بردن گرفت ، دو رفیق نیز آنرا پیروی نمودند تا آنکه باچوب بمنتهای جنوبی تالاب واصل شدند .

جریان تابه اینجادوام ورزیده درینجا آبهایك جوش زیروزبر شدنی گرفته جریان آب منقطع میشد. سیروس سمیت گوش خود رابرزمین نهاده یك صدایی‌که ازجریان شدیدیك شلالهٔ براید شنید. مهندس برپاخواسته.

گفت — این است‌که آبهای تالاب ازینجا میرود. مطلقادرمیان سنگلاخ های دیوار مانند غرانیت یك مجرایی دارد. ازانجابدریامی آمیزد من ازان مجرااستفاده‌کردن میخواهم.

مهندس یك شاخ درازچوبی راازدرخت کنده برگهای آنرا بکندودرجائیکه بودند در آب فروبرد. ازسطح آب دوقدم پایانتریك سوراخ فراخی رایافت‌که ازان سوراخ آبها بشدت روان بود. بدرجهٔ شدید یك جریانی بود که چوب را ازدست مهندس ربوده ببردمهندس گفت:

— این است که یافتیم. اینجادهنهٔ مجرائیست‌که آبهای تالابرامیبرد. من این دهنه را بمیدان میبرارم.

ژه ده ئون — آیاچسان؟

مهندس — آبهای تالابرادوسه قدم فروآورده...

ژه ده ئون — آبهای تالابراچسان فروآورده میتوانید؟

مهندس — برای تالاب دیگریك مجرایی کشیده این مجراراازومیستانیم.

ژه ده ئون — ازکجا مجرامیکشید؟

مهندس — ازنزدیکترین جاها ئیکه بساحل بحرباشد.

ژه ده ئون — آن ساحلیکه شمامیگوئید سراسرسنگ است.

مهندس — منهم آن سنگهارا پرانیده مجرامیکشم، واین‌سوراخ‌رابمیدان میبرارم.

ژه ده ئون — عجب کاری میشود. درنقطه ئیکه آبهای تالاب بساحل بریزد چه یك شلالهٔ بلند وبزرگی نیزبوجود می آید.

مهندس — بلی ازان شلاله نیزاستفاده میکنیم.

اگر از نقطه ئیکه سوراخ دهنهٔ مجراست یکقدری بسوی پیش یعنی بسوی ساحل بحر رفته شود بر سر سنکلاخهای بلندیکه مانند دیوارهای طبیعی از طرف ساحل بحر بلند شده است میرسیم . پس معلوم میشود که آبهای بحر از میان همین سنکلاخ برای خود یك مجرای یافته از زیر زمین بدریا التحاق مینماید . این سنکلاخ غرانیت که برساحل بحر عموداً بلند رفته خیلی بلنداست . و از سطح بحر تابه بیخ دیوار سنکلاخ دو صدقدم مسافه موجوداست . مهندس با رفیق خود از کنار تالاب جدا شد . ژه‌ده‌ئون در تخصوص نیز از کامیابی مهندس اصلا شبهه نمود . اما به اینقدر جه آلات نا قص این قدر سنگ پارههای بزرگرا بر هوا کردن ، و برای آبهای تالاب یك مجرای نوی تشکیل دادن ، وبه اینصورت آبهای تالاب‌را فرو آوردن ، ومجرای قدیم زیرزمین‌را برون براوردن حقیقتاً مشکل کار ها ئیست .

سیروس‌سمیت ، وژه‌ده‌ئون وقتیکه بشمینه ها بر گشتند دیدندکه پانقروف وهاربر بخالی کردن جالهٔ هیزم خودشان مشغولند . پانقروف پرسیدکه :

— موسیو سیروس ، هیزم‌کشی‌را اتمام کردیم . آیابنایی‌را چه‌وقت آغاز خواهیم نمود؟

مهندس — حالا بنایی نی بلکه کیمیاگری میکنیم .

ژه‌ده‌ئون — بلی ، جزیره را برهوا میپرانیم .

پانقروف — چه میگوئید؟ جزیره‌را چسان برهوا میکنیم ؟

ژه‌ده‌ئون — اما همه جزیره را نی یك حصهٔ آنرا .

مهندس — از من بشنوید دوستان من :

اینرا گفته ملاحظات امروزی خودرا یکان یکان بیان نمود . نظر به قول مهندس آبهای تالاب از دهنه ئیکه دوقدم از سطح آب تالاب فروتراست درزیر تپهٔ منظرهٔ و سیمه درمیان دیوار سنکلاخئی طبیعی یك مجرای بسیار جسیم وفراخی برای خود کشاده اززیر زمین بزیر سطح آب بحر بابحر می آمیزد . لهذا درمیان این مجرا البته یك یك مغارهٔ موجود است که آبهای تالاب رافرو آورده آن سوراخ را بیرون براوردن

لازم است که ازان سوراخ درامده ،مغارهٔ مذکوره را بحال یك مسکنی درا وردن ممکن است .

مجرای نور اسیروس سمیت میخواهد که ازمیان سنگهائیکه بساحل نزدیکست برون آرد . لهذا برای این کار ازباروت کرده زیاده تربیك اجزای ناریهٔ قویه احتیاج کلی دارند . آیا آن اجزاراچسان باید ساخت ؟

این تصورات سیروس سمیت بسیار خوش پانقروف آمده است . سنگهارا پراندن، سرازنویك شلا له براوردن ، مغاره ها کشف کردن آیا چقدر شیرین کارهای ساعت تیریست ؟ پانقروف میگوید که (مادام که مهندس گفت که کیمیاگرشویم ماهم میشویم . حتی اگر بخواهند ، من معلم رقص هم میشوم) اینرا گفته ویکدو سه چرخ رقص مسرت نمود .

ناب وپانقروف برای کشیدن روغن دوغونق ، وپاره پاره کردن گوشت آن مأمور شدند . هاندم حرکت کردند . سیروس سمیت وژه دهئون وهاربر بجائیکه معدن زغال سنگ بود ، توجه شدند که مهندس ازانجاازمرکبات کبریتیه یك نمونه آورده بود .

آنروزرا تابشام بجمع کردن ونقل دادن مرکبات مذکوره کوشش ورزیدند . وبدرجهٔ کافی ازان درشمینه ها جمع آوردند . روز دیگر مهندس بعملیات کیمیویه آغاز نهاد . این مرکبات کیمیویه که اززمین استخراج شده اززغال ، وسیلسیوم ، وآلومین ، وکبریت حدید مرکب است که کار آمدنی ترین آنهادرینوقت کبریت حدید است که مهندس آنرا به کبریتیت حدید تحویل داده ازان (حامض کبریت) حاصل میکند .

حامض کبریت که آنرا (تیزاب) میگویند ازچنان وسایط کیمیویه ایست که در عالم صنایع بیشتر ازهمه چیز استعمال میشود . مهندس ازجسم مذکوراگرچه بعد ازین برای شمع ساختن وچرمهارا دباغی کردن نیز استعمال خواهد کرد اما درینوقت برای دیگر چیز استعمال میشود .

سیروس سمیت درپشت شمینه هایك جای صاف وهمواری راانتخاب کرده چوب

وهیزم فراوانی درانجا خرمن نمود . برسر آن چوبهاازنوع سنگ قایغان (شیست) نام سنگها را که بامرکبات کبریتیه بهم آمیخته با معدنها آورده شده بود وضع نمود ، وبر سر آن مرکبات کبریتیه رابقدر فندق خورد خوردکرده یك صف بریخت . بعدازان چوبهاراازهرهرطرف آتش دادند ، بحرارت آتش سنگهای شیست که زغال وگوگرد داشت نیز آتش گرفتند ، بازیك صف دیگر نیزازمرکبات کبریتیه علاوه نمود ، وبعدازانکه چوبهاسوخته ویك خرمن آتش بوجود آمد روی آنراباخاك وشاخ وبرگ پوشیدند تاازهوامحفوظ ماند . این خرمن رابرحال خود ترك نمود . زیرابعدازانکه مدت دوازده روزاین خرمن همچنین ماندکبریت حدیدیکه درانست بالامتزاج به (کبریتیت حدید) ، وآلومینی که دران موجود است به (کبریتیت آلومینه) تحول میکنند ، و سیلسیوم ، وزغال موجودهٔ آن سوخته محومیشود .

بعدازانکه خرمن مذکوررابرای حاصل شدن امتزاجات کیمیوی ترك نمودند سیروس سمیت بادیگررفقای خودبدیگرکارهامشغول شدند . نب وپانقروف روغنی راکه از (دوغونق) کشیده بودند آب کردند وصاف ساختند . مقصدمهندس این بودکه روغن مذکوررا تحلیل نموده غلیسیرینی که دران موجود است بیرون براردکه این عملیات هم نمیشود مگراینکه روغن مذکوررابه حال صابون تحویل دهند .

برای براوردن غلیسیرین راازروغن وتحویل دادن آن بصابون تنهاتنها معامله کردن آن باچونه یاصودا کفایت میکند ، چونکه اگرباچونه یاصوداروغن معامله شود در حال غلیسیرین راجدا میکند وروغن را بصابون تبدیل میدهد . و چیزیکه برای مهندس بکاراست غلیسیرین آنست برای حاصلکردن غلیسیرین چون روغن باچونه معامله شود صابونیکه ازان حاصل میشود درآب حل نمیشود ، حالانکه اگرباصودا معامله شود صابون معمولی نیکه میشناسیم بوجود می آید . حالاصودارا ازکجابیابند ؟

درساحل بحربعضی نباتات بحری که ازجنس صباریه بودجمع آمده خرمن تشکیل کرده بودندکه این نباتات خلقةً صوداراحاوی میباشد . لهذا ازین نباتات استحصال

کردن صودابسیارکاردشواری نیست . اولاازین نبات مقدار بسیاری جمع کردند . و در آفتاب انداخته خشك کردند . بعدازان یك چقوری کنده دران پرکردند و آتش دادند . وتاوقتی که بغبارمنقلب میشد دوام نمودند . که این غبار راعلی‌العموم (صودای طبیعی) تسمیه میکنند .

این است که مهندس غبارمذکوررا باروغن دوغونق معامله کرده قابل استعمال یك صابونی بامقدارکافی غلیسیرین حاصل نمود . حالایك جزومهم دیگر بکاردارد که آنهم عبارت است از(آزوتیت پوتاس) یعنی شوره !

برای استحصال آزوتیت پوتاس لازم است که بعضی نباتاتی را که کاربونیت پوتاس راحاوی میباشد باحامض آزوت معامله بکنند . آیاحامض آزوت رااز کجاتدارك کنند؟ این است که این مسئله جداً مشکل یك مسئله ایست . مهندس حیران ماند . ولی باز طالع مهاجران مدرکاری کرده دردامنهٔ کوه فرانقلن هار برمعدن آزوتیت پوتاس خالص راپیدانمود . کارتنها برصاف کردن آن شوره شیکه طبیعت حاصلکرده بودماند .

خلاصهٔ کلام این کارهای مختلف کیمیاگری بقدرهشت روزدوام نمود . پیش ازانکه مدت معینهٔ دوازده روزهٔ تحویل یافتن کبریت حدید بکبریتیت حدیدبه انجام رسد همهٔ مواد لازمه شیکه مهندس رابکاربود حاضرگردید . برای بسررسیدن مرکبات کبریتیه که درزیرخاك برای امتزاج یافتن پوشیده‌شده مانده بودهنوزسه روزدیگر باقی‌بودکه مهاجران این‌سه روزرانیزبیکارنگذرانیده بساختن بوته ودیگربعضی ظروف واوانی‌که برای تقطیروغیره‌عملیات کیمیاگری بکاربود درداش‌کلالی خودساختند . حتی یك داش بسیارفنی شیکه برای تقطیرکبریتیت حدید لازم بودنیزبوجودآوردند . هرچیزدر ١٨ماه مایس به انجام رسید . ژه ده ئون ، پانقروف ، هاربر ، ناب بسایهٔ مهندس خودشان درعملیات کیمیویه عمله های بسیارماهری شده بودند .

بعدازانکه تحول مرکبات کبریتیه ختام یافت ماده شیکه حاصل شد مرکب‌از کبریتیت حدید ، کبریتیت آلومین ، وخاکسترسیلیس وزغال بود که اینهـا رادریك حوض آب

چونه شده ئیکه خود شان برای همین کار حاضر کرده بودند انداختند . آب راشور داده ادهمرکبات راخوب بهم آمیختند . بعدازان گذاشتندتاته نشین شده آبراازحوض مذکور در تغاره ها گرفتند . خاکستر سیلیس وزغال چون در آب غیر محلول بودند در زیر ماند . در آبیکه گرفته شدکبریتیت حدیدباکبریتیت آلومین محلول بود . این محلول چون تحلیل شد بلورهای کبریتیت حدیدترسب نموده تنها کبریتیت آلومین باآب آمیخته ماند .

حالادرپیش سیروس سمیت مقدار بسیاری از کبریتیت حدیدموجود شدکه اصل مقصداز ینهااستحصال کردن حامض کبریت بود . درعالم صنایع برای استحصال حامض کبریت دستگاههای مخصوصیکه بمصارف گرافی ساخته شده است موجود میباشد . اگرچه برای اینکار یك فابریك بزرگ ، آلات مخصوصه ، ادوات پلاتینی ، حجره های سربی که حامض بران تأثیرنکند وبسی چیزهای دیگر لازم دارد که ازهزاریکی ازان آلات وادوات راقضازدگان بیچاره مالك نیستند . امامهندس چون در [بوهمیا] یك اصول بسیار آسانی دیده بودکه خود او نیزهمان اصول راپیروی میکند .

سیروس سمیت برای استحصال حامض کبریت درقابهای سرپوشیده کبریتیت حدید را تکثیف کرده حامض کبریتی که ازان حاصل میشود بحال بخار صعود میکند که این بخار تمیع کرده اجزای مطاوبه را بوجود می آورد . این است که مهندس برای این کار بوته های سرپوشیده وداشهای مخصوصی ساخته است املاح کبریتیت حدیدرادردرون بوته های سرپوشیدۀ مذکور گذاشته درداش تسخین نموده شد . خلاصه بعدازدو از ده روزتمام حامض کبریتی که مطلوب بودبمیدان برامد .

آیاسیروس سمیت این حامض راچه میکند ؟ مهندس میخواهد که شورۀ موجودۀ خودش رابا آن معامله کرده حامض آزوت استحصال کند سمیت نزدیکشده که بمطلب خود نایل شود . مهندس غلیسیرینی که پیش ازین آنرا تکثیف کرده بود باحامض آزوت معامله نمود . ازان یك مایع زردرنگی حاصل شد . مهندس این عملیات آخری خود راازشمینه هادورتروتنهابسرخود ساخته است . زیرا این اجزائیکه بوجود

آمده بسیار تهلکه ناك يك چیزیست •

مهندس پرفنون از اجزای مستحصلهٔ خود دریك ضرف گلی شیشه ساخت يك مقداری آورده برفقای خود گفت :

— عزیزان ، این (نیترو غلیسیرین) است !

بواقعیکه این مایع زرد رنگی که مهندس استحصال کرده نیترو غلیسیرین بود که قوهٔ تخزیبیهٔ آن ده بار بیشتر از باروت است • نیترو غلیسیرین مانند باروت به آتش درنمیگیرد ، ولی به تماس وضرب آتش میگیرد • بنابرین استعمال آن بسیار تهلکه ناکست • یا نقروف بکمال بیقیدی پرسیدکه :

— آیا همین مایعك زردك آن خرسنگهای سخت غرانیت را میپراند ؟

مهندس — بلی رفقا ! هم قوهٔ نیتروغلیسیرین چنان قویست که هرا نقدر بچیزهای سخت مانندسنگهای غرانیت تصادف کنند ها نقدر زیاده ترشدت خود را اجرا میکنند •

یا نقروف — آیااین چه وقت اجرا خواهد شد ؟

مهندس — فردا ! بعدازانکه درسنگها يك سوراخی کنده این مایع محقر زرد رنگ رادران پرسازیم !

روز دیگر یعنی در (۲۱) ماه مایس کیمیا گران ما در نقطهٔیکه درمابین ساحل تالاب غرانت وسنگلاخ موجود بود رفتند • این نقطه ازسطح تالاب پست تر است • آبهای تالاب بواسطهٔ خرسنگهای بزرگ کنار ساحل تالاب ایستاده شده است که اگر آن خرسنگها رفع شود آبهای تالاب از مجرائیکه کشاده شود ازسنگلاخهای دیوار آسای غرانیت که [۲۵۰] قدم ارتفاع دارد بپایان ریخته ازانجا بدریا می آمیزد • واین مجرای جدید چون بسیار بزرگ میشود آبها بکثرت ریختن گرفته بزودی مجرای مطلوبیکه همهٔ کارها برای آن شده بمیدان میبراید •

یا نقروف بزیرنگرانئ مهندس درمیان سنگهائیکه پراندن آن لازم است بکندن يك سوراخی مشغول گردید • سوراخ درمیان سنگها ازيك نقطه آغاز کرده یکسر بطرف

تالاب ما ثلاً کشاده میشود. این عملیات دراز شد. مهندس میخواهد که بقدر ده لیتره نیترو غلیسیرین استعمال کرده یك نتیجهٔ مدهشهٔ حاصل کند. رفقا بیك کوشش بسیار بلیغی تا به چارنجه سوراخ مطلوب را کشادند.

حالا کار بر دردادن نیترو غلیسیرین موقوف ماند. کفاندن نیترو غلیسیرین بیك ضربهٔ شدیدهٔ محتاجست. زیرا اگر به آتش دردادن بخواهند بی آنکه بکفد آهسته آهسته سوخته میرود. اگرچه آسانترین کفاندن نیترو غلیسیرین همین است که یکچند قطره نیترو غلیسیرین بران سنگ انداخته وبایك چکشی محکم بران بزنند. حالا آنکه اینگونه کفاندن آن موجب پاره پاره شدن زنندهٔ آن نیز میگردد که آنهم بدرد مهاجران نمیخورد.

سیروس سمیت بر سر سوراخی که در سنگ کنده بودند یك سه پایهٔ چوبی بلندی برپا نمود، وازلخها و پوست سند ما نند بعضی نباتات یك ریسمان بسیار درازی ساخته یکسر آنرا ازسر سه پایهٔ مذکوره گذرانیده یك سنگ بسیار سنگینی را بر محاذی سوراخ مذکور بیاویخت. سر دیگر ریسمانرا بقدر سی چهل قدم دورتر برده ریسمانرا باکوگرد وشوره معامله نمود بمقام فتیل قایم نمود که به اینصورت ریسمان سوخته تابجائیکه نوك ریسمان بر سر سه پایه گره یافته میرسد وگره را سوختاند سنگ پاره را بر نیترو غلیسیرین می اندازد.

مهندس بعدازانکه سه پایه را، برپا و فتیله ها را تنظیم نمود، سوراخیکه در سنگ کنده شده بود تا بدهن آن با نیترو غلیسیرین پر و مملو نمود. درروی سنگ نیز بعضی قطرات نیترو غلیسیرین راچکانیده سی چهل قدم دورتر آمده فتیله را آتش داد و بتاخت دویده دویده از تپهٔ منظرهٔ وسیعه فرو آمده بشمینه ها درآمدند.

ازروی حساب فتیله تمام به بیست دقیقه تابجای مطلوب میسوخت بواقعیکه بعد از بیست و نجدقیقه بیك دهشتی که تصویر آن ممکن نیست نیترو غلیسیرین کفید، چنان گمان شدکه جزیره تاازته دای بلرزه درامد. سنگها چنانچه از دهنهٔ یك کوه آتشفشانی که اول بفوران می آید برروی هوا پریدن گرفت. درجو هوا حرکت بدرجهٔ شدت

نمود که سنگهای شمینه هارا بلرزه دراورد ومهاجران رابی اختیار برزمین غلطانید .

مهاجران برپاخواستند . برای دیدن نتیجهٔ سعی وغیرت چند روزهٔ خود شان بسوی تالاب دویدند . ازدهن همهٔ شان بیکبارهگی یك ندای حیرت ومسرت برامد! سنگلاخ غرانیتی که حایل آبهای تالاب بود بصورت بسیار واسعی ازهم کشاده شده، وآبها ازان مجرابیك شدت فوق العادهٔ یك جریانی تشکیل داده ، وبعدازانکه از روی سنگها کف کرده تابکنار دیوار سنگلاخ روانی میگیرد ازانجا از (۲۵۰) قدم ارتفاع بپایان میریزد ، وازانجابقدر دوصد قدم یك نهری تشکیل داده بدریامی آمیزد !

—☙ باب هجدهم ❧—

پانقروف ازهیچ چیزی شبهه نمیکند — مجرای اول تالاب —
تحت الارض گشت وگذار — درمیان غرانیتها یك راه —
توپ گم شد — مغارهٔ میانه — چاه — اسرار —
عودت —

سیروس سمیت به تشبث خود موفق شده است ، اما مهندس بنابرعادتی که دارد اصلاعلامت ممنونیت نشان نداده وچشمهایش بشلاله معطوف مانده بی آنکه چیزی بگوید ایستاده بود . هاربرنوجوان کفها بهم زده آثار شادمانی مینمود . ناب ازخوشی برمیجهید . پانقروف بیك شیوهٔ مخصوص خودش میگفت :

— اوه ! برای خدایی بگوئیم . حقیقتاً مهندس مابسیار پرفنون یك آدمیست ! بواقعیکه نیتروغلیسیرین ازمطلوب زیاده ترخدمت کرده است . مجرای نوی که برای تالاب بازشده آنقدر واسع وفراخ بودکه نسبت بمجرای قدیم ازینراه سه برابر آن آب بدرمیرفت . بنابرین بعدازکمی بهمه حال آبهای تالاب فرومی نشیند .

مهاجران بشمینه هابرکشته بیل وکلنگ وچکش وریسمان لخی خود شانرابر داشته بازبکنار تالاب آمدند . درراه پانقروف بمهندس گفت :

— اما موسیو سمیت ! اگر با این مایع زرد رنگی که ساختید اگر بخواهیم که جزیره را برهوا کنیم میتوانیم نی ؟

مهندس — بیشك میتوانیم ،کار بمقدار اجزاء و قوفست . کرهٔ ارض نیز پرانده میشود .

پانقروف — آیا این اجزارا در تفنگ استعمال کرده نمیتوانیم ؟

مهندس — خیر پانقروف ، شدت نیترو غلیسرین خیلی زیاداست . اسلحه را پاره پاره میکند . اما چون دردست ماحامض آزوت ، شوره ، گوگرد ، زغال موجوداست باروترا نیز به آسانی ساخته میتوانیم . ولی چه سود که تفنگ بدست نداریم .

پانقروف — بگذارید بابا! یکقدری که سعی و کوشش کردیم آنرا نیز میسازیم والسلام .

چنان دیده میشود که پانقروف از کتاب لغت جزیرهٔ لینقولن کلمهٔ (غیر ممکن) را بیرون براورده است .

مهاجران چون بر میدان تپهٔ منظرهٔ وسیعه واصل شدند یکسر بطرف مجرای قدیم تالاب که بیرون برامدن آنرا تخمین میکردند دویدند . بواقعیکه از کنار سنکلاخ به کنار تالاب ، دهنهٔ مجرای قدیم آن بمیدان برامده بود . بسببیکه آبها فرو نشسته بود از کنار سنکلاخ تا به پیش دهنهٔ مجرا فرو آمدن آسان گردید . دهنهٔ مجرا اگرچه بد رازی یعنی به بلندی بقدر بیستقدم می آمد ولی بر آن از دو قدم بیشتر نبود . ازینقدر بر درامدن مهاجران ممکن نبود . لهذا پانقروف وناب کلنك وچکش وقلمهای سنگه کنئی خودرا گرفته درظرف یکساعت بقدریکه یك انسان درامده بتواند دهنهٔ مجرارا باز نمودند .

مهندس در دهن غار نزدیکشد . دیدکه دردرون مجرا یك سر نشیبئی که بران فرو آمده شود موجوداست . اگرچنانچه حالادیده میشود بلندی آن پستی نکند تابسطح بحر ازین مجرارفتن ممکنست وغیر ازین در پایانتر ها بلکه مانند مغاره یك محل واسعی پیدا شودکه قابل نشیمن باشد .

پانقروف گفت :

— خوب موسیوسیروس برای چه ایستاده اید؟ نمی بینید که سگ درون درامد؟ سقف هم بلند درون مجرا هم مانند دهنه اش تنگ نمی نماید .

مهندس — بلی میدرائیم ، امادرون غار بسیار تاریکست . ناب رفته یك چند دسته لخ وچوب خشك بیارد که آنرا افروخته درائیم .

ناب وهاربر هماندم بکنار تالاب دویده چند دسته چوبهای خشك شاخه دار ازچه کنده بیاوردند . آنهارا مانند مشعله افروخته در حالتیکه توپ ومهندس به پیش بودند بمجرا درامدند .

مجرا برخلاف ملاحظهٔ مهاجران رفته رفته وسعت پیدا میکرد بعداز کمی بی آنکه خودشانرا خم بکنند قد راست راه میرفتند . دردرون مغاره اززمانهای نامحدود دیگه این آب جاری بوده بسیارسبزه های آبی که آنرا (یوصون) میگویند پیدا شده بود که راه رفتن مهاجران رادشوار مینمود . بناءً علیه مهاجران به بسیاراحتیاط روبه نشیبی پیش میرفتند . یوصونهائیکه از سطح فوقانی مجرا رو بپایان آویخته شده بودهنوز قطرات آبها ازان درچکیدن بود . جاهائیکه بران میگذشتند مهندس آنرا بکمال دقت معاینه میکرد . مهندس از بسی علامات دانست که این مجرا از جریان آب حاصل نشده بلکه از شدت آتش مرکز زمین یعنی از تأثیرات کوه آتشفشان بوجود آمده بعد از انطفای مدیدآن آب تالاب دران جاری شده رفته است .

درمجرا هرا نقدرکه پایان شده میرفتند مهاجرانرا یك ترسی پیدا شده میرفت . واگرچه بایکدیگر چیزی نمیگفتند ولی بدل هریك حادثهٔ دوغونق آمده درهر قدم قوهٔ مخیلهٔ شان پنهان بودن یك جانور مدهشهٔ دریایی را درنظرشان تجسم میداد .

معهافیه توپ درپیش پیش مهاجران میرود ، اگریك تهلکهٔ به بیند جابك خبر میدهد . بعدازانکه بقدرصد قدم پیش رفتند مهندس توقف نمود . رفقایش نیز بدورش جمع آمد . این جائیکه ایستاده بودند تایکدرجه خوب یك مغارهٔ بزرگی بود که ازسقفش هنوزقطرات آب درچکیدن بود . هوای این مغاره اگرچه یکقدری آرام

مینمود ولی هیچ اثر تعفنی دران دیده نمیشد ژه ده ئون گفت :

— عزیزم سیروس ، این جا خیلی پنهان و ناقابل پیدا کردن یك جا ئیست ، و لی قابل سکنانیست .

پانقروف — چراقابل سکنانیست ؟

ژه ده ئون — زیراهم بسیار تاریك ،وهم یکقدری تنگ است .

پانقروف — آیا اگر یکقدری کوشش کنیم آنرا بزرگتر نخواهیم توانست ؟ ویکچند سوراخی برای روشنی کشاده نخواهیم توانست ؛

مهندس — مابرراه خود دوام بکنیم ، بلکه درپایا نهاجاهای موافقتر پیدا کنیم .

هاربر — چنان تخمین میکنم که هنوز از بلندی دیوار سنگلاخ از سه حصه یك حصهٔ آنرا قطع کرده باشیم .

سیروس — بلی ثلث راه راپیموده ایم ، زیرا از دهنهٔ مجرا تاحال صد قدم آمده ایم که هنوزدرصد قدم پایا نتر ...

درین اثنا ناب پرسید که :

— توپ کجاست ؟

درون مغاره را پالیدند ، سگ موجود نبود .

پانقروف — بلکه سگ پیشتر رفته باشد .

سیروس — هله بسگ خود رابرسانیم .

مهاجران پنجاه قدم دیگر فرو آمدند ، درین اثنا از پیش بعضی صداهای عجیبی شنیدند ، هاربر گفت :

— اینصدا که شنیده میشود صدای توپست .

پانقروف — راستست ، هم به بسیار قهر عوعوه میکند .

مهندس — تیرهای پیکان آهنین مابدست ماست به احتیاط پیش شویم .

مهاجران برای امداد سگ خود شان چابکی نمودند ، سگ رفته رفته عوعوه

را بیشترمیکرد . آیابه پنجهٔ کدام جانورمد هش افتاده ؟ مها جران یکچند دقیقه بعد شصست قدم پایانترتوپ را یافتند .

جا ئیکه سگ رادران یافتند بسیارلطیف و واسع یك مغارهٔ بود . ناب و هاربر مشعله های خود شا نرا تکان داده درون مغاره را روشن کردند . سیروس سمیت ، وژه ده ئون و پانقروف تیرهارابزه کرده آماده ایستادند .

این مغارهٔ جسیمه سراسرخالی بود . مهاجران اطراف آنرا تماماً گردش کردند . هیچ چیزی ندیدند . اما سگ حالا برعوعوهٔ خود دوام دارد . سخنهاو نوازشهای مهندس هیچ فائده نمیکند . مهندس گفت :

— اینجایك مغارهٔ بزرگ بیش ازینهم راه نیست هرطرف بادیوارهای سنگی غرانیت محاط . مطلقابرای آب یك مجرایی بایدباشد .

پانقروف — بلی موسیوسیروس . دقت کنیم مبادادرکدام غارماری نیفتیم .

مهاجران پیش پای خود شا نرادیده دیده بااحتیاط تمام بسوی آخرمغاره که سگ درانجاعوعوهٔ بسیارمیکرد روانه شدند . درانجایك چاهی دیدند که درمیان سنگهای غرانیت کشاده شده بودکه آبهای تالاب ازرا ههائیکه مها جران برانگذرکرده آمده اندتابه این مغاره آمده و بعد ازانکه اینرامانند حوض انباری پرکرده بوده ازدهنهٔ این چاه به بحرمیریخته است . این چاه ازچاههای معمولی کنده گی دست بشرهیچ فرقی نداشت . بدرون آن درامدن غیرقابل مینمود . مشعله هارابدهن غارگرفتند دردرون آن چیزی ندیدند . مهندس یك پاره چوب درگرفتهٔ رابچاه انداخت . شعلهٔ چوب پارهٔ مذکوردیوارهای درون چاه راروشن کرده تابه پایان رفته ازجزی که کرد معلوم شدکه به آب بحرتماس نمود .

اززمان سقوط چوب شعله ورمهندس عمق چاه مذکوره رانودقدم تخمین نموده سیروس سمیت گفت :

— این است که اینجابرای مامسکن بسیارعالی میشود .

زه ده ئون — امامهندس افندی اینراهم بدانید که اینجا مسکن دیگر جانور بود !
مهندس — چه کنیم ، آن جانور از ین چاه فرار نموده از وا گاه خودرا ابما گذاشت!
پانقروف — درین وقت بجای توپ ، سگ بودن خودرا آرزو میکنم تابدانم که سبب عوعوهٔ او چیست .

سیروس سمیت بسوی سگ خود دیده آهسته تر گفت :

— بلی توپ در بسیار چیزها از ما کرده زیاده تر واقف میباشد .

حالا قسم اعظم آرزوی مهاجران گویابسر رسید . هرچند بسبب کمئی روشنئی مشعله ها جسامت وقابلیت آن بخوبی دانسته نمیشود ولی بازهم معلوم میگردد که بادیوار ها ئیکه دران بزنند براو تاقها واو دالا نها تقسیم آنها ممکن است اگرچه درینوقت مغاره مرطوبست . ولی چون بعد ازین آب دران نمیآید در کم وقت رطوبت آن زایل میشود .

حالا دو نقطهٔ مشکل میماند : یکی مسئلهٔ روشن کردن مغاره . دوم آسان کردن دراامد و برامد آن . از سقف مغاره سوراخ کشادن ممکن نیست . زیرا برسر آن به ستبرئ صدمتر سنگلاخ موجوداست . اگر بشود باید که از جهت جبهه یعنی از طرف دیواری که بسوی بحر است پنجره باز شده ضیا گرفته شود . مهندس از وقتیکه از مدخل مغاره درامده مسافهٔ راکه قطع نموده بذهن خود حساب کرده دانستکه دیوار مغاره بطرف دریا بسیار کافت وستبر نیست . هرگاه پنجره باز کردن ازینطرف ممکن شود دروازه وزینهٔ خروج ودخول نیز آسان میشود . مهندس این فکر خودرا برفقای خود بیان کرد . پانقروف گفت :

— موسیو سیروس بکار آغاز کنیم . آلات هم بامنست . من راه سوراخ کردن این دیوار را پیدا میکنم . آیا ازکجا بزدن آغاز کنم .

مهندس چقور تر وفرو رفته ترین جا هارا نشان داده گفت :

— ازینجا .

کشتیبان تنومند بکوشش جانسپارانهٔ بکار آغاز نهاد بقدر نیمساعت کوشش نمود سنگ

های بسیاری را بهر طرف پراند . بعد ازان کلنگ را تاب گرفت . آنهم چون مانده شد ژه ده ئون بسنگ کنی آغاز نهاد بقدر دوساعت این عملیات دوام ورزید . کار بدر جهٔ رسیده بودکه مهاجران نومیدشوندکه درین اثنا یك ضربهٔ میل آهنین ژه ده ئون سنگرا شکافته میل از سوراخ بخارج افتاد .

همه مهاجران بیك زبان (هوررا ! !) گفته فریاد برا وردند صدا های شان در سقف مغاره طنین اندازگردید . کلفتئی دیواریکه سوراخ شده بود درینجا سه قدم بود . مهندس ازسوراخ بخارج نظر انداخت . ازساحل بقدر نود قدم بلند بودند . ازین دیوار طبیعی سنگلاخ بقدر دوصد قدم یك میدان ریگزار صاف و همواری تالب دریا دوام مینماید . بعد ازان آبنای کوچك ، بعد ازان جزیرهٔ سلامت ، بعد ازان بحر محیط جلوه گر بود .

ازسوراخ یك ضیای شدتنا کی درامده مغاره رابصورت بسیار لطیفی لمعه دار نمود . طرف چپ مغاره بدرازی صد قدم ، وعرض وارتفاع سی قدم بود . طرف راست آن خیلی وسیعتر و بلندی سقف آن بقدر صد قدم می آمدکه درینطرف ستونهای سنگی طبیعی بسیار عجیب وغریبی نیز موجوداست . اگرچه سقف و دیوارهاوصحن وستونهای این مغاره بصورت منتظم وهندسهٔ مکمل صنعی نیست ولی هیئت مجموعهٔ آن خیلی لطافتبخشاست .

مهاجران از بسیاریٔ حیرت و اله شده اند . درحالیکه امید یافتن یك مغارهٔ کوچکی را داشتند یك قصر طبیعئی دلفزایی یافتند . ازدهن هرکس نداهای مسرت میبرامد . سیروس سمیت گفت :

— رفقای عزیزمن ! بعد ازانکه این مغارهٔ خودرا بدرجهٔ کافی روشن ساختیم در طرف چپ اوتاقها ونحو یلخانه های خودرا میسازیم . ومیدان جسیم طرف راست رابرای خود مادالان تجربه خانه وموزه خانه اتخاذ میکنیم .

هاربر — آیااین جاراچه عنوان خواهیم داد ؟

مهندس — غرانیت هاوز • [یعنی قصرسماقی •]

درین اثنا مشعله ها به تمام شدن رسیده بود ، لهذا پیش از انکه مشعله ها خاموش شود برامدن لازم است • بقیهٔ کار را برای روز دیگر میگذارند پیش از رفتن سیروس سمیت باز برسر چاه مذکور بیامد • بدقت گوش بران نهاد ولی هیچ چیزی نشنید • درمیان آن باز یك مشعلهٔ انداخته داعی شبهه یك چیزی ندید • پس چنان معلوم میشود که جانوری که درین مغاره بود وتوپ بران عوعوه میکرد خود را بچاه انداخته بسبب منقطع شدن آب از چاه به بحر فرار کرده رفته است •

اما مهندس بحیرت بسوی چاه مذکور نظر دوخته هیچ چیزی نمیگفت • پانقروف به او نزدیکشده گفت :

— موسیو سیروس مشعله ها خاموش میشود •

مهندس — چون چنینست برویم •

مهاجران از راهیکه فرو آمده بودند پس ببالاشدن آغاز نهادند توپ در پیش پیش میرفت بمشکلات براه میرفتند . تابه مغارهٔ نخستین بالائی رسیدند درانجایکقدری مکث و آرام نموده باز برفتن آغاز نهادند • هرانقدرکه بالا میبرامدند هوا سردتر میشد • در دیوارها و بوصو نها قطره هـای آب باقی نمانده بود • مشعله ئیکه بدست ناب بود خاموش گردید • مهاجران به استعجال مجبور شدند • مشعلهٔ دیگر نیز رو بخاموشی نهاده بود که مهاجران از دهنهٔ مجرای قدیم تالاب غرانت برامدند •

باب نوزدهم

نقشه و پلان سیروس سمیت — برون غرانیتهاوز — زینهٔ ریسمانی — تخیلات پانقروف — سبزه های خوشبو — تبدیل مجرای آب — نظارت بحیرهٔ غرانیتهاوز — آب جاری درغرانیتهاوز

روز دیگر را مهاجران به اصلاح مسکن نو خود شان یعنی (غرانیتهاوز) گذرا

نیدند . مهاجران درباب ترك كردن شمینه هاو آمدن به این مسكن جدید خودشان که دست قدرت آنرادرمیان اینچنین یك دیوارسنگی غریبی كه ازهر گونه تعرض وباد وباران وبحر محفوظ ومصون است انشانموده خیلی آرزوواستعجال میكردند. اما فكر مهندس اینست كه شمینه هارانیزسراسر ترك نكنندو آنرابرای بعضی عملیات جسیمه یك كارگاه جسیمی اتخاذ كنند .

كارنخستین مهندس این شدكه بسوی ساحل رفته دیوارطبیعی سنگلاخ غرانیت را ملاحظه كنندكه سوراخ غرانیتهاوزدركدام جای ساحل تصادف میكند . آهنی كه از دست ژه ده ئون خطا خورده بساحل افتاده بود رهبر آشكاری برای مهاجران بودكه بواسطهٔ آن تعیین موقع آسان گردید . آهن به آسانی یافت شد. درجائیكه آهن افتاده بود هشتاد قدم بلندتر از ان دردیواریك سوراخی مشاهده میشد . كه ازحالا بعضی كبو تران دران رفت و آمدرابنا نهاده بودند .

فكر مهندس این بود كه مغاره رابرپنج قسم ویك صالون تقسیم كند . ازطرف ساحل پنج پنجره ویك دروازه بازكند . پانقروف لازم بودن پنجره هارا تصدیق و قبول نمود . امامعنای لزوم دروازه رانداندانست كه چیست . زیرادروازهٔ غرانیتهاوزرا عبارت ازمدخل مجرای تالاب كه دربالاست میداند . مهندس گفت :

— دوستان من. فكرمن آنست كه آن مدخل رابتمامها سد وبندكنیم كه هیچكس آنرانه بیند ونداند . حتی دروقت لزوم درپیش مجرای جدیدی كه بازكرده ایم یك سدی ساخته مدخل قدیم راسراسر درزیر آب پنهان سازیم . زیراچنانچه ما ازین راه رفت و آمد میتوانیم برای دیگران نیز آسانست .

پانقروف — خوب ازكجا رفت و آمدكنیم ؟

مهندس — ازینطرف یك زینه میسازیم . وقتیكه زینه رابرداریم آمدن هیچكسی درینجاممكن نمیشود .

پانقروف — آیابه اینقدر احتیاط ازچه لزوم می‌بینید ؟ تابحال ازجانورها چیزی

ضرری بما نرسیده ، جزیرهٔ مانیز مسکون نیست که از مردم وحشئی بومئی آن اندیشه کنیم .

مهندس — آیا از ین بخوبی امین هستید ؟

پانقروف — چون همه اطراف جزیره را گردیدیم قطعیاً امین میشویم .

مهندس — بسیار خوب، گیریم که در جزیره انسان نیست امااز خارج آمده میتواند . اینطرفهای بحر محیط بسیار تهلکه ناکست . بنا برین به احتیاط حرکت کردن اولاتر است .

پانقروف رای مهندس را پسندید ، وبکار آماده گردید . نقشهٔ مهندس درباب تعمیرات غرانیت هاوز ازینقرار است : اوّلا در دیوار طرف پیش روی مغاره پنج پنجرهٔ بسیار مکمل بایك دروازه باز کردن . ودر صالون یعنی دالان بسیار بزرگ طرف راست مغاره نیز یك پنجرهٔ بزرگی کشیده هرطرف مغاره را خوب ضیادار ساختن . این پنجره ها چون تام بجهت نقطهٔ شرق ناظر میباشد شعاعات نخستین شمس خاوری همیشه در ان انعکاس میکنند غرانیتهاوز چون درمابین سنگستانی که شمینه هارا تشکیل داده ، و خم نهر مرسی واقعشده لهذا بادهای مدهش شمال شرقی معروض نمیباشد . ذاتاً مهندس پنجره هارا چون باچوکاتها وپله های محکم تزئین میدهد ازاترو به بسیار مضبوطی سد وبسته میشود که بباد ها مقاومت میتواند .

اول کاریکه مهاجران به آن شروع کردند سنگ کنی بود که پنجره هارا باز کنند . سنگهای دیوار غرانیتهاوز خیلی سخت بود که با آهن وکلنگ شکافتن آنها مشکل ودیر میشد . لهذا از نیترو غلیسیرینی که بدست مهندس موجود بود مقدار کمی استعمال کرد پنج پنجره ویك دروازه ، ویك پنجرهٔ بزرگرا باز کردند . سوراخهائیکه بازشده بود اطراف وکنارهای آنرا یك شکل منتظمی دادند وبعضی جاهای آن که بگل وخشت محتاج بود تعمیر نمودند . درظرف یکچند روز همهٔ این کارها را به انجام رسانیده پنجره های باز غرانیتهاوز ضیا وهوای صافی را در مغاره جاری ساخته رطوبت وعفونت آنرا سراسر زایل نمود .

بنا بر پلان مهندس مغاره بر پنج قسم تقسیم میشود . قسم اول عبارت از جائیست

که دروازه وزینه در انست واین قسم مانند دهلیز خانه شمرده میشود بعد از ان بفراخی سی قدم یك مطبخ ، و بوسعت چهل قدم یك اوتاق طعام خوری ، و بوسعت پنجاه قدم یك اوتاق خواب ، ودر پیش دالان بزرگ یك اوتاق مهمان خانه .

این تقسیمات طرف چپ مغاره را سراسر پر نمود . لهذا در مابین او تاقها ، و مغاره یك رو هر وی مانده آنطرف را برای تحویلخانه ئیکه هر نوع مأکولات و مشروبات را دران نگهدارند مخصوص نمودند . مهاجران یك مغارهٔ دیگری نیز بر بالای این مغاره دارند که آنجا را برای گدام چوب وزغال و هر نوع ارزاق تخصیص کردند .

برای اجرا ایافتن این پلان مهندس مهاجران بازخشت مالی وچونه سازی آغاز کردند . چند روز مشغول شده خشت وچونهٔ بسیاری در زیر دیوار غرانیتهاوز جمع آوردند . تابحال برای رفتن و آمدن غرانیتها وزاولا برتپهٔ منظرهٔ وسیعه برامدن . و بعد ازان بدرازی دوصد قدم مجرا افرو آمدن بیهوده وقت شان صرف میشد . مهندس همانم فکر خود را بموقع اجرا نهاده بساختن یك زینهٔ متینی آغاز نهاد .

در اول امر دوسه روز بریسمان سازی مشغول شدند ، ریسمانهای گوناگون باریك وکلفت و درازو کوتاه از لیفهای درخت (کوری زونق) که خیلی محکم ومتین است ساختند . ریسمانهارادر پیش دیوار غرانیتهاءز آوردند . و یك زینهٔ فراخی که پته پایه های آنرا از چوب محکم درخت سرو ساخته بودند ازدرو ازهٔ غرانیتهاوز آویختند . یك ریسمان باریکتر دیگری رانیز از یك مقارهٔ (١) گذرانیده برای بالا کردن خشت وگل وغیره استعمال کردند . خشتهاو چونه هاو چوب و آب وسائر لوازمات را با آن ببالا کشیدن وبکار بنائی خود شان آغاز کردند . بعد از یکهفته درون مغاره بموجب پلان ونقشهٔ مهندس بر او تاقهاو دالان و مطبخ وغیره تقسیم یافت .

همهٔ این عملیات در زیر نظارت مهندس از طرف همهٔ مهاجران بکمال شوق وهمهٔ شطارت اجرا میشد . علی الخصوص پا نقروف که گاهی ریسمان ساز وگاهی بناو گاهی سنگ کن میشد بذله گوئیهاو لطیفه هاو مزاحهای میکرد که رفقا را بقهقهه هامی آورده

(١) مقاره چرخهای کوچك غلطك داری رامیگویندکه برای بالا کردن اشیارا بجاهای بلند بکارمی آیدو ریسمان بران به آسانی کش میشود .

پانقروف بدرجهٔ بر مهندس امنیت و اعتماد پیدا کرده که مسئلهٔ ملبوسات و تنویرات را هیچ بخاطر نیاورده تا بساختن راه آهن و تلگراف فکر خود را دراز نموده بود .

مهندس سخنان پانقروف را بلذت میشنید ، ونیتهای مبالغه کارانهٔ او را خراب کردن نمیخواست . اما گاه گاهی بیك اندیشهٔ بسیار دور و دراز ی فرو میرفت که آنهم عبارت از اندیشهٔ چسان رهایی یافتن شان بود از بجزیرهٔ خالی و تنهایی که از همه راههای کشتیها بر کنار افتاده حتی نام آنهم در خریطه ها مذکور نیست که کشتیها به آن نام در انجا بیاید .

در اثنای عملیات هاربر کوششمندی وغیرت خود را نشانداد که تاچه درجه جوهر قابلیست ، نوجوان ، وکوششمند یك پسر یست ، زود میفهمد ، زود اجرا میکند .

مهندس رفته رفته به این پسر محبتش زیاد میشد . هاربر نیز بمقابل مهندس روز بروز حس احترامکارانه اش رامی افزود .

ناب باز همان نابست . دایما صداقت ، جسارت ، وغیرت مجسمه است . افندی خود رابدرجهٔ پرستش دوست میدارد . باپانقروف بزودی عقد رابطهٔ محبت نموده ، ودرمابین شان یك دوستی صمیمی حاصلشده بی تکلف به مصاحبه آغاز نهاده اند .

ژه ده ئون نیز بسیار غیور است هرکار از دستش می آید . زینهٔ غرا نیتها وزدرروز بیست وهشتم مایس قطعیاً جابجا گردید . این زینه که بدرازی هشتاد قدم بود برصد پته پایه تقسیم یافت . مهاجران بزودی بربالاشدن وفرو آمدن زینه عادت گرفتند . پانقروف بسببی که در کشتیها بواسطهٔ اینچنین زینه ها بردگلهای بلند بلند بالاوپایان شده در ینباب معلم اول دیگر رفقاشده بزودی وآسانی مهارت وممارسه پیدا کردند ، اما توپ بیچاره بسیار بزحمت ودشواری به آن عادت گرفت . تابسیاروقتها حیوا نرابرشانه بالاوپایان میکردند . ذاتاً مهندس فکر آنرا دارد که بقوت آب شلاله یك ماکینهٔ جر اثقال ساخته خود را ورفقای خود را ازین عذاب بالاوپایان شدن وارهاند .

درین اثنای کارهای متنوعه موسم زمستان نیز نزدیکشده بود . مهاجران درپئ ذخیرهٔ آزوقهٔ زمستان خود افتادند . هرروز ژه ده ئون وهاربر یکچند ساعت بشکار

مشغول میشوند . صید وشکار خود شانرا اکثردر (بیشهٔ جاقامار) اجرا میکنند . هنوز یك واسطه ئیکه از نهر (مرسی) گذرکرده بتوانند نیافته اند ازانرودر جنگل بزرک (فاروست) رفته نتوانسته اند . گشت وگذار جنگل مذکوررا برای بهار آینده گذاشته اند . ذاتاً در بیشهٔ جاقامار نیزشکارهای متعددقانغورو، وگراز، وانواع مرغها موجود میشد . هاربر نیزدرین اثنا دریك طرف جنوب غربی بیشه یك چمزاری یافته که دران هرگونه نباتات خوشبو، ونباتات طبی موجود بود . ازهرنوع ورقم آن که برای سینه ، وتب، ومسهل وغیره نافع است بغل بغل درغرا نیتها وزمی آوردپانقروف چون اینهارادیدپرسیدکه :

— این سبزه هابچه کارمی آید هاربر ؟

هاربر — خود رابا آنها تداوی میکنیم .

پانقروف — آیاچه وقت ؟

هاربر — هروقتیکه نا خوش شویم .

پانقروف — مادامیکه درجزیرهٔ ماحکیم نیست چرابیمار بشویم ؟

اینسخنراپانقروف بچنان یك طورجدی وحقیقی گفت که مزح ازو معلوم نمیشد . مگربه فکرپانقروف محقق همین است که ناجوری وبیماری راحکیمهادرملکها باخود می آرند . هاربرا گرچه بجواب پانقروف یك سخنی نیافت ولی برکارخود دوام ورزیده بسی نباتات نافعی دیگرنیزدرغرانیتها وزجمع نمود . حتی درمیان نباتات مذکوره (اوسوه غو) نام نباتی نیزآورده بودکه بعد ازجوش دادن اعلایك چای سبزی میشد .

دراثنائیکه صیاد هابرشکارخود دوام داشتند یك روز بیك ملك خرگوشها تصادف کردندکه بهزاران غارهای خرگوش راحاوی بود . هاربرفریادبراورده گفت:

— وای ، آشیانهای خرگوشهارابه بینید .

ژه ده ئون — آیاپر خواهند بود یاخالی ؟

ژه ده ئون وهاربردرنزد آشیـان هانزدیك شدند . ازانجادفعةً بقدرصد دانه

خرگوشها بهر هر طرف بدو یدن شدند . بچنان سرعتی بدیگر غارها و طرفها پنهان شدند که توپ نیز یکی از انها را گرفته نتوانست . ژه ده ئون خیلی بهوس گرفتن یکچند دانهٔ از انها افتاده خواست یك دامی در پیش آشیان آنها بگذارد ، ولی دام را باچه بسازد ؟ هیچ ! والحاصل باوجود آنهم از سعی و کوشش وانه ایستادند تا بهمت توپ و تك و دو خود چارعدد خرگوش را تلف کرده توانستند .

بوقت شام محصول شکار خود را بغرانیتها وز آوردند . طعام شام را همین محصول تشکیل نمود . و هم چون به آشیان بزرگ آن ره بلدی پیدا کرده اند ممنون شدند که هر وقت از انجا بدام آورده میتوانند . در (۳۱) مایس پله های حجره ها و دروازه ها را ساختند . کار بر فرش کردن او تاقها ماند که آنرا هم برای شبهای دراز زمستان گذاشتند . در مطبخ یك اوجاغ خشت پخته نیز ساختند . دودکش آنرا نیز از یك تنهٔ درخت کاواك شدهٔ ساخته وسر حجرهٔ مطبخ رایك سوراخی کرده سر دودکش را بیرون بر اوردند .

مدخل قدیم مجرا را باسنگهای بزرگ بزرگی سد کردند و بسی چوب و خاشاك و گل و بوصون بران ریخته سراسر بند نمودند . و لی نیت مهندس که آب را پس بالا کرده مدخل را سراسر درزیر آب پنهان نماید دربنوقت معطل ماند .

مهندس از مجرای قدیم نیز استفاده نمود . از زیر مدخل یك سوراخی باز کرده واز تالاب آب دران جاری نمود . راه جریان این آب را نیز خوب تسویه کرده یك جوبچهٔ کوچك بسیار لطیفی در درون غرانیتها وز جاری ساخت . آب مذکور در پیش مطبخ دریك حوضی جمع می آمد و از انجا دریك نالهٔ تا بجاه آخر مغاره رفته به بحر میریخت .

هر چیزی تمام شد . زمستان نیز شدت خود را نشان داد . مهندس آئینه سازی را بیکوقت دیگری مانده در بنوقت پله های حجره های خودشانرا تنها باتخته حفظ و ستر نمودند . ژه ده ئون در اطراف حجره ها از نوع عشق پیچان بعضی نباتات خوش گل خوشبویی کاشته اطراف حجره هارا به آن تزئین نمود . مهاجران حقیقتاً از بخت خود شان ممنون هستند . اگر هر چه میکردند به این درجه محفوظ و موافق یك اقامتگاهی پیدا

نمیتوانستند. منظرهٔ بحیره‌ها نیز خیلی لطافت بخشاست. برکانهٔ جماهیر متفقه، دماغهٔ مانیبول، دماغهٔ نخبه نظارت دارند. علی الخصوص که جزیرهٔ سلامت نیز در پیش چشم شانست.

باب بیستم

موسم باران — مسئلهٔ ملبوسات — شکارفوق — شمع سازی — کارهای داخلی غرانیتهاوز — دوپل کوچك — رفتن بمعدن استریدیه — هاربرد در جیب خود چه می یابد؟

بداخل شدن ماه حزیران زمستان نیز داخل شد. بارانهای بسیار شدید و بادهای مدهش ظهور نمود. مهاجران قدر و قیمت غرانیتهاوز را حالا شناختند. شمینه‌ها درچنین هواها ناقابل سکنا نیست. حتی در ایامهای طوفان های بحر در اثنای مدوجهای بحر تا بدرون شمینه درامدن نیز ممکنست. بناءً علیه سیروس سمیت آلات وادوات آهنگری خود شانرا دریك جای محفوظی جا بجا کردن خواست. در ماه حزیران مهاجران بکارهای متنوع مشغول شدند. شکار خشکه و ماهیگیری آب را نیز ترك نکردند. پانقروف از لیفهائیکه از آن ریسمان ساخته بودند دامهای متعدد خرگوش، وقلابهای ماهیگیری ساخت. مطلقا هرروز یکچند خرگوش و ماهی میگرفت. ناب شکارهای مذکور را به پاك کردن، ونمك زدن وقاق کردن مشغول میگردید.

درین اثنا مسئلهٔ ملبوسات بموقع مذاکره درامد. هنوز بهمان یك یك دست البسه ئیکه از پیشمونددر برداشتند هستند. اگرچه البسهٔ خود شانرا تابه اینوقت محافظه کرده و پاك نگهداشته اند ولی چون بسردیهای سخت زمستان و بارشها کافی نمی آید مهاجرانرا به اندیشه انداخته است.

تابه اینوقت مهندس به تدارك مسکن و مأکولات مشغول بود، برای اندیشیدن ملبوسات وقت نیافته بود. وحالا نیز چون موسم زمستانست برای تدارك کردن البسه وقت وفرصت نیست. بهمه حال این موسم زمستانرا باید بسر آرند. درسال آینده

گوسفند های کوهی را که درکوه فرانقلن دیده بودند بدست آورده ازپشم آنها البته مهندس یك چارهٔ یافته قماش برای پوشاك خواهد ساخت .

پانقروف گفت — بگذار بابا ! در اتاقهای خود چوب بسیاری افروخته خود را به آن گرم میکنیم .

ژه ده ئون — ذاتاً لینقولن ما در گرمترین منطقهٔ متعدله ازقرار طول وعرض واقع شده . زمستان بسیار شدتناك نمیشود . در طرف نصف کرهٔ شمالی به این عرض اسپانیا وانا طول واقعشده .

سیروس — بلی همچنین است امادر اسپانیا وانا طول نیز گاهی بزمستا نهای بسیار شدیدی تصادف میشود . در نجا نیز ملحوظست که همچنان زمستا نهای سخت پیش شود . معمافیه چون اینجا جزیره است درجهٔ حرارت بسیار تنزل نمیکند .

هاربر — آیا چرا ؟ موسیو سیروس ؟

مهندس — اولاد من ، بحر حرارت صیف را بلع میکند ، و بمثابهٔ یك انبار خانهٔ بسیار جسیمیست که حرارت را درتمام موسم تابستان درخود ذخیره میکند . درموسمهای زمستان آن حرارت را افرازمیکند . وازین است که در جزیره های میان آب ویاسواحل بحر بسیار سردیهای فوق العاده پیش نمیشود .

پانقروف — اینسخنهارا پسان می اندیشیم . حالا اینرا بگوئید که شبهادرازشد . بایدیك چارهٔ برای روشنی بیابیم .

مهندس — این آسانست .

پانقروف — آیا مذاکرهٔ آن ؟

مهندس — نی حل کردن آن .

پانقروف — چه وقت آغاز میکنیم ؟

مهندس — فردا .

پانقروف — چسان ؟

مهندس — ماهی فوق راصیدکرده .
یا نقروف — آیاباماهی فوق گاس میسازیم ؟
مهندس — واه ! واه ! توهم چهامیگویی . شمع میسازیم شمع .
این است که فکر مهندس ازشکار ماهی‌فوق گرفتن روغن آنست برای شمع ریزی که قابل اجراست . روغن ماهیان فوق ازحدافزونست . چونه وحامض کبریت نیز موجود است . لهذاشمع ساختن آسانست .
روز چارم حزیران روزیکشنبه ویوم مقدسی بودازاین رومهاجران تعطیل اعمال نمودند . مهاجران ازنعمایی که به آن مظهرشده انددعاهای شکرگذاری خودشانرا رفع بارگاه ایزدمتعال کردند .
روزدیگرا گرچه هوامغشوش بودبازهم مهاجران برای شکارفوق بجزیرهٔ سلامت رفتند . آنهارادرحالت جزرعبورنمودند . وازامروزقراردادندکه برای گذشتن این آبناوگذشتن نهرمرسی یك کشتی کوچکی بسازند .
درجزیرهٔ یك سلامت ماهیان فوق بسیاربودند . صیادهاعصاچوبهای برچه دار خودشانرابه اصول وقاعدهٔ نیکه کشتیبان قومانده میداد استعمال کرده پنج شش عدد آنهارا اتلف نمودند . ودرهمانجا بوست کرده وروغن شانرادربوست شان پرکرده بغرانیتهاوزآوردند . پوستهای آنهابرای پاپوش های شان بسیارکارآمدیك پوستی بعمل می آرد . روغنی که ازانهاحاصل آمد بقدرسیصدکیلوغرام بود .
شمع سازی به بسیارآسانی بموقع اجرادرامد . سیروس سمیت برای شمع سازی بعملیات دورودرازی مراجعت نکرده روغن راباچونه به صابون تبدیل کرد . صابونرا نیزباحامض کبریت معامله کرده درحال کبریتیت کاس آنرا ترسب داد . باقیماندهٔ آن بالطبع سه حامض زیت شدکه آنهاهم [حامض اوله ئیك] ، (حامض مارغاریك) ، و (حامض ستهٔ ریك) بود . اول آن چون بحال مایعیت بود بواسطهٔ تضییق تفریق گردید . دوحامض دیگر که باقی ماند جسم سوزندهٔ شمع را تشکیل نمود .

شمعسازی دربیست و چارساعت به انجام رسید . بعداز بسیار مذاکره ومشاوره قتیل شمعهارا از لیفی که از ان ریسمان بافته بودند ساختند . قتیل را مانند قتیلهای شمعهای (اسپرمه چت) با حامض بور معامله کرده شمع بران ریختند .

شمعهائیکه ساخته شداگرچه سیاه وغیر منتظم بود ولی از شمع های چربوی عادتی باربار مکملتر بود . درین ماه نزددرون غرانیتهاوزکارها تعطیل نیافت . مهاجران باز به نجاری شروع کردند . بعضی اشیائیکه به آن احتیاج داشتند ساختند . به بسیار زحمت دوعدد قیچی ساخته توانستندکه بغیر از ناب وهاربر دیگر رفقا موهای خودشانرا باآن بریدند . بعداز بسیار جد وجهد دوعدد ارّه های دستی ساختند که باآن ارّه هاتخته بریدن ممکن شد باآن تخته چوکی ، میز ، الماری ، آرام چوکی خواب ساختند که اینها اگرچه بسبب بی اسبابی کلفت وغیر منتظم بودند ولی کار آمد ومتین چیزهایی بودند .

بسترهای خواب مهاجران از (زردستر) نام نبات بحری مرکب است که این (زرد ستر) درکنار های بحر پیدا میشود ویکنوعی از یوصون است . مهاجران ازین نبات مقدار بسیاری آورده برروی تخته هائیکه بمقام چارپایی برای خودشان ساخته اندفرش کردند . مطبخ را نیز بیك حال مکملیتی دراوردند . با اوجاقهای بلندخشت پخته یی ، وضروف واوانئی متعددگی اشجی باشی ناب بکمال جدیت ایفای وظیفه میکند .

آبهای تالاب غرانت بسبب مجرای نویکه برایش بازشده برمیدان تپهٔ منظرهٔ وسیعه ، وریگزارکنارساحل یکیك جویی بعمل آورده رفتن مهاجران را بسوی شمال به تعویق می اندازد . لهذا قرار دادندکه دوپل برانهابه بندند یکیك پلی که بدرازی بیست بیست قدم باشد برانهابه بندند . سه چهارروز بهاین کار مشغول شده پلهارا ساختند . اول ناب از پل گذشته به گدام خانهٔ استریدیه که پیش ازین کشف کرده بودرفت . بایك عرابهٔ دستکی ئیکه ساخته بودند ازان استریدیه ها ئیکه طعام شان بسیارلذیذ میشود یکچند هزاردانه بارکرده بیاورد . استریدیه هارادر آب کم کناردریاریختند تا تازه بماندهرروز

بقدر لزوم ازانجا گرفته صرف میکردند .

پس دیده میشود که جزیرهٔ لینقولن باوجودیکه هنوز همه اطراف آن پالیده نشده بازهم هرگونه احتیاجات مهاجران ادفع میکنند . اگر خوبتر جستجو شود البته بسی موادلازمهٔ دیگر نیز پیدا شود .

قولونها برای مأکولات ومشروبات خود بسی چیزها تدارك کرده توانسته اند . حتی از اسفندان نام یك نباتی شکر نیز استحصال کرده اند . و بعضی بخهار ااختمار کرده یکنوع شرابی نیز ازان حاصل کرده اند . اما یك چیزی کمبودی دارند که علاج آن در وقت حاضر خارج امکانست که آنهم تابحال هیچیك موادی نیافته اندکه بجای نان گندم قایم شود . این یك راامید میکردندکه اگر در جنگل جنوب جزیره گشت وگذار بکنند البته بعضی اشجاری که مواد مغذیهٔ را که خواص آرددران باشد پیدابکنندولی تایافتن آن ازخوردن نان قطعیاً محروم میباشند .

درینخصوص نیز عنایت الٰهی به امداد قولونها رسید که آنهم یافت شدن یکدانه گندم است درجیب هاربر . هاربر یك روزیکه چاك وپارهٔ البسهٔ خودرا میدوخت در دامن جاکتش درمابین استروریهٔ دامن یك جسمی کوچك سختی حس کرد بنوك کارد آنجارا پاره کرده دیدکه یکدانه گندم است . رفقاهمه یکجانشسته بودند وازمسئله های مختلفه بحث میراندند . هاربر گفت :

— موسیوسیروس بفرمائید شمارایکدانه گندم بدهم .

مهندس — چه ؟ یکدانه گندم ؟

هاربر — بلی ، موسیوسیروس ؛ اماچه فائده یکدانه گکست .

پانقروف — خوب اولادمن ! آیاباین یکدانه گندمك نان ماچه ساخته میتوانیم .

مهندس — ماباآن یکدانه گندم نان ساخته میتوانیم نان !

پانقروف — قح ، قح ، قح !!! چرانمیگوئید بگوئیدنان ساخته میتوانیم ؛ حلوا ساخته میتوانیم ، بقلواساخته میتوانیم . علی الخصوص حلیم ! درموسم زمستان چه

اعلاطعامیست ! ! هاهاها !

هاربرتامیخواست که دانهٔ گندم را بیندازد، سیروس سمیت از دستش ربوده بعد ازانکه خوب معاینه کرده و درست و سالم بودن آنرا دانسته از پانقروف پرسیدکه :

— آیامیدانیدکه یك دانه گندم چند خوشه حاصل میکند ؟

پانقروف — یك خوشه .

مهندس — نی ، ده خوشه . آیامیدانیدکه در یك خوشه چند دانه گندم است ؟

پانقروف — اگر راست بگویم نمیدانم .

مهندس — حدوسطئی آن هشتاددانه استکه به اینحساب هرگاه ماهمین یکدانهٔ گندم رابکاریم هشتاددانه گندم حاصل میگیریم . و چون دیگربار بکاریم ششصد و چهل دانه میگیریم . درسوم بارکه کاشتیم یکصد ودوازده ملیون دانه ، درچارم بارچار صد ملیاردانه بوجودمی آیدکه درانوقت آسیاوانئی تا نرا به بینیم که چه میکنند !

رفقای سیروس سمیت سخنان اوراشنیده دوچارحیرت میشدند مهندس برسخن خود دوام نموده گفت :

— این است عزیزان . برکت محصولات زمین به اندرجه بافیض است . علی الخصوص برکتی که درمحصول خشخاش وتوتونست ازگندم باربارعلاوه تراست . زیرا یك دانه تخم خشخاش سی ودوهزاردانه حاصل میکند . خوب این رابگوئید پانقروف که آیامیدانیدکه چارصد ملیاردانه گندم چند پیمانه است ؟

پانقروف — نی نمیدانم چیزیکه میدانم ، احمق منست وبس .

مهندس — ازسه ملیون پیمانه زیاده تر .

پانقروف — چه ؟ سه ملیون ؟

مهندس — بلی .

پانقروف — آیادرچارسال سه ملیون پیمانه ازیکدانه گك ؟

مهندس بلی ، درچارسال . وچنانچه من امید میکنم اگردرسال دوبارمحصول

برداریم دردوسال .

پانقروف برینسخن یك (هورراارا !) ی بسیارمد هشی براورده سکوت نمود .

مهندس — این است هاربرکه توبمانك خدمت بزرگی کردی ، دوستان من به این یك خوب بدانیدکه هرچیزبرای مابکارمی آید ، هرچه که بیابیدفوائدآنرا از نظردورنکنید . خوب هاربر ، آیااین گندم درلای جاکت توچسان درامده ؟

هاربر — درریشموند پانقروف یکدوکبوترصحرایی برای من آورده بود . برای آنهاازبازاردانه خریده درجیب می آوردم البته کدام دانه ازسوراخ جیبم درنجادرامده باشد!

پانقروف — امین باشید . موسیوسیروس اگرهمچنین یك دانه گك تخم توتون بدستم بیفتد بازخواهید دیدکه من آنراچسان محافظه خواهم کرد ؟

مهندس — حالا میدانیدکه این دانه گك نازدانه گك راچه میکنیم ؟

هاربر — این دانه گك نازدانه گك را میکاریم نی ؟

ژ.ده ئون — هم به بسیاردقت وکمال اعتنا زیراذخیرهٔ ماهمین دانه گك نازدانه گك است .

پانقروف همان دم بکار آغاز کرد . درمنظرهٔ وسیعه بسیارمناسب یك جایی انتخاب کردند . خاك رابسیارخوب کندند سنگ وخاشاك وعلف بیگانهٔ آنرابدقتی که گویابرنج رامی چینند پاك کردند . حتی از بسیاری احتیاط که کدام کرم مرمی نباشد بیختند . یك قدری چونه نیزباخاك آمیختند . دانه گك نازدانه گك رابه بسیارچف وکف درخاك رطوبتناك زمین فروبردند . دراطراف آن یك کتارهٔ معتنایی نیزکشیدند . پانقروف یك (مترس) ترسناکی نیزبران برای ترسانیدن مرغان برپانمود .

مهاجران این کارهاراتاچه درجه هیجان قلب ، و اضطراب جان اجرامیکردند که به بیان نمی آید . پانقروف اگرچه مسئلهٔ کبریت یکدانهٔ نازدانه را بیاد آورد ولی این یکدانه گك به آن یکدانه گك نمیاند . زیرااگرمحصول ندهددگرچیزی نیست که جای آنرابگیرد .

باب بیست و یکم

یکچند درجه پایانتر از صفر — گشت وگذار جبه زار جنوب شرق — منظرهٔ بحر — مکالمه دراستقبال بحر محیط کبیر — منفسها — کرهٔ زمین چه خواهدشد ؟ — شکار — نادور — مد وجزر .

پانقروف نام موضع کشت دانه گك نازدانه را « کشتزار گندم » نهاده هیچ روزی نبود که یکبار آنرا زیارت نکنند . وای بر حال کرمی ویا دیگر خزنده ئیکه درانحوالی دیده شود !

در آخر ماه حزیران هوا زیاده سردی پیدا کرد . درجهٔ حرارت سانتیغراد از صفر یکچند درجه فروتر آمد . فردای آن سی ام حزیران بود که برابر با [۳۱] کانون اول منطقهٔ شمالی می آید . معلوم است که فردا سر سال میلادیست .

سرسال بسیار هوا سرد شد . تالاب غرانت بتمامها انجماد یافت یك قسمی ازنهر مرسی نیز یخ بست . چندبار مهاجران بجمع کردن هیزم مجبور شدند . پانقروف از بیشهٔ جاقامار وکوه فرانقلن چوب وزغال سنگ بسیاری درغرانیتهاوز جمع آورده بود که قدر وقیمت آنرا مهاجران درماه تموز شناختند . زیرا درچارم ماه مذکور سرما بدرجهٔ شدت نمود که سانتیغراد از صفر به (۱۳) درجه تنزل نمود . مهاجران در دالان نانخوری غرانیتهاوز یك بخاری خوش اختراع بزرگی ساختند . روزها را در کنار بخاری مذکور بسر می آرند .

در موسم سرما قدر وقیمت مهندس در نظر رفقای شان بیشتر گردید زیرا اگر آن جویك آب را اززیر تالاب غرانت بدرون غرانیتهاوز نمی آورد مهاجران تشنه می ماندند . چونکه آب تالاب تنها سطح خارجی آن یخ بسته اززیر آن دایما آب جاری درغرانیتهاوز می آید وحوض باصفای غرانیتها وزرا پر کرده ازانجابچاه میریزد .

باوجود سردی هواها مهاجران برای برامدن وگشت وگذار کردن حاضر و آماده شدند . جائیکه میروند جبه زاریست که درمابین نهر مرسی ، ودماغهٔ نجه واقعشده . درین جبه زار البته که مرغ های آبئی مختلفه بسیار است . بلکه شکارهای تازهٔ خوبی بدست آرند .

جائیکه رفتن آنرا آرزو دارند هشت نه میل مسافه دارد . که برای برگشتن نیز همانقدر مسافه را پیمودن لازم می آید . دیگر اینکه به اینطرف هنوز نرفته اند ، و راه وچاه آنرا نمیدانند . بنا برین قرارداد ندکه همه یکجا روند . بوقت صبح تیرها وکمانهای خودشانرا بدوش انداخته ، وعصا چوبهای سر نیزه دار خودشانرا بدست گرفته ودام های خودشانرا باچیزی مأکولات نیز فراموش نکرده وسگرا به پیش انداخته حرکت نمودند .

برای رفتن بمحل مطلوب کوتاه ترین راهها گذشتن برروی یخها از نهر مرسیست . ژه ده ئون گفت :

— حالا اگرچه میگذریم اما این گذشتن مادر وقت یخ بندیست انجاز ابی پل ماندن جائز نیست . لهذا این کار پل ساختن نیز در میان نقشهٔ کارها ئیکه بعدازین بسازند نیز داخل گردید .

مهاجران در موقع جزیره که درختان آن بابرف مستور وباوجود آنهم مانند زمرد سبزاند این اول باراست که قدم مینهند . هنوز بقدر یک میل نرفته بودند که از بیشه زار بهم پیوست یک گله حیوانات چارپا برامده بسرعت فرار نمودند . هاربرچون انحیوانات را دید شناخته گفت :

— اینها (کولپو) نام روباه ها ئیست که از روباه های عادتی بزرگتر وهم موذی تر میباشند که درمابین (۳۰) و [٤٠] درجه های عرض پیدا میشوند . توپ چون تابحال انچنین حیوانات را ندیده بود حیران حیران بسوی آنها دیده درپی آنها بیفتاد . پانقروف پرسید که :

— آیاخورده میشوند ؟

هاربر — نی خورده نمیشوند . زیرا طبیعیون برای جدا کردن اینهارا از جنس سگ هنوز کامیاب نشده اند . چونکه هنوز معلوم نشده که حدقهٔ عینیهٔ اینها آیامضیء میباشد یامظلم ؟

مهندس از شنیدن این مطالعهٔ فنیهٔ هاربریك تبسمی کرده بر ذکای خارق العادهٔ او حیران ماند . پانقروف چون همهٔ حیوانات رااز نقطهٔ نظر خوردن می بیند به این مضیء ومظلم هاربر هیچ فکرندوانید . امااینقدر به اندیشه افتاد که اگر بسال مرغانچه ها ساخته شود و مرغان دران به پرورانند از دست این دزدهای چارپاهابه احتیاط حرکت باید کرد .

ازدماغهٔ اول که دور نمودند مهاجران بیك ساحل بسیار بزرگی واصل شدند . از وقتیکه حرکت کرده اند تابحال دوساعت گذشته است . سیروس سمیت ورفقایش بسبی که راه رفته اند سردی راهیچ حس نکرده بودند . آسمان بسیار صاف ودرخشان بود . باد نبود . شمس از کنار افق بحر محیط طلوع نموده بود ، ولی شعاعات زرینش هیچ گرمی نداشت .

بحر راکد بود . لطافت رنگ دریانیزشایان تماشابود که ضیای شمس باسطح آن امتزاج نموده یك منظرهٔ روح فزایی تشکیل مینمود . دماغهٔ نجه چارمیل پیشترنمایان بود . جبه زار طرف دست چپ ماربتو آفتاب یك شکل آتشینی گرفته بود . چارمیل بطرف غربی گفته درختهای انبوه جنگل فاروست نمایان میشد . درینطرف جزیره درزمان طوفان هیچ یك کشتی نزدیك شده نمیتواند . زیرا ازهرطرف بباد معروض است ، وازرنگ آب آن نیزچنان استدلال میشودکه آبهای اینطرف فوق العاده عمیق وچقور باشد . انسان درنجادرنموسم خود رادریك جزیرهٔ خالی بحر منجمد شمالی گمان میبرد . مهاجران طعام صبح خود شانرا درهمین موقع صرف نمودند . ناب بزودی از خس وخاشاك یك آتشی افروخته گوشتی که باخود برداشته بودند گرم کردند . چای (اوسوه غو) رانیزحاضرکردند .

دراثنای تناول طعام متصل اطراف را از نظر تدقیق میگذرانیدند . ژه ده ئون

میگفت که :

— اگرمااول به اینطرف می افتادیم ، در حق جزیرهٔ خوداعتقادبدی پیدامیکردیم .

مهندس — بلکه جزیره راپیداهم کرده نمیتوانستیم . زیرا بحراینطرف بسیار عمیقست . دیگراینکه دراینطرف مانند شمینه هایك سرپناهی نیزنمی یافتیم . اگر بدریامی افتادیم محو میشدیم .

ژه ده ئون — باوجودیکه جزیره خیلی کوچك است ، بازهم دراراضی آن موجود بودن اینقدر تضادطبایع شایان حیرت یك مسئله ایست . جهت غربی جزیره عادتا به اراضی مکسیقاءمیماند . و اینطرف آن به صحراهای افریقا مشابهت میرساند !

مهندس — بلی ژه ده ئون منهم حیرت کردم . هم شکل این جزیره نیزشایان دقتست . اگر بگویند که این جزیره دریکوقتی قطعه بود وبعد ازان خورد شده شده جزیره شده است باور میشود .

پانقروف — اما عجب چیزها میفرمائید! درمیان چنین بحر محیط آیاقطعه چسان میشود؟

مهندس — چرا نمیشود ، اوسترالیا ، وایرلاند جدیدودیگرجزیره هادریکوقتی یکیك قطعهٔ بودند بعد ازان بسبب حرارت مرکزیهٔ ارض قسم اعظم آنهادرزیرآب فرورفته بسیاری ازجزیره هاوجود آمده است .

پانقروف — پس چنان معلوم میشودکه جزیرهٔ لینقولن نیزازهمچنان جزیره هائیست که قطعه بوده وبازجزیره شده است .

مهندس — محتملست . زیرادرجزیرهٔ ماانهمه اختلاف طبایع اراضی ومحصولات نیزبران دلیلست .

هاربر — علی الخصوص باوجودکوچکی جزیره به اینقدرجه موجودبودن حیوانات مختلفهٔ وافرادران چه میگوئید ؟

مهندس — بلی اولادمن ، گفتهٔ شمار استست . اینقدرکثرت حیوانها ، واختلاف انواع آن دلیلست براینکه این جزیره نیزدریکوقتی قطعهٔ بزرگی بوده وبقوهٔ برکانیهٔ

حرارت مرکزیهٔ ارضیه قسم اعظم آن درزیر بحر درامده کوچك شده است .

پانقروف — دگر اینرا هم بگوئید که یك روزی از روزها قسم باقیماندهٔ آن نیز محو شده خواهد رفت .

مهندس — های های ! هیچ شبهه نیست که یك روزی محوشده درزیر دریا برود . ولی مزدورکاران چابکدست طبیعت دیگر بسی جزیره هایی خواهد ساخت !

پانقروف — وای ، وای ! این را بشنوید ! مگر این چنین صنعتکاران ومزدور کاران جزیره ساز نیز در دنیا موجود بوده است و ما خبر هم نداریم ! قاح ، قاح ، قح ، قح ، قح .

مهندس — خنده مکن پانقروف ، (قورای) نام بعضی حیوانات کوچکی موجود است که آنها در زیر دریا حاصل میشوند . به بسیار زودی افزونی میگیرند ، وزود بجان میشوند . همان قسم بجان آن مانند سنگ تصلب میکنند و برهمدیگر چسپیده بمرور زمانهای بیشمار جزیره ها تشکیل میدهند . در بحر محیط جزیره هائیکه از (قورای) متشکلست خیلی بسیار است . مثلا جزیرهٔ (فالر مون لونر) از جزیره ها ئیست که از (قورای) تشکیل یافته است . نمك بحر و دیگر موجودات بحریه نیز با آنها منظم آمده در زیر بحر بعضی اجسام صلبه بوجود می آید که سختئی آن باسختی سنگ غرانیت معادلست . جزیره های ارض در اوایل باتأثیر حرارت مرکزیهٔ زمین بوجود می آمدند . اما چون درینوقت دیده میشود که بسی کوههای آتشفشان خاموش شده اند از نمسئله استدلال میشود که حرارت مرکزیهٔ زمین شدت خودرا تنقیص کرده است . بناءً علیه بعد ازین قطعات وجزایر باتأثیر حرارت نی بلکه بسایهٔ جمع آمدن بسیاری از حیوانات (میقروسقو پیك) بمیدان می آید بنابرین بعد از بسیار عصرها در داخل بحر محیط اراضی ئیکه از خرمنهای [قورای] متشکل شده بظهور می آید ، و مسکون شدن آن نیز قطعیاً داخل احتمالاتست .

پانقروف — اما بسیار دیر بعد میشود !!

مهندس — برای عمرما وشما دیراست اما برای عمر کائنات دیر نیست .

هاربر — اما کرهٔ زمین بدیگر قطعه چه احتیاج دارد . قطعه های موجوده امروزه روز برای جمعیت بشریه کافی بلکه زیاده هم هست .

مهندس — درست میگوئید اما درینجا هم یك مسئلهٔ مهمهٔ دیگری هست که آنرا برای شما بیان کنم .

رفقا — میشنویم .

مهندس — ارباب فن چنین حکم میکنند که حرارت موجودهٔ زمین رفته رفته سرا سر زایل میشود که درانوقت بران هیچ مخلوق باقی نمیماند اما درمابین آنها نقطه ئیکه متنازع فیه است جهت ورود برودت است . بعضی میگویند که بعد ازچند هزارسال از جهت شمس این برودت وارد میشود ، بعضی را افکار برینست که بسبب غیبوبت حرارت مرکزیهٔ زمین بوقوع می آید که خودمن هم بهمین فکر هستم . مثلا کرهٔ قمر درینباب برای ما یك نمونه ایست که مشاهده میشود ، قمر دراوایل مسکون بوده و بسبب غیبوبت حرارت مذکورهٔ مرکزیه اش برودت گرفته ازذیحیات سراسر خالی ومحروم مانده است وباوجودیکه شمس همه حرارت خودرا بران می تابد ولی هیچ فائدهٔ حیاتیه بران حاصل نمیشود . پس من هم میگویم که یك روزی خواهد آمد که کرهٔ ارض بتمامها کسب برودت کنند . امااین فعل تبرد خیلی آهسته بوقوع خواهد آمد . درانوقت دیده خواهد شد که در قطعه های مسکونهٔ منطقهٔ معتدله نیز همان انجمادیکه در منطقه های قطبیست بظهور میرسد . وقتیکه برودت بظهور نمودن آغاز نهد درروی زمین یك مهاجرت بزرگی بوقوع می آید . جمعیت بشریه مانند سیلابی که بجریان آید ازطرفهای شمال وجنوب ومنطقههای معتدله یکسر بسوی خط استوا که گرمترین جاهادرانوقت میباشد هجوم می آورند . درانوقت حوالیٔ خطاستوا قطعههای مسکون روی زمین میشود . لاپونها ، صاموئیدهابسواحل بحرسفیدالتجامیکنند . مردمان قطعه های معتدله بحوالی خط استوامی آیند که آنحوالی گنجایش اینهمه مردمانرا نمیداشته باشد . لهذا حکمت حضرت خلاق کائنات این جزیرههای نوبرامدیکه (قورای) نام حیوانات صغیره را برای

ساختن آنهاماً مورفرموده رای مهاجرت عمومیٔ مردمان آنوقت است که درانوقتها بران ساکن شوند . بناءً علیه مردمانیکه بسیار عصرهابعد از ین بیایند بحرهای امروزه روززاقطعه ، قطعه هارابحرمیبینند حتی کوههای [هیمالایا] را که در آسیاست یك جزیرهٔ خواهند یافت . مانند قریستوف قولومب برای کشف کره خواهند برامد، چه میکنید رفیقا ، مسئله رادرازکردیم . میخواستیم ازقورا بپایان کنیم به بعضی مسئله های مهمی که ازاسرار خالق کائناتست نقل کلام نمودیم .

ژه ده نون — این فرضیات توعین حقیقت است سیروس .

مهندس — خالق کائنات میداند .

پانقروف — همهٔ اینهاخوب ، امااینرابگوئید که آیا اینجزیرهٔ ما نیزاز خرمن قورای تشکیل یافته است ؟

مهندس — نی جزیرهٔ ماوولقانیك است .

پانقروف — یعنی محتمل است که روزی ازروزها حرارت مرکزی اوراباز غائب کند .

مهندس — بلی البته .

پانقروف — درانوقت انشاء الله ماهم دراینجا نخواهد بودیم .

مهندس — امین باش پانقروف، انشاءالله دراینجا نخواهد ماندیم . رهائی خواهیم یافت .

ژه ده نون — اما ، در هر حال میباید چنان حرکت بکنیم که دراینجا ماندنئ عمری میباشیم .

دراینجا مکالمه منقطع شد . طعام هم به انجام رسیده بود . مهاجران درجای جبه زارداخل شدند . درازی این جبه زارتابد ماغهٔ جنوبی جهت شرقی امتداد مینماید . سطح آن بقدر بیستهزارقدم مربع می آید . جبه زاراز گل ولای ، و نباتات مختلفهٔ نی ولخ وغیره ودربعضی جاها آبهای دندمرکب است . درین جبه زارهیچ یك جوئی یایك نهری جاری نیست . اینقدر آبهای دندبسیارازباران هم حاصل نمیشود . مطلقا دردرون خود جبه زار بعضی چشمه هائی موجود خواهد بود .

دراطراف ودرون جبه زارخیلها خیل ازمرغان متنوعه ئیکه اشتهای شکم پروری

شکاریا نرا بجوش آرد درپروازبودند • اگربدست یك تفنگی میبود قسم اعظم اینمر غان زده میشد • اماچه چاره که تفنگ نداشتند با تیروکمان مهاجمه کرده بکم شکارا کتفا کردند • معهافیه صدای تیرچون بالا نمیشود مرغان رم نکرده بخوبی نشان گرفته میشدند ، وخوب زده میشدند • مهاجران به اینهم قراردادند که ازین مرغان بدام آورده ودرکنار تالاب غرانت مرغانچه هاساخته مرغان مذکوررا خانگی بسازند وازتخم وچوچه گیری شان استفاده کنند درین جبه زارچون (تادورن) نام مرغهابسیار بودنام آنرا (جبه زارتادورن) نهادند • نزدیك شام بودكه مهاجران بعودت حاضرشدندیکساعت ازشام گذشته بغرانیت هاوزدرامدند •

—﴿ باب بیست ودوم ﴾—

دام — روباه ها — باد شمال غربی — طوفان برف — سبد سازی — خنکترین زمانها — شکراسفندان — اسرار چاه — گشت وگذار — یکدانه صاچمه •

درجزیرهٔ لینقولن سردیهای شدیدتابه یا نزدهم آغستوس دوام نمود • دردرجهٔ حرارت اصلابالاشدن پدیدار نشد دایمادرتنزل بود • درروزهائیکه بادنمیبودا گرچه تایکدرجه بخنك طاقت میشد ولی بعضی روزهائیکه باد میشد خیلی شدت میکرد • پانقروف بسیارافسوس میکردكه ازخرسهای پرموئیکه پوستهای شان درچنین موسمها بسیار فائده مند است درجزیره چراموجود نیست ومیگفت :

— البسه هائیکه خرسهاپوشیده اندبسیار گرم پوشاکست اگردرین جزیره تشریف میداشتند پوستینهای شانرا بعاریت ازپیش شان میگرفتم •

ناب — خوب اگرخرسهالباس دوش خودرابتودادن نمیخواستندچه میکردی؟

پانقروف — بزورمیگرفتیم ناب آغاچه میشد •

بواقعیکه درجزیرهٔ لینقولن خرس موجود نبود • یابود ولی مهاجران ندیده

بودند . هاتریوناب و پانقروف احتیاطاً برتیهٔ منظرهٔ و سیمه دامها نهادند . به این دامها و تلکها هر حیوانی که بیفتد مظهر حسن قبول میشود .

این دامها و تلکهای هاتریو پانقروف عبارت ازیکیك چقوری بودکه روی آنهارا خس پوشك کرده طعمه بران نهاده بودند . و این چقورها را در جاهائیکه نقش های قدم حیوانات بسیار تردیده میشدکننده شده بود . چندروز متمادیا درین دامها از (کو لپو) نام روباه هاافتادند .

پانقروف چون سوم بارنیز افتادن روباه را دران نظر کرد فریاد براورده گفت :

— چه عجب کار! بجز روباه دگر چیزی نخواهیم دید ؟ اینها بچه کار می آیند ؟

ژه ده ئون — چه میگوئید ؟ آیا پوشاك اینها را نه می پسندید ؟ دیگر اینکه وجود شان برای دیگر حیوانات طعمه میشود .

پانقروف از تارهانیز دامهای خرگوش گیری ساخته در جائیکه مملکت خرگوشها راژه ده ئون یافته بود وضع نمود . لااقل روزیك خرگوش میگرفتند .

در تلکهای بزرگ نیز بقرار گفتهٔ ژه ده ئون لاشه های روباه هارا گذاشته بسی حیوانات مختلفه افتادن گرفتند . درین دامهاازگرازهائیکه درجزیره دیده بودند نیز می افتاد . (په قاری) نام یکنوع حیوان فربه وخوش گوشتی نیز درافتاد .

درپانزدهم آغستوس حال هوا تبدیل نمود . بادیکی یکبار بسوی شمال غربی گذشت . اگرچه درجهٔ حرارت زیاده شد ولی یك برف دهشتناکی باریدن گرفت . باریدن برف سه روز متمادیا دوام گرفت . جزیره یك لباس بیضایی دربر کرد . بعد ازسه روزباد طوفان نهادی ظهور کرد . ازغرانیتهاوز تلاطم شدتناك امواج بحر شنیده میشد . باد برفهارا بهرهرسو می افشاند . درخشکه گردبادهای برف بظهور می آید . غرانیتهاوزازین دهشتهای سرما محفوظ مانده بود . مها جران دایما بحمد وشکر آلهی میپرداختند . زیرا اگرغرانیتهاوز نمیبود حال شان بچه منجر میشد . اگرازخشت وگل خانه میساختند به این بادهاو برفهاطاقت آوردن آنچنان کلبه های بی اسباب مشکل

مینمود . شمینه هااز حالا بلطمه های امواج معروض مانده . موجهای شدید بحر جزیره گك سلامت راسراسر مستور نموده است .

مدّت پنجروز مهاجران مجبور آدرغرانیتهاوزمحبوس ماندند . زیرا به اینچنین باد هاوسردیها بالباسیکه داشتند مقاومت کردن ممکن نبود . امابازهم اوقات خود شانرا بیکار بسر نیاوردند . نقصانهای کارهای نجاری درون غرانیتهاوزراا کمال کردند . بعد ازان به سبد سازی آغاز کردند . درینکارهم ترقیات خوبی نشاندادند . درطرف شمال تالاب غرانت نیهای بسیار نافعی برای سبد سازی یافته بودند . آنهارا آورده و تر کرده انواع سبد هاوصندوقها ، وبکسها ازان ساختند .

درروزهای آخرماه آغستوس هوا سراز نوتبدل نمود . سردی زیاده شد . طوفان باد خفیفترشد . مهاجران هماندم ازغرانیتهاوزبرامدند . اگرچه بقدردووجب برف برزمین بود ولی چون بسبب سردی منجمد شده بودره رفتن بران آسان بود . مهاجران برمیدان تپهٔ منظرهٔ وسیعه برامدند . چه تبدلات ! همهٔ اطراف ودرختان بایك برف کثیفی مستورشده بود . تالاب غرانت ، کوه فرانقلن جنگل فاروست همه را برف باهم درآمیخته بود . شلالهٔ جدید بصورت غیر منتظم یخ بسته شمعه ها و ستونهای بلوری درازوکوتاه عجیب وغریبی بظهور آورده بود .

مهاجران گرگ دامها ، وتلکها ، و دامهای خودرا دیدن خواستند بسببی که در زیربرفها شده بودند یافتن شان مشکل شد . علی الخصوص اگردرچاهیکه خود کنده بودند خودشان می‌افتاد بسیار عجیب یك کاری میشد ! بعداز بسیار تفحص یافتند . درون همهٔ آنهاخالی بود . ولی بازهم برسربرفهااثر قدم بسیار حیوانات دیده میشد . حتی هاربردرمیان اثرهای قدم حیوانات نقش پنجهٔ یك جانورخونریزی راکه از جنس (فلیه ن) نام پلنگ است شناخت . پانقروف پرسید که :

— فلیه ن چیست ؟

هاربر — پلنگ است .

یا نقروف — آیا پلنگ در چنین جاهای سرد پیدا میشود ؟
مهندس — بلی ، در امریکا نیز درهمین منطقه ها پلنگ میباشد .

هوا رفته رفته کسب اعتدال نمود . برفها رو به آب شدن نهاد باران نیز بارید . برفها را کاملاً شست . مهاجران در پی ارزاق ومأکولات دویدند . چوب زغال ، بادام جنگلی ، چای ، اسفندان وشکارهای متنوع نقل نمودند . در راهائیکه میگذشتند . خرابیهای طوفان امیدیدند . در جنگل بسیار درختهارا دیدند که ازبیخ وبن برافتاده . داش کلالی خودشانرا یاکورهٔ آهنگری ، ودستگاه کیمیا گرئی شان به تعمیرات زیادی محتاج یافتند . شیشه ها ازموجهای دریا زیر وزبر شده بودند . اما آلات وادوات آهنگری وغیره که مهندس آنرا در یك جای بلندی محفوظاً نگهداشته بود بسلامت بودند .

مهاجران زغال وچوب ومأکولات خودشانرا باعرابهای دستکئی که ساخته بودند نقل میدادند . به این ذخیرئیکه دوم بار جمع آوردند بسیار پسندیده ومعقول یك کاری کرده بودند زیرا درا واخر ماه آغستوس که مقابل ماه شباط منطقهٔ شمالیست برودت باز کسب شدت نمود . در [۲۵] ماه آغستوس بعد ازانکه برف وباران زیادی بارید ، بادیکی یکبار بجهت جنوب شرقی درامده سردی بدرجهٔ نهایت رسیدا گر مهاجران میزان الحراره میداشتند تخمین مهندس را که سانتیغرادرا (۲۲) درجه پایانتر ازصفر حکم مینمود موافق صحت می یافتند .

مهاجران بمجبوریت ازغرانیتهاوز بیرون نبرامدند . اکثراوقات خود شانرا برای صرف نشدن شمع بسیار درکنار بخاری که دردالان گذاشته بودند میگذرانیدند . چند بار اگرچه آرزوی برامدن کردند ولی نتوانستند . زیرا ریسمان وتخته های زینهٔ شان یك یکپاره یخ بسته بود دستهارا میسوزانید . سیروس برای رفقای خود باز یك کار پیدا کرد .

چنانچه تاالحال شکررا تنها بجوش دادن وغلیظ ساختن اسفندان اکتفامیکردند . دراینبار مهندس ازبیکاری بیکاری راترجیح داده قند ساختن راپیشه گرفت . اسفندان

راخوب بقوام آوردند و در قالبهار تخته تبلور دادند قند اعلایی خوش طعمی بعمل آمد سرد یهاتابه یازدهم ماه ایلول دوام نمود . مهاجران دلتنگ شدند . اگر مهاجران یك کتبخانه میداشتند گویایکی از لوازمات عالم تنهایی شان مکمل میبود . امابه این حاجت نداشتند . زیرامهندس شان یك کتابخانهٔ جا ندار وروانی بود . مهندس دائماً از تطبیقات فنون رابا صنایع بحث رانده افکار رفقای خود راتنویر مینمود .

ازشدت برودت ازهمه زیاده ترتوپ به تنگ آمده است حیوان صادق ، در غرانیتهاوز بهیچ صورت نمیگنجید . هر وقتیکه توپ بسوی چاه غرانیتهاوز میرفت بعوعوه آغاز میکرد . سرپوش تخته یی که برروی آن نها ده شده برداشتن میخواست که این حالهای سگ نظر دقت مهندس را خیلی بخود جلب مینمود . مهندس هیچ نمیدانست که درین چاه آیاچه اسرار است . آیاازین چاه بدیگر طرف جزیره کدام رابطهٔ وجود است؟ آیا گاه گاه کدام جانور بزرگ دریایی درین چاه آمده تنفس میکند ؟ این است که اینهمه اسرار مجهول مانده . تنهاچیزیکه معلوم است آثار تلاش و هیجان توپ است ازانجاه . آیا تابك سببی نباشدسگ چرا این تلاش وهیجان رانشان میدهد ؟

نهایت سردیهامنقطع شد . باران وبرف بارید . طوفان شد اما آنهاهم رفع گردید . درنهایت ماه ایلول مهاجران شکار بسیاری کردند . پانقروف همیشه برای تفنگ ساختن ازمهندس رجامیکرد . ژه ده ئون نیزمیگفت :

— اگراین جانورهای خونریزیکه اثرهای قدم شانرادرجزیره می بینیم وجود باشند به تفنگ احتیاج کلی دیده میشود زیرامحوکردن آنهاراازجزیره قطعیاً لازم باید شمرد .

حالا نکه فکرمهندس تفنگ رابسببی که آلات وادوات ساختن آن مفقود است بدرجهٔ دوم وسوم لازم میداند . ازان کرده ملبوسات رالازم میشمارد . لباسهائیکه دربردارند بدرجهٔ رسیده که ازپوشیدن برامده است . بهمه حال یك چارهٔ آنرا باید اندیشید . مهاجران به فکر ملبوسات بودند که یك واقعهٔ دیگری ظهور کرده هرکس رابمراق واندیشهٔ بزرگی انداخت .

واقعـهٔ مذکور از سفر اراست که در ۲٤ تشرین اول پانقروف در اثنائیکه دامهارا معاینه میکرد در میان یکی از چقوریهای گرگ دامیك به قاری ماده و دو چوچهٔ آنرا یافت.
کشتیبان بکمال ممنونیت بغرا نیتهاوز آمده بنابر عادت مزاحانه ئیکه داشت گفت :
— موسیو سیروس ، اعلایك ضیافت میکشیم . چسان موسیو ژه ده ئون ، شما هم درین ضیافت داخل هستید یانی ؟
ژه ده ئون — بسیار خوب امادرین ضیافت چه میخوریم ؟
پانقروف — به قاری تازه .
ژه ده ئون — بگذار بابا! منهم گمان کردم که درین ضیافت بما کبکهای پر کردهٔ سماروق دار میخورانی !
پانقروف — چه ؟ مگر شما گوشت به قاری را نمی پسندید ؟
ژه ده ئون — چرا نمیپسندم ، ولی خورده خورده دلزده شدم .
پانقروف — اخبار نویس افندی ، وقتیکه اول بجزیره افتاده بودید برای یك تکه گوشت (به قاری) جان میدادید حالا بدرجهٔ رسید که گوشت به قاری را نمی پسندید !
ژه ده ئون — شماهم دانستید نی ، انسان هیچ وقت شاکر نمیشود !
پانقروف — شما باشید که من وناب درباب پختن آن مهارت آشپزی خود را صرف کنیم باز به بینید که اگر پنجا های تانرا با آن نخوردید باز بگوئید .
در وقت شام در دالان طعامخوری غرانیتهاوز مهاجران بکمال خوشی وشطارت برسفرهٔ طعام جمع آمدند . کباب وکواج گوشت به قاری بسیار لذیذ شده بود . ناب یکنوع شیرینی بقلوا نمایی ازبادام وقند نیز ساخته بود .
در اثنای جویدن لقمه یکی یکبار پانقروف فریاد براورده گفت :
— وای ، دندانم شکست ! وای ، وای ! !
مهندس — چرا ، آیا درمیان گوشت سنگ بود ؟
پانقروف — همچنین معلوم میشود که سنگ باشد .

اینرا گفته وچیزیکه درمیان سوراخ دندانش رفته بود بیرون براورد .

چیزیکه با نقروف از دندان خود بیرون براورده بود . سنگ نی بلکه یك دانه گلهٔ صربئی کوچك تفنگ بود .

انتهای

کتاب اول

محمود طرزی

جزیرهٔ پنهان

کتاب دوم — آدم متروك

باب اول

دانهٔ گله — ساختن یك کشتی — شکارها — تپه — هیچ اثری
از انسان نیست — شکار ناب وهاربر — سنگ پشت چپه
شده — سنگ پشت گم میشود — ملاحظهٔ مهندس

§

از وقتیکه مهاجران به جزیرهٔ لینقولن افتاده اند تمام هفت ماه میشود. از ابتدای آمدن شان بجزیره تابه اینوقت هر طرف راپالیده اند ، جستجو کرده اند درجزیره هیچ یك اثری که بودن انسانرا نشان بدهد پیدا نشده است. حتی از بسیار علامات چنان دیده شده که نه جزیره مسکونست ونه هیچوقت پای انسان بران رسیده است . اما حالا کاریك رنگ دیگری پیدا کرد : چونکه درمیان گوشت ران یك حیوانك کوچکی یك دانه صاچمهٔ کوچکی پیدا شدکه به این سبب همه افکار مهاجرانرا زیروزبر کرده .

این یك مسئلهٔ اشکاریست که یك دانهٔ گله البته ازمیل یك تفنگی برامده و آن تفنگ هم مطلقا از طرف یك انسانی انداخته شده است .

پانقروف صاچمه راازدندان خود کشیده برمیز ماند. رفیقانش همه به حیرت افتادند.

سیروس سمیت دانهٔ صاچمه را بدست گرفته معاینه نموده پرسید :

— آیا فکر شما که انحیوانیکه این صاچمه از وجودش برامده سه ماهه یك حیوانیست نی؟

پانقروف — بلی موسیو سیروس ، زیرا وقتیکه ازدام گرفتمش هنوز ازسینهٔ مادرش شیرمیخورد .

مهندس — چون چنینست هیچ شبهه نیست که از سه ماه به اینطرف درجزیرهٔ مایك تفنگ انداخته شده است .

ژه ده ئون — نی بلکه ده تفنگ انداخته شده است تایك صاچمهٔ آن برنحیوان اصابت نموده است .

مهندس — پس ازین معلوم شدکه یاجزیرهٔما مسکونست ویاآنکه درمیان این سه ماه به انجا یك کشتی یی انسان برامده است ، واین را هم میدانیم که جزیرهٔما مسکون نیست . آمدیم برینکه بجزیره انسان آمده است : آیا این انسانها برضای خود آمده اندیا اینکه طوفان آنهارا دریجا انداخته است ؟ انمسئله بسیاربسا نهامعلوم خواهدشد آیا آمدگان اوروپائیست ، یامالیزیائی ؟ یعنی دوست هستند ، یادشمن ؟ اینهم بعدازدیدن آشکار خواهد شد . آیادرینوقت درجزیره هستند یارفته اند ؟ اینست که مادراول امر به تحقیق انمسئلهٔ اخیره کوشش بایدورزیم . زیرا این مسئله مارا به تحقیق که بسیار اندیشناك میکند .

پانقروف — نی موسیوسیروس ، شماهیچ اندیشه مکنید ، جزیرهٔمامسکون نیست . اگرمیبود بهمه حال یك علامتی ازانسان میدیدیم .

ژه ده ئون — معهاقیه اینهم محققست که این حیوانك این گله را ازشکم مادرباخود نیاورده است .

ناب — بلکه دردهن موسیوپانقروف ....

پانقروف — وای ، وای ناب ! مقصدت این است که گویامن ازهفت هشت ماه به اینطرف ازریشه وند بدهن خود یك دانهٔ گله رانگهداشته و هیچ خبرنشده ام ها !

ما شاءالله به این فراست . بیابیبن اگردرسی و دودندانم یکش را چنان خراب یافتی که دانهٔ صاچمه دران بگنجد دوازده دانهٔ آنرا بکشیدن شرط میکنم .

مهندس — فکر ناب سراسر خطاست . بجز اینکه بگوئیم درظرف این ۵ ماه درهمین جزیرهٔ ما یك تفنگ اندا خته شده و آن تفنگ هم ازطرف انسان انداخته شده دگر هیچ سخنی معقولی نمی یابیم . آیا حالا آن انسان در کجاست ؟ وتابحال در ینجا هستند یا رفته اند ؟ این است که این را باید حل کنیم .

ژه دء ئون — هم مجبوریم که دریناب بسیار احتیاط باید کنیم .

مهندس — بلی، باید همچنین کنیم . زیرا ما، ولست که اینها رهزنان مالیزیایی باشند .

یا نقروف — موسیو سیروس اگر پیش ازانکه برای کشفیات برائیم یك کشتی کك کو چکی بسازیم ، واول با آن کشتی درداخل نهرمرسی میان جنگل یك سیاحتی اجرا کنیم ، ودیگر ساحلهارا نیز با آن یك گردشی اجرا کنیم بد نخواهد بود ؟

مهندس — فکرت خوبست یا نقروف ، اماوقت برای انتظار کشیدن نداریم . زیرا تا مایك صندال بسازیم لا اقل یکماه میگذرد .

یا نقروف — بلی صندال مکمل ومنتظم همچنین است که شمامیگوئید . اما من برای گردش نهرمرسی یك صندال عادتی را درظرف یجروز میتوانم بسازم .

ناب — آیا در یجروز ؟

یانقروف — بلی ناب ، به اصول هند یك صندال .

ناب — آیا ازچوب ؟

یا نقروف — بلی از چوب اما ازپوست درخت . موسیو سیروس شمامرا یجروز مهلت بدهید در یجروز صندال را ازمن حاضر بگیرید .

مهندس — بسیار خوب در یجروز حاضر کن به بینم .

هاربر — درین یجروز ماهم خودمانرا بدقت محافظه کنیم .

مهندس -- بلی به بسیار دقت . حتی شکار راهم ازاطراف غرانیتها وز به بیرون

نباید اجرا کنیم .

به اینصورت بر خلاف امید پانقروف ضیافت امشبه به بسیار کدورت و اندیشه در گذشت . ازین دانهٔ صاحبه به تحقیق پیوست که در جزیره بهمه حال غیر از مهاجران دیگر ساکنان هم موجود است که اینهم برای مهاجران مدار اندیشهٔ بسیار بزرگی شمرده میشود .

سیروس سمیت وژه ده ئون پیش از انکه بخوابند درینباب بسیار مذاکره و مباحثه کردند . بعداز انکه درباب واقعهٔ رهایی یافتن مهندس واین مسئلهٔ دانهٔ گله که آیا درما بین این هردو مسئله یك رابطهٔ هست یانیست بسی گفتگو کردند آخرالامر مهندس گفت :

— عزیزم سیبلله آیا فکرمرا میخواهید که درخصوص بچه مرکز است ؟

ژه ده ئون — بلی میخواهم بدانم .

مهندس — چون چنینست محقق بدانید که اگر هرطرف جزیره را زیر وزبر سازیم هیچ کس را نخواهیم یافت .

پانقروف روز دیگر بکار آغاز نهاد . صندالیکه اومیسازد بسیار آسانست . درختان بزرگ تنه یی را که باد بر زمین غلطانیده پوستهای تنهٔ آنهار ابطرف دوسه روز باتاب جدا کردند وپارچه های آنهار ابایکدیگر ربط داده ومیخ کاری وپرچیکاری آنرا به انجام رسانیده صندالراحاضر نمود .

دراثنای کشتی ساختن پانقروف ژه ده ئون وهاربر بر شکار دوام میورزیدند و اگرچه از اطراف تالاب غرانت دوری نمیکردند باز هم بشکار بسیاری موفق میشدند . هاربر وژه ده ئون دایمادراثنای شکار درباب دانهٔ گله بحث میکردند . هاربر میگفت :

— موسیوسیبلله ، اگر درجزیره بعضی مسافرانی افتاده میبودند . آیا به اینطرفها دیده نشدن آنها شایان حیرت نیست ؟

ژه ده ئون — بلی اگر تابه اینوقت درجزیره باشند شایان حیرت است واگر نباشند ؟

هاربر — یعنی شما به این فکریدکه رفته خواهند بود ؟

ژه ده ئون — همچنین است میگویم . زیرا اگر نمیرفتند البته یك حادثه ئیکه از

وجود شان نشان بدهد ظهور مینمود .

هاربر — امامیدانید که موسیو سیروس بجای اینکه ازورود انسان بجزیرهٔ ممنون شود بالعکس خیلی اندیشه ناك وغمگین میشود ؟

ژه ده ئون — بلی مهندس میگوید که مطلقا رهزنان دریائیست واز انسبب دربیم می افتد .

در اثنائیکه این مکالمه میشد هاربر وژه ده ئون درزیر درختان بسیار بلند جنگل رسیده بودند که آندرختانرا (قوری) مینامند ودربلندی مشهوراند هاربر بسوی اینـدرختان نظر کرده گفت :

— اگر برین درختهابالابرایم تابسیار جاهاراخواهد دیدم .

ژه ده ئون — بسیار خوب امادرختهابسیار بلند است آیابرامده میتوانید ؟

هاربر — شمایکساعت صبرکنید تایك تجربه بکنم .

اینرا گفته بردرخت برامدن گرفت . بعد ازچنددقیقه بچستی وچالاکی که داشت تابرتالاق درخت بالابرامد . قسم اعظم جزیره ازتالاق درخت پدیداربود . یعنی ازحد دماغهٔ نحچه تابدماغهٔ مارهمه اطراف معلوم میشد . تنهاجهت شمال غربی باکوه فرانقلان پوشیده شده بود .

هاربر نوجوان اولابسوی بحرچشم خود رابدوخت ، درهیچ طرف هیچ یك چیزی که علامت کشتی را نشان بدهد ندید ، درطرف جنگل فاروست ودماغه مار ونحچه نیزچیزی معلوم نشد . پس هرگاه جزیره مسکون میبود درهیچ طرف هیچ یك دودیکه ازلوازمات بشراست دیده نمیشد ؟

هاربرازدرخت فرو آمد . هردوشکاری بغرانیتها وز آمدند . سیروس سمیت سخنان هاربررادرباب مشهوداتش شنیده بی آنکه چیزی بگوید سرخود راشورداد .

روزدیگریك واقعهٔ دیگری ظهوریافت که حل آن نیزمشکل یك معمایی شد :

هاربر وناب ازغرانیتهاوزبرای آوردن استریدیه بساحل رفته بودند . درراه هاربر یك سنگ پشت بسیار بزرگی رادرساحل دید . برناب که پس تربودفریادکردکه زودخود

وا برساند . هردو نفرباعصاچو بهائیکه داشتندراه سنگ پشتك راازدریابریدند. ناب فریاد براورده گفت :

— واه واه ! چه خوب حیوا نست . آیاچسان بگیریمش ؟

هاربر — بسیار آسانست ناب . سنگ پشت راچون یکبار به پشت بگردا نیم دوباره خودراراسته کرده نمیتوا ند . هله چپه کنیمش .

سنگ پشت چون دراطراف خود نظرکرد خود را درکاسهٔ خود پنهان کرده مانند یك سنگپارهٔ ساکن بماند . ناب وهاربر بهزارجد وجهد سنگ پشت رابه پشت چپه کردند. این حیوان بقدریك متردرازی داشت که ثقلتش بقدرچارهزار کیلو تخمین میشد . ناب گفت :

— این است یك مائدهٔ نفیسه ، آیاپا نقروف چقدرممنون خواهد شد .

بواقعیکه گوشت سنگ پشت بسیارلذیذاست. ناب و هاربراز برنگشتن سنگ پشت خاطرجمعشده و برای احتیاط دردور آن یك دیوارك سنگی کشیده بسوی غرانیتهاوز روانه شدند تاعرابهٔ دستکی راآورده حیوا نرا بیارند . هاربرازمسئلهٔ سنگ پشت به پا نقروف چیزی نگفت .میخواست که یکی یکبارپا نقروف رانشانداده حیرانش کند. امابعدازانکه عرابه را گرفته بجائیکه سنگ پشت راچپه کرده بودند بیامدند ازحیوان اثری نیافتند . ناب پرسید که :

— مگر سنگ پشتها خودراراسته میتوا نسته اند ها ؟

هاربر — (بحیرت) ظاهرهمین است که میبینم . اما موسیوسمیت بسیارحیران خوا هد ماند بهبینیم که اینرا چه گونه حل خواهد کرد !

هردو رفیق باعرابهٔ خالی پس های سرخودراخارا نیده درجائیکه کشتی میساختند آمدند رفقا آنجا بودند . هاربر مسئله را بیکم وکاست بمهندس بیان نمود .

پانقروف — آه چه قدر بود 'لا آدمانی هستید . نجاه بشقاب طعام را برایگان از دست دادید ها !

ناب — قباحت برما نیست ، زیرا ما سنگ پشت را چپه کردیم . راسته شدن سنگ پشت چپه شده را کسی ندیده چکنیم ؟

پانقروف — مطلق شما خوب چپه نکرده اید ؟

هاربر — خوب چپه نکرده اید هم گپ است ؟ حتی در اطراف آن سنگ غاله هم کردیم .

پانقروف — چون چنینست درین مسئله یك معمایی موجود است .

هاربر — موسیو سیروس ، آیا سنگ پشت را چون یکبار چپه کنند خود بخود راسته شدنش محال هست یانی ؟

سیروس — همچنین است اولاد من .

هاربر — چون چنینست آیا چسان شد که خود را راسته توانست ؟

مهندس بعد از ملاحظه پرسید که :

— جائیکه شما سنگ پشت را گذاشته بودید از دریا آیا چقدر دور بود ؟

هاربر — بقدر پنجاه قدم تخمین میشود .

مهندس — وقتیکه سنگ پشت راچپه میکردید آیا بحر فرو نشسته بود یعنی در حالت جزر بود یانی ؟

گفتند — بلی .

مهندس — چون چنینست اگرچه سنگ پشت در خشکه راسته نمیشود ولی در آب راسته شده میتواند . زیرا بعد از انکه شما آمده اید دریابالا برامده سنگ پشت را شناور کرده است .

ناب — براستیکه ما هم یك بودلایی بوده ایم .

پانقروف — من هروقت بخدمت شما راست بودن اینسخن را گفته کسب شرف مینمودم آقای من ! که شبهه دارد که شما بودلا نیستید !

مهندس مسئلهٔ سنگ پشت را نیز به اینصورتیکه بیان شد حل نمود . لکن آیا خود او به این حل خود قطعیاً قانع است یانی این است که این معلوم نیست .

—﴿ باب دوم ﴾—

تجربهٔ نخستین صندال — اشیائیکه درساحل یافت میشود — ربط دادن اشیارا بکشتی — دماغهٔ بی صاحب — آلات ، اسلحه ، ادوات ، ملبوسات ، کتاب وغیره — کمبود یانقروف چیست ؟ — انجیل .

در (۲۹) تشرین اول صندال پوست تنهٔ درخت یانقروف حاضرشده بوددر طرف سروبدنبال این کشتی تخته های محکمی برای نشستن ربط شده است . دوجفت پرهای کلفت ویك سکان ازجمله متممات این صندال است . انداختن کشتی رابدریانیز بسیار آسان بود . صندال رادراثنای جزرد ریابرریگهای کنارساحل دریا درپیش گاه غرانیتهاوز نهادند بمجردشروع مد آب درزیرکشتی درامده شنـا ورش ساخت . یانقروف هماندم درکشتی جهیده وبکمال مسرت نعره زده گفت :

— هوررا !! هوررا !! بااین صندال دور . . . .

— عالم میخواهید بکنید ؟ . . . . چه قدرمبالغه !

— نی توبگذارکه من سخن خودراتکمیل کنم . دورعالم نی دورجزیره میکنیم . برای صفرهٔ آن یکچند سنگ میگذاریم ویك باد بانی هم ازقماشیکه بعد ازین موسیو سیروس بسازد چون کشیدیم دورجزیره رابخوبی بااودورکرده میتوانیم . حالاچرا ایستاده ایددرائیدکه به بینیم که آیاهرپنج مارابرداشته میتواند ؟

یانقروف بیك پرصندال رابساحل نزدیك نمود . هرپنج رفیق درصندال درامدند . وقرارددادندکه تابدماغهٔ اول جنوب رفته یك تجربهٔ اجرا کنند .

صندال ازساحل دورشدن گرفت . امروزهوابسیارلطیف بحرمانند یك حوضی صاف وآرام بود . صندال بکمال سهولت به پیش رفتن آغاز نهاد . هاربروناب پرهارا بدست گرفتند . یانقروف سکانرابدست گرفته بعدازانکه آبنای مابین جزیرهٔ کك سلامت

وجزیرهٔ لینقولن را عبور نمود سر کشتی را بسوی دماغهٔ اولی که در طرف جنوبست متوجه نمود . صندال را بقدر دو میل از ساحل دور کردند زیرا مهندس میخواست که جزیره را وعلی الخصوص کوه فرانقلن را از خارج بنظر غور تماشا کنند .

پانقروف باز بسوی ساحل میل کرد . دماغه ئیکه جبه زار (تادورن) را در بر گرفته بود دور نمودن گرفتند . بسعی وهمت پر زنهای با غیرت صندال بکمال انتظام بساحل نزدیك شده میرفت . بعد از انکه بقدر دو ساعت رفتند بدماغه ئیکه مطلوب بود رسیدند . مهندس بطرف وضعیت اراضی دیده بگرداب حیرت فرو رفته بود در اثنائیکه میخواستند دماغه را دور کنند هاربر فریاد بر اورده گفت :

— به بینید . در کنار ساحل یك چیز سیاهی می بینم آیاچه باشد ؟

همه رفقا نظرشان به آنطرف متوجه شد . مخبر گفت :

— بلی راست میگوید در انجایکچیزی هست . چنان گمان میبرم که یکبار بستهٔ در ریگ فرو رفتهٔ باشد .

پانقروف — من شناختم که چیست ؟

ناب — چیست ؟

پانقروف — پیپ است . آه اگر پر باشد !

مهندس — همان بساحل نزدیك شویم .

بدو پر صندال بکنار دریا نزدیك شد . کشتی نشینان بساحل بر جهیدند . حقیقتاً پانقروف خطا نکرده بود . بواقعیکه دو پیپ بزرگ بود که باریسما نهایك صندوق بسته شده بود که آن صندوق را این دو پیپ خالی شناور ساخته بساحل انداخته ودر ریگها گور نموده است . هاربر پرسید که :

— آیا ازین معلوم نمیشود که کدام کشتی درینطرفها غرق شده واین بار از ان باشد ؟

ژه ده ثون — درین هیچ شبهه نماند .

پانقروف — آیا درین صندوق چه خواهد بود ؟ صندوق بسته . اسباب باز کردن

آن نیز در پیش ما نیست .

اینرا گفته و یك سنگ بزرگی را گرفته میخواست که صندوق را بشکند و لی مهندس مانع آمده گفت :

— دوست من یکساعت صبر کنید .

پانقروف — اما موسیو سمیت ، بلکه درین صندوق اسبابیکه ما را لازم است موجود باشد ؟

مهندس — خوبست نی ، ماهم آنرا بخود معلوم میکنیم . این صندوق‌را بغرانیتهاوز میبریم . درانجا بی آنکه بشکنیم باز میکنیم . مادام‌که صندوق‌را پیپهای خالی تا به اینجا شناور نموده آورده است چون‌باز بدریا بیندازیم ، وبا یك ریسمانی بکشتئی خود ربط دهیم تابساحل غرانیتهاوز به آسانی نقل میدهیم .

پانقروف — حق دارید موسیو سمیت . من‌مجهول‌یك آدمی هستم .

آیا این صندوق از کجا آمده باشد ؟ این‌است مسئلهٔ مهمهٔ مشکله ! مهاجران چار طرف صندوق و پیپهارا از نظر گذرانیدند . درهیچ طرف ساحل دیگر هیچ‌چیزیکه بساحل افتاده باشد نیافتند . هاربر برسر یك سنگ بلندی برامده بهرطرف نظر انداخت . نه در دریا نه درخشکه هیچ یك علامتی که غرق شدن یك‌کشتی را نشان بدهد دیده نشد .

این یك محققست که یك‌کشتی غرق‌شده ! واین‌صندوق به آن کشتی بوده . زیراخود بخود این صندوق از هوا نیفتاده . بلکه مسئلهٔ این صندوق بادانهٔ صاچمه یك مناسبتی دارد . بلکه صاحبان صندوق بدیگر طرف جزیره براامده‌باشند ؟ بلکه‌هنوز تابحال‌در جزیره باشند ؟ اما اینقدر دانستند که بیکانکان نوی که درجزیره برامده اند رهزنان مالیزی دریایی نیستند . چونکه درپیش آنها اینچنین صندوق پیدا نمیشود .

مهاجران درنزداین صندوقیکه بدرازی پنج قدم وعرض سه قدم بود آمدند . صندوق ازچوب میشه ساخته شده بود . برروی آن چرم گرفته شده بود وبه‌بسیار

دقت میخ شده بود . دو پیپ سر بسته ئیکه از زدن آن وصدائیکه ازان میبرامد خالی بودن آن معلوم میشد باریسما نهای بسیار کلفت ومحکم ازدوطرف به صندوق مربوط شده بود . پانقروف چون بهگره ریسما نهادید فهمیدکه گره کشتیبانانست . اینراهم دانستندکه اشیای درون صندوق به بسیار خوبی محفوظ باشد . زیرا صندوق ازهیچ طرف زده وزخمی نشده بود اینراهم استدلال نموده توانستندکه این صندوق در بحر بسیار وقت نمانده باشد . وهم معلوم میشد که یك قطره آب هم دردرون صندوق ندرامده باشد .

ازقرارتخمین مهاجران چنان معلوم میشودکه صاحبان کشتی چون دیده اندکه کشتی شان غرق میشود اشیای لازمهٔ خودشانرا درین صندوق انداخته وباد و پیپ خالی آنرابسته بدریا انداخته اندکه اگربساحل برسند بی اسباب نمانند . مهندس گفت :

— حالا ما این باررا تابه غرانیتهاوز کش کرده میبریم درانجا آنرا باز کرده می بینیم . باز جزیره رادورمیکنیم . اگردردیگرطرف جزیره آدم یافتیم وصاحب صندوق بودند اشیای شانرا بدست شان میدهیم ، واگر نیافتیم ......

پانقروف — برای ماممانند ؟ اما آیادرمیان صندوق چه خواهد بود ؟

درین اثنا بحر مد آغاز نهاده بود . آب تابزیر صندوق وپیپها آمده بود . یکی از ریسمانهائیکه بار به آن بسته شده بود باز کرده شد ، وریسمان بکشتی ربط گردید . ناب وپانقروف ریگهارا ازاطراف بارپس کردند . هرکس به صندال سوارشدند ، وکشتی رارانده باررا باخود کشیدند . نام این دماغه را (دماغهٔ مال بیصاحب) نهادند .

بارخوب سنگین بود . پیپهاصندوق رابدشواری برروی آب نگهمیداشت . پانقروف ازبیم آنکه مبادا ریسمان کنده شده باربدریاغرق شود برخود همیلرزید . نهایت بعد از یکنیم ساعت بساحل غرانیتهاوز واصل شدند . بحر چون بجزر آغاز نهاده بود کشتی بابار درریگهای کنار دریا نشسته توقف نمود . ناب بتاخت شده انبور وچکش را از غرانیتهاوز بیاورد .



درین اثنا بحر به مد آغاز نهاده بود . آب تا بزیر صندوقها آمده بود

پا نقروف بسیار به تلاش است . اولاد و پیپ را ازصندوق باز نمود . بعدازان قفل صندوق را پراندند. سرپوش صندوق باز شده . دردرون صندوق یك صندوق نازك جستی دیگر موجود بود . ناب نعره زده گفت :

— آیااین چه باشد که به اینقدر دقت محافظه شده است ؟ آیااز خوارکه پر خواهد بود ؟

مهندس — گمان نمیبرم .

کشتیبان — اگرهیچ نباشد ایکاش چیز میبود ...

ناب — چه چیز ؟

پا نقروف — هیچ .

صندوق جستی رااز میان بریدند . وبدوطرف لوله کردند . ازصندوق اشیای مختلفهٔ متنوعه براماد ن گرفت که هریك ازانها که میبرامد . کشتیبان (هوررا !) گفته فریاد میبراورد . ناب هرپارچه اشیارا که بدست میگرفت یك رقص مسرتانهٔ میکرد . هاربرکفهای شادی بهم میزد . ازصندوق برای طبیعت هرکس موافق اشیامیبرامد .

ژه دهئون قلم وکتابچهٔ خودرا گرفته اسامی اشیای موجوده را ازینقرار ثبت دفتر نمود :

آلات	عدد	آلات	عدد
چاقوی هزار پیشه	۳	چکش	۳
تبر فولادی چوب شکنی	۲	پیچ	۳ پاکت
تبر نجاری	۲	پیچ بزرگ	۳ پاکت
رنده	۳	میخ عادتی	۱۰ خریطه
تیشهٔ خورد	۲	ارهٔ بزرگ وکوچك	۳
تیشهٔ دو دمه	۱	قطئی سوزن	۲
انبور آهن بر	٦	قطی نخ	۳
سوهان	۲		

اسلحه	عدد	اسلحه	عدد
تفنگ چقمق	۲	زیرپیراهنی ازقاش علی دریایی	۲٤
تفنگ یتاقی	۲	جراب ازهمان قاش	۳٦
تفنگ چره انداز دورنشان	۲	دیگ مسی	٥
شمشیر وقمه	٦	قاب چودنی	٥
پیپ باروت دوسیره یی	۲	قاشق، پنجه، کارد ازهریك پنج پنج	۱٥
قطئی یتاقی	۱۲	چاینك	۲
سکستان نام آلت فن هیئت	۱	کارد بزرگ	٦
دوربین	۱	تورات شریف	۱
دوربین بزرگ	۱	کتاب اطلس مکمل	۱
صندوقچهٔ پرکارمکمل اسباب باقلمهای سربی	۱	لغت زبان مالزی	۱
پوصله یعنی قطب نمای مکمل	۱	شش جلد لغت فنون طبیعی	۱
میزان الحراره	۱	کاغذسفیدسه دسته	۳
میزان الهوا	۱	کتابچهٔ سفید	۲
ماکینهٔ فوتوگراف باهمه لوازماتش	۱	قلم پنسل	۳۰

اسبابهائیکه ازصندوق برامد عبارت ازهمین چیزهای بودکه ژه دئون آنرا در دفترخود بموجب سیاههٔ مافوق قید وثبت نموده گفت که :

— صاحب این صندوق حقیقتاً که مرد بسیار تجربه کاری بوده است که ازهمه جنس اشیای لازمی صندوق خود راپرکرده است گویا بخوبی میدانست که درچنین جزیرهٔ خالی غیرمسکونی خواهدافتادواین صندوق دفع احتیاجات اوراخواهدنمود .

سیروس سمیت یکقدری تفکرو ملاحظه نموده گفت که :

— حقیقتاً که هیچ چیزی کم نیست .

هاربر — این یك بخوبی معلوم شد که صاحب این صندوق رهزنان دریایی مالیزی نیست •
ژه ده ئون — بگمان من می آید که یك سفینهٔ اوروپائی یا امریکائی در بنطرفها افتاده باشد ، صاحب سفینه چون غرقشدن کشتی خود را دانسته این صندوق را به اسبابهای لازمی پر کرده بدریا انداخته تا آنکه در خشکه آنرا یافته دفع ضرورت نماید •
پانقروف بیك طور استهزا کارانه و تمسخرانه گفت :
— بلی بلی ! ماکینهٔ فوتوگراف را نیز در چنان وقت تنگ غرق شدن در صندوق مانده تا فوتوگراف غرقشدن کشتی خود را بگیرد !!
— اینست که منهم لازم بودن این آلت را ندانستم که چرا در صندوق نهاده اند؟
— آیا بر اسباب و اشیائیکه از ین صندوق برامده یك نشانی یا نمبری نخواهد بود که بدانیم از کدام جهت و کدام مملکت وارد شده است ؟
مهاجران همه اسباب و اشیار ایکان یکان از نظر گذرانیدند • برهیچ یکی از انها هیچ علامت و نشانی نیافتند •
حالانکه بر چنین اسبابها عادتست که نام شهر و نمبر ما شینخانه که در ان ساخته میشود نوشته میباشد و هم این اسباب و اشیا خیلی نو هیچ استعمال نشده است • علی الخصوص که هرگاه این اسباب در وقت طوفان وزمان غرق شدن کشتی و صندوق گذاشته میشد باید درجه منتظم و به ترتیب جابجا نمیگردید ، وصندوق آهن حلبی باینقدر خوبی و محکمی لحیم نمیشد که اینمسئله ها نیز افکار مهاجرانرا خیلی متحیر و سرگردان میساخت کتابها اگرچه بزبان امریکی نوشته شده و لی نام مؤلف و چاپخانهٔ که دران چاپ شده باز معلوم نیست • اطلس نیز بزبان فرانسوی فصیح نوشته شده بود و هرقسم کرهٔ زمین جداجدا بصورت بسیار مکملی نقشه شده بود و لی دران نیز نام مؤلف و چاپخانهٔ آن تصریح نشده بود • الحاصل هیچ معلوم نشد که این اسباب از کارخانه های کدام ملکها بعمل آمده حتی اینهم مجهول ماند که آیا این صندوق از واپور یا سفینه کدام قوم و ملت بدریا انداخته شده باشد • لاکن هرچه که باشد و از هرجائیکه آمده باشد اشیای مذکوره

بسیار دردهای مهاجران ازادواو ازانهابسی منفعت وفایده هاحاصل میشود . تابه اینوقت مجبور بودند که تنهابسعی وغیرت خود احتیاجات خودرا رفع ودفع نمایند اما حالا به پیدا شدن این صندوق مظهر معاونت الهیه نیز گردیدند .

درمیان مهاجران تنها پانقروف بسیار مسرور وخشنود نگردیده گفت :

— همهٔ اینچیزها ئیکه صندوق بماداد خیلی خوب وبسیار اعلا امایکچیزیکه مرا بکار بود دران پیدانشد .

ناب — اماتوهم خیلی مشکلپسندی میکنی . توچه میخواستی که پیدانشد ؟

— هرگاه یکقدری توتون هم میبود آنوقت نشاط وسرورمراتماشامیکردی .

مهاجران برین یك قرارادادندکه هرطرف جزیره را گردش کنند ، واگرقضا زده گان نوی بیابند به آنها مدد برسانند واسباب شانرانیز بخود شان بسپارند واگر نیابند اسباب مذکوره را بکمال آزادی بمصرف خود رسانیده باآلات نجاری نوی که پیدا کرده اند بنای ساختن کشتی مکملی را بگذارند . لهذا اسباب های مذکوره را یگان یگان بغرانیتهاوز نقل دادند وبه احتیاط تمام آنهارادرالمار بهاودولا بها ئیکه داشتند محافظت ونگهبانی کردند .

— باب سوم —

— فهرست —

برامدن برای گشت وگذار — مد — درخت سیاه چوب — نباتات مختلفه — منظرهٔ جنگل — درخت اوقالیتپوس — گلهٔ بوزینه — آبشار — منزل .

* *

روزدیگر یعنی در ۳۰ ماه تشرین اول مهاجران برای سیروگردش اطراف جزیره حاضر گشتند . این فلاکتزدگان بیچاره که تابحال خود شان بمعاونت ومددگاری دیگران محتاج بودند امروز خود شان برای مدد رسانی دیگر ابنای جنس فلاکت رسیدهٔ خویش که بودن شان را درجزیره گمان وتخمین کرده اند میبرایند .

چنان قرار دادند که با کشتی پوست درختی خود اول تا بسر چشمهٔ نهر مرسی بروند که به اینوسیله دو طرفهٔ نهر مذکور را تا بجائیکه آب نهر گنجایش کشتی رانی را داشته باشد تماشا کنند. باینسبب هم از ماندهگی و امیرهند و هم تا بجهت غربی جزیره که تا بحال نرفته‌اند میروند. لهذا در میان کشتی خود شان آذوقهٔ سه روزهٔ خود شان را مانند گوشت خشك کرده، و شراب، و چیزی شکر، و سبزهٔ که آنرا بجای چای استعمال میکنند و منقل و چایدانی را که از صندوق کشیده انبار کردند. مهندس مدت گشت و گذار خود را زیاده از سه روز امید نمیکرد اما اگر زیاده هم بشود در راه تدارك کردن غذا را با گوشت شکار امید وار بود. برای راه کشادن در جنگل دو تبر بزرگ را نیز برداشتند قطب نما و دوربین را نیز فراموش نکردند. به دو تفنگ چاقماقی و یك تفنگ چره انداز دور نشان و یك شمشیر و چهار قمه خود را مسلح ساختند. اگرچه تفنگ پتاقی هم داشتند و لی بسبب صرف نشدن پتاقی سرفه جوئی کرده تفنگ چاقماقی را برداشتند چرا که سنگ چاقماق در جزیره بسیار است. یکمقدار باروت نیز برداشتند. مهندس چون امید ساختن باروت را دارد از آنرو باسراف کردن باروت خود داری نمی کنند. مهاجران چون به این صورت مسلح باشند. از چه پروا دارند؟

صبح وقت کشتی را بدریا فرو آوردند. پنج رفیق که توپ هم با ایشان بود در کشتی نشستند، و بر کنار کنار ساحل راندە تا بجائیکه نهر مرسی بدریا می آمیخت رسیدند. پانزده دقیقه برای مد باقی مانده بود صبر کردند. تا مد بحر حاصل شد لهذا بی تکلف بر کشیدن در مجرای نهر داخل شدند. و در ضرف چند دقیقه بجائیکه پیش از هفته‌ها اول بار یا نقروق جالهٔ هیزم کشی را ترتیب داده بود و اصل گشتند. از ین نقطه هر چه که به بالا رفته میشود دو طرفهٔ نهر بدرختان بسیار بزرگ بزرگی مزین میگردید. و مجرای نهر رفته رفته بسوی غرب جنوبی میل مینمود. منظرهٔ نهر مرسی حقیقتاً خیل لطیف و نظر رباست. مهاجران هر چه که پیشتر میراندند منظره های بسیار رو خفرایی بر میخوردند. در بعضی جاها شاخهای سایه دار درختان نا روی آب نهر آویزان شده مهاجران

بفرو آوردن سرهای خود مجبور میشدند بر بعضی شاخهای فرو آمدهٔ درختان گونا گون آشیانهای مرغکان بوقلمون دیده میشدکه به نزدیکشدن کشتی صداهای مخالف آهنگ عشاقانه . ونواهای راستی آوتک صباحانه براورده پرواز میگرفتند .

جنگل فاروست رفته رفته خیلی غلو و بهم پیوست میگردید . درختان نیزانواع مختلف پیدا میکرد . درختانی که چوب شان برای کشتی سازی بکار می آید ودر آب بسیار مدت می پایددیده میشد . و درختان شمشاد و آبنوس ، ویکنوع درختی که از پوست آن بسیار ریسمانهای محکم ساخته میشود ، ویکجنس بادامی که روغن بسیار قیمتداری ازان میبراید بکثرت پیدامیشد .

گاه گاه کشتی رابکنار نهر نزدیك میکردند . ژه ده نون ، و هاربر ، وناب توپ را به پیش انداخته به جنگل میبرامدند . وبا تفنگ های خوشنهای خود شکار بسیاری کرده ، ونباتات بسیارفائده مند مختلفی جمع نموده بکشتی می آوردند . مثلا ازنوع سوزی پالك . وسیب زمینی ، ودیگر انواع سوزی کاری بیابانی را باریشه وگل بر کنده می آوردند که در تپه منظرهٔ وسیعه برده بکارند . وبعد از تربیه وپرورش باغچهٔ سبزی کاری مکملی بوجود آرند . مهندس بهتفکرات و ملاحظات دور ودرازی فرو رفته اصلا از کشتی بیرون نمیبراید . یا نقروف نیز به آرزو وخیالات شیرین توتون کشی مستغرق گشته باخود رأی میزدکه : هرگاه ازصندوق یافت شده کی شان یك عرابهٔ منتظم اعلا بایك جوره اسپان ویلهٔ تیزرفتار ودوسه پاکت توتون ظهور می یافت دگرهیچ نقصان و کمبودی برای شان باقی نمیماند !!!

ژه ده نون یك جفت مرغان قازمانند آبی رازنده بچنگ آورده پاهای شانرا بسته درکشتی گذاشتند تا آنکه درغرانیتهاوز برده پرورش دهندوچوچه گیری کنند . هاربر نام اینمرغانرا « تیناهو » نشان نداد .

بعد از چهار ساعت کشتی رانی بیك کنارهٔ نزدیکشده ازکشتی برامدند . در زیر درختان بلند آبنوس وشمشاد طعام چاشت خود راتناول کردند . بر نهرمرسی

رفته رفته کشده میرود . تابه ایجاب نهر درمابین شصت و هفتاد قدم میبوده است ، وچقوری آب آن تا بحال هیچگاه از پنج شش قدم کمترنشده است . در نهرمذکور آب دیگرجوهای کوچك کوچکی از اطراف نیزریخته آب مرسی را زیاده میگرداند . جنگل فاروست ازدوطرفهٔ نهرمذکورتابجایی که چشم کارمیکند بصورت بسیار غلو و درختان بهم پیوست دراز شده رفته‌است که آخر آنراچشم دیده نمیتواند . درهیچطرف جنگل از آثار وعلاماتی که وجود انسانرا نشان بدهد دیده نمیشود ، وبخوبی آشکاراست که هیچگاه انسان در جزیره داخل نشده باشد . چرا که هیچ نشانهٔ تبرو بریده شدن شاخی در درختان جنگل دیده نمیشد هرگاه بعضی بیچارگانی درجزیره افتاده هم باشند معلومست که تا بحال از کنارساحلی که افتاده اند جدا نشده اند . بناءً علیه مهندس میخواهد که یك آن اولتربساحل غربی برسدواگرفلاکتزدهٔ درانجابعا ونت محتاج باشد زودتر مددرسانی کنند . ازین جائیکه مهاجران مکث و آرام کرده اندتابساحل غربی تخمیناً پنج میل مسافهٔ دیگرباقی مانده است . رفقابعدازطعام‌خوردن‌ویکقدری در جنگل گردش کردن باز درکشتیکک خود نشسته رو براه عزیمت گردیدند . هرچه که بالا ترمیبرامدند مجرای نهرازطرف ساحل غربی بسوی کوه فرانقلن دورمینمود وبر نهرنیزکمترشده میرفت جریان آن نیزشدت پیدامیکرد چرا که زمین روبسربالائی مینهاد . خرسنگهانیزدر مجرای نهریگان یگان ظهور می یافت . مهاجران مجبورمیشدند که دودونفر بهر بر کشتی چسپیده برکشی نمایند . رفته رفته درختان جنگل نیزازغلو وبهم پیوستگی آزاد میشد ، ویکه یکه شده کمترشده میرفت . درختان هرا نقدر که کمتر میشد آنقدر جسامت و بزرگی پیدامیکردندکه مهاجران را بحیرت می انداخت . بزرگترین درختان جزیرهٔ زه لاندجدید ، و قطعه ، اوسترالیا دیده میشد . حتی درخت (اوقا لیتپوس) نام که تابسه صد قدم بلند میشود . و تنهٔ آن به کلفتی بیست قدم میشود نیزدیده شد . هاربرچون این درخت رادیدفریادبراورده گفت که :

— «وسیوسمیت ، درخت معتبراوقالیتپوس رابه بینید .

پانقروف — بغیر از بزرگی وکلفتی چه اعتبار دارد که آنرا معتبر میگویی پسر من .
هاربر — او قالیتپوس از فصیله وجنس درختانیست که درختان بسیار نافع وکار آمدنی درین فصیله میباشد . قرنفل ، دارچینی ، فلفل ، و غویاد نام میوهٔ که از ان شراب بسیار مفید و منفعت بخشی بعمل میآید وامثال آنها همه گی از درختانیست که بهمین فصیلهٔ قالیتپوس منسوب میباشند .

ژه ده ئون — چوب خود درخت اوقالیتپوس نیز برای کارهای بسیار لطیف و نازك نجاری بکار میآید .

مهندس — درخت اوقالیتپوس چنان یك منفعت وخدمتی دارد که حقیقتاً انکار شدنی نیست .

پانقروف — به بینیم که آن خدمت جناب اوقالیتپوس آقای ماچه خواهد بود ؟
مهندس — آیا میدانی که این درخت را در زه لاندجدید واوستر الیا چه نام یاد میکنند ؟
— نی ، نمیدانم موسیو سمیت .
— اینها را درخت تب مینامند .
— یعنی بسببی که تب آور است .
— نی ، بسببی که دفع کنندهٔ تب است .
— موجود بودن این درخت در جزیرهٔ مادلیل بزرگیست بر لطافت هوای او ، من چون جبه زار تادورن را دیده بودم خیلی به هراس افتاده بودم که در موسم گرما هوای جزیرهٔ ما را خیلی زهرناك خواهد ساخت وتبهای مزمنی بعمل خواهد آورد و لی چون درختهای اوقالیتپوس را دیدم دانستم که مضرت ووخامت هوا را این درختهای نافع رفع ودفع خواهد نمود . در بعضی شهرهای اوروپا که تب بسیار داشت از افریقا ازین درختها آورده کاشتند وفایدهٔ بسیاری از ان حاصل شد .
— واه ، واه ! چه جزیرهٔ با ثمر مفیدیست ! تنها یکچیز نقصان اوست که توتون ندارد .
— آنرا نیز خواهیم یافت پانقروف .
بقدر دو ساعت دیگر نیز بکشتی رانی دوام ورزیدند . تا بدرجهٔ که رفتار کشتی خیل

بدشواری رسیدزیرا رفته رفته مجرای نهر بلندی وشلاله پیدا میکرد آب نیز کمترشده میرفت . سنگهانیز درمجرا بسیار میشد . باز جنگل غلو وپیوستگی پیدا کرده . دریکطرف نهر میان درختان غلوی جنگل یك گلهٔ بوزینه های بزرگ بزرگی دیده شد . که ازوضع وهیئت دیدن آنها بسوی مهاجران چنان معلوم میشدکه این اول بار است که انسان رامی بینند . زیراهیچ آثارخوف واحتراز نشان نمیدادند ، ونمیدانستندکه انسانها چگونه مخلوقیست . پانقروف خواست تایکچند ازانهاراهدف گلوله نماید ولی مهندس مانع آمده گفت که :

— بوزینه ها بهیچ کاری نمی آیندنه گوشت شان خورده نیست ونه پوست شان کار آمدنی . علی الخصوص که این بوزینه هاازجنس اورانغ اوتانست که بزرگترین اجناس بوزینه می باشند ، و خیلی قوتمند اندکه هرگاه ضرری به آنها برسانیم همه گی اتفاق کرده بما ضرر کلی میتوانند رسانید . نزدیك شام بودکه پیش رفتن کشتی درمیان نهربمشکلات افتاد سنگها ، وریگهادرمجرای نهربسیار شد . پانقروف گفت :

— بعدازیك ربع ساعت به ایستادن مجبور خواهیم شد مسیو سیروس .

— بسیار خوب . ماهم می ایستیم . شب رادرانجامیگذرانیم پانقروف .

هاربر — آیا ازغرانیتهاوز چقدر دورشده خواهیم بود ؟

— گمان میبرم که بقدر هفت میل دورشده خواهیم بود .

بعد ازکمی کشتی سراسر ازرفتار بماند . چراکه هم یك آبشار بلندی به پیش آمد و هم زیر کشتی ریگهای درون نهربندشد . لهذا کشتی رابیك کنار نهربایك درختی بریسمان محکم ومضبوط بسته کرده خود شان بیرون برامدند .

مهاجران وقتیکه ازکشتی برامدند آفتاب بغروب کردن نزدیکشده بود . درجائیکه برامدند درزیر درختان بسیار بزرگ وبلندی یك چمزار بسیارلطیفی بوددرانجا آتشی افروخته گذرانیدن شب خودرادرانجاقراردادند . ازدرون جنگل بعضی صدا های مدهشه جانوران درنده شنیده میشد . لهذابرای رمدادن ، ونزدیك نماندن جانوران

مذکوردورا دورمنزلگاه خود شانرا تابصبح آتش بسیار بزرگی افروختند . زیرا معلوم است که حیوانات وحشیه از آتش خیلی رم میخورند . طعام شام خود رابکمال اشتها تناول کردند . شب را بنوبت پاسبانی کرده بکمال راحت بیواقعه وحادثهٔ بسر آوردند صبح بوقت از خواب برخواسته قرار دادند که کشتی را در همین جا بسته گذاشته بسوی ساحل غربی حرکت نمایند .

—{ باب چهارم }—

—: فهرست :—

حرکت بسوی ساحل غربی — حیوانات چارپا — یك نهرنو — بجای ساحل یك جنگل — دماغهٔ میلان — تأنی ودرنگ ژده ئون

مهاجران چای وطعام صباحی خودرا صرف نموده براه افتادند . آیا چه وقت بساحل خواهند رسید ؟ معلوم نیست اگرچه مهندس دو ساعت تخمین نموده ولی اینهم بهمواری وخوبی راه موقوفست . اینطرف جنگل فاروست همه کی بیشه زار بهم پیوست پر از خاشاکست که به تبر راه کشادن دران لازمست ، وهرگاه جانورانی که دیشب صداهای آنها را شنیده اند ظهور نمایند با آنها نیز جنگ ومقاتله کردن ضروری دیده میشود .

برای احتیاط کشتی خود را بایك ریسمان دیگری باز محکمتر بسته ، وبقدر دوروزه خوراك واسلحه ولوازمات ضروریهٔ خود را برداشته یکسر بسوی غرب بره پیمائی آغاز نهادند . مهندس قطب نما را بدست گرفته رهنمایی میکرد ، با نقروف ، وناب به تبرها راه میکشادند ، ژده ئون وهاربرتفنگها را حاضر داشته پاسبانی میکردند هر چه که پیشتر میشدند زمین یك میلی بسوی نشیبی پیدا میکرد بیشه زار نیز بهم پیوسته تر میشد . درهر چند قدم یك گلهٔ بوزینهٔ دیده میشود ، ولی بی آنکه حمله وتعرضی بر مهاجران نمایند بنظر حیرت ودیدهٔ تعجب بسوی شان نگریسته بیکسو میشدند با نقروف گفت :

— بلکه اینها ما را همجنس خود ویا تناسخ خود میشمارند که باینقدر حیرت بسوی ما مینگرند .

غیراز بوزینه بسی حیوانات دیگرمانند گرازجنگلی وقانغورو، و آهوان جنگلی، وقولاوغیرهم رانیزدیدند ولی چون مهندس رفقاراازتفنگ انداختن وشکارکردن در وقت حاضر منع کرده است ارانُروپانقروف بسوی آنهایکنظرحسرتی دیده گفت :

— ای دوستان گوشت فربه من ! هنوزوقت شکارشما نرسیده ، حالا شمابکمال آزادی و خرمی خیزان و پویان باشیدوخودراخوب فربه سازید . بعدازین بسیارباهم ملاقات خواهیم کرد .

بعد ازانکه یك ساعت راه پیمودند دفعةً درپیش راه شان یك جوی آبی ظهورنمود که تابحال مهاجران ازوجود آن آگاه نبودند . آب این نهربه بسیارتندی وتیزی در جریان بود ، و بر آن بقدرسی قدم و چقوریش خیلی افزون مینمود . مجرای این نهرچون همه گی پرازسنگ ، و آبش نیز ازبالائی به نشیبی به بسیارشدت و سرعت جاری میباشد ازانسبب باکشتی دران سیروسیاحت نمیشود . ناب گفت :

— افسوس که درنجا ماندیم چرا که این جوی مارا گذرنخواهد داد .

هاربر — چرا ماهم ازین نهرکوچك که مابه آب بازی نگذریم دگرچه خواهیم کرد .

مهندس — نی ، جان من ! حاجت به آب بازی نیست . زیرا آب این جوی رفته رفته البته به بحرمیریزد که ماهم کنارجورا گرفته تابساحل بحربه پیروی آن خواهیم رسید .

ژده ئون — امابرای این نهرباید که یك نامی بگذاریم تانقشهٔ جغرافی جزیرهٔ مانا تمام نماند

پانقروف — راست گفتی موسیوسپیله .

مهندس — پسرمن هاربر ! برای این نهرتویك نامی بگذار .

هاربر — هرگاه تابجائی که آب نهربدریامیریزد برویم وبعد ازان یك نامی بران بنهیم خوبتر نخواهد بود ؟

سیروس — اینهم خوب . نه ایستیم برویم تازودتر برسیم .

پانقروف — یکقدری صبرکنید .

ژده ئون — چرا ؟ چیست ؟

پا نقروف — آبرادر هرگاه شکار را منع کرده اید ماهی گیری را خو منع نکرده اید . صبر کنید که یکچند تا ماهی بگیرم .

سیروس — وقت هم نیست اسباب ماهیگیری هم نیست برویم .

پا نقروف - صاحب من ، شما یك پنج دقیقه صبر کنید به بینید که من چه ماهیانی برای شما بگیرم .

مگر پا نقروف در کنار نهر یك آبگیری درمیان دو خرسنگ بزرگی دیده بود که باید دهنهٔ تنگی با نهر پیوسته بود ، وماهیان بسیاری دران گرد آمده بود . بچابکی تمام یك سنگی را بدهنهٔ مذکور انداخته راه گریز ماهیا نرا بند گردانید ، ودستهای خود را در آبگیر مذکور فرو برده بدو سه بار بقدر ده یا نزده ماهیان بزرگی را بیرون آورد . ناب نیز بچابکی از خمچه های باریك درختان یك سبدهٔ ساخته ماهیا نرا دران بینداخت . ژه ده ئون گفت :

— الحق که بهمین قدر صبر می ارزید . هم چقدر ماهیان خوب واعلا ئیست .

پا نقروف یك آهی کشیده گفت :

— جزیرهٔ ما هر چیزش خوب واعلاست ولی هزار افسوس که توتون ندارد .

مهاجران کنار نهر را گرفته به پیش رفتن آغاز نهادند . در راههائی که میگذرندهیچ اثری از قدم انسان دیده نمیشود . تنها اثر پنجه های بعضی حیوانات درندهٔ بزرگ پنجه که برای آب خوردن بکنار نهر آمده دیده میشد پس چنان معلوم میگردد که دانهٔ ساچمهٔ که از گوشت ران آهو بردردهن پا نقروف بر امده از ینطرفها انداخته نشده است .

سیروس سمیت بسوی جریان نهر نظر کرده گفت که .

— حالا وقت مد بحر است ، پس هرگاه بدریا نزدیك میبودیم آب نهر باید رجه شدت وسرعت جریان نمیداشت . زیرا آب نهر البته با بحر متصل میشود وهرگاه بحر درمد باشد آب نهردمه پیدا کرده روببالا پس میزد ولی چون در جریان علامت دمه وپس زدن دیده نمیشود معلومست که ساحل بحر هنوز بسیار دور خواهد بود .

زه ده ئون — حال آنکه هرچه پیشتر میرویم مجرای نهر کشاده گی و وسعت پیدا میکنند که ازین نزدیك بودن بحر معلوم میشود .

سیروس — منهم باین تعجب میکنم .

بعد از نیمساعت هاربرکه درپیش میرفت فریاد براورد که :

— دریا ! دریا !

ازین فریاد هاربر سیروس سمیت بسیار متحیر شد چرا که از نبودن علامات مد در نهر باینده رجه نزدیك بودن بحر را هیچ منتظر و امیدوار نبود . بواقعی که بعد از چند دقیقه مهاجران بر کنار دریا واصل شدند .

چه عجب حالیست ! درمابین این ساحل و آن ساحل که مهاجران اول بار در ان افتاده اند چقدر فرق و ضدیتی موجود است ! این ساحل با دریا اصلاً و قطعیاً بابك ریگ زاری و کنار هموار ی بسته گی ندارد و بلکه ساحل عبارت از یك زمین بسیار بلندیست که بیکبارگی از بحر بمانند یك دیواری بلند بر آمده است ، و دریا در پای آن دیوار در موج زنی میباشد . اما این کنار بیشه زار پر از اشجار بداندرجه از آب دریا بلند است که اگر هرقدر امواج بلند کوه آسا از طوفان حاصل شود باز هم یك قطرهٔ از ان بکنار نمیرسد . این کنار به درختان بسیار بلند و لطیفی زینت یافته که ریشه های بعضی از انها از خاك بیرون بر امده بطرف دریا آویزان شده و شاخهای بعضی از انها نیز میلی بسیاری بسوی بحر پیدا کرده .

درین جائی که مهاجران رسیده اند چنان گمان میشود که بریك بام بسیار بلندی ایستاده اند . ودریا در زیر آنست ، در نجا دریا یك حوضچهٔ کوچکی تشکیل داده است که آب نهر مذکور از بلندی شصت هفتاد قدم بیکبارهگی مانند دهنهٔ ناوه درمیان حوضچهٔ مذکور میریزد ، منظرهٔ این آبشار ، و لطافت دریای ذخار ، و بهم پیوستگی اشجار بیشه زار کنار بلندی آثار آنقدر جلوهٔ بدیع وظریفی دارد که انسان از مشاهدهٔ آن بحیرت می افتد .

این آبشار از آبشاری که بقوت نیترو غلیسرین از تالاب غرانت مهندس بعمل آورده خیلی بلندتر و آبش هم بیشتر و خیلی پرقوت تر است . در اثنای آمدن پیدا نبودن علامت مدد در نهر بسبب همین آبشار بود که از او مهندس را بغلط انداخته بود . مارین نام نهر مذکور را بسبب همین آبشار (فالس ریور) که معنی « نهر آبشار » را میگیرد نهاد . ژه ده نون نیز در نقشهٔ جزیره اسم این نهر را « نهر آبشار » قید و ثبت کرد .

از جائیکه نهر را دیده اند تا به انجائی که آبشار حاصل شده جنگل خیلی بهم پیوست و غلو میباشد . بعد از ین نقطه کنار بلندی ساحل بقدر دو میل بطرف شمال یعنی بسوی کوه فرانقلن بهمین بلندی و جنگلی اما کم درخت تر امتداد یافته است . مسافهٔ که از حد آبشار تا بدماغهٔ مار دراز شده رفته است نیز بقدر دو ده میل همچنین کنار بلند و پر درخت است ، ولی بعد از ین رفته رفته زمین هموار و خالی از اشجار میشود . و ساحل با آب دریا متصل شده ساحل ریگزاری بعمل میآرد . هرگاه انسان های فلاکتزدهٔ مادر جزیره افتاده باشند در همین طرف ملجأ و ماوائی پیدا کرده میتوانند . دیگر طرفها همگی زمینهای خشك بی آب و علفست .

هوا بسیار لطیف و آرام ، آسمان نیز صاف و براق بود . مها جران بریك جای بلندی بر کنار آبشار نشسته بهر طرف نظر انداز دقت گردیدند . هیچ یك علامت و اثر انسان نه در دریا و نه در صحرا و نه در جنگل دیده توانستند . اما مهندس تا دماغهٔ مار را گردش نکند به نبودن انسان قناعت حاصل نمیکنند . طعام چاشت را در انجا خورده بر کنار ساحل بلند بیشه زار بسوی دماغهٔ مار رهسپار گردیدند . مها جران هم قطع مسافه میکنند ، و هم بطرف دریا نظاره . بلکه یك دیرك ، و یا تخته پارهٔ کشتی غرقشدهٔ بنظر شان برخورد . اگر بگوئیم که هیچ کشتی بمعرهاذ ین جزیره نیـامده ، و پای هیچ انسانی بخاك آن برنخورده غلط نخواهد بود چرا که بسیـار دلایل و امارات در ینباب پدیدار است . ولی چون یکبار بسوی صندوق پری که یافته شده ، و واقعهٔ دانهٔ ساچمه نظر کرده شود این فکر را سراسر زیر و زبر میسازد . چرا که دانهٔ ساچمه بصورت قطعی

اثبات میکنند که پیش از سه ماه بهمه حال یك تفنگی در جزیره انداخته شده است .

از وقت زوال پنج ساعت گذشته بود . مهاجران بهمین ملاحظه ها و افکارها قطع مسافه کرده میرفتند . تابه مار دماغه دومیل دیگر باقی مانده بود . اینمسافه را نیز طی نموده قریب بغروب بودکه بدماغهٔ مذکور رسیدند شب را در انجا بسر آوردن لازم آمد . آزوقه و خوراکهٔ کافی هم دارند . شکار هم درجنگل بسیار است دگرچه کمست مگر تدارك یك مأوائی !

ازین دماغهٔ عجیب الشکل بآ نطرف شکل وهیئت ساحل تبدل ورزید . تابحال زمین خاکی وچمنی بود امابعدازین سنگلاخی وریگزاری شده میرفت . مهاجران منزلگاه خود را درهمین جا که منتهای دماغه بود قرار دادند . هاربرد درمیان درختان درخت بانس رانیز درینطرف دیدکه بسیار است . پانقروف را مخاطب نموده گفت :

ـــ این درخت بسیار درخت قیمتدار وفوائد نثار است پانقروف .

ـــ چه قیمت وچه فائده دارد ؟

ـــ از پوست این درخت تراشه های باریك ونازك کشیده سبد هاو صندوقچه ها و قطیها ، و روبهای چوکی ، وکلاه ها ، وبسی چیزهای دیگر ساخته میشود . واگر میده کرده بحالت خمیر درآید از ان کاغذ بسیار اعلا بعمل میآید ، از شاخهای باریك آن چوبهای دست ، و لوله های توتون کشی وهزاران چیز دیگر ساخته میشود ، از ستونهای کلفت او دیرکهای خیمه ، ولوله های نل آب ، واگر تخته بریده شود برای سقفها ودیوارهای خانه هاچوب بسیار محکم ومتینی که اصلا کرم آ نرا نزند بوجود میآید اینراهم بتو بگویم که درهندستان شاخهای نازك وتازهٔ آ نرا میخورند . دیگر اینکه هرگاه ترکه های نازك آ نرادرسرکه بگذارند برای بعضی مرضها دوای بسیار نافع میشود ازبرگهای نورستهٔ تازهٔ آن یك شراب بسیار خوبی نیز بعمل می آید .

ـــ آیادگرچه میشود ؟

ـــ همینقدر مگر کافی نیست پانقروف ؟

— اینرا بگو که آیا مانند سیگاره کشیده میشود ویانی ؟
— واسفا که این نمیشود .
— چون چنینست بیك پسه هم قیمت ندارد چرا که دردمرادوا نمیکنند .
بعــدازین محاوره هاربروپا نقروف درپی تدارك محل ومأوای شب گذرانی خود شان افتادندودرینباب بسیارزحمت نکشیدند زیرادرساحل بسیارمغاره هایی یافتند که موجه های بحر بمرورایام آنراخورده و بعمل آورده بود . دریکی ازین مغاره ها که نسبت بدیگرمغاره هابزرگتروبکملترمینمود میخواستندکه داخل شوندکه ناگهان از درون مغاره یك صدای مهیب ودهشت آوری برامده ایشانرابخوف ودهشت انداخت . پا نقروف گفت :
— بس بگریزیم هاربر . چراکه تفنگهای مابه ساچمه پراست ، و این جانوری که این صدارا کشیدنه آنچنان مدهش جانوریست که به ساچمه هلاك شود .
اینرا گفته وازبازوی هاربر بشدت کشیده درمیان سنگهای سنگلاخ پنهان شدند . درین اثنایك حیوان بسیاربزرگ جثه مهیبی برون برامد این جانور « ژاغار » نام پلنگ بسیارخونریزی بودکه موهای پوستش سفید ، و خالهای سیاه بران بود . در حالتیکه چشمهایش برگشته ، وموهایش برخواسته ودمش را کج کرده بود غریدن آغاز نهاد . وچنان معلوم میشدکه این اول باریستکه انسان را دیده باشد بلکه میشناسد که انسان چه مدهش ، وازخود اوچقدربیشترخونریزتراست .
درین اثناژه ده ئون ازکنار یك سنگی روبروی جانورمذکوربرون آمد . هاربر چون اینحالت رادید چنان گمان کردکه ژه ده ئون ژاغاررانديده است لهذا خواست که فریاد دهد . ولی ژه ده ئون اورابخاموشی اشارت کرده روبروبرجانورمدهش پیش رفت ، بدرجهٔ که ده قدم فاصله درمابین اووژاغارباقی ماند . ژاغارخود راجمع نموده ، ودهن خودرابقدریکوجب ازهم بازکرده ، ودندانهای مدهش خود را بریکدیگر سائیده بردشمن مقابل خود بنای حمله آوری را نهاد . بمجردیکه میخواست برجهد

تفنگ ژه ده ئون فریاد کرده حیوان مدهش بر خاك بغلطید .

رفقا بتلاش تمام در پیش جسد حیوان خونریز دویدند که گلهٔ تفنگ ژه ده ئون در مابین دو ابروی ژاغار خورده مغزش را ازهم پاشانیده بود . ژه ده ئون از شکاریان بسیار بخته و ماهر یست که در هندوستان و افریقا در بسیار شکارهای شیر و پلنگ اثبات شجاعت ومهارت نموده است . هاربر اظهار حیرت نموده ژه ده ئون را گفت :

— سبحان الله ! این چقدر بی پروائی و درنگ! و چقدر توانائی و دلاوری بود که از شما ظهور نمود . بخدا که خیلی حیرت کردم .

— پسر من آنچیزی که من کردم شما هم میتوانید .

— آیا من ؟

— بلی ! هرگاه بخیال خود محکم کردی که این ژاغار نیست آهوست ، و بهمان تصور نشان گرفته آتش دهی تو نیز مانند من خواهی توانست .

پانقروف — اگر چنین باشد چه آسان کاریست .

ژه ده ئون — بغیر از ین دیگر چیزی نیست پانقروف . دوستان من ! حالا ایستادن بکار نیست . شام هم شد . ژاغار هم مغارهٔ خود را تا ابد بماوا گذارشد . ما هم باید مغاره را ضبط کرده شب خود را بکمال راحت در ان بسر آریم .

— اما اگر دیگر ژاغارها بیایند ؟

— در دهن مغاره آتش بزرگی می افروزیم جانوران درنده از آتش رم میخورند و بما نزدیك نمیشوند .

مهاجران بسوی مغاره متوجه شدند . تنها ناب به پوست کردن ژاغار مشغول بماند . چونکه پوست ژاغار برای مفروشات غرائبهاو زفرش گرانبهائی شمرده میشود رفقا چوبهای خشکی بسیاری بدهن مغاره گرد آوردند درون مغاره پر از استخوان بود . استخوان هارا یکسو افگنده مغاره را پاك کردند . تفنگهای خود را نیز به گله پر کردند . چوبها را نیز آتش دادند . طعام شام خودها را بکمال اشتها تناول کرده ، ویك

یك نفر به نوبت به پاسبانی مقرر گردیدند .

سیروس سمیت از چوبهای خشك بانس نیز بسیار گرد آورده در آتش انداخت . چوبهای بانس در اثنای سوختن بر هربندی که میرسید مانند یك تفنگی صدا میبراورد که این صداها برای نزدیك نگذاشتن حیوانات و حشیه علاج کافی دیده میشود . این ترتیب واصول نوی نیست که سیروس سمیت تنها امشب آنرا بروی کار آورده است . بلکه تاتاریان در آسیای وسطی از عصرها برای دفع کردن حیوانات و حشیه چوب بانس را میسوزانند . پانقروف چون اینصداهای گوش خراش چوب بانس را شنید هاربرد را گفت که :

— این فائدهٔ درخت بانس را نیز بقیمت بهائی آن بیفزا ! . .

—*[باب پنجم]*—

—*(فهرست)*—

عودت برکنار ساحل — شکل وهیئت ساحل جنوبی — درخت قماش میوه — یك لیمان طبیعی کوچك — رسیدن به نهر مرسی درنیمشب پیدا شدن کشتی شان .

سیروس سمیت ورفیقانش در مغاره ژاغار بکمال استراحت تابصبح بخوابیدند . صبح بوقت هرکس از خواب برخواسته بکنار ساحل فروآمدند . دیده های خود را بسوی دریاو کنار ساحل تاجائی که نظرشان کار میکرد بدوختند . مهندس بادوربین بهر طرف بکمال دقت تماشا کرد ولی هیچ یك اثری از وجود کشتی ویاانسانی که باینطرفها افتاده باشد نیافت .

حالا در جزیره تنها یك سمت جنوبی باقی مانده که دیده نشده است . و باقی همه اطراف گردش شده . درین دفعه که برای گشت و گذار برامدند بواسطهٔ کشتی در نهر مرسی بسوی غرب جزیره برامده وجود قضازدگانی را که تخمین کرده اند در ساحل غربی جستجو کردن خواستند . حالا آنکه ساحل غربی را سراسر گردش کردند از

وجود قضازده گان مظنون اثری نیافتند بلکه ساحل را نیز بیك وضعیتی دیدند که هیچ کشتی در انطرف نزدیکشده نمیتوانند . ژه ده ئون گفت .

— اگر بخواهیم که مسئلهٔ مشکلهٔ وجود داشتن قضازده گانرا در جزیره حل و فصل نمائیم میباید که ساحل جنوبی را نیز تماماً گردش کرده از راه دماغهٔ نجه به غرانیتهاوز برویم . آیاتا بدماغهٔ نجه از نجاچقدر مسافه تخمین خواهد شد موسیو سیروس ؟

— در آمده گیها و برامدگیهای ساحل را هم که داخل حساب کنیم بقدر سی میل تخمین میشود .

هاربر — امااز دماغهٔ نجه تا بغرانیتهاوز نیز بقدر ده میل مسافه موجوداست .

ژه ده ئون — همه را چهل میل فرض کرده بر همین راه رهسپار گردیم بهتراست . چرا که باینواسطه هم سواحلی را که تا به اینوقت ندیده ایم تحقیق و تفتیش میکنیم و هم مسئلهٔ را که فکرمارا سراسر مشوش و پریشان داشته حل و خاتمه میدهیم .

پانقروف — بسیار درست و خوب فرمودید اما کشتی خود ما نرا که در نهر مرسی گذاشته ایم چه خواهیم کرد ؟

ژه ده ئون — کشتی ما از بیست و چار ساعتست که در همانجا که بسته ایم مانده یك دوروز دیگر هم اگر بماند چه ضرر دارد . چونکه دزد در جزیرهٔ ما نیست که بترسیم که مبادا دزدی شود .

— اما من هر وقت که مسئلهٔ سنگ پشت را بخاطر می آورم در نبودن دزد شبهه ناك میشوم .

— جان من تو هم چه فکرها میدوانی . مگر کاسه پشت را آب دریا راسته کرده نبرده بود ؟ همچنین نیست موسیو سیروس ؟

مهندس بر پاسخ کلمهٔ «که میداند» را در میان لبهای خود زمزمه کرده دگر چیزی نگفت . ناب دهن خود را برای چیزی گفتن خواست باز کند ولی باز خاموش ماند مهندس گفت :

— بگو ناب چه میگفتی ؟

— اینرا عرض کردن میخواستم که هرگاه از راه ساحل جنوبی بغرانیتهاوز رفتن

خواهیم در پیش راه ما نهر مرسی میآیدکه ازان بچه خواهیم گذشت ؟

ژه ده نون — یا به آب بازی ویایك جالهٔ ساخته میگذریم . ازینکه دلهای ما همیشه بوسوسه باشد اگر یکقدری ترشویم باکی نیست .

همه رفقا برهمین یك قرار دادند که ساحل جنوبی را تماماً گردش نموده از راه دماغهٔ پنجه بغرانیتهاوز بروند . لهذا صبر کردن هیچ جایز نیست بایدکه بزودی براه افتند . چونکه چهل میل راه کم راهی نیست . نیمساعت پیش از طلوع مهاجران براه افتادند . تفنگهای خود را باگله پر کردند . توپ مانند هر وقت درجلو افتاده روانه شدند . ازدماغهٔ مار بقدر پنج میل مسافه رابرساحل محدب طی نمودند دراینقدر مسافه بازهیچ اثر انسان ویاشکسته پارهٔ کشتی نیافتند ، قسم محدب ساحل رابی ماندهگی ومشقت قطع کردند تاقسم معقرساحل که آخرهای کانهٔ واشینغتونست واصل شدند . تابه این حدود قسم ساحل جنوبی جزیره را تمام نمودندکه ازین حد به قسم جنوب شرقی جزیره داخل شدند . تابه نصف کانهٔ واشینغتون ساحل تمامهاریگزاراست که یگان یگان درخت نیزدیده میشود . بعد ازان تابد ماغهٔ پنجه زمین ساحل سنگستان غیرمنتظمی میشود . مهاجران اینطرفهارا این اول بار است که می بینند . پانقروف گفت که :

— ساحل دراینطرفها برای کشتیها بسیار ناهموار وتهلکه ناکست . هرکشتی که دراینطرفها نزدیکشود بهمه حال درریگ می نشیند و غرق میشود .

ژه ده نون — اگر غرق هم شود البته که یك تخته پارهٔ یادیگری ازان معلوم خواهدشد .

— اگر کشتی درساحل ریگزار غرق شود هیچ اثری ازان معلوم نمیشود . اما اگر درسنگلاخ غرق گردد پاره های آن معلوم می شود .

— چرا ؟

— چونکه درریگزار به بسیارزودی کشتی ناپدید میگردد .

بعدازظهربیکساعت مهاجران دروسط کانهٔ واشینغتون رسیدندکه تابه اینجاتمام

بیست میل مسافه را پیموده اند . مهاجران برای طعام خوردن و استراحت کردن یکقدری آرام کردند . بعد از نیمساعت باز براه افتادند . هم راه میزنند وهم هر نقطهٔ ساحل را بدقت از نظر میگذرانیدند . هر چیزیکه بنظر ناب و یا نقروف مید را مد همان دویده آنرا ملاحظه و تدقیق میکردند . اما در هیچ طرف هیچ اثری از کشتی قضازدهٔ نشان نمی یافتند . اگر کدام کشتی در بنظر فهامی آمد و یامی شکست چنانچه صندوق تابساحل رسیده یك تخته پارهٔ یایك علامهٔ دیگر نیز پیدامیشد اما آن اثر و علامه کجاست! بعد از دوساعت راه پیمائی در کنار ساحل بلب یك لیمان یعنی حوض طبیعی دریائی رسیدند که در میان سنگلاخها بیك وضع بسیار لطیفی پنهان شده ما نده بودکه این حوض نیز مانند حوض آبشار جهت غربی مینمود و لی در نحوض هیچیك نهر آبی نمیریخت . در پشت اینحوض یك بلندی موجود بودکه این بلندی بتدریج بلند گردیده درمیان جنگل تابقطرهٔ وسیعه که نزدیك غرانیتهاوز است امتدادمی یابد . رفقا برسر همین بلندی بر کنار حوض طبیعی دریائی برامده یکقدری آرام کردن و طعام خوردنرا قرارداد ندمهاجران بسبب ماندگی وره پیمائی باز بطعام خوردن مجبور گشتند . درجائیکه طعام میخوردند یك جائی بود که از سطح بحر شصت هفتادقدم بلند یك زمین بلندی بود . وازطرف شرق بحوض طبیعی ، وازطرف غرب بجنگل محاطه بود . از نجاهر طرف مشاهده میشد . مهندس بادوربین بهرسو نظرانداز دقت گردید . هیچیك علامه و نشانی نیافت . ژه ده ئون گفت که :

— در جزیره هیچ کس بغیر از مایان موجود نیست لهذا کسی که صندوق یافته گی مارا دعوا کند وجود ندارد . ما هم بکمال آزادی براستعمال کردن اشیای صندوق حق داریم .

هاربر — امادانهٔ ساچمهٔ که ازدهن پا نقروف برامده آنراچه کنیم ؟

— اینهم مسئلهٔ مشکل ! دربنباب چه بگوئیم ؟

مهندس — دربنباب میگوئیم که پیش ازسه ماه یك کشتی درینجا آمده و ازطرف همجنسان ما تفنگی انداخته شده ، وساچمهٔ آن بران آهو بره خورده وباز عودت کرده رفته اند .

ناب — پس معلوم شدکه طالع نارسا مارا با اینها ملاقی نمود که باینسبب چارهٔ یگانهٔ عودت وطن رانیزازدست بدادیم .

پانقروف — چون چارهٔ عودت وطن ازدست براٰمد حالاباید که چارهٔ رسیدن بمسکن خود را بیندیشیم . برخیزیدکه براه افتیم چرا که وقت باقی نماند . ✓

رفقا برپاخواستند ، وازکنار جنگل براه افتادند . درین اثنا توپ فریادزده بتاخت ازطرف جنگل درپیش صاحبان خود بیامدکه بدهنش یك پاره قماش گل پری گرفته بود . پانقروف ازدهن سگ قماش را گرفت مگراین قماش یك تکه سان بسیارکلفتی بود . توپ بشدت فریاد میکرد ، و بحرکات خود چنان میفهمانیدکه بسوی جنگل برویم . مهاجران درپی سگ پیروی کردند ، وتفنگهای خود را حاضرگرفتند . در جنگل هیچ نشانهٔ انسان واثرقدمی ندیدند . توپ بقدرپنج شش دقیقه رفته درپای درختی بایستاد ، وفریاد وفغان خود را بیشترکرد .

مهاجران هرطرف رادیدند وپالیدند هیچ چیزی نیافتند . پانقروف دفعةً فریاد براورده گفت :

— من دیدم ودانستم که چیست .

— چیست ؟ کجاست ؟

— برزمین نه بینید بالا نظرکنید بالا .

هرکس نظرخود رابسوی بالادوختند . مهندس گفت :

— دانسته شداین همان قماش بالون ماست که بقیهٔ آن راباد آورده درپند رختان بند کرده است .

پانقروف بکمال ممنونیت فریاد براورده گفت که :

— اینست سان بسیاراعلاو محکمی که سالهاازان پیراهن وزیرجامه ساخته بتوانیم وهیچ تمام نشود . امااراست بگوهوسیوسیپله چنین جزیرهٔ که درختان آن سانبار بدهد پسند تان نیست ؟

بحقیقت که پیداشدن قماش سان بالون برای مهاجران یك نعمت غیر مترقب شمرده میشود . برای رهائی دادن بالونرا از شاخهای درختان وفرو آوردن آن خیلی جد وجهد بعمل آوردند . ناب ، وهاربر ، و پانقروف بر درخت بالا برامدند ، و بسیار زحمت کشیدند تا آنکه بدو ساعت تمام ریسمانها ، وسان ، واسباب آهنی ولنگر آهنین آنرا همه رهایی داده بزمین انداختند . پانقروف گفت که :

— موسیوسیروس ! هرگاه از جزیره برامدن خواهیم معلومست که با این بالون نخواهیم برامد . زیرادانستیم که ببالون انسان بجائی که دلش میخواهد رفته نمیتواند . اگر ازمن میشنوید یك کشتی محکم ومتینی یکخرواری بسازیم وازین سان یك بادبانی برای او ببریم . باقی آنرانیز برای لباسهای خود صرف کنیم .

— این کارهارا بعدازین خواهیم اندیشید پانقروف حالا اینهارا دریکجای خوبی بخوب صورت نگه داریم .

بواقعی که بالونرا باجملهٔ آلات ولوازمات آن تا بغرانیتها وزبردن محالست چراکه همهٔ آنها بسیار سنگینست برای نقل دادن آن تابوقتیکه عرابه بسازند وعرابه را آورده بالونرا ببرند باید که آنرا دریکجائی حفظ کنند .

مهاجران به بسیار کشش وکوشش بالونرا تابحد سنگلاخهای ساحل رسانیدند و درمیان سنگلاخهایك شکاف بسیار بزرگی یافته بالون را باهمه لوازمات آن دران گنجانیدند ، وهرطرف آنرا باتخته سنگها وشاخه هاپوشانیدند . تابساعت شش به این عملیات زحمت کشیده واین حوضه رانیز« حوضهٔ بالون » نام نهاده راه دماغهٔ نجه را پیش گرفتند .

پانقروف باهمندس درراه ازکارهائیکه بعدازین ساخته میشود بحث رانده میگفتند که :

اول یك پلی برروی نهرمرسی ساخته ، یك سرك مکملی نیز از پشتهٔ منظرهٔ و سیمه تابحوضهٔ بالون کشیده میشود ویك عرابهٔ سبك ومحکمی بعمل آورده خودما آنرا به نوبت تا بحوضهٔ بالون کشیده ، بالونرا دران بارکرده بغرانیتها وز نقل میدهیم .

بعد ازان یك کشتی باد بان دار بسیار مکملی بعمل می آریم ، و بواسطهٔ آن دور و پیش جزیره را گردش میکنیم هنوز چها ! چها !

بوقت شام بدماغهٔ بیصاحب که صندوق اشیار ایافته بودند رسیدند . در نجا از هر طرف را بکمال دقت پالیده هیچ اثری نیافتند .

ازانجا نیزبی درنگ براه افتادند . هنگامیکه بکنار نهر مرسی رسیدند از نصف شب گذشته بود . درنجا نهر بقدر هشتاد قدم وسعت داشت . مهاجران ازین مانعهٔ نهر مرسی بسیار دلتنگ شدند . چونکه بسیار راه پیموده اند ، و ازسبب کوشش بلیغی که برای فرو آوردن و کنجانیدن بالون بعمل آورده اند ازحدزیاده مانده شده اند . حالا دگرهیچ چیزی آرزو ندارند مگر اینکه درغرانیهاوزدزامده بخواب راحت درایند . حالا آنکه درچنین حالت ماندگی خودرا در آب سرد انداخته بشناوری درچنین شب تیره گذشتن خیلی مهلك است . لهذا پانقروف بنا بروعدهٔ که کرده لازمست که یك حالهٔ تدارك نماید .

پانقروف و ناب بدون تأنی ودرنگ یك درختی را انتخاب کرده به تبرزدن آغاز نهادند . سیروس سمیت ، وژه ده ئون دریك کناری نشسته ، به انتظار ماندند . هاربر نیزبکنار نهربگردش بود .

درین اثناهاربر به نزد رفقای خویش دویده روی آب نهر رانشا نداده گفت که :

— روی آب به بینید ، این جسم سیاهی که میآید چه چیزاست ؟

پانقروف کارخود را گذاشته بکنارنهر آمد . وبدقت تمام برروی نهر نظرانداخت ، و بعد ازلحظهٔ که ملاحظه نمود فریاد براورد که :

— کشتیست ! کشتی !

همه رفقابسوی جسم مذکورمتوجه شده دیدند که بحقیقت یك کشتی کوچکیست که آب آنرامی آورد پانقروف بصدای بلند فریادبراورد که :

— اووو ! ... کشتی والا !! .

هیچ جوابی از طرف کشتی نیامده لحظه بلحظه نزدیکشده میرفت . تا آنکه بجائیکه مهاجران بود ند کشتی نزدیکشده برسید . پانقروف چون خوب نظر کرد فریاد براورده گفت که :

— وای ! این کشتی خود ماست ! به بینید که چه کشتی وفاداراست . ریسمان خودرا بریده دویده دویده آمده است .

مهندس — آیا صندال خود ماست ؟

پانقروف — بلی ! ببینید که بچه وقت و زمان مناسب خود را رسانیده است .

بحقیقت که این کشتی خود مهاجرانست که در نزدیك سر چشمهٔ نهر مرسی بدو ریسمان بد و درخت بصورت بسیار محکم بسته کرده مانده بودند . پانقروف وناب بد وعصا چوب دراز کشتی را کشیده بکنار رسانیدند . از همه پیشتر مهندس در کشتی جهید . ریسمانی که کشتی را باآن بسته بودند معاینه نمود . دیدکه ریسمان بریده وخورده نشده بلکه باز گردیده است . دیگر رفقا نیز در کشتی سوار شدند . ژه ده ئون چون حالت ریسمان رابدید گفت :

— اینست مسئلهٔ که . . . .

مهندس — بسیار حیرت آور است !

ژه ده ئون — هم بسیار بسیار حیرت آور !

بواقعی که اینمسئله خیلی غریب است . هرچه که باشد دم نقد برای مهاجران نعمت بسیار بزرگی شد . اماازهمه غریبتر اینکه بایچنین وقت لازم وموقع ضرورت رسیدن کشتی مسئله ایست که بجز کرامت وخارقه بر دیگر هیچ چیز حمل نمیشود . هرگاه یك قدری اولتر از رسیدن مهاجران میرسید البته که آنرا آب بدریامی انداخت .

اگر این واقعه در زمانهای پیش واقع میشد واز جای مهاجران هم مردمان کهنه عقل میبود همان لحظه حکم میشدکه اینجزیره پرطلسم است ، و پر از دیو و پریست ولی مهاجران ما ازانگونه اشخاصی نیست که باینگونه چیزهاباور کنند البته سبب حقیقی و

معقول آنرا باید بیابند درد م حاضر سبب معقول آن اگرچه مجهولست اما آخر پیدا خواهد شد . بیك چند پر کشی کشتی را بآنطرف نهر رسانیدند کشتی را بخشکه کشیده برزمین مناسبی نهادند . وبجایکی تمام بطرف زینهٔ غرانیتهاوز متوجه شدند . درین اثنا توپ بشدت ولوله فغان برداشت . ناب که از همه پیشتر بزیر غرانیتهاوز رسیده بود فریاد براورد که:

— زینه بجای خود نیست !

—﴿ باب ششم ﴾—

فهرست

قهر وغضب پانقروف — شب گذرانیدن در شمینه ها — فکر سیروس سمیت — یك مسئلهٔ غیرمنتظر — درغرانیتهاوز چه چیزها شده — بخدمت مهاجران چسان یك نوکری نوی میدراید .

سیروس سمیت ازگم شدن زینه خیلی اندیشه ناك و اندوهگین گردیده مبهوت بایستاد . رفقای دیگر بگمان آنکه مبادا باد زینه را بیکطرفی انداخته باشد بپالیدن و جستجو آغاز نهادند . هرطرف رابالیدند زینه را نیافتند . شب هم چون خیلی تاریك بود . هیچ چیزی دیده نمیشد .

پانقروف —اگر زینه را کسی بطریق لطیفه و مزاح برداشته باشد ، لطیفهٔ شیرین ومزاح نمکینی نیست ! بعدازین قدر ماندهگی وخستهگی به پیش خانهٔ خود بیائیم و زینه را نیابیم ، چقدر مشکل ؟

ناب— درجزیرهٔ لینقولن معلوم است که چیزهای خارق العادهٔ ناشدنی بوقوع می آید .

ژه ده ئون — درین باب چیز خارق العاده نیست وقتی که ما نبوده ایم دیگر کسی آمده درخانهٔ ما درامده ، وزینه رابالا کشیده است .

پانقروف — آیادیگر کسی ؟ آندیگر کس کیست ؟

ژه ده ئون — مگر دانهٔ ساچمه رافراموش کردی ؟

پانقروف — هرگاه که میگوئید در بالا کسی هست یك فریادی کنیم بلکه جواب بدهد.

کشتیبان این را گفته وبیك صدای بسیار بلندی (اووووو) گفته فریاد براورد.

مهاجران بجواب گوش گرفتند. اگرچه بعضی صدا های که ندانستند چیست ازغرانیتها وزمی آمد ولی صدای پانقروفرا کسی جوابی نداد. حقیقتاً که اینمسئله تنهامهاجرانرا نی بلکه هرقدر دلاوراشخاصی که باشند دوچار خوف وحیرت میسازد مهاجران بیچاره مانده گی ومشقت خودرا فراموش کرده بغم ازدست برامدن اقامتگاه نازنین خود افتادند. حالا نکه غرانیتهاوزتنها اقامتگاه شان نی بلکه بمثابهٔ خزینهٔ بی بهای شانست. درین هشت ماه هرچیزیکه ساخته، ویافته اند همه‌گی درانجاست که اگر آنها ازدست شان برايد سر از نو آنهارا بوجود آوردن چقدر مشکل ومدهش است. سیروس سمیت گفت :

— برادران! هرچه که آمدنی بود آمد. امشب رامیباید که بشمینه هارفته بسر آریم، وتابصبح انتظار بکشیم. فردا که روشنی شود به بینیم که چه میشود.

پانقروف — بسیار خوب! امامن به این حیرانم که این آدم بی ادب لا ابالی کیست که اقامتگاه مارا ضبط کرده است؟

اینسخن را پانقروف به نهایت قهرو غصب وروی خود را بسوی پنجره های غرانیتهاوز گردانیده باواز بلند گفت. والحاصل این بی ادب هرکس که باشد امشب میباید که مهاجران بشمینه هابروند، وتابفرداصبر کنند. لهذا توپ رادرمیان سنگهای زیر دیوارغرانیتهاوز دریکجای مناسبی گذاشتند که اگر واقعهٔ ظهور کند بجا بکی آمده مهاجرانرا خبردار گردانند، وخود شان بسوی شمینه هاروانه شدند.

اگر بگوئیم که مهاجران بیچاره شب رابراحت گذرانیدند غلط محض است. بیچاره ها تمام شب راتابصبح بیصبرانه ونا آرامانه بهزار گونه عذاب گذرانیدند. هرساعت بیرون میبرامدند که مبادا توپ غفلت نماید، ویك حادثهٔ ظهور کنند. سیروس سمیت ازوقتیکه بجزیره آمده تابه اینوقت بچنین پریشانی خاطر گرفتارنیامده، ژه ده ئون

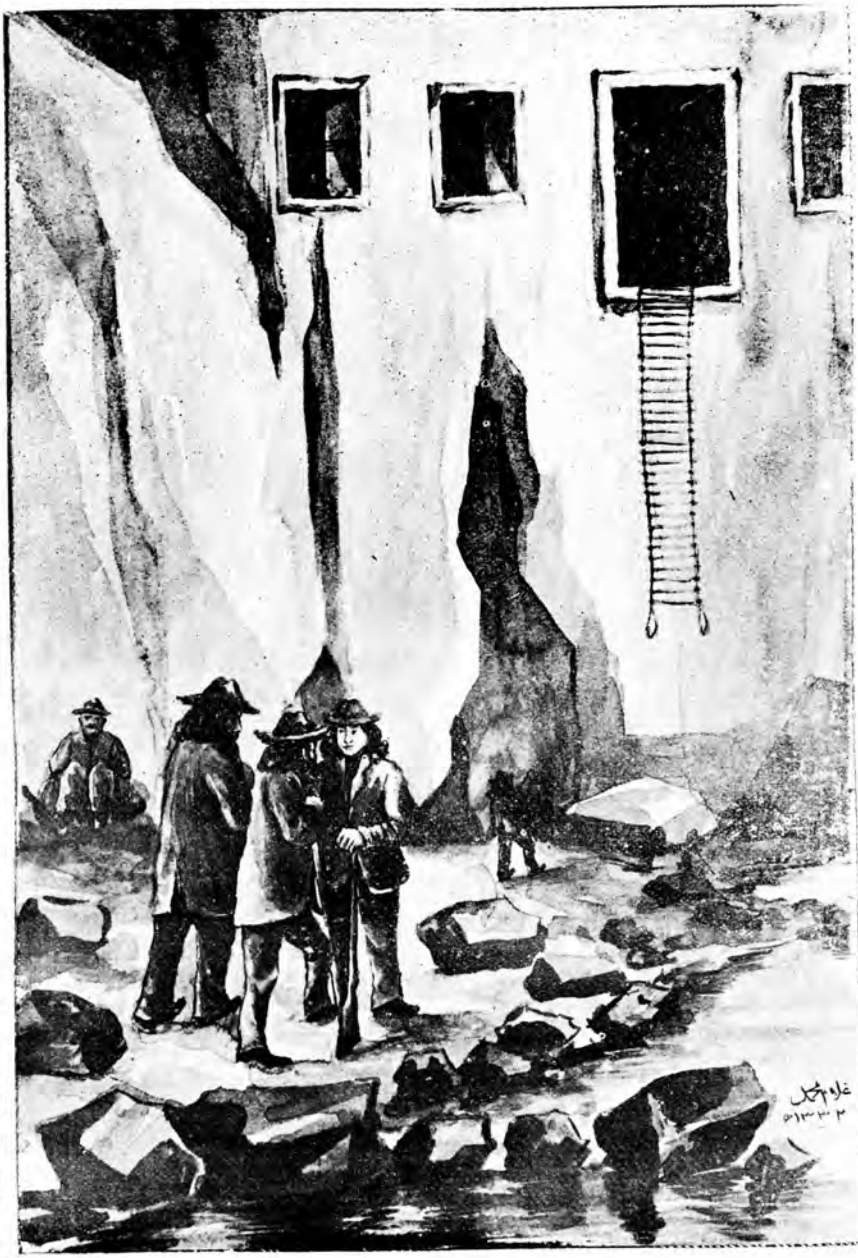
نیزبا مهندس هم افکار است چند بار آهسته آهسته باهمدیگر در خصوص اسرارها ئیکه در جزیره مشاهده شده ومیشود سخن هارانده . البته که در جزیره یك سری موجود است . آیا این سررا چگونه کشف نمایند ؟ هار بر نیز خیالات گوناگونی افتاده تصورات عجیب وغریبی میپروراند . ناب بسببی که اینگونه کارهایه افندیان اوراجع و عائد است خود را آنها برای کار و خدمت ومعاونت آنها حاضر و آماده داشته از اینگونه افکارات سراسر آزاده و بیك گوشهٔ خزیده بکمال راحت خوابیده است یا نقروف خیلی بقهر وغضب است . هرساعت خود بخود میگوید :

— این بازی که باما کرده اند هیچ خوش من نیامد . اگر کنندهٔ آن بکیا ربدستم بیاید وای برحال او !

سپیدهٔ صبح دمید . مهاجران تفنگهارا حاضر کرده وقه هارا بکمر آویخته بساحل ریگزار پیش روی غرانیتهاوز آمدند . بعد ازکمی ضیای شمس برتوافشان گردیده پنجره های بستهٔ غرانیتهاوز را ازمیان سبزه هانمودار گردانید .

اگرچه پنجره ها چنانچه که خود شان بسته گذاشته اند بحال خود است ولی در وازهٔ غرانیتهاوز را که در وقت برامدن محکم بسته بودند بازیافتند که ازین یك بخوبی معلوم شدکه یکی آمده ودروازه راباز کرده بغرانیتهاوز داخل شده است . زینه ، و ریسمان اسباب بالا کردن رانیزازجهت پایان نوك آنهارا کشیده بآستان دروازه گذاشته اند که یك قسم بالائی ریسمان زینه نیزیکقدری آویزانست که ازین هم معلومست که غاصبان چگونه مرد مانی هستند انمسئله هنوزهیچ معلوم نیست زیراهیچ کسی معلوم نمیشود . یا نقروف بازفریاد براورد : بازهیچ کسی جواب نداد . یا نقروف غضبناك گردیده فریادبراورد :

— اووو ! خاینهای ملعون! گویا که درخانهٔ پدرخود نشسته‌اید که هیچ جواب نمیدهید . ای غاصبان مال مردم ! ای دزدان دریائی ! ای رهزنان مالیزی ! اگرمرد باشید اول بیائیدبامردان نجه بدهیدبعدازان خانهٔشانراغضب کنید! ای ژون بول زاده‌ها!



زینه واسباب بالا کردنرا نیز از جهت پایان نوك آنها را بالا کشیده

پانقروف هرگاه کسی راباصول امریکا ژونبول زاده طعن وتشنیع کندبدانیدکه قهروغضبش بدرجهٔ نهایت شدت گرفته ولی این شدت وحدت اورا هیچ جواب دهندهٔ پیدانشد حتی مهاجران بشبهه افتادندکه بلکه کسی نیاشد اما ازبالابودن زینه بواقعی معلوم میشد که این شبههٔ شان خطاست . هاربرنفکر آن افتادکه اگریك تیری را بریسمانی بسته وتیررا بواسطهٔ کمان بیکی ازینه پایه های زینه برتاب کنیم که تیرریسمانرا ازینه پایهٔ زینه بگذراند امیداست که بکشیدن ریسمان زینه رافروآورده بتوانیم . این رأی هاربررا همه رفقاپسندیدند تیروکمان و ریسمان درشمینه ها موجود بود ناب دویده آنهارابیاورد . پانقروف ریسمانرابه تیربسته کرده به نوجوان بداد . هاربرنیز یکی ازینه پایه های زینه رانشان گرفته تیررا برتاب کرد . تیرعجردیکه ازخانهٔ کمان برامد به نشا نگاه مطلوب برخورد ، یعنی بیکی ازینه پایه های نزدیك دروازه برابرآمده ریسمانرا ازان بگذرانید . هاربرازین کامیابی خود شادان گردیده همان ریسمانرا گرفته میخواست که بکشد که دفعةً یکدستی ازدروازه برامده تیررازبوده بدرون کشیدپانقروف فریاد براورده گفت که :

— وای خائن! وای! دیدمش که چیست وکیست آخ ! اگربیك گله پایانت نینداختم آدم نخواهم بود !

اینرا گفته بسوی تفنگ دوید . ناب گفت :

— کرامیزنی ؟ کیست ؟

— وای . مگرتوندیدی ولی نشناختی که که بود ؟

— نی ! یکدستی دیدم ونشناختم .

— آن دست ، دست بوزینه بود . مگروقتی که مابرامده ایم بوزینه گان آمده اقامتگاه مارا ضبط واستیلا کرده اند . زینه رانیز آن ملعونان بالا کشیده اند .

درین اثنا پنجره های غرانیتها وزبازگردیده چهارپنج بوزینه های بزرگ قوی الجثه پدیدارگردیدند . گویاصاحبان کهنهٔ غرانیتهاوزراسلام میکردند . پانقروف گفت :

— من گفته بودم که این یك بازیئیست که باما کرده اند اما نمیدانند که بامن بازی کردن چیست .

اینرا گفته و تفنگ را بر داشت . نشانگرفته یکی از میمونهارا بپایان انداخت و باقی آنها گریخته بدرون در امدند . بوزینهٔ که بپایان افتاد از بزرگترین جنسهای بوزینه هاست که شکل آن نیز به انسان بسیار مشابهت دارد . هاربر چون این بوزینه را دید گفت که:

— این نوع بوزینه را در علم حیوانات « اورانغ اوتان » میگویند که بزرگترین اجناس بوزینه شمرده میشود ، و مانند انسان بدوپاراه میروند دم هم ندارند .

پانقروف — هربلا که باشند باشند ! حالاوقت درس خواندن علم حیوانات نیست ! من باین حیرانم که حالادرغرانیتهاوز چسان خواهیم درامد .

سیروس — صبر کنیم ! این حیوانات بامابسیار وقت ایستادگی وطاقت نمی آورند . آخر یك چارهٔ برای دفع آنهاپیداخواهیم کرد . شکر است که رهزنان دریائی مالیزی نیست .

— موسیوسیروس ! من تابه اوتاق خود ندرایم هیچ باور نمیکنم که بازغرانیتهاوز راصاحب شویم . چونکه بقدر دوسه درجن بوزینه بالاست . راه برامدن مارا نیز یکقلم از ماسلب کرده اند ، هم که میداند که چه خرابیهارسانیده اند ؟

ژه ده ئون — هرگاه بازیك تیری بیندازیم بلکه زینه رابپایان آریم .

هاربر باز تیررا بخانهٔ کمان کرده پرتاب نمود . بازاگرچه تیر به بته پایهٔ زینه رسیدولی چون زینه رابوزینه گان سراسر بدرون کشیده بودند مجرد کشیدن طناب ریسمان ازهم گسیخته زینه بپایان نیفتاد . پانقروف ازقهروغضب کف برلب آورده هزارهزار کفر میگوید . بحقیقت که حال مهاجران بسیار مشکل ولی خیلی خنده آوریك حالتیست .

دوساعت گذشت ، میمونها دوباره درنجرها معلوم نشدند . اما گمان نشود که رفتند ، چراکه راه بدررفت شان بجز زینهٔ غرانیتها وزدگر راهی نیست . وهم گاه گاه دستها ، وسرهای شان از گوشه وکنار پدیدار میشود که ها نلحظه به گاه تفنگ نشان گرفته میشدند .

مهندس — مابیك گوشهٔ پنهان شویم.ژه ده ئون وهاربرد، پشت یك سنگی پنهان شده تفنگهای خود را حاضر و آماده دارند بلکه میمونها باز معلوم شوند .

این رأی و فکر مهندس قبول گردید . ژه ده ئون وهاربریك سنگی را سپر کرده تفنگ بدست حاضر نشستند دیگر رفقا برای شکار وتدارك کردن غذا بجنگل رفتند چرا که خوردنی هم ندارند .

دوساعت دیگر نیز گذشت . باز اثری از بوزینه گان معلوم نشد . چنان معلوم میشود که بسبب کشته شدن یکی ازانها ، وصدا های دهشتناك تفنگهارم خورده در اوتاقهای غرانیتهاوز پنهان گردیده اند . یا آنکه ذخیره خوردنی و نوشیدنی مهاجران بیچاره رابجنگ آورده بخوردن و نوشیدن مشغول گردیده اند . مهاجران چون هربار تلف شدن اسباب وذخیره های خود رابدست این خبیثان می اندیشند دوداز دماغ شان میبراید . ژه ده ئون گفت :

— اینکار رابابد خاتمهٔ بدهیم چرا که بسیار دراز شد .

پانقروف — هیچ چارهٔ برای دفع این خبیثها نمی یابم . آیا چسان بالا برامده خواهیم توانست ؟

— من یك راه وچارهٔ اندیشیده ام .

— راه وچاره راچون شما اندیشیده اید منهم حکم میکنم که بغیرازهمان چاره دگر چارهٔ هیچ نیست !

— من میگویم که ازراه مجرای اول غرانیتهاوز که آنرادر تالاب بندوسد کرده بودیم باز کرده داخل شویم .

— آی خدااز شما راضی شود ! حقیقت که خوب اندیشیده اید . اینراه هیچ بخاطر من خطور نکرده بود . بواقعی که برای داخلشدن غرانیتهاوز ودفع کردن بوزینه گان غیرازین هیچ چاره نیست . اگرچه مجرای مذکور ازطرف مهاجران به بسیار محکمی بند شده است ولی ناچار باید که باز شود . این فکراز طرف همهٔ رفقا قبول گردید .

همان بکار آغاز کردند . بعداز یشین بودکه مهاجران ازشمینه مابیل وکلنگهارا بر دا شته اززیر نجره های غرانیتهاوز گذر کرده بسوی تالاب غرانت روانه شدند . توپ را برای پاسبانی درانجا گذاشتند هنوز بقدر نجاه قدم دور نشده بودند که یکی یکبار ولوله وفغان شدید توپ بلند گردید . مهاجران توقف نمودند . یانقروف گفت که :

— بدویم به بینیم که چیست ؟

همه رفقا بتاخت واپس گشتند . سبحان الله ! چه تبدلات غریب ازنجره های غرانیتهاوز مانند باران بوزینه باریدن گرفته است .

آیاچه خوف ودهشتی برای میمو نهادرداخل غرانیتهاوز حاصل شده که چنین بی اختیارانه وخوفناکانه خودرا ازدروازه . ونجره هاپرتاب کرده می‌اندازند ؟ حتی باوجود ذکاوتی‌که بوزینه ها دارند هیچ اندیشهٔ مرک خود را نکرده بی تأ نی وبلا درنگ یکی بردیگرخود را ازنجره ودروازه برتاب‌کرده می انداختند حالآ نکه اکثر شان درزیردیوارغرانیتهاوزدست شکسته وباشکسته وسرشکسته می‌افتادند . آیا ایچه بلای مبرم ، وترس دهشت توامی درغرانیتها وزبرینهاوارد آمده‌که مرک را ازان آسانترمیشمارند ؟

والحاصل این غریبه وخارقهٔ عجیبه رامهاجران بیك نظرحیرت و دیدهٔ عبرت تماشا کرده بپای غرانیتها وز آمدند ، واز آرامی وسکوتی که حاصل آمد دانستند که هیچ یك بوزینهٔ درداخل غرانیتهاوزباقی نمانده است . درپای دیوارغرانیتهاوزبقدر ده پانزده بوزینه بصورت نیمجان وبعضی مرده افتاده بودند . یانقروف پیٔ‌هم «هورا» های شادیانه راباآ وازبلندتکرارمیکرد ژه ده ئون گفت‌که :

— یانقروف ! آنقدر آثارشادمانی منما .

— آیاچرا ؟ مگرهمهٔ شان مردارنشدند ؟

— همه گی رامرده پندار ! امابرای ماچه فایده‌که هنوزراه برامدن غرانیتهاوز برای ماپیدا نیست .

— بمجرای اول بنا زیم .

مهندس — بلی ، باید که بمجرای کهنه مراجعت کنیم اما ایکاش اگر یك چارهٔ دیگری پیداشود .

درین اثنا گویاسخن مهندس راجواب بودکه دفعةً زینه ازدروازه بپایان افتاد . پانقروف چون این رادید بطرف مهندس نظر کرده گفت :

— دیدید موسیوسیروس ! اینست مسئلهٔ که هیچ عقل بآن نمیرسد .

مهندس — بواقعیکه همچنینست پانقروف .

اینرا گفته وبر زینه بالاشدن گرفت . پانقروف گفت :

— موسیوسیروس ! مبادا که هنوز ازان خبیثها کدام دانه موجود نباشد و بشما ضرری برساند . . .

— خواهیم دید .

رفقانیز مهندس را پیروی کردند . بعدازکمی همهٔشان بغرانیتهاوز واصل شدند . هرطرفرا گردیدند هیچ کسی را نیافتند . پانقروف گفت :

— آیانخواهیم دانست که این زینه را برای ما که انداخته باشد ؟

درین اثنا یك صدای خرخری بگوش شان آمد . مگریك بوزینهٔ بزرگی از مطبخ برامده درپیش روی پانقروف بدویدن آغاز نهاد . پانقروف تبری که بدست داشت بالا کرده خواست که برمیمون حواله کند . ولی مهندس مانع آمده گفت :

— مزن پانقروف .

— وای این موذیٔ خبیث راچسان بگذارم ؟

— بگذار چراکه زینه رااو برای‌ما انداخته خواهدبودچراکه دیگر کسی نیست .

پانقروف تبررا انداخته بمعاونت ناب وهاربرددرپی بوزینه‌افتادند ، و بمشقت بسیاری اورا گرفته‌باریسمان محکم بستند . بعدازانکه ازگرفتن و بستن آن فارغ شدند پانقروف یك (اوخ) درازی براورده گفت که :

— حالا اینرا چه خواهیم کرد ؟
هاربر — اینرا خد متکار خواهیم کرد .
هاربر اینسخن را بطرز لطیفه و مزاح نگفت بلکه باو معلوم بود که این جنس بوزینه اگر تعلیم و تربیت شود مانند انسان کار میتواند . هاربر و دیگر رفقایه بوزینه نزدیکشدند هاربر جنس این بوزینه را بنام « اورانغ اوتان » نشانداد مهاجران دیدندکه ایحیوان به انسان بسیار مشابهت دارد زاویهٔ وجهیهٔ این بوزینه بازاویهٔ وجهیه مردمان هوتنتو ها ، واوسترالیائیها بسیار نزدیك و برابر است . آثار وحشت ، و بی فکری ، و بی صبری و ناپاکی که در دیگر بوزینه گان دیده میشود درین جنس بوزینه دیده نمیشود . این جنس بوزینه که مانند انسان برپاهای خود راه میروند هرگاه در خانه ها تربیه و تعلیم شود بکارهای جاروب کردن خانه ، وگذاشتن سفره ، و برس زدن کالا ، ورنگ دادن بوت و بسی ازینگونه کارها خیلی بکار میآید . بکار دو نجه نان خوردن ، وشراب نوشیدن نیز زود مألوف میگردد (بوفون) نام حکیم مشهور طبیعی ازین جنس یك بوزینهٔ را درزیر تعلیم و تربیه گرفته بسیار سالها خد متگار صادق اوشده مانده است .
این بوزینهٔ که مهاجران آنرا بسته گرفتار کرده اند به بلندی شش قدم ، ووجودش قوی ، وسینه اش فراخ ، کاسه خانهٔ سرش مدور ، پشمهایش نرم ، چشمهایش کوچك واثر ذکاوت دران پدیدار ، دندانهایش سفید ، ازدم وسرین سرخ نیز محروم ، دستهایش دراز یك بوزینهٔ بود . درذقنش یك کمکی ریش سرخ رنگی نیز موجود است یانقروف گفت :
— یك خدمتگار تنومند باهوشی معلوم میشود اما ایکاش که زبانش میفهمیدیم که اجرت نوکری اورابا او کوتاه و فیصله میکردیم .
ناب ازمهندس پرسید که :
— آیا افندی من براستی این بوزینه رابخدمتگاری خود قبول خواهند فرمود ؟
— آری ناب اما تومیباید که رشك نبری .

هاربر -- من امید قوی دارم که خدمتکار بسیار امین وصادق خواهد شده هنوز جوانست تربیه وتعلیمش بسیار آسان، هرگاه جبروزور بروکنیم ، وخوب پرورش دهیم او نیز بما مربوط گردیده میماند ، وجدائی نمیخواهد .

یانقروف کین وغضبی را که به بوزینه گان پیدا کرده بودفراموش کرده گفت که :

— پرورش وتربیهٔ بوزینهٔ خود رامن بعهده میگیرم .

بعد ازان بسوی بوزینه دیده گفت :

-- ای رفیق توما ! بگو به بینم چه طور هستی ؟

بوزینه بیك خرخری جواب داد . یانقروف بازپرسید که :

— خوب ای رفیق بعدازین توهم ازمامهاجران شمرده میشوی ؟ آیاخدمتکاری موسیوسیروس راقبول میکنی ؟

بوزینه بازیك خرخری کرده کله جنبانی نمود .

یانقروف — اما تنخواه منخواه نیست . تنها شکمت را سیر میکنیم .

بوزینه باز درمقام تصدیق خرخری بعمل آورد .

ژه‌ده ئون — خدمتکار ما بسیارکم گو افتاده .

یانقروف — بسیار خوبست ، چونکه بهترین خدمتکاران کم گو ترین آنهاست .

اینستکه باینصورت یك مخلوق نوی دیگر نیز درمیان مهاجران آمیخته گردید . یانقروف نام این بوزینه را بنابرعایت بوزینهٔ کوچکی که درمملکت خود داشت (ژوبیتر) نهاد که برای تخفیف تنها (ژوب) فریاد کرده شود . این نام هم ازطرف همهٔ رفقاقبول گردید . استاژوپ نیز رسما نهایش باز گردیده درغرانیتهاوز باقی بماند .

باب هفتم

فهرست

مهاجران بسببی که بدون باز کردن مجرای کهنه به اقامتگاه خود در آمده توانسته اند، و بی آنکه بزدوخورد بابوزینه کان مجبور شوند خود بخود از شر آنها وارهیدند خیلی شاکر و مسرور میباشند . و بحقیقت که اینمسئله شایان شکران و ممنونیت یك مسئله ایست . درحالتی که بیل و کلنك را برداشته برای کشادن راه مجرای قدیمی میرفتند در اینحالت گرفتار آمدن بوزینه کان بیك خوف و دهشت مجهول سببی و انداختن خود را از پنجره های غرانیتهاوز حقیقتاً که هم شایان حیرت ، وهم سزاوار ممنونیت یك حادثه ایست .

آنروز را تماماً به نقل دادن لاشه های بوزینه کانرا از پیش غرانیتهاوز و انداختن آنهارا در نهر مرسی مشغول گردیدند . وقت شام به اقامتگاه خود آمده به انتظام دادن جای خودها پرداختند . بوزینه کان بسیار خرابی در غرانیتهاوز نرسانیده بودند ، و هیچ چیزی را نشکسته بودند . تنها اشیا و اسباب هارا از یر و زبر کرده بودند . ناب به ساختن و ترتیب دادن خانه ها مشغول شده بیکساعت باز هرچیزی را پس بجایش نهاده ، واو جاغهارا آتش کرده به حاضر کردن طعام سرگرم شد .

مهاجران چون خیلی مانده و گرسنه شده بودند بکمال اشتها شکمهای خود را سیر کردند . ژوب را نیز که نوکر نوشانست فراموش نکرده از خوردنیهای خود بسیار چیزها در پیشش بریختند که او نیز بیك طور شکر گذارانه خوردن گرفت . بعد از طعام مهاجران بر گرد میز گرد آمده از بعضی کارها ئیکه ساخته شود ، و نقشه ها ئیکه کشیده شود مذاکره و مشاوره کردند .

مهمترین کارهائیکه اولتر ساختن آن ضروری دیده میشود همانا ساختن یك پلیست بر روی نهر مرسی که بواسطهٔ این پل پشتهٔ منظرهٔ وسیعه را باجهت جنوبی جزیره ربط نمایند . دوم کاریکه اجرا شود بوجود آوردن بعضی مرغانچه ها ، وکبوترخانه هاست که دران مرغ وکبوتر پرورانند واز تخم وگوشت آنها فایده برگیرند . ودیگر اینکه برای پرورانیدن گوسفندان کوهی که در کوه فرانقلن دیده اند یك آغیل بسازند تا ازچوچه گیری وشیر وپشم آنها منفعت بردارند .

روز دیگر مهاجران برای آغاز کردن بکار پل سازی جملهٔ اسبابهای نجاری ، ومیخها وچپهارا برداشته بساحل فرامدند . ژوب را درغرانیتهاوز گذاشتند وبرای احتیاط که مبادابگریزد یك زولانهٔ چوبئی اختراع کرده گئی خود پانقروف را به پایش انداختند . وهم برای احتیاط که مبادا زینه را ببالا بکشد درزیر غرانیتهاوز یکدو میخ چوبئی بسیار محکمی برزمین زده زینه راباآن محکم به بستند وبکنار نهر مرسی آمدند . درجائیکه نهر کج گردی پیدا کرده مهندس توقف نمود زیرا پیش ازین مهندس آنجارا برای پل ساختن موافق یافته بود . وبحقیقت که به این محل هرگاه پل ساخته شود تابه حوضهٔ بالون سه میل مسافه باقی میماند که تاآنجا راه را نیز یکقدری هموار وبرابر ساخته تابطرف جنوبی راه رفت وآمد ونقلیات بسیار آسان میشود .

سیروس سمیت دراینجا ازمسئلهٔ که از بسیار وقتها درانباب تصور وتفکر دوانیده برفقای خود بیان نمود . تصور مهندس اینست که پشتهٔ منظرهٔ وسیعه که شمینه ها، و غرانیتهاوز ، وکشتزار گندم ، وچیزهائیکه بعدازین ساخته میشود ومانندآغیل گوسفند، وکبوترخانه ، ومرغانچه همه گی درداخل آنست بحالت جزیره تحویل دهند تاآنکه ازمهاجمه وتعرض حیوانات وحشیه وغیرهم محفوظ ومصون بماند . صورت اجرای اینکار نیز بسیار آسانست . چونکه دروقت حاضر سه طرف تپهٔ منظرهٔ وسیعه باآب محاطست . باینصورت که درطرف شمال غربی از حد مجرای کهنه تا بحد مجرای نورا آب تالاب غرانت احاطه داشته است . جهت شمالی را نیز آب مجرای نو که بواسطهٔ

آبشار بر کنار ساحل جوی آبی تشکیل داده است ، و بسببی که بواسطهٔ نیتر و غلیسرین مهندس آنرا بعمل آورده نام آنرا « نهر غلیسرین » نهاده اند احاطه کرده است جهت شرقی از حد آمیختن نهر مرسی تابحد نهر غلیسرین بابحر محاطه است جهت جنوبی نیز بانهر مرسی گرفته شده است . ماند یك جهت غربی که اگر از تالاب غرانت تابه نهر مرسی یك جوئی یاخندقی کنده شود پشتهٔ منظرهٔ وسیعه از هر طرف با آب محاط گشته شکل جزیرهٔ مکملی را میگیرد . و از هرگونه تعرضات و مهاجمات محفوظ میماند . این جزیرهٔ پشتهٔ منظرهٔ وسیعه را باسه پل متحرك عاریتی که شب برداشته شوند و روز گذاشته با اطراف سائره متصل میگردد .

سیروس سمیت برای آنکه فکر و تصور خود را خوبتر برفقای خود بفهماند نقشهٔ تپهٔ وسیعه را کشیده تصورات خود را بخوبی نشانداد که همه رفقا بخوبی دانستند واز طرف همه گی باتفاق آراو کال ممنونیت قبول کردند . پانقروف از شادی بسیار برجهیده گفت:

— اول از پل ساختن آغاز کنیم .

مهاجران بکمال شوق و گرمی به پل سازی ابتدا کردند . از جنگل ستونها بریدند ، بقدر لزوم آنهارا تقسیم نمودند . این پل بدو قسم تقسیم مییابد که قسم جهت تپهٔ منظرهٔ وسیعه ثابت ساخته میشود ، وقسم طرف جنگل متحرك یعنی که در وقت لزوم گذاشته وبرداشته شود . بر نهر مرسی بسبب پربری او پل سازی یکمدت درازی میخواهد . ولی هرگونه تخته وستون وچوبهای کار آمدنی در جنگل فاروست بسیاراست . آلات وادوات نجاری شان نیز مکملست . مانند مهندس یك کارفرمائی ومانند رفقای مهندس مزدورانی هم موجود است که به این سببهاهیچ مشکلاتی دیده نمیشود .

سه هفته کامل بی فاصله مهاجران سعی و کوشش بعمل آوردند ، هواهم خیلی خوش وموافق بود تنها در وقت خواب بغرانیتهاوز میروند باقی تمام روز رابساختن پل صرف مینمایند . درظرف ایمدت ژوپ بمهاجران خیلی ازخیلی آموخته گردید . اما پانقروف هنوز زو لانهٔ پای اورابرنداشته . سراسر آزاد ماندن ژوپ رامعطل

مانده اند تا آنکه منظرهٔ وسیعه حالت جزیره را بگیرد . توپ نیز با ژوب خیلی خوب الفت پیدا کرده بدوستی گذران میکنند . ژوپ درخصوص چوب آوردن و اره کشی وغیرهم بسیار معاونت به مهاجران میرساند .

در ۲۰ ماه تشرین ثانی پل باتمام رسید . قسم متحرك آن به بسیار آسانی برداشته وگذاشته میشود . هر وقتیکه برداشته میشود بقدر بیست قدم یك کشادهگی حاصل می آید . بعد ازانکه پل تمام شد مهاجران بالون را آوردن خواستند ، ولی آوردن بالون موقوف بدو چیز دیگر است ، اولا ساختن راه دوم ساختن عرابه . باوجود آنهم تا ساخته شدن این دو چیز ناب ویا نقروف یکبار به حوضهٔ بالون رفته بالونرا معاینه و مشاهده کردند در جایی که حفظ کرده بودند دیدند که هیچ آسیبی بآن نرسیده و همچنان بحال خود مانده است .

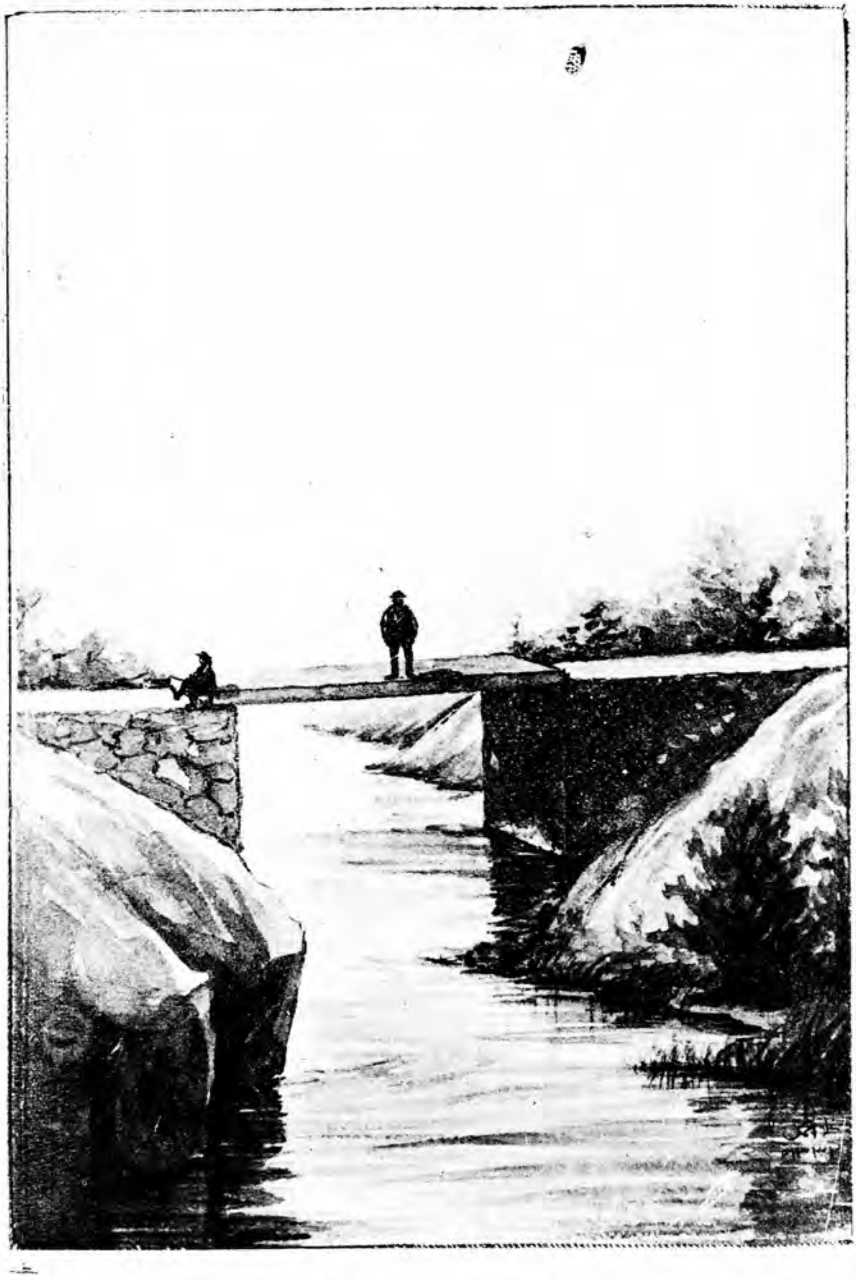
روز دیگر پانقروف گفت که :

— آیا کشتزار گندم خود مانرا فراموش کردیم ؟

حالا آنکه وقت درو رسیده است .

بواقعیکه دانهٔ گندم بکمال رسیده بود ، چنانچه مهندس گفته بود همان یکدانه گندم ده خوشه بعمل آورده بودکه باینواسطه مهاجران صاحب هشتصد دانه گندم گردیدند . محصول گندم چون در شش ماه بسر رسیده است ازین معلوم گردیدکه در سال دوبار حاصل گرفتن ممکن است . مهاجران نجاه دانه گندم رابرای احتیاط نگاه داشته هفصدو نجاه دانهٔ دیگر آنرا در زمین شدیار کردهٔ که به بسیار دقت و احتیاط حاضر کرده بودند کاشتند . پانقروف دوروادور مزرعهٔ گندم رایك دیوار خار بست بسیار محکمی کشیده ، وهم برای نزدیك نشدن مرغان وضرر نرسانیدن پرندگان به شکلهای مختلف وصورتهای مدهش چشمار وهاساخته درهرهرجای کشتزار بخلانید .

در ۲۲ تشرین ثانی سیروس سمیت نقشهٔ خندقیکه درطرف غربی پشتهٔ منظرهٔ وسیعه کندن آن تصور شده است حاضر نموده درانطرف چون سنگستان موجود بود



در ۲۰ ماه تشرین اول پل به اتمام رسید

باز به نیترو غلیسرین مراجعت کردند . بعداز پانزده روز سعی و کوشش یك جر بسیار کشادهٔ بمطلوب موافقی باز کردید ، واز تالاب غرانت آب درین جر جاری گردانیده تا به نهر مرسی جوی جاری بعمل آوردند . نام این جر را نیز (جوی غلیسرین) نهادند .

دوسه روز دیگر نیز بساختن پل متحرك آن کوشش ورزیده در پانزدهم ماه کانون تمام کارهای جزیره ساختن پشتهٔ منظرهٔ وسیعه باتمام رسید و بنا بر تصوری که مهندس کرده بود چار طرف پشتهٔ منظرهٔ وسیعه با آب و پلهای متحرك محاط آمد .

در ماه کانون اول هوا خیلی گرم گردید . ولی مهاجران بازهم ازکار وعمل فارغ نه نشستند . به ساختن مرغانچه وکبوتر خانه ها آغاز نهادند .

جای مرغانچه و کبوتر خانه را در جهت جنوب شرقی تالاب انتخاب کردند . بقدر نیم جریب زمین را بیك دیوار چوبئی خار بستی جدا کرده درمیان آن چند عدد مرغانچه وکبوتر خانه بنا کردند .

در مرغانچه ها از نوع کلنگ ، ومرغ آبی ، وقاز یك یك جفت گذاشتند که آنهارا نیز پانقروف وناب به بسیار سهولت بواسطهٔ دامها وتلك ها گرفتار آوردند . کبوترهارا نیز ازمیان شکافهای سنگلاخهای کنار مرسی بدام آورده درکم مدت درکبوتر خانه ها آنهارا آموخته کردند .

تپهٔ منظرهٔ وسیعه ازوقتیکه بحالت جزیره تحویل نموده زولانه را ازپای ژوب برا وردند . بوزینه به افندیان خود یك رابطه ودوستئی عجیبی رسانیده که هیچ خیال جدائی وگریختن را ندارد .

دراول ماه کانون ثانی یك واقعهٔ عجیبی ظهور نمود : درحالتیکه مهندس ، وژه ده ئون ، وپانقروف وهاربر درغرانیتهاوز مشغول به بعضی کارها بودند وناب ، وژوب ، وتوپ در جزیرهٔ منظرهٔ وسیعه گردش میکردند . دفعتهً صداهای ناب و توپ بیك ولولهٔ شدیدی بگوش مهاجران برخورد . مهندس ورفقا بچابکی برامدند . دیدندکه یك دوحیوان بسیار خوش شکل و ظریف چابکدوی که به بزرگی یك خربزرگ

می آمدند باینطرف و آن طرف بد ویدن بودند ناب وتوپ وژوب در پئی آنها افتاده « بگیرید ! بگیرید ! » گفته فریاد وولوله میکردند مگر اینها در وقتیکه پل نهر مرسی بند بوده داخل جزیرهٔ منظرهٔ وسیعه گردیده اندو چون پلها برداشته شده در جزیره اسیر گشته باقی مانده اند . اینها از اسپ خوردتر ، واز خر بزرگتر متناسب الوجود وخیلی چست و چالاك چارپایانی بودند . هاربر بمجردیکه آنهارا دید گفت که :

— اینها اوناغاست ! اوناغا !

ناب — خر خواهد بود !

هاربر — نی ناب ! اینهارا اوناغا میگویند . اگرچه از جنس خر شمرده میشود ولی نمی بینی که گوشهای اینها از خر کوتاه تر ودر جثه وتنه بزرگتر وتوانا تر هستند .

پانقروف — هرچه که هست باشد . برای ما بسیار لازم وکار آمدنی میباشند . توقف لازم نیست بگیریم بدویم چونکه برای کشیدن عرابه مارا بسیار بکار است .

ناب و پانقروف دویده یك دوریسمان آوردند . واز ان کمندی ساخته بعداز بسیار تك وتاز یکی از انهارا گرفتار آوردند . پایها و گردن آنرا بسته در دایرهٔ که برای مرغ بچه ها و کبوتر خانه ها ساخته بودند در یك گوشهٔ میخ کردند . مادهٔ آن بعداز کمی خود بخود داخل دایره گردیده در پهلوی نر خود بایستاد آنرا نیز بآسانی ریسمان بند کرده از دست و پا بمیخها بسته کردند .

مهاجران چند روز متصل بساختن وهموار کردن راه سرك مانند حوضهٔ بالون کوشش ورزیدند . از حد پل مرسی تا بحوضهٔ ،مذکور بقدر سه میل مسافه موجود است سنگ ها ودرختها ئیکه پس کردن وزدن آنها لازم دیده میشد برطرف کرده چقورپهاو بلندیهارا بقدر ضرورت هموار و برابر ساخته بر کوتاه ترین راه ها یك سرك مکملی بوجود آوردند .

چند روز دیگر نیز بساختن گادی بارکشی بسیار سبك ومحکمی مشغول گشتند . بمهارت نجاری پانقروف ومددرسانی رفقا آنهم بحسن صورت انجام یافت . ماند کار

ساختن جوت و لجام و دیگر اسباب عرابه که آنرا نیز بیك طور سردستی وکار گذرانی پانقروف ومهندس بدوسه روز حاضر کردند .

درضرف اینچند روز هاربر وناب از تیمار وتربیهٔ اوناغها یعنی گوره خرها نیز فارغ نه نشسته حیوانات مذکوره را بخوبی رام و آموخته گردانیدند . در پنجم ماه کانون ثانی گوره خرهارا بعرابه بستند . دراول امر راندن آنها خیلی مشکل شد ولی عنادپانقروف وقچین نواختن پانقروف رفته رفته گوره خرهارا مجبور آرام آورده بعد بعد ازانکه یکچندبار درزمین های صاف پشتهٔ منظرهٔ وسیعه باینطرف و آنطرف دوانیدند پانقروف لجام آنهارا گرفته . ومهندس وژه ده ئون وهاربر در عرابه نشسته وناب گوره خرهارا قچین زده راه حوضهٔ بالون را گرفتند ودرکم مدتی بیواقعه وحادثه بحوضهٔ مذکور واصل شدند بالون را باجملهٔ لوازمات آن درعرابه بارکردند . وتا بزیر دیوار غرانیتهاوز رسانیدند . وقتیکه مهاجران بغرانیتهاوز رسیدند شب شده بود . پانقروف اوناغهارا از عرابه باز کرده وبجای شان بسته کرده ، و آب وعلف وتیمار آن را بجا آورده بغرانیتهاوز آمد .

پانقروف هنگامیکه در اوتاق خود درامد برخوابگاه خود دراز کشیده چنان (اوخ !) دور ودرازی براورد که عکس صدای آن درمیان سنگهای غرانیتهاوز بقدر دوسه دقیقه طنین انداز گردید .

—(باب هشتم)—

== فهرست ==

هفتــه اول کانون ثانی رابدوختن وبریدن لباسهای خود حصر کردند . قماش

سان بالونرا ازهمدیگرباز کردند و آنرا تخته تخته ساخته در اول امر با جوهر اشقارو بوتاس پوست موم جامه گی آنرا برداشتند . بعدازان آب بسیاری گرم کرده باصابون آنرا بصورت مکملی شسته مانند تخم مرغ سفید کردند . بعداز خشکشدن ازان پانتلون، وجاکتها ، و پیراهنها وجرا بهاحتی پوشهای نهالین ، ومتکا ، ولحاف نیز بریدند ، وآنها را باسبزه های خشکیدهٔ در یا بی پرکرده بر تختهـای خواب خود انداختند ولباسهای پاك سفید خود را پوشیده ، وشکرهای عظیمی بدرگاه خالق کارساز ادانموده استراحت کردند .

مهاجران از پوست ماهی فوق بوت های بسیار محکم ومتین کار آمدنی که از زینت عاری بود ولی راه رفتن به آن خیلی آسان وراحت مینمود نیزساختند .

گرمیهای بسیارشدید جزیرهٔ لینقولن نیز آغاز نمود . درزیر درختهای بهم پیوست جنگل برکنار نهرمرسی شکار خیلی خوش و لذت آوری بعمل میآمد . تفنگ ژه ده ئون هیچ تیرش بخطانمیرفت ها ربرو پانقروف نیزخیلی در نشان زدن مهارت پیدا کرده اند . مهندس اگرچه شکارانداز بسیار ماهریست ولی به شکار مشغول نمیشود چونکه بدیگر تصورات مشغولست .

سیروس سمیت به این فکر افتاده که یك چیزی بجای باروت بسازد چونکه کفایت کردن باروت یافته گی خودشانرا میداند . بسببی که معدن اسرب درجزیره نیست مهندس ازدانهٔ آهن گله وساچمه ساختن را تصور کرده . و لی برای باروت همهٔ مساله موجوداست که ساختن آنرا مهندس آسان میداند . امابا وجود آن هم چون ساختن باروت بسیاردقت و احتیاط میخواهد مهندس خواست که جسم دیگری بعمل آرد تابجای باروت قایم گردد ، وهم کار آسانترشود ، وهم قوت آن ازباروت بیشترباشد . پانقروف پرسیده :

— بعوض باروت چه چیزرا استعمال خواهیم کرد ؟

— پیروقسیل .

— پیروقسیل چه چیزاست ؟

— باروت پنبه .

— باروت پنبه باید که از پنبه ساخته شود ، پنبه کجاست ؟

— نی پانقروف ! باروت پنبه از پنبه ساخته نمیشود . بلکه از جسمیکه آنرا سللوز میگویند ساخته میشود که این جسم نیز در جزیرهٔ ما بسیاراست .

— سللوز چیست .

— سللوز تارهای غبار مانندیستکه برلیفهای اولئی پوستهای نباتات موجوداست . وچون این تارهای غباری درپوست بوته پنبه بیشتراست ازانسبب اکثر ازان جمع می کنند . اما درجزیرهٔ ما اگرچه بتهٔ پنبه نیست ولی دیگر نباتاتیکه این موادرا دارد بسیار است . حتی درخت بیلسان نیز درینجا موجوداست که موادسللوز بران بسیاراست .

— بسیار اعلا ، باروت سازی را بنا کنیم .

مهندس رفقای خودرا بجمع کردن لیفهای درخت بیلسان امر نمود . رفقا نیز بسیار شاخهای نبات مذکوررا گرد آوردند ، وتارهای غباری لیفهای اولئی اینهارا جدا ساختند . حالا این سللوزهارا پیروقسیل ساختن لازمستکه آنهم موقوف برتدارك کردن جوهر حامض آزوتست . وچون حامض کبریت نام جوهررا مهندس پیش ازین برای نیتروغلیسرین حاضر کرده بودو حالامقدار کافی ازان جوهر بدست دارند و شورهٔ خالص نیز بسیاراست لهذا جوهر حامض کبریت را باشوره معاملهٔ کیمیویه داده جوهر حامض آزوت که مطلوبست بعمل آورده شد . بعدازحاضرشدن حامض آزوت سللوزهارا درحامض مذکور بقدریکشبانه روز بخوابانیدند . وبعد ازان کشیده وبآب شسته خشك کردند که باینصورت پیروقسیل بوجود آمده حاضر گردید . این قسم باروت ازباروت عادتی بشدت وقوت باربار افزونتراست . وهم دررطوبت خراب نمیشود ، وهم تفنگ را چرك نمیکند دودش نیز خیلی کم ورنگ آنهم سفیداست . اما علتی که داردقوت وشدت فوق العادهٔ اوستکه باینسبب هرگاه یکقدری ازدرجهٔ لازمی

آن بیشتر گردد تفنگ راازهم می‌کفاند . برای دفع این علت دقت و احتیاط راپیشه گرفتن لازمست . اینست‌که باینصورت خیلی باروت مهاجران رابدست آمد .

بقدردوجریب زمین راازتپهٔ منظرهٔ وسیعه جدا ساخته بخوبی شدیار کردند ، ودیگرطرفهای آنرابرای چراگاه بحالت چمنزارگذاشتند . سرکهاوراههامنتظم‌وکرد بست های گلکاری نیزدرجاهای مناسب تپهٔ منظرهٔ وسیعه بوجود آوردند . درزمین شدیارشدهٔ خویش که غیرازکشتزارکنند مست انواع نباتات سبزه‌کاری مانندسبزی‌پالك ، وپنیرك ، وسیب زمینی‌وغیرهم‌که هاربر آنهاراازجنگل فاروست ودامنهٔ کوه فرانقلن بحالت بیابانی وخودروئی یافته جمع کرده بود کاشتند ، وآنهارا تربیه وپرورش‌کرده محصولات خوبی ازان حاصل آمد درکرد بستهای گلکاری نیزانواع تخمهای گلهای خودروی بیابانی راکاشته بعدازتربیه وپرورش خیلی گلهای‌اعلای باغی بعمل آمد . سرکهانیزرفته‌رفته‌بسبب گردش‌ومروروعرابه‌پخته‌ومحکم‌گردید . والحاصل‌پشتهٔ جزیرهٔ منظرهٔ وسیعه حالت زمینهای متمدنی راپیدا کرد . دریکطرف کرد بستهای گلکاری یك صفهٔ هشت رخ و برسر آن یك چپری بسیارمنتظم خوش هندسه نیزبرای تنزه خود بنا کردند .

درگرگ دامها ، وتلکهای که پانقروف دربیرون جزیرهٔ منظرهٔ وسیعه ساخته همیشه ، خرگوش ، وآهو ، ودیگرجانوران گرفتارمی آمد . که از آنهایك نرو مادهٔ آنرابرای پرورش و چوچه‌گیری نگاه میداشتند . وغیرازین بادامهای اختراع کرده گی پانقروف ازتالاب ماهیگیری نیزمیکردند .

مهاجران یك روزی برای سیروسیاحت بطرف دماغهٔ ماندیبول رفته بودند . درانجا درمیان ریگهابسیاری ازتخم کاسه پشت یافتند . کاسه پشتهای دریائی چون از حیوانات بزرگ میباشند ازان وتخمهای آنها نیز خیلی بزرگ وبسیارلذیذ ومغذی میشود . کاسه پشتهاانجارا گویابرای تخمدادن ، وچوچه‌کشیدن خودشان‌یك دارالولادهٔ قرارداده اندکه هزاران‌تخم‌درانجادیده میشد . زیرایك سنگ‌پشت دریکسال‌بقدر

دوصد و بیست دانه تخم مینهدکه از تحساب مها جران درهروقتی که دل شان بخواهد ازین دار الولاده تخم برداشته میتوانند .

مهاجران بقدر لزوم تخم سنگ پشت را با یك دوعدد خود سنگ پشت جمع و شکار کرده عودت نمودند . ژوپ درینروزها بقدریك پیشخدمت بسیار مکملی درکار و خدمت ترقی ورزید، بوزینه رفته رفته بکار و خدمت ونان و نعمت افندیان خویش محبت و آموخته گی پیدامیکنند . برای ژوپ از قماش بالون یك جاکت و پانتلون سفید نیزساختندکه بوزینه از جیبهای این لباس خود بسیار مسرور وممنون گردید . همیشه دستهای خود رادر جیبهای خود گذاشته بدا نصورت راه میرفت . علی الخصوص که جیبهای او راازبادام جنگلی نیزپرمیساختند . هرگاه کسی بجیبش دست درازکنداز بیم آنکه مباداجیبش رابگیرند خیلی بد میبرد . ناب ژوپ را بکارهای مطبخ نیز آشنا و ماهرگردانید . درمابین ناب وژوپ الفت ومحبت خالصانهٔ پیداشده‌که ژوپ بنابرهمان محبت ووداد هرچیزیکه ازناب می بیند ومیشنود بزودی می آموزد واجرامیکند . علی الخصوص یك روزی بودکه ژوپ سفرهٔ طعام را بحاظرکردن آغاز نهاد . مهاجران ازمشاهدهٔ اینحالت ژوب بسیارمسرور گردیدند . ژوب آنقدر بمهارت ودرستی طبقها، وکاسه هارامیبرداردومیگذاردکه ازافندیان خودصدها آفرین میشنود . دراثنای طعام خوردن پانقروف میگوید :

— ژوپ، گوشت بیار .

بوزینه همان بمطبخ دویده ازپیش ناب در بشقاب گوشت گرفته میآورد .

— ژوپ ، یکقدری شوربابیار .

بوزینه باز بمطبخ دویده کاسهٔ شوربارا میآورد .

— ژوپ ، یك بشقاب خالی بیار .

بوزینه همانده‌بشقاب را گرفته وبدسمالی‌که درکمرش آویزانست پاك کرده میگذارد .
و الحاصل ژوپ بسیارخدمتگارکارگذارچالاکی برآمد آرزوی فرارکردن نیز

یکقلم ازدلش برامد . مهاجران یك محبت و اخلاص عجیبی بهم رسانیده درجنگل با ایشان یکجامیرود . وعصاچوب کلفتی که با نقروف برای اوساخته برشانه خودگرفته خیلی بنازوغروری براه میرود . هرگاه عرابه ازراه براید ویادرجائی بند بماند بشانه های قوی خود آنرا تیله داده براه میآورد . برشاخهای بسیار بلند درختان بکمال آسانی برامده میوه ، یااز آشیانه های مرغان تخم هارا جمع کرده وجیبهای خود را پرساخته فرو می آید .

در آخرماه کانون ثانی به بعضی کارهای مهم دیگر نیز آغاز کردند . اولااز حدیال جوی غلیسرین تابدامنهٔ کوه فرانقلن یك سرك خوشنمای دیگر کشیدند چند روزمتمادیاً دراینراه کار کردند . بعدازان دردامنهٔ کوه برای پرورانیدن حیوانات پشم دارشیردار مانندبزو گوسفندکوهی که گرفتارآوردن آنهارامهندس تصورکرده ساختن آغیل بزرگی را بنا کردند . برای این آغیل دردامنهٔ جنوبی کوه فرانقلن یك چمنزاروسیع خوش هواوبافضائی را انتخاب کردند . این چمنزارخیلی لطیف و دلکشا یك موقعیست ، یگان یگان درختان خوشنمانیزدران موجوداست یك جوی کوچك آبی نیزازنهر (قریق روژ) جداگشته ازمیان این چمنزارگذر کرده پس به نهرمذکورمی آمیزد . کارتنها کشیدن یك دیوارچوبی خاربستی محکمیست که براطراف این چمنزارساخته شود . . مهندس نقش دیواری راکه کشیده میشود برزمین خط کشید . چوبهائی که برای دیوارلازم بودبریدند ، وبرخطی که مهندس رسم کرده بودچوبهارابفاصلهٔ ده ده قدم خلانیده ، ومابین یك چوبراتادیگرچوب شاخه های برگ دارپرخاررا باهمدیگربسته درضرف پنج شش روزیك دیوارمحکم و مکملی که به بلندی یکقدآدم بود برپا کردند . در یکطرف آغیل مذکوریك دروازهٔ مضبوط چوبی نیزساختند . درداخل این دیوار جابجاچیزیهای سرپوشیدهٔ پچیدهٔ زمستانی نیزبوجودآوردند . همهٔ این کارهابقدرسه هفته دوام ورزید . درضرف این مدت مهاجران صبح وقت درعرابه نشسته برسرك هواداری که برکنارنهرقریق روژ کشیده اند درزیردرختان سایه دار می آمدند ،

وتا بشام کار کرده باز بغرا نیتها وز برمی گشتند تا آنکه آغل بسیار مکمل ومحکمی بوجود آمد .

حالا کار برشکار گوسفندان وبزهای کوهی ماند . گله های گوسفندان برموی را در دامنه های کوه بسیار بارها دیده بودند . مهندس برای گرفتار آوردن آنها نیز یك تصور بسیار خوبی کرده در ۲۵ ماه شباط بنا برتیب نقشهٔ مهندس هاربر وژه دهئون براو ناغاهاسوار گشته وتوپ وژوب با آنها رفیق شده درپئی یك گلهٔ بزرگی از گوسفندان افتادند ورفقای دیگر ازینطرف وآنطرف دسته های چراغ چوب رابدست گرفته وما نند مشعله ها آنهارا درداده گوسفندان مذکوررا از برامدن کوه مانع میشدند تا آنکه آهسته آهسته آنهارا براه آغل برابر کردند . بعدازان مهاجران وتوپ وژوب بیك وضع مناسبی براطراف وپئی گله منقسم شده رفته رفته دایرهٔ فرار آنها را تنگ میکر دند وچون نزدیك دروازهٔ آغل رسیدند بیکباره گی با مشعله هاوصداهای تفنگ ها ، وفریادها وفغانها برگله هجوم بردند . گلهٔ گوسفند ازین هنگامه وولوله رم خورده بد ویدن آغاز نهادند . بقدر دوصدحیوانیکه درگله موجود بودند تار ومار گردیده هر یك بیکطرفی گریختند اما مهاجران چالاکی وکوشش ورزیده بقدرسی دانه ازانهارا ازگله جدا کرده وازهرطرف راهرا برآنها بریده جبراً بدروازهٔ آغل سرراست توانستند . حیوانات مذکوره نیز آنجارا راه نجاتی برای خودشان پنداشته درامدند وباینصورت گرفتار دام آغل گردیدند .

دریحیوانات اکثرشان ماده وکم ترشان نربود و غیر ازگوسفند بز کوهی نیز موجودبود . اگرچه بسیار زحمت کشیدند ، وخیلی مانده شدند اما مکافات زحمت خود راهم یافتند . دروازهٔ آغلرا محکم بند نمودند بغرانیتها وز عودت کردند . آنشب رابکمال استراحت وممنونیت بسر آورده علی الصباح درعرابه نشسته به آغل آمدند . دیدند که گوسفندان اگرچه برای برامدن از آغل وبرجهیدن ازدیوارها بسیار سعی وکوشش کرده اند ولی به برامدن کامیاب نشده اند . چند روز متمادیاً بالفت دادن

وانسیت پیدا کردن حیوانات مذکوره کوشیدند . تا آنکه بعضی از آنها را تا یکدرجه رام توانستندکه به رام شدن دیگران نیز امیدواری شان پیدا شد .

مهاجران بیکار نشستن را برای خودشان یکعذابی میشمارند . بعد از انکه سرك راه حوضهٔ بالون وسرك راه آغل را بخوبی پخته کاری وانتظام دادندیك سرك دیگری نیز بجهت غربی تا بحوضهٔ نهر آبشار نیز براوردندو چند روز راه متصل در ینکار بسر آوردند که این سرك از سرك آغل وسرك بالون بیشتر بزحمت بسر رسید در جزیرهٔ لینقولن جای نامعلومی باقی نمانده که مهاجران برای کشف آن مجبور باشند . تنها بیشهٔ پر از نی ولخ کوتاه درخت شبه جزیرهٔ ما راست که درمابین جبه زار تادورن ، و جنگل فاروست واقعشده است ژه دهئون این بیشه را از بعضی علامات آن بخوبی میداندکه دران بسیار حیوانات درندهٔ وحشی خواهد بود . ازاز وحرص شکارش روز بروز برای رفتن آنجا افزونی میگیرد ولی منتظر فرصت میباشد .

کارکشتکاری شان نیز بوماقیوم در ترقیست مزرعهٔ گندم شان سبز و خرم ایستاده ، مزرعهٔ سبزی وترکاری شان نیز بکمال خرمیست .

در آخرهای موسم تابستان مرغان مرغا بچه ها وکبوتران کبوترخانه ها کثرت و تنوع پیدا کرده مطبخ ناب هیچ روزی نیست که از طعامهای گوناگون لذیذه خالی بماند .

اینست که بدینصورت مهاجران فلاکتزدهٔ جزیرهٔ لینقولن بهرچیزیکه رخ آوردند وکوشش ورزیدند مظهر عنایت ربانی گردیده موفق وکامیاب آمدند . وبنا برضرب المثل مشهوری که گفته شده « یك بدیگر معاونت کنید تا که خدا نیز بشما مدد کند » این آدمان دلاور باغیرت وکوشش نیز اولا بایکدیگر معاونت میکنند ، وبعد از ان مظهر عنایت ربانی میشوند .

درروزهای گرمی بوقت شبها در پیش باغچهٔ گلکاری خود شان آمده برسر صفه در زیر چپری خود درعالم مهتاب می نشینند . شیرین شیرین صحبتها میکنند . دراثنای مصاحبت و طن خود شانرا بخاطر میآورند . هرکس اقرباو تعلقات خود را بخاطر

آورده اشکریز حسرت میشوند . گاهی نتیجهٔ محاربهٔ جنوبی و شمالی را که ناتمام گذاشته آمده اندمی اندیشند . ژه ده ئون برای رسیدن یك نسخهٔ نیورك هرالد درینوقت خیلی حسرتکش میباشد چونکه یازده ماه تمامست که ازهمه دنیاجداافتاده اند وبغیرازروی همدیگرخود شان روی دیگرهیچ انسانیراندیده اند .

سیروس سمیت وقتیکه رفقابه مکالمه ومصاحبه مشغول میشوند خاموش وساکت میماند . وتنهابرنکته های هاربرولطیفه های پانقروف یك تبسمی میکند زیرا مهندس همه وقت خود رابه اندیشه وفکرپیدا کردن اسرارعجیبه وغریبه که درجزیره گاه گاه به ظهور آمده مصروف میدارد .

—﴿ باب نهم ﴾—

فهرست

بد شدن هوا — ساختن ماشین بالاشدن وپایان آمدن — ساختن شیشه — پرورش گوسفند وبز — بزرگ شدن گله — یك سوال مخبر — خط ترتیب جزیرهٔ لینقولن — تکلیف پانقروف

درهفته اول ماه مارت هوا تبدل ورزید . درهواالکتریك بسیاری موجود گردید . مهاجران دانستندکه طوفان هوائی ظهورخواهدنمود لهذا لوازم احتیاط را ازدست ندادند . بعدازکمی باد بسیارشدیدی بارعد وبرق بوزیدن وغریدن ولمعه پاشی آمد . باران بسیارشدیدی باریدن گرفت . مهاجران به بستن حجره هاودروازه های غرانیتهاوز مجبور گشتند . رفته رفته شدت رعد وبرق بیشتری گرفت ، باران نیز به جاله تحویل یافت . پانقروف چون باریدن این جاله مدهشی را که به بزرگی تخم کبوتربود بدید کشتزارگندم رااندیشیده خیلی غمگین گردید . لهذاموم جامهٔ بزرگ باقی ماندهٔ بالون راباریسمانهای آن بدوش کرده بجلدی تمام ازغرانیتهاوزفرو آمد . ناب وهاربرنیز اوراپیروی کردند تاآنکه دوان دوان به پیش کشتزارگندم برسیدند . گندم مهاخوشه های سبزسبزتازهٔ براورده بودند . موم جامه رابرروی آنها ازسردیوارخاربستی که بر

اطراف آن کشیده بودند در کشیدند که باینصورت گندم هارا از آسیب جاله وارهانیدند ۰ اگرچه بخوبی ترشدند و بسیار زحمت کشیدند ولی بمطلوب خود هم واصل شدند ۰

این هواهای طوفانی تمام هشت روز دوام نمود رعدها و برقها از غرش و درخشنده گی هیچ وانه استاد ۰ حتی چندبار صاعقه های بسیار مدهش نیز افتاد یکبار صاعقه بر سر درختهای بلند کنار تالاب غرانت نیز بیفتاد ۰

تا بوقتیکه هواهای بد دوام ورزیده مهاجران نیز در درون غرانیها وز به تکمیل کردن بعضی نواقصات خود دوام نمودند ۰ یك الماری مکملی برای گذاشتن اسلحهٔ خود ساختند که به اسلحهٔ شان بواسطهٔ این دولاب بکمال خوبی و پاکیزه گی نگهبانی شد ۰ مهندس یك اسباب خراطی نیز ساخت که بواسطهٔ آن برای کالای خود شان دوکمه های بسیاری ساختند زیرا از بی دکمه گی بسیار به تنگ آمده بودند ۰ برای ژوب نیز یك اوتاق جدا گانهٔ مخصوصی ساختند ۰ والحاصل در بیرون هرا نقدر که صداهای رعد و برق حکمفرما میبود در درون غرانیتها وز نیز صداهای اره و تیشه ورنده وکمان خراطی دوام میورزید ۰

ژوب نیز روز بروز درکار وخدمت ، وپیشه وصنعت در ترقی بود ۰ پانقروف ناب را مخاطب کرده میگفت ۰

— ژوب بسیار خوش من می آید ۰ چقدر بخوبی ودرستی کار میکند ۰ هیچ تردد وسرکشی هم ندارد آیا همچنین نیست ناب ؟

— بلی اول شاگرد من بود ولی حالا در هرکار با من برابر است ۰

— نی یك چیز از تو هم بهتراست ۰ چونکه تو بسیار یاوه گوئی میکنی ولی او کار می کند وسخن نمیگوید ۰

حقیقتاً که ژوب هرکار را بخوبی اجرا میکند ۰ کالای مهاجران را پاك کرده بدرستی قات میکند سیخهای کباب را چرخ میدهد ۰ خانه را جاروب وصفائی میدهد ۰ سفره را حاظر میسازد ۰ در وقت نان خوردن بشقابهای طعام را میبردارد ومیگذارد ۰ چوب

ژه ده ئون پرسید که :

— موسیو سیروس ! آیا با آلت سکستانکه از میان صندوق برامده هیچ یکبار حد مو قع ومحل جزیره را معین کرده اید یانی ؟

— نی .

— اگر یکبار بواسطهٔ آن آلت طول وعرض جزیرهٔ خود را از روی حقیقت تعیین نمائیم بدنخواهد بود . چونکه بواسطهٔ آلت فنی البته صحیحتر وراستتر معلوم کرده خوا هیم توانست .

پانقروف — ازین چه فایده حاصل خواهد شد ، زیرا این یك معلومست که جزیرهٔ ما پای نکشیده باشد ، وازجا ئیکه بود براه افتاده دیگرجا رفته باشد .

— نی پانقروف البته که جزیره پای کشیده نمیتواند وبدیگر جا رفته نمیتواند . امامن میگویم که مبادا در تعیین طول وعرض اولئی ما خطا ئی پیش نشده باشد .

مهندس — راست گفتی ژه ده ئون ! من اینمسئله را باید از اول می اندیشیدم . اماباز هم اگرخطائی پیش شده باشد از پنج درجه بیشتر نخواهدبود .

ژه ده ئون — که میداند . بلکه بیکی از زمینهای مسکونه نزدیك باشیم ؟

مهندس — این را فردا خواهیم دا نست .

پانقروف — موسیو سیروس در تعیین خود هیچگاه خطانکرده است . هرگاه جزیره ازجای خود حرکت نکرده باشد جزیرهٔ خود را در همانجائیکه یافته بودیم خواهیم یافت .

— به بینیم .

روز دیگر مهندس طول وعرض جزیره را با آلت سکستان تعیین نمود .

در تعیین اول چنین یافته بود .

طول غربی از : ١٥٠ تا ١٥٥ درجه .

عرض جنوبی از : ٣٠ تا ٣٥ درجه .

حالاچون با آلت سکستان معین کردند چنین برامد .

طول غربی ! ١٥٠ درجه و ٣٠ دقیقه .

عرض جنوبی : ٣٤ درجه و ٥٧ دقیقه .

پس معلوم شد که مهندس در معلوم کردن طول وعرض جزیره تنها در دقیقه ها فرق کرده امادرجه را هیچ فرق نداده است . ژه ده ئون گفت :

— حالادر نقشهٔ اطلسی که بدست داریم نیزیك نظری بیندازیم . به بینیم که برین خط طول وعرض دیگر جزیره نزدیك ماهست یانی !

هاربردو یده خریطه راازغرابتهاوز بیاورده‌مهندس خریطه رادر پیش روی خود باز کرده . برکار رابدست گرفته موقع جزیره را معین نموده . مهندس دفعتهٔ متحیرانه توقف نموده گفت که :

— وای ! درین نقطهٔ بحر محیط یك جزیرهٔ درخریطه‌نوشته شده است .

پانقروف — آیا هست ؟

ژه ده ئون — اگرباشد جزیرهٔ خود ما خواهد بود .

مهندس — نی‌جزیرهٔ ما نیست ! چراکه ازجزیرهٔ‌ما دونیم‌درجه بطول غربی . ودودرجه بعرض جنوبی دورتر افتاده است .

هاربر — آیااسم اینجزیره راچه نوشته اند ؟

— جزیرهٔ (تابور)

— آیا ازجزایرمسکونهٔ معموره است ؟

— نی ، بلکه درینجزیره نیزپای انسان هیچ وقت نرسیده .

پانقروف — ماهیرویم . درین جزیره قدم مینهیم .

— آیاما ؟

— البته ما ، یك کشتی بزرگترك بادبانداری که ساختیم ، وکپتانی آنرانیزمن بعهده گرفتم . فقط بجزیرهٔ تابور چه چیزاست . آیا ازینجا چقدر مسافه دارد ؟

— ازینجا تاجزیرهٔ تابور بجهت شمال شرقی ١٥٠ میل مسافه دارد .

— یکصد و پنجاه میل مسافه چه چیزاست هرگاه کشتی خوبی باشد درچهل وهشت ساعت اینمسافه را قطع خواهیم کرد .

ژه ده ئون — امااز ین رفتن چه فایده ؟ چونکه جزیره خالی ست، ومسکون نیست .

بعدازین مکالمه قراردادندکه یك کشتی بسیارمکمل و خوبی بسازند .

— باب دهـم —

فهرست

ابتدا کردن بساختن کشتی — حاصل برداشتن ازگندم — یافتن نبات بسیارنافع — ماهی بالینه — پاره پاره کردن ماهی بالینه — جهت استعمال دندانهای بالینه — خوشی پانقروف

پانقروف هرگاه بریك چیزی قراربدهد حکماً آنرا اجرامیکند . حالادیدن جزیرهٔ تابور راقرارداده تانه بیند امکان ندارد . وچون دیدن ورفتن جزیرهٔ تابور متوقف برساختن کشتیست مطلق بایدکه کشتی ساخته شود .

درباب ساختن کشتی مهندس وپانقروف قراری که داده اند باینصورتست :

طول این کشتی ۳۵ قدم باید شود . وعمق آن شش قدم . روی این کشتی سراسر پوشیده بایدبود برای فرو آمدن بزیر کشتی دو دریچه ازروی کشتی بازشودزیر این کشتی بردو اتاق تقسیم باید شود . سه بادبان کوچك وبزرگ برای آن ساخته شود . چوبی که کشتی ازان ساخته شود یا ازسیاه چوب ، ویاازچوب ارچه باید بود .

بعد ازقراردادن باینصورت پانقروف ومهندس بکارکشتی سازی مشغول گشتند . ژه ده ئون وهاربرنیزبکارشکارسرگرم شدند . ناب ازمطبخ هیچ نباید که براید . ژوب هم شاگردناب است . توپ البته که ازشکاریان جدا نمیشود .

مهندس وپانقروف درجنگل درامده درختهائی که چوب آن برای کشتی بکاربود انتخاب کردند . تخته هاوچوبهای مکملی بریدند برکنار درمابین شمینه هاوسنگلاخ یك

جای مناسب را برای کشتی سازی منتخب کرده بکار آغاز نهادند هشت روز تمام به اره کشی و تیرزنی سرگرم شده بطول سی و پنجقدم استخوان بندی کشتی بمیدان برامد. ولی به اتمام رسیدن آن چنان معلوم میشود که بقدر دوماه کار خواهد خواست. پانقروف یکدقیقه ازسرکار خود دور نمیشود. ومیخواهد که یك آن اولتر کشتی به اتمام برسد. امادرین اثناوقت درو گندم رسیدلهذاپانقروف یك دو روز به ترك کردن کشتی سازی مجبور گردید. دریازدهم ماه نیسان ازدروگندم بقدریکه پیش ازین تخمین کرده بودند گندم حاصل آمد. یعنی پنج پیمانه که عبارت ازشش لك و نجاه هزاردانه باشد. بازیکقدری برای احتیاط نگاه داشته باقی آنرابکاشت. که ازنحساب بدیگردرو چهار هزار پیمانه گندم میبردارند.

پانقروف کشتزارنوگندم خود رابخوبی ودرستی شدیار وپار و تربیه کرده و گندم را دران کاشته ومترسهارا دران خلانیده پس برسر کار کشتی سازی خود بیامد. ژه ده ئون نیز باهاربر ازشکار بیکارنمی نشستند. هر روز به جنگل فاروست رفته ازهر گونه شکار بدست می آرند.

یکروزی دراثنای گشت وگذار ژه ده ئون درمیان جنگل یك نبات بسیار نافع ومفیدی کشف نمود. در ۳۰ ماه نیسان در آخر جنگل فاروست شکاریان گردش داشتند. ژه ده ئون یك بوی سبزهٔ آشنائی بدماغش رسیده برزمین نظر کرد، وبعضی برگهای نبا تات را جمعکرده به هاربر گفت:

— به بین هاربر، این نبات رامیشناسی؟

هاربر که چند قدم پس تر ازژه ده ئون بود نباترا گرفته ومعاینه کرده گفت:

— این را ازکجا پیدا کردید؟

— درینجاپیدا کردم، وهم بسیاراست.

— موسیو ژه ده ئون شمابه این کشف خود پانقروف راتاابد منت دارخودکردید.

— مگراین توتونست؟

— بلی تو تونست . اگرچه ازجنس بسیار اعلا نیست ولی بدگفتنی هم نیست .

— بگو که پانقروف مسعود وبختیار گردید . لکن همه را به او نمیدهیم . برای خود نیز چیزی نگاه میداریم .

— موسیو سپیله، من دیگر چیزی فکر کردم پانقروف را هیچ خبر ندهیم ، توتونهارا ازنجا جمع کنیم ، بعدازانکه آنرا خشك و میده کردیم یکروز بیخبر در یك پیپوئی پر کرده بپا نقروف پیشکش کنیم .

— بسیار خوب گفتی هاربر ، بعد از یافت شدن تو تون هیچ آرزوی پانقروف باقی نمیماند ژه ده ئون سپیله وهاربر مقدار وافری جمع کرده بغرانیتهاوز آمدند ، وبکمال دقت آنهارا پنهان کردند وتابوقت خشکشدن ومیده کردن آنهاهمیشه به پنهان کردن ، ونشان نه دادن آنرا به پا نقروف کوشش ورزیدند . گویا که پانقروف ما،وز گریزی گرفتن توتون بوده باشدکه اینها در پنهان نمودن توتونرا ازوا اینقدر احتیاط ودقت می کنند . وچون پا نقروف همیشه بکار کشتی سازی خود سر گرم میباشد ، وتاشب نشود بغرانیتهاوز نمی آید ازانرو مسئلهٔ پنهان کردن توتون آسان میشد .

درنجم ماه مایس یك شکار بسیار بزرگی پیش آمد که همهٔ مهاجران برای این شکار دست یك کردند . این شکار عبارت ازیك ماهی بزرگ « بالینه » بودکه چندروز باینطرف درمیان دریا به نزدیکیهای جزیره در گردش و جولان میبود . معلوم ستکه ماهیان بالینه درتمام حیوانا تیکه خداوندعظیم الشان در بر و بحر خلق فرموده بزرگترین وجسیمترین آنهاست . یك ماهی بالینه بقدرچهل فیل جسامت دارد . مهاجران که هوس شکار آن افتاده اند محض از برای فایده برداشتن ازروغن واستخوانهای دندان اوستکه درهمه اطراف انحیوانرا ازبرای همین دو چیز فایده منداو شکار میکنند . پا نقروف گفت :

— آه ، اگراین ماهیرا بدست آورده میتوانستیم چه قدر نعمت بزرگی میبود ، راستی اینستکه ازهنگام دیدن این بالینه چشمانم را آنقدر حرص شکار آن دود آلود ساخته که هیچ کار کرده نمیتوانم . زیرا وقتیکه درملك خود بودم بسیار بارها به شکار بالینه

موجود گشته ام . آه اگر حالا یك کشتئی متین و یك ژیبقین یعنی تیر بالینه شکار بدستم میبود بلامحابا در پی آن می افتادم .

ژه ده ئون — بخدا که منهم بسیار آرزوی دیدن تیر اندازی ترا داشتم . چسان پا نقر وف ! آیا شکار بالینه ذوق آور شکاری هست یانی ؟

سیروس — خیلی ذوق آور و شایان تماشا ست اما تهلکه ناك هم هست . چرا که منهم یك دو بار در کشتی بالینه شکاران برای تماشاسوار شده ام . اما بسبب بی اسبابی محققست که حالا ما بشکار این بالینه کامیاب نخواهیم شد لهذا بهتر آنست که ازین شکار صرف نظر کرده بکار خود مشغول گردیم .

ژه ده ئون — من از دیدن بالینه را درین دریا ها متحیر شدم . چرا که اینها میان اکثر در بحرهای محیط شمالی و جنوبی پیدا میشود .

هاربر — نی موسیو سیپله ! دریای محیط هندی از حد افریقای جنوبی تا به جزیرهٔ زه لاند جدید خرمن بالینه شمرده میشود ، و چون ما هم درهمین خط میباشیم از بسیار ندیدن بالینه متحیر باید شویم .

پا نقروف از سبب بی اسبابی و کامیاب نشدن به شکار ماهی یك آه سردی کشیده بسر کار کشتی سازی خود بیامد . دیگر رفقا نیز امر و زمد دکاری پا نقروف را بکار اره و تیشه و رنده برخود لازم شمردند . اما این یك شایان دقت و تعجب است که ماهی بالینه چند روز است که از اطراف جزیره هیچ دور نمیشود . درمابین کانهٔ جماهیر متفقه و دماغهٔ ماند یبول گاه ببالا و گاه بپایان ، و گاه آهسته و گاه خیلی بسرعت رفت و آمد دارد . گاهی به جزیره گك سلامت بسیار نزدیك شده همهٔ وجود آن پدیدار میشد که از سیاهی رنگ و همواری سر آن معلوم میشد که از نوع بالینه های اوسترالیاست . درانثنای گردش از شکافهایی که در پیش سوراخ بینیش موجود است مانند دو فوارهٔ بسیار بلندی آب یا آنکه بخاره‌ا در فوران میبود . اینرا آب یا بخارها از ینسبب گفتیم که هنوز درینباب یك حکم قطعی از طرف حکمای طبیعت داده نشده که آیا این آبست یا بخار که از منفذ های بالینه

فوران می‌یابد . امااکثر بر ینست که بخاراست امابعد از برامدن وتماس کردن بهوا به آب تحویل می یابد .

پیداشدن بالینه درآبهای دریای جزیره فکرمهاجرانرامشغول ساخت . پانقروف دراثنای کاردفعتهٔ اره یاتیشهٔ که بدست اوست گذاشته بسوی بالینه نظرمیکند . ناب نیز هرگاه که بالینه بخشکه نزدیك میشود کفگیررا انداخته به تماشای آن میدود ، هاربرو ژه ده‌ئون ازشکارصرف نظرکرده ، ودوربین بدست گرفته متصل بطرف دریامینگرند . علی الخصوص فکرپانقروف بدرجهٔ بابالینه مشغول گردیدکه درخواب نیزخودرابشکار کردن‌بالینه‌دیده « ژیبقین ! ژیبقین » گفته ازخواب برمیجهد .

دردهم ماه مایس صبح ناب چون برای دیدن بالینه بلب پنجره آمد یك‌فریادی‌زده رفقارا طلبید . مهاجران دویدند . دیدند که ماهی‌بالینه سه میل دورتر ازغرآنیتهاوز دردماغهٔ بیصاحب بخشکه افتاده است . هاندلحظه همهٔ مهاجران تبرهاوتیشه وکاردهارا برداشته بسوی دماغهٔ بیصاحب بتاخت شدند .

اگرچه میدانستندکه هرگاه ماهی بالینه یکباردرخشکه بیفتد دوباره خودرارهائی نمیتواند داد بازهم ازشوق وهوس بسیار، مهاجران میدویدند تاآنکه به نزدیك بالینه رسیدند . ناب بمجرددیدن رم خورده فغان براورده گفت :

— وای ! اینچه بلاجانوریست !

این‌تعبیرناب‌بسیارصحیحست چراکه ماهی بدرازی‌هشتادقدم، وبزرگی‌وجسامت چهار فیل یك بالینهٔ بزرگی بود . اما این جانورهمچنانکه افتاده هیچ حرکت نمیکند. وبرای رهانیدن جان خودکوشش‌نمیورزد . مهاجران از حالت‌بالینه‌به تعجب‌افتادند . وقتیکه جزرحاصل‌شد و تمام‌وجود بالینه از آب بیرون برامد سبب بحرکت بودن‌ماهی معلوم گردید . مگربالینه مرده است : درگردهٔ چپ اونوك‌چوب ژیبقینی هویداست . ژه ده ئون گفت :

— گمان میبرم که درین نزدیکیها کدام کشتی شکاریان بالینه گذرکرده است .

پانقروف — ازچه دانستید ؟

— مگر تیررا نمی بینی !

— ازین حکم نمیشود که ماهی این تیررا درین نزدیکیها خورده باشد زیرا بالینه اگر در دریای شمالی تیربخورد تابدریای جنوبی شنا وری کرده میتواند بیاید .

مهاجران به پاره پاره کردن ماهی بالینه آغاز کردند . پانقروف چون بارهاشکار بالینه را کرده درفن پاره پاره کردن بسیار ماهراست . همهٔ رفقا باینکار دست یك کرده همان جاهای روغندار آنرا جدا کردن گرفتند . مهندس وهاربر بکشیدن دندانهای آن مشغول شدند . تمام سه روز اینکار امتداد ورزید . دیگهای بزرگ گلی خود را درانجا آورده بروغن کشیدن آن آغاز کردند تنها اززبان و لب زیرین آن بقدر شصت سیر روغن حاصل آمد . ازپوست خود ماهی بمهارت تاب وپانقروف مشکهای بزرگ و مکملی دوخته بقدر یکنیم خروار روغن ماهی رادرانها پرکرده ودندانهای آنرانیزکه هریك بدرازی شش قدم درعرض دهن آن موجود بود کشیده بواسطهٔ عرابهٔ خویش بغرانیتهاوز رسانیدند وباقی آنرا برای مرغان لاشه خوار گذاشتند . مهندس گفت :

— اینست برادران که بعدازین سالها برای شمع ریزی ، وغلیسرین سازی بروغن محتاج نخواهیم شد .

مشکهای روغن رادرمغارهٔ بالائی غرانیتهاوز که آنرا چوب خانه و زغال خانه قرارداده اند نگاه داشتند . مهندس ازدندانهای بالینه که درتاب وپیچ خوردن مانند پی نرم ودرطبیعت وخاصیت مثل استخوان سختست بساختن بعضی میلهائی مشغول گردید که هردوسر آنرابسیارتیزمیکرد . رفقاحیران شدندکه آیا این میلها رامهندس چه خواهد کرد . هاربر پرسیدکه :

— موسیوسیروس ! اینهاراچه خواهیدکرد ؟

— گرگ ، وروباه حتی ژاغارهارابا آن تلف وهلاك خواهیم کرد .

— آیاحالا ؟

— نی ، وقتیکه یخ بندی شود .

— ندانستم ، چسان ؟

— بدانانم ، که چسان میشود پسر من ! اینکار اختراعکردهٔ من نیست . در طرفهای ممالك شمال بسیار مرد مان اینکار رابعمل میآرند . هردونوك این میلهها را قات کرده بهمدیگر میرسانم ، بعد از آن در آب فروبرده آنرا یخ می بندد ، ویخ همان کجی وحلقه گی آنرا حفظ مینماید . بعد ازانکه خوب یخ گردید اطراف آنرا چربی وگوشت گرفته برروی برفها میگذارم . حیوانات وحشیه آمده آنرا فرو میبرد وقتیکه در معدهٔ شان فرورفت یخ آب گشته دفعتهً هر دونوك آن بشدت باز میشود ومعدهٔ حیوانرا دوپاره میسازد . حیوان درحال هلاك میگردد ، وبه این سبب گله وباروت ماسرفه میشود .

پانقروف — بخدا این عجب شکار خوب وآسانیست !

ناب — ازدام هم آسانتراست .

پانقروف — حالا خدا زمستانرا زودبیارد .

کارکشتی سازی پانقروف نیزروز بروز رو به ترقیست پانقروف بشدت و سرعت فوق العاده کوشش میورزد اصلا ئرماندگی نشان نمیدهد . ازصبح وقتکه برسرکار می آید بعدازشام بغرانیتهاوز عودت میکند . در ۳۱ ماه مایس ازطرف رفقای پانقروف یك مکافات بسیار بی تکلف وسادهٔ برای کشتیبان ترتیب گردید : باینصورتکه در آنروز همه رفقا درپیش دستگاه کشتی سازی گرد آمده طعام چاشت رابا هم یکجاتناول کردند بعد ازطعام در اثنائیکه ازسفره برمیخواستند از پشت سرپانقروف ژه ده ئون برشانه اش دست نهاده گفت :

— استا پانقروف ! برمخیز یکقدری هنوز صبرفرما . آیا بعد از طعام یکقدری میوه نمیخورید ؟

— تشکر میکنم دوستمن ، بمیوه میل ندارم بگذار تابکار مشغول شوم .

— آیایك فنجان قهوه هم نمینوشی ؟

— نی ، آنراهم آرزو ندارم .

— چون چنینست بفرمائید ، بشما یك پیپو توتون پیشکش کنم .

پانقروف رنگش زردشده ، ووجودش بلرزه آمده بر پا خواست . زیرا پیپوی خوشنمائیکه ژه ده ئون پیش کرده بود ، و آتشیکه هاربر بدردادن آن گرفته بود چشمان پانقروف را بدرخشیدن آورده بود . پانقروف خواست که چیزی بگوید . ولی گفته نتوانست همان پیپو را حمله کرده بدهن خود برد . هاربر نیز آتش را بران بگرفت ، و شش بار بلا فاصله کشیدن گرفت دود پیپو بالا برامد . درمیان دود این سخن شنیده شد :

— صحیح توتونست ، توتون ، توتون ، هاهاها ! ! !

مهندس — بلی ، پانقروف ، هم از جنس بسیار اعلا توتونست .

— آه یارب ، هزاران شکر دیگر هیچ کمبودی برای ما نماند .

اینرا گفته ومتصل بکشیدن پیپو مشغول گردید . بعدازمدتیکه کیف خودرا حاصل کرد گفت :

— خوب ، حالا بگوئید که اینرا که یافت ، آیا تویافتی هاربر ؟

— نی پانقروف ، من نیافتم . موسیو سپیله یافته است .

پانقروف بشدت مخبر را بسینهٔ خود کشیده . وفشار داده گفت :

— آیا موسیو سپیله یافته ، موسیو سپیله ؟

ژه ده ئون بزور نفس خود را کشیده گفت :

— اوف ! پانقروف خفکم کردی . قسم بزرگ تشکر خود را به هاربر اداکن که نبات را او شناخت . باز بموسیو سیروس که نبات را به توتون تحویل نمود بعدازان به ناب که آنرا ازتوپنهان ساخت .

— دوستان من ! بمن عنایت بزرگی کردید . بهمهٔ تان تشکرها میکنم .

—﴿ باب یازدهم ﴾—

﴿ فهرست ﴾

رسیدن موسم زمستان — پشم — ماشین — فکرپانقروف —
دندانهای بالینه — مرغ آلباتروس بچه کارمی آید — توپ
وژوپ — طوفان — خررشدن — گشت وگذار
درجبه زار — تنهاماندن سیروس سمیت —
تفتیش چاه غرانیتها وز.

درماه حزیران علامات زمستان در جزیرهٔ لینقولن هویدا گردید . در نصف کرهٔ جنوبی که ماه حزیران باشد . در نصف کرهٔ شمالی ماه کانون اول میباشد . مهاجران اول کاری که لازم دانستند ساختن لباسهای گرم بود .

گوسفندهائیکه در آغل بودند پشمهای بسیار خوب وکارآمدنی دارند . کار موقوف برساختن قماشست ازانها . سیروس سمیت چون آلات وماشینهائیکه پشمها را بریشد ، و ببافد ندارد لهذا مجبوراست که پشمها رادرزیر تضییق وفشار آورده قماش عبا بعمل آرد .

مهندس بمعاونت رفیقان خویش بکارعباسازی آغاز کردند . پانقروف بالمجبوریه کارکشتی سازی را ترك نمود دراول امرپشمهای گوسفندانرابریدند . مقداروافری پشم حاصل آمد . بعدازان پشمهارادر آب گذاشته هفتاددرجهٔ حرارت جوشانیدند . بیست وچهارساعت درهمین درجهٔ حرارت نهادند . بعدازان در آب سودا یعنی اشقار آنراخوب شستند ، وبه آفتاب آنرا انداخته خوب خشك کردند ، حالا کارماندبرساختن اسبابیکه پشمهارابه آن تضییق وفشارداده بحالت قماش عبادرارند . مهندس سیروس سمیت درینکاربازمددرسانی نمود . ازقوت جریان آب چنانچه ماشین صعودونزولرا ساخته بود این باربرای سفت ساختن وبهم مزج کردن پشم ماشین تضییق یعنی فشار دادنرابعمل آورد .

این اسیا بیکه مهندس آنرا بساخت عبارت از یك میل محوریست که بقوت آب آبشار تالاب غرانت دور میکند، این میل محوری بیك میل دندانه دار دیگر مربوطست که آن دندانه هایك لوحهٔ بزرگ چوبی را که روی زیرش خیلی صاف وهموار وروی بالای آن بیك تخته سنگ سنگینی گرفته شده بالا براورده بصورت لاینقطع بر لوحهٔ چوبئی هموار دیگری که پشم بران گذاشته شده بشدت فرومی آورد . وبدین کیفیت پشم همیشه درزیر فشار وکوفتن مانده میده وباهم مزج وچسپیده میشودکه باینواسطه قماش عبای نمدئی بسیارصاف ولی یکقدری غلیظ بعمل می آید .

مهاجران مدت بیست وروزکامل را بساختن ماشین وقماش صرف کرده برای هریکی از خودشان بقدریك یك دست دریشی زمستانی قماش حاصل کردند . اگرچه این قماش دراورو پاوامریکاهیچ قیمت والتفاتی ندارد امادر جزیرهٔ لینقولن برای اینگونه مهاجران بیچارهٔ برهنه درتموسم زمستان خیلی گرانبها ومقبول است . اینستکه باینصورت یك صنعت دیگرنیز درصنایع جزیرهٔ لینقولن ضم وعلاوه گردید . چندروز دیگرنیز درغرانیتها وز درامده بدوختن وبریدن لباسهای خوده مشغول شدند .

برف اول زمستان جزیرهٔ لینقولن باریدن گرفت . آغل گوسفندان ، وطویلهٔ گوره خران ، ومرغانچهٔ مرغانرا مهاجران پیش ازباریدن برف به بسیار دقت وخوبی پوشانیده ومحافظه کرده بودند علفها وسبزه های بسیاری نیزبادانه های مختلفهٔ نباتات جنگلی ذخیره کرده بودند . در بیست وچارساعت یکبار بنوبت یکی ازمهاجران رفته تیمار وغم آب ودانهٔ آنهارا میخوردند . گرگ دامها ، وتلکهانیزساختند . ترتیب مهندس که برای دندانهای بالینه تصور کرده بودنیزاجرا گردید . دندانهای مذکوررا حلقه کرده در آب گذاشتند تا آنکه یخ بست . بعدازان پیه وگوشت بران گرفته بیرون جزیره منظرهٔ و سیعه بر روی برفها گذاشتند وبه اینواسطه بقدر دوازده روباه ، وهشت گراز ، ودو پلنگ را برروی برفها مرده وهلاك یافتند .

درروز ٣٠ ماه حزیران یکی ازمرغان بسیار بزرگ جثهٔ تیز بال دور پرواز که آنرا

« آلباتروس » مینامند درروی هوا دیده شد ، هاربرهمان تفنگ خود رابرداشته مرغ هوارا نشان گرفت که برپای مرغ مذکور رسیده برزمین افتاد . هاربردویده مرغ آلباتروس رازنده گرفت . بالهای ایمرغ ازده قدم زیاده تربزرگ بودکه بواسطهٔ قوت وبزرگی این بالها ازروی بحرهای محیط در گذشته مسافات بسیارعظیمه راطی میتوانندکرد . هاربرمرغ مذکوره راکه بسیارکم مجروح شده بودزخم آنرا شسته وتیمارکرده التیام پذیرنمود . وخواست که آنرا باخود آموخته کرده نگهدارد . ولی ژه ده ئون گفت :

— نی هاربر، این عجب فرصتی بدست آمده بلکه بقوت این مرغ بقطعات مسکونه یك خبری ازخود فرستاده بتوانیم .

ژه ده ئون حالا یك مقالهٔ مخصوصهٔ مجملی ازکیفیت احوال خودها بنام جریدهٔ نیورك هرالدنوشت ، و آن کاغذرا درمیان یك کاغذ دیگری که درانهم استرحامنامهٔ بایمضمون : که هرکس این کاغذرابیابدبه جریدهٔ نیورك هرالدبرساند نوشته شده بود بود به پیچانید . وهمهٔ آنرادریك ، ومجامه پیچانیده بگردن مرغ ربط نمود . مرغرا نیزویل کرده بهوا کردند ، مهاجران بکمال حسرت ازپی مرغ نظرکرده تا ازچشم شان پنهان گردید ، هرگاه این مقاله به ادارهٔ خانهٔ جریدهٔ نیورك هرالد برسد چقدرشرف وسعادت بزرگی خواهد بودوهم برای رهائی دادن مهاجرانرا ازینجزیرهٔ تك وتنها البته کوشش خواهدنمودچونکه طول وعرض جزیره رانشانداده پانقروف پرسیدکه :

— آیامرغ نامه برمابرکدام راه وکدام استقامت میرود ؟

هاربر — براستقامت راه زه لاند جدید .

پانقروف — خدااسلامت دهد .

درموسم زمستان بازدرغرانیتها وزکارها ، و صنعتها گرمی وپیشرفت گرفت . مهاجران بکارخیاطی مشغول گشتند پنبه وپارهٔ البسه های قدیمی ، وبریدن و دوختن کالاهای نوخود رابکمال شوق وذوق اجرامینمودند . علی الخصوص برای دوختن و



مرغ را نیز ویل کردن

ساختن باد با نهای کشتی شب و روز کوشش میورزیدند .

درماه نوزسرد بهابسیارشدت نمود . سیروس سمیت یك اوجاغ دیگری نیزدر میان دالان غرانیتهاز بساخت . مهاجران همیشه او قات خود را در پیش بخار یهای دالان غرانیتها و زبنکا له ها و صحبتهای شیرین شیرین میگذرانند . گاه گاهی بمطالعهٔ کتاب ، و گاهی بحکایات و خاطره های وطن ، و گاهی بمباحثات علمی وفنی امرار اوقات مینمایند . درمیان این دالان سنگ سماقی که بشمعهای متعدد روشن ، و به بخاریهای بکمال گرم گشته طعامهای گونا گون خودرا خورده ، وشراب وچای وقهوهٔ اختراعکرده گی خود شانرا نوشیده ، و پیپوهای توتون خوش دود خود را کشیده ، ولباسهای گرم پشمی خود ساخته گی خود شانرا پوشیده از پشت آئینه های نجرهٔ قصرسماقی خود گردله های باریدن برف ، وشدتهای وزیدن باد را بکمال بیقیدی و بی پروائی تماشا میکردند . یك روزی ژه ده ئون سپیله بسیروس گفت که :

— موسیو سیروس ، اخرکات جسیمهٔ تجاریه وصناعیه که دروقت حاضر درقطعات متمدنه حکمفرما میباشد آیایکروزی دوچار تعطیل وانقطاع نخواهد شد ؟

— چرادوچار تعطیل شود ، وبچه سبب منقطع گردد ؟

— بسبب تمامشدن معدنهای زغال سنگ که قیمتدار ترین جملهٔ معادن شمرده میشود . پانقروف — اوه ! موسیو سپیله ، انچه سخنست که شمامیگوئید ؛ اول زغال سنگ چرا تمام شود ، وگیرم که تمام شود آیاالماس مگر از جنس زغال سنگ نیست ؟ بعدازتمام یافتن زغال الماس میسوزانند .

رفقا بریناسخن پانقروف خندهٔ بسیاری کرده مهندس گفت که :

— نی دوست من ! چنین نیست . معدنهای زغال بسیار بزرگ وتوانگراست بدین زود بها تمام نمیشود .

ژه ده ئون — یعنی چقدرمدت دیگر دوام خواهد ورزید ؟

مهندس — تا سه صد سال دیگرهنوز خوب خواهد چلید .

پانقروف — برای ما خوب ، اما برای نواسهٔ نواسه های ما بسیار زحمت و مشقت خواهد شد . چرا که اگر یکبار این معدن سیه روی پرنور از عالم مدنیت وداع نماید عالم رایك ظلمت ، و عطالت کلی فرا خواهد گرفت .

ژه ده ئون — البته ، البته ! ماشین ها ، کارخانه ها ، شمند وفرها ، واپورها ، روشنیهای شهرها همه گی از عالم برطرف خواهد شد .

هاربر — چه مدهش حال !

مهندس — بلکه یك واسطهٔ دیگری برای سوزانیدن خواهند یافت .

هاربر — آیا بجای زغال چه چیز قایم خواهد شد ؟

مهندس — آب .

پانقروف — ماشاءالله مهندس افندی ! دگر چیزی نیافتند مگر آب ! هه هه هه !! هاهاه !! بگوئید که آب را با آب گرم کرده بخار حاصل میکنند ! اح اح اح !! قح قح قح !!!

ناب — بسیار خنده مکن پانقروف ، مبادا که دلت را درد بگیرد !

مهندس — هرقدر که خنده میکنی بکن پانقروف ! من باز میگویم که آب بجای زغال سنگ قایم خواهد شد وهم آب دریا های محیط ما نند معدنهای زغال سنگ بیم تمامی هم ندارد . ولی چنان گمان نشود که همان آب بحر را از دریا برداشته ویك کبریتی زده دربدهند ، نی چنین نیست ، بلکه بواسطهٔ الکتریك آب را تحلیل کرده جوهرهای مولدالماء ومولدالحموضهٔ آنرا میسوزانند که قوت حرارت این دوجوهر بارها از حرارت آتش سنگ زغال بیشتر وقویتر است . بعد از تمام یافتن سنگ زغال واپورها وشمند وفرها ، وماشینها بجای سنگ زغال در آتشخانه های خود آب پر خواهند کرد ، و آن آب رابقوت الکتریك حل نموده جوهرهای آنرا خواهند سوخت لهذا آبهای بحرمحیط زغال استقبالست !

پانقروف — خیلی افسوس میکنیم که ایکاش اینحال را من میدیدم .

ناب — چون چنینست بسیار وقت از خواب بیدار شدهٔ پانقروف .

این است که مهاجران در دالان گرم روشن قصر غرانیتهاوز باینگونه کلامها ، و صحبتهایسرمیآوردند که درین اثنا باز توپ بقرار عادتی که دارد در اطراف چاه آخر غرانیتهاوز به ولوله وعوعوه آغاز نهاد، و در چارطرف چاه مذکور بشدت گردیدن گرفت ، ودستهای خود را در زیر تختهٔ روی چاه فرو برده بالا کردن میخواست . پانقروف گفت:

— آیا این سگ درین چاه چه حس میکند ؟

هاربر — ژوپ را به بینید ، او نیز با توپ همداستان گردیده در اطراف چاه گردش وخرنش دارد ؟

بحقیقت که این هردو حیوان در اطراف چاه به اندیشه وتلاش گردش میکردند . زه ده ئون گفت :

— این چاه بسببیکه بادریا اتصال دارد بهمه حال از جانوران بحری کاهکاهی درین این چاه آمده نفس میگیرد .

پانقروف — اینمسئله بجز همین تأویل دگر چیزی قبول نمیکند . توپ ! توپ ! ساکت شو ، ژوب توهم برو بجایت آرام بنشین !

حیوانات مذکور خاموش شدند . ژوب به کوتهٔ خود درامد . توپ اگرچه از عوعوهٔ شدیدی که داشت ساکت شد ولی از غرزدن فارغ نشد . اگرچه ازینمسئله دیگر بحثی وسخنی رانده نشد اما ذهن وفکر مهندس را خیلی مشغول ساخت .

در آخرهای ماه تموز بارانهای شدیدی باریدن گرفت . سردیها نیز شدت پیدا کرد . اما امسال مانند پارسال زمستان سردی نداشت . درجهٔ حرارت در زیر صفر از سیزده نگذشت . ولی آنقدر طوفانهای بادهای شدیدی بعمل آمد که دهشت بخش دلها گردید بحر آنقدر موجهای بلند وبزرگی پیدا کرد که به بیان نمی گنجد شمینه ها وجزیرهٔ سلامت در زیر موجها پنهان گردید . مهاجران از پشت آئینه های پنجره هابه کمال استراحت شدت وطلاطم بحر را تماشا کردند . بحر از صدقدم بیشتر موجهای بلندی حاصل میکرد که ساحل دیگر ار پایان غرانیتهاوز را نیز درزیر کفهای سفید موجها پنهان می

ساخت • حتی بعضی موجها بشدت تمام بساحل بر خورده جبه های آن تا به نصف دیوار غرانیتهاوز میپرید ، حتی قطرات آب تا بشیشه های پنجره هامیرسید •

این طوفان بقدر سه چهار روز متصلاً دوام ورزید مهاجران بالمجبوریه درین مدت پایان شده نتوانستند • دردوم ماه آغستوس طوفان کسب آرامی نمود • مهاجران بجا بکی برای خبرگیری مرغانچه ها ، وکبوتر خانه ها ، و آغل گوسفندها ، وطویلهٔ گوره خرهای خود بشتافتند • اگرچه آغل وطویله را چیزی آسیبی نرسیده بود ولی مرغانچه ها وکبوتر خانه هارا خسارت بسیاری رسیده بود • ترمیمات لازمی آنهارا کرده ، وغم دانه ، وتیمار آب وعلف حیوانات خود راخورده واپس آمدند •

در سوم ماه آغستوس مهاجران کمرهمت را برای یك شکار گاه بزرگی چست بستند • وبطرف جبه زارتا دورن رفتن را اقرار دادند • بغیر از مهندس که یك بهانهٔ پیش گرفته نرفت دیگر همه رفقاحتی توپ وژوب نیز همسپار عزیمت گردیدند • • مهندس میخواست که تصوری که از بسیار وقتها آنرا اجرا کردن آرزو داشت اجرا نماید لهذا تنها ماند •

تصور مهندس آنست که درچاه غرانیتهاوز درامده کشف نماید که آیا درینچاه چه چیز است که توپ همیشه در اطراف آن ولوله • واظهار تلاش واندیشه نشان میدهد ؟ علی الخصوص که ژوب نیز باتوپ درینباب اشتراك ورزیده • آیا ازینچاه بغیر از دریا بدیگر طرف جزیره راهی ورابطهٔ خواهد بود ؟ اینست که مهندس اینچیزهارا بخود معلوم کردن میخواهد •

مهندس زینهٔ ریسمانی را که پیش از ماشین صعود ونزول بدروازهٔ غرانیتهاوز آویزان بود برداشته بکنار چاه آمد • بیکدست خود طپانچهٔ شش لولهٔ که از صندوق یافته گی خودشان برامده بود گرفته ، وبکمر خود یك قمهٔ آویخته ، وبدست دیگر شمعدانی گرفته یکطرف زینهٔ ریسمانیرا بکنار چاه بیك چیز محکمی بدرستی ربط نموده آهسته آهسته ازپته پایه های زینه فرو آمدن گرفت • دیوارهای اطراف چاه بطرز مخروطی الشکل منتظمی رو بپایان دوام مینمود ، ودرهرهر جا سنگهای برامدهٔ قدمه مانندی در دیوارها

بدیدار بود که فرو آمدن ویابر امدن بر ان آسان مینمود مهندس چون این رابدید بدقت بهر طرف نظر کرد . هیچ اثر قدمی که نوباشد یا کهنه نیافت . بپایان فرامدن دوام ورزید ، وهرطرف رابدقت میدید . هیچیك چیز شبهه ناکی بنظرش بر نمیخورد . تاآنکه رفته رفته به آب رسیدا طراف رابکمال دقت معاینه نمود . هیچیك سوراخی یا منفذی که ازسطح آب بخارج راه داشته باشد معلوم نگردید آب هم آب بحر بودکه بسیار آرام وصاف وهموار مینمود مهندس بانوك کاردهر طرف دیوارهای چاه رازدن گرفت دیدکه این چاه ازیکپاره سنگ سماقی سخت مانند ریخته گی وبرمه شده گی مینماید . مهندس دانست که این چاه بغیراز بحر بدیگر هیچ طرفی راه ورابطهٔ ندارد، واگرکسی از راه انجاه بیایدوبالابرامدن خواهد مطلق که ازراه بحر وازز یر آب بایدبیایدکه اینهم برای هیچ کسی ممکن نمیشود مگر حیوانات بحری حالآنکه بجز انسان دیگر هیچ حیوان بحر بر سنگهای برامدهٔ قدمه مانند چاه بالابرامده نمیتواند . و چون هیچ انسانی که در زیر بحر زیست کند هم متصور نیست ازاثر وسئله ولوله کردن توپ ، وتلاش نمودن ژوب در پیش مهندس مجهول بماند . اینهم حل نشد که آیا آخراین چاه درزیر آب تابکجا امتداد یافته است ؟

سیروس معاینهٔ دقیقانهٔ خود را اجرانموده از چاه برامد، زینه رانیز برداشته بجایش نهاد ، سرچاه را باتخته پس پوشانیده درحالتیکه بسیار متفکر واندیشه ناك بود به دالان آمده در پیش بخاری برسر کرسی خود بنشست . وباخود گفت که :

— اگرچه من چیزی ندیدم اما مطلق حکم میکنم که درین چاه یك اسرار عجیبی هست !

باب دوازدهم

فهرست

بوقت شام شکاریان از شکارگاه عودت کردند . هرکس بقدر قوت خود شکار برداشته بودند . حتی توپ و ژوب نیز بشکار بار شده بودند . بقدر کفاف چهار روزهٔ مهاجران شکار حاصل شده بود . ناب گفت :

— افندی من ! کار برمن بسیار شد . اینهارا باید پاك کنم نمك بزنم ، جابجا کنم ، لهذا یك مددکاری لازم دارم آیاتو بامن مددکاری میکنی پانقروف ؟

پانقروف — نی ناب ، من بکار بادبان و دگل کشتی مشغول میشوم .

ناب — آیا شما بامن کار میکنید موسیو هاربر ؟

هاربر — نی نمیشود ، من فردا به آغل میروم .

ناب — چون چنینست شما البته بامن معاونت خواهید فرمود موسیو سپیله !

ژه ده ئون — بسیار خوب ناب من باتو کار میکنم بشرطیکه اگر به اسرار آشپزیت آگاه گشتم رشك نبری .

بنابرین ژه ده ئون و ناب در مطبخ بکار آشپزی مشغول شدند . همهٔ مرغان شکار را پاك و ستره و نمکزده نگاه داشتند ، و بعضی از آنها را برای تازه خوری در جاهای مناسب بیاویختند . درظرف اینهفته پانقروف بمعاونت هاربر بادبانهای کشتی را تمام نمود . دگلهای کشتی نیز در هفتهٔ گذشته ساخته شده بود . ریسمانهای بالون را باز کرده بدگلها و بادبانها بسته کردند . لنگر آهنین بالون را نیز با بعضی اصلاحات به کشتی خود آویختند چرخهای ریسمانها ، ولنگر کشید نرا نیز مهندس بیك اصول وصنعت خوبی ساخته در جا های

لازمی کشتی نصب نمودنداو تاقهای زیرین کشتی بقدر گنجایش رفقابابعضی اسباب لازمی آراسته ومکمل گردید . یك مخزن کوچکی برای گذاشتن پیپهای آب وخوراکهٔ چند روزه رانیزدرطرف بینی کشتی حاضر و آماده ساختند . پانقروف علاوه برهمه کارها یك بیرقی نیزبعلامت نشان‌دولت امریکا ساخته ، وبرنگهای نباتی جزیره آنهارابرنگ سرخ وبنفش که رنگ بیرق دولت امریکاست رنگداده بردیرك بزرگ کشتی بیاویخت . دربیرق جماهیرمتفقهٔ امریکانشان سی وهفت ستاره موجوداست که هریك ستاره علامت یك حکومتی ازحکومتهای متفقه میباشد . پانقروف بربیرق کشتی خود یك ستاره دیگرکه علامت جزیره لینقولن است نیززیاده وعلاوه کرده ستاره هارابه سی وهشت عدد ابلاغ نمود .

سردیهای زمستان روبه کمی نهاد مهاجران برای بعضی کارها ، وعملهای نوحاضر وآماده گشته بودندکه درین‌اثناجزیره تپهٔ منظرهٔ وسیعه دوچارهجوم یغماوغارت گردید: کیفیت اینکه درشب یازدهم ماه آغستوس درحالتیکه مهاجران بکمال راحت وآسایش بخواب شیرین بودند دو ساعت بعد ازنیم شب دفعتهً بولولهٔ شدیدهٔ توپ ازخواب برجهیدند . اماتوپ این باربرکنارچاه درون غرانیتها وزولوله ندارد بلکه درپیش دروازهٔ بزرگ روی خودرا بطرف بیرون گرفته بشدت ولوله و فغان میکند . و بدرجهٔ تلاش وهیجان مینمایاندکه میخواهدخودرابه بیرون بیندازد . ژوب نیزباتوپ به تلاش وخرخردمساز وهم آوازاست . اول پانقروف ازخواب برخواسته گفت :

— توپ ، چه خبراست ، چه دیدی ؟

سگ بولوله وفغان افزونی نمود . سیروس سمیت پرسیدکه :

— چه شده خواهدبود ؟

همهٔ مهاجران به تلاش وهیجان افتاده به پیش دروازهٔ غرانیتها وزدویدند . بسبب تاریکی درپایان بجزسفیدی برفهاهیچ چیزی دیده نشدامااصداهای عجیب بعضی حیوانات بگوش شان ازطرف نهرمرسی رسید که ازین صداهاچنان معلوم میشد

که یك گلهٔ بزرگی از کدام حیواناتی بر منظرهٔ وسیعه هجوم آورده باشند . پا نقروف پرسید که :
— آیا این صدای چه خواهد بود ؟
ناب — یا صداهای کرگ ، یاژاغار ، یا بوزینه خواهد بود .
ژه ده ئون — وای ! اگر بر جزیرهٔ پشتهٔ منظرهٔ وسیعه برایند ؟
هاربر — حال مرغانچه ها ، وکشتزارها چه خواهد شد ؟
پا نقروف — خراب ، اماندانستم که آیا این ملعونهاازکدام راه داخل جزیرهٔ منظرهٔ وسیعه شده باشند ؟
مهندس — مطلق کدام پل رابسته گذاشته خواهید بود !
ژه ده — براستی که این قباحت بر منست . زیرا پل طرف ساحلرا من فراموش کردم که باز کنم .
پا نقروف — بسیار خوب کاری کرده اید آفرین !
مهندس — هرچه که شدنی بود شد حالا چارهٔ دفع آنرا باید اندیشید .

مهاجران همانلحظه اسلحهٔ خودرا گرفته ازغرانیتهاوز فرو آمدند . زیرا غفلت ودرنگ بکار نیست . پیش ازانکه چیزهائی راکه به اینقدر زحمت، وکوشش بسر رسانیده اند خراب وتلف گردد یك علاجی باید کرد .

صداهای حیوانات رفته رفته شدت ونزدیکی میگرفت . مهاجران ازصداهای حیوانات مذکور شناختند که اینها کولیو نام روباه های بزرگ جثهٔ میباشند که یکدوبار گله های آنهارا درانطرف نهر مرسی دیده بودند . سیروس سمیت گفت :
— برادران ! این نوع حیوانات هرگاه بسیار باشند ، وهم گرسنه شوند هجومشان تهلکه ناکست بایدکه برجا نهای خودتان هوش کنیدچراکه ازصداهای شان هم گرسنگی وهم بسیاری شان معلوم میشود .

اما رفقا بلاتردد وبی پروا بر گلهٔ کولیوها هجوم بردندویکچند دست تفنگ انداخته راه کشادند . سیروس سمیت وهاربر وناب وژه ده ئون وپا نقروف در مقابل هجوم گلهٔ

بزرگ کولپوها که بقدر دوصد دانه تخمین میشدند یك یك جائی مناسبی برای خود شان گرفته ، وتوپ وژوب نیز بمقام پیش جنگها در پیش روافتاده راه مرور کولپوهارا سد نمودند .

شب بسیار تاریك وهوا ابر بود . مهاجران به تفنگ اندازی آغاز کردند . صف اول روباه ها چون هدف تیر تفنگهای مهاجران میگردید از پئی آن دیگر صف هجوم میآوردند . بعد از تفنگ جنگی مهاجران با کولپوها به تبر وقمه بجنگ کردن مجبور شدند چرا که کولپوها هجوم خود را بیشتر وشدید تر کردند . ده یا نزده کولپو بر یك آدام هجوم میبردند ولی مهاجران بعد از کمی مجروح شدن آنها را اسلاخی کرده بر خاك هلاك می انداختند . توپ دهن فراخ خود را باز کرده بهر حمله یکی از کولپوها را هلاك میگردانید . ژوپ با چوب کلفت زخ دار خویش سر کولپوها را میده میساخت . بوزینه بسببی که در تاریکی قوهٔ نظرش بخوبی کار میکند در هر جائیکه جنگ و هجوم کولپوها بیشتر میبود خود را میرسانید . یکبار دیدند که ژوب را چند عدد کولپوها از هر طرف پیچانیده ولی او به بسیار دلاوری باسوطهٔ دهشتناك خود با آنها بجنگ وجدال پایداری میکند محاربه بقدر دوساعت دوام ورزید . آخر الامر به کامیابی ومظفریت مهاجران خاتمه یافت . کولپوها از راهیکه آمده بودند بگریختن آغاز نهادند . تاب همان لحظه دویده پل را بر داشت . بعد از کمی روشنی صبح جهانرا روشن ساخت .

مهاجران بقدر پنجاه لاشهٔ روباه را بر خاك هلاك خفته یافتند . پا نقروف درین اثنا فریاد بر اورد که :

— ژوب . ژوب کجاست ؟

مگر ژوب بیچاره غائب شده بود . مهاجران به تلاش افتاده بجستجوی ژوب افتادند . بعد از پالیدن بسیار بوزینهٔ دلاور را در میان لاشه های روباه ها یافتند که هنوز سوطهٔ خود را که از میان پاره شده بود در دست داشت . در چار اطراف او لاشه های کولپوها دیده میشد که بعضی سرش و بعضی کمرش شکسته افتاده بودند . پس معلوم

گردیدکه بوزینهٔ بیچاره بسبب شکستن چوبش بخوبی مدافعه نتوانسته لهذا کولپوها بر و غلبه یافته در سینهٔ بیچاره زخمهای بسیار مدهشی زده اند . ناب از دیدن انحالت رفیق خود بنهایت درجه اندوهناك گردیده سر بوزینه را برداشته بر سینهٔ خود بنهاد ، چون دیدکه هنوز نفس دارد فریاد براورده گفت :

— هزاران شکر . هنوز زنده است ، زنده .

پانقروف — برای زندگی اوکوشش و خدمت میکنیم . چنان پرستاری کنیم که برای یکی ازخود مایان میکنیم .

ژوب گویا اینسخن پانقروف رادانست که در مقام تشکر سرخود رابرداشته بر سینهٔ پانقروف تکیه داد پانقروف، ودیگر رفقانیز مجروح شده اند ولی جراحتهای آنها بسبب اسلحهٔ مکملی که داشتند نسبت به جراحت ژوب هیچ نیست . جراحتهای مهلك را میمون بیچاره برداشته است . ناب وپانقروف بوزینهٔ وفادفنیه رابریك زنبیلی انداخته بغرانیتهاوز بردند . ازدهن حیوان بیچاره نفس بسیار خفیفی میبراید . رفقازخمهای حیوان رابخوبی دقت ومعاینه کردند . اگرچه بجگرو دیگراعضای داخلیش ضرری نرسیده ولی چون خون بسیاری ضایع کرده است وجود بیچاره راخیلی بیتاب و توان ساخته ، وحرارت تب بسیارشدیدی بر وجودش مستولی گردیده است .

زخمهای اورابا آب خوب شستند ، وبکمال دقت واعتنابخوبی تربندکردند ، و بر فرش نرمی به احتیاط تمام بخوابانیدند . هیچ طعام ندادند . بعضی دوا های نباتی که برای تفریح دماغ وحرکت خون نافع بود نوشانیدند . ژوب بخوابرفت اگرچه در اول امر خوابش منتظم نبود ولی رفته رفته کسب استراحت مینمود . ژوبرا بهمینصورت به حال خودش گذاشتند . توپ صداقت توب هر لحظه دراطراف فراش ژوب گردش مینمود وهرطرف خوابگاه اورا بوکشیده دستهای رفیق خودرا که اززیرلحاف بیرون برامده بکمال حسرت ومحبت می‌لیسید .

همانروز مهاجران پوستهای روباه‌هارابرای پوستین وکلاه بیرون کشیده لاشه‌های شانرا

درجنگل فاروست درمیان گودالها انداخته باخاك پوشانیدند . ازین شبخون کولپوها که موجب خسارت بزرگی برای کشتزارها ومرغانچه های تپهٔ منظرهٔ وسیعه میشد مها جران عبرت گرفته بعدازین قرار دادند که تاهمهٔ پلها را برندارند هیچگاه بغرانیتها وز برنیایند .

ژوب که دراول امر حال مرضش خیلی موجب اندیشهٔ مها جران گردیده بود آهسته آهسته برمرض غلبه نمود . تبش کمتر گردید ، زخمهایش نیز کمترکی روبه التیام نهاد . ژه ده ئون که یکقدری بطبابت آشنائی داشت از رهائی یافتن ژوب ازتهلکه امید وارگشت . در ١٦ ماه آعستوس ژوب به طعام خوردن ابتدا نمود . ناب نیز برای رفیق صادق خویش طعامهای چرب وشیرینی حاضر میکرد . ژوب یك قصوری که داردپر خواری وشکمپروری اوست . گاه گاهی که ژه ده ئون سپیله ازپرخواری ژوب به ناب شکایت میکرد ناب بجواب میگفت که :

— بوزینهٔ بیچاره بجز خوردن دگرهیچ ساعت تیری ندارد ، چرااورا ازین ساعت تیری محروم نمائیم . ژوب بعدازانکه ده روزکامل برفرش بیماری افتاده بود برپاخواست ، مانند هربیماری که ازبیماری نومیخیزد او نیزاشتهااش بازشد . زخمها یش نیزسراسر التیام پذیرگردید . ژه ده ئون چون میدانست که حیوانات بواسطهٔ خوراك بقوت می آیند ازاتروهرچه که خواهش میداشت به بوزینه میدادند . ناب چون اشتهای باز ژوب رامیدید طعامهای گوناگون رادرپیشش خرمن کرده میگفت :

— بخور ای صادق وفاشعار بخور ! تودرراه خدمت ماخون خود راریختی ، وظیفهٔ ماحالا اینست که آن خون راپس بجای بیاریم .

دربیست وپنجم ماه آغستوس ناب دیگررفقا رافریادکرده بقهقههٔ بسیاربلند ژوب را نشان داده گفت :

— به بینید ، ببینید !

رفقادیدند که ژوب بریك چوکی درپیش حجرهٔ غرانیتهاوزتکیه زده نشسته ومانند

عملی های تخته پیپوی پانقروف رابدهن گرفته‌دودهای توتونرا بهوامیکرد. پانقروف گفت:

— این چه ؟ واه واه ژوب ! پیپوی مراگرفته میکشی ! بسیار خوب بکش.من این پیپورابتو بخشیدم ، من دیگر پیپودارم .

ژوب هرنفسی که از توتون میکشید،ودودآنرا ازدهن میبراورد در رو وچشمهایش خیلی آثار فرحت وسرور پدیدارمیگردید . سیروس از نحال میمون تعجب نکرد چرا که بسیار میمونهای خانه پروری رادیده بودکه مبتلای توتون کشی شده بودند .

سرازامروز پیپه ی کهنهٔ پانقروف برای ژوب مخصوص گردیده باخریطهٔ توتون بدیواراوتاق او آویختند . پیپوراخودش پرمیکند ، آتش راخودش بران گرفته در میدهد . عملی شدن بوزینه به توتون موجب زیادتی محبت پانقروف ، وبوزینه گردید .

درماه ایلول زمستان سراسر برطرف گردید . باز بکارها آغاز نمودند . کارهای کشتی به بسیارسرعت پیش میرفت . تا آنکه درهفتهٔ اول ماه تشرین اول جملهٔ لوازمات کشتی ازبادبان تادکل ، ولنگر و بیرق ، وذخیره وغیرهم بادوبر بسیار بزرگ جملهٔ کامل وحاضر گردید . مهاجران خواستندکه برای دانستن وامتحان کردن کشتی که آیادر آب مقاومت میتواندیانی در اطراف جزیره یك دور وسیاحتی اجرا کنند . لهذادر دهم تشرین اول کشتی را دردریا فرو آوردند . کار فرو آوردنرا نیز به بسیار آسانی اجرا کردند چونکه کشتی را برسر غلطکها نشانده تابرسر ریگهای کنار ساحل در وقت جزر آورده بر سر ریگها گذاشتند . وقتیکه مدحاصلشد آب دریادرزیر کشتی درامده کشتی رابالابرداشت . مهاجران علی الخصوص پانقروف چون شناوری کشتی را برروی آب بکمال مقاومت و عظمت بدیدند خیلی مسرور وممنون شدند . پانقروف هم مسرور وهم مغرور میشود . زیرا هم کشتی را ساخته وهم حالا قپتان کشتی میشود .

حالا کارماند بر نام گذاشتن کشتی . بعدازمذاکره ومشاوهٔ بسیار به اتفاق آراچنان قرارداده شدکه تخلص پانقروف که « بونادوانتور » است بر کشتی نهاده شود لهذا نام کشتی را « بونادوانتور » نهادند . بونادوانتور چنانچه برروی آب بخوبی شناوری میکندشکل

وهیئت آن نیز خیلی خوشنما معلوم میشود . تجربه را هارروز قراردادند . هوا خیلی خوش ، دریانیز بسیار آرام بود . بادچون بطرف جنوبی دروزیدن بود سیر وسیاحت بطرف جنوبی آسان مینمود . پانقروف گفت :

— سوارشویم ، سوارشویم !

اما مهاجران پیش از اینکه سوارشویم طعام صبح راتناول کرده ، وبرای احتیاط چیزی خوردنی برداشته درحالتیکه ژوب وتوپ هم بودند پیش اززوال به یکنیم ساعت درکشتی نشستند . پانقروف بکمال سرور وغرور زمام قپتانی کشتی را بدست گرفت . ناب وهاربر خدمت نفری خلاصئی کشتی را درعهده گرفتند . لنگر برداشته بادبانهارا کشاده براه افتادند . بیرق جزیرهٔ لینقولن برفرق دیرك بوناد وانتور موجزنی آغاز نهاده کشتی دراول حرکت خوبر فتاری وتیزروی ، وقوت ومقاومت خودرا در آب نشانداد . دماغهٔ بیصاحب ، ودماغهٔ یحه را به بسیار زودی وحسن صورت گردش نمودند . کشتی نشینان بونادوانتور خیلی ممنون ومسرور بودند چونکه دانستندکه این کشتی بسیار بکارشان خواهد آمد . علی الخصوص درین هوای لطیف این سیاحت خیلی تنزه شیرینی شد .

پانقروف بعد از لیمان بالون کشتی خودرا از ساحل بقدر سه چهار میل دور درمیان قعر دریا براند . هیئت عمومیهٔ جزیرهٔ لینقولن درنظر مهاجران جلوه گر گردید . منظرهٔ کوه فرانقلن ، وجنگل فاروست ، وتالاب غرانت ، وجبه زارتادورن بسیار خوش نما لوحه ها تشکیل میدهد . هاربر گفت :

— سبحان الله ! چقدر خوشنما جزیره ایست !

پانقروف — حقیقتاً که جزیرهٔ مابسیار مزین ولطیفست . اینجا رانقدر والدهٔ مرحومهٔ بیچارهٔ خوددوست میدارم چراکه مارا عریان وبرهنه چنانچه نوبدنیا آمده باشیم در آغوش شفقت خودگرفت ، ببینیدکه حالا چه کمبگی داریم !

ناب — هیچ کمبودی نداریم قپتان هیچ !

ژه ده ئون به دیرك کشتی تکیه زده به تصویر گرفتن جزیره مشغول بوده سیروس

سمیت بکمال سکوت و تحیر بسوی شکل و هیئت جزیره نظر دوخته بود. پانقروف پرسید که:

— خوب موسیو سیروس! بفرمائید که بونادوانتور را چسان دیدید؟

— حالا خیلی خوب دیده میشود.

— من چنان امیدوارم که بیك سفر دور و درازی نیز کشتی ما تحمل بتواند. مثلا تا جزیرهٔ تابور بخوبی رفت و آمد باین کشتی ممکن مینماید.

پانقروف اینرا گفته کشتی را باز بطرف ساحل نزدیك کردن خواست و روی توجه بوناد وانتور را بطرف حوضهٔ بالون گردانید. زیرا حوضهٔ مذکور را برای ایستگاه دائمی بونادوانتور پانقرف قرار گاه انتخاب کرده لهذا راه در امدن و برامدن حوضهٔ مذکور را بخوبی دانستن میخواهد زیرا در مدخل حوضهٔ مذکور خرسنگها و ریگزارها بسیار است که از انرو تهلکهٔ خوردن کشتی بسنگ ویا نشستن آن در ریگ همیشه در پیش روست.

بساحل نیم میل مسافه باقی مانده بود. هاربرگه در پیش بینی کشتی ایستاده بود دفعتهً فریاد بر اورده گفت:

— ایستاده کن، پانقروف، که یك چیزی یافتم!

— چرا؟ مگر سنگ منگی در پیش است؟

— نی، توبأیست، یکقدری بدست راست بگردان هاربر اینرا گفته بر کنار کشتی بروخوابید، ودست خود را بطرف آب دراز کرد درحالتیکه بدستش یك شیشهٔ بود برپا خواست و گفت:

— یك شیشه یافتم. اما خالیست.

سر شیشه با کاك محکم بود. سیروس سمیت بی آنکه چیزی بگوید شیشه را از دست هاربر گرفت. کاك آنرا باپیچ تاب چاقوی هزار پیشهٔ که درجیب داشت باز نمود. ازدرون شیشه کاغذی براورد که بران کاغذ اینعبارت نوشته شده بود:

《 قضازده .... درجزیرهٔ تابور . طول 》

(غربی ۱۵۵ عرض جنوبی ۳۷ درجه ۱۱)

[دقیقه . در یابید، مدد رسانید فقط *]

— باب سیزدهم —

فهرست

سیروس سمیت چون مضمون کاغذ درون شیشه را با واز بلند بخواند پانقروف فریاد بر اورده گفت :

— واه واه ! در جزیرهٔ تابور که یکصد و پنجاه میل از ما دوراست ازابنای جنس ما قضازدهٔ موجود باشد و ما بمعاونت و مددکاری او نشتابیم! انچه بی مروتی خواهد بود ! آه . وسیوسیروس ! البته که برای این سیاحت ممانعت نخواهید نمود !

— نی پانقروف ! هیچ ممانعت نمیکنم . بلکه هرقدر که ممکن باشد چابکتر بروید .

— فردا .

— بسیار خوب ، فردا .

مهندس کاغذ مذکور را بعد از انکه یکچند دقیقه تدقیق و تأمل نمود گفت :

— دوستان من! ازینکاغذ چنان معلوم میشود که قضازدهٔ که اینرا نوشته بفنون بحریه خیلی آشنا معلوم میشود . چرا که طول و عرض جزیرهٔ خود را به بسیار دقت و خوبی نشان داده است . وچون بزبان انکلیزی نوشته چنان معلوم میشود که یا انکلیز است یا امریکایی .

ژه ده ئون — صحیح فرمودید . منهم میگویم که این آدم خیلی طالعمند است . زیرا اولا پانقروف بفکر کشتی ساختن افتادن و ثانیا امروز گردش مادر بنجا دلیل واضحی بر خوش بختی اوست . اگر یك روز پس تر می آمدیم مطلق که شیشه بسنگها خورده پارچه میشد وما هم ره وپی اورا نمی یافتیم .

هاربر — بحقیقت که این هم از حسن اتفاقات عجیبی شمرده میشود که هنوز شیشه

بساحل نرسیده بوناد وانتور ازیجا بگذرد !

مهندس ساکت شده بگرداب تفکر فرو رفت در اثنای این مکالمه با نقروف روی کشتی را از طرف حوضهٔ بالون گردانیده بسوی ساحل غربا نیتهاوز سر راست کرده بود، و تمام بادبانها را کشاده کشتی راسرعت داده بود. هرکس بفکر قضازدهٔ جزیرهٔ تابور افتاده بود. چونکه اینمسئله نیز برای مهاجران از حادثه های بزرگی شمرده میشود. بعد از ینقدر مدت مدید خط وکتابت یکی از ابنای جنس خود را ببینند، واوهم محتاج مددکاری و معاونت باشد، و در حالتیکه خودشان هم قضازده و فلاکت رسیده باشند بمعاونت ومدداو در خود قوت واستعداد مشاهده کنند حقیقتاً ازمسائل عجیب وغریبی شمرده میشود.

بوناد وانتور ازوقت زوال چهار ساعت بعد در پیشگاه بهرمرسی وا صلشده لنگر اقامت انداخت مهاجران از کشتی برامده بغرا نیتهاوز آمدند. آنشبرا بمذاکره ومشاورهٔ سفر جزیرهٔ تابور بسر آوردند وچنان قراریافت که با نقروف وهاربرت که هردو بفن ملاحی آشنا وتوانا میباشند بجزیرهٔ تابور رهسپار عزیمت شوند. فردا یعنی در ۱۱ ماه تشرین اول هرگاه براه افتند باان بادموافق ۱۵۰ میل مسافه‌را در چهل وهشت ساعت قطع میکنند. در جزیرهٔ تابور هرگاه یك روز بمانند وبازعودت کنند در ۱۷ تشرین اول واپس بجزیرهٔ لینقولن می آیند. هواهم خیلی خوش بود، میزان الهوا همیشه بالا میبراید. در باد هیچ علایم شدت معلوم نبود. والحاصل هرچیز به مطلوب موافق بود.

دراول امر اگرچه مهندس وژه ده ئون وناب درغرانیتهاوز ماندنی مقرر شدند، ولی ژه ده ئون بسببیکه مخبر جزیرهٔ نیورك هرالد میباشد ازچنین سیاحت پس ماندن برای او خیلی عیبی بزرگی شمرده میشود. لهذا ژه ده ئون گفت،

— هرگاه مرا درین سیاحت شریك نکنید خودرا در دریا انداخته بشنا وری خواهم رفت. چراکه در خصوص اگر به جزیرهٔ خویش معلومات ندهم نقصان کلی خواهد بود.

وقت شام در بوناد وانتور خوردنی، واسلحه وجبه خانه وقطب نما ودیگر لوازمات را جابجا کردند. آن شب را بصحبتها، وحسرتهای جدائی فردا بسر آورده علی الصباح

درمیان پنج رفیق مصافحه ها و معانقه ها وقوع یافته ازهمدیگر بسیار دلسوزانه یك وداعی بعمل آورده سه نفر رفیق درکشتی نشسته باد بادبانکشای عزیمت گردیدند . بوناد وانتور بقدر یك ربع میل دور شده بودکه ازپشتهٔ منظرهٔ وسیعه مهندس وناب بادسها لهابطرف ژه ده‌ئون ویا نقروف وهاربر سلام میدادند وکشتی نشینان نیز مقابله میکردند . ژه ده ئون فریاد براورده گفت :

— ای عزیزان ! این نخستین بار جدائی ئیست که بعد ازپانزده ماه درمابین ماو شما بوقوع آمده .

آن روز تمام روز تا بشام بوناد وانتور ازجهت جنوبی جزیرهٔ لینقولن دیده میشد . ازکشتی جزیره مانندیك سبد سبزی درمیان دریا معلوم میگردید هرچه که دورتر میشدند وضعیت جزیره چنان هیئتی میگرفت که نظر هیچ کشتی رابطرف خود جلب نمیکرد . ورفته رفته جزیره سراسر درپس پردهٔ افق مستور وپنهان گردید .

بوناد وانتور براه خود بخوبی دوام مینمود ، بعموم جهاتت تمام سینه میداد . باد بانهاراهمه گی کشاده اند . رفتار بوناد وانتور خیلی بسرعتست . بموجب رهنمائی قطب نما کشتی همیشه بریك استقامت یعنی یکسر بطرف جنوب غربی راه میزد . گاهی هاربر وگاهی پانقروف زمام سکان کشتی رابدست گرفته کشتیرا میراندند . گاه گاهی ژه ده‌ئون نیزدرکشتی رانی مدد میرسانید . بعد ازشام کرهٔ قمرکه بحالت بدر تمام میباشد طلوع نمود .

ژه ده ئون درشب بخواب رفته پانقروف وهاربرهریك دو دو ساعت به نوبت زمام سکانرا گرفته کشتی رانی میکردند . پانقروف ازکشتی راندن هاربر خاطر جمع بود کشتی بقدر یکسره وازراهی که لازم است تخالف نمیکند .

شب گذشت ، روزدیگر نیز بی عارضه مرور نمود . چون همیشه براستقامت جنوب غربی رهسپار عزیمت میباشند امیداست که بعد ازکمی بجزیرهٔ تابور برسند .

این دریائی که بوناد وانتور دران سیرو سفردارد سراسر خالیست . بجز بعضی مرغان بزرگ بالی که در دامنهٔ افق دیده میشوند دیگر هیچ اثری ازجانداری معلوم نمیشود هاربر گفت :

— امادر نموسم کشتیهای شکاریان ماهی بالینه در ین جهتهای بحر محیط بایدکه مو جود میبود ، آیاچرا اینطرفها بدینصورت خالیست ؟

پانقروف — وای ! بخیال شما که در نجاهاهیچ کشتی وانسانی موجود نیست ؟

ژه ده ئون — البته نیست ، ما که نمی بینیم !

پانقروف — جانمن ! مگر بونادوانتور را کشتی وما را انسان نمیشمارید ؟ مگر بخیال شما که کشتی ماپوست نارنج وماهم سه تا مگسی هستیم که بران نشسته ایم ؟

ازین لطیفهٔ پانقروف رفقاهمه بخنده افتادند . نظر بحساب پانقروف ازوقت حرکت بونادوانتور ازجزیرهٔ لینقولن یکصدو بیست میل مسافه را قطع نموده ، وچون اینقدر مسافه رابه سی وشش ساعت طی کردند بدیحساب درهر ساعت سه میل ویك ربع راه رفته است . لهذافرداصبح وقت بجزیرهٔ تابور رسیدن را امید وار اند .

امشب کشتی نشینان ما هیچ خواب نکردند . درجهٔ هیجان و اضطراب شان خیلی افزونست . چرا که امکان دارد که درینسیاحت شان بسیار غلطیها و خطاهایش آید ! آیا جزیره تا بور به ایشان نزدیکست ؟ در جزیرهٔ تابور آیا آن قضا زده موجود خواهد بود ؟ آیا این قضازده کیست وچگونه آدمست ؟ آیابه آوردن این آدم راحت و آسایش جزیرهٔ لینقولن مختل خواهد شد ؟ اینست که بسبب فکر واندیشهٔ این تصورات، وتخیلات هرسه رفیق تابصبح چشم بهم نزدند . چشم همهٔ شان بسوی افق معطوف مانده بوده بعدازانکه شمس خاوری طلوع نمود پانقروف دفعتاً فریادبراورده گفت :

— خاك ! خاك !

پانقروف چون خیلی دوربین وتیزنظر بود دریتباب خطا نکرده بود . بحقیقت که بقدر پانزده میل دورتر جزیرهٔ تابور پدیدار گردید . سرکشتیرا فوراً بطرف میان جزیره متوجه گردانید . آفتاب هرچه که بلند تر میشد ، وکشتی نزدیکتر تپه ها ودرختهای جزیره نیززیاده ترمعلوم میشد . هاربرگفت :

— ازظاهرحال این جزیره چنان معلوم میشودکه ازجزیرهٔ لینقولن بی اهمیت تر

وخالیترباشد .

رفته رفته هیئت عمومیه جزیرهٔ تابور در پیش نظر دقت رفقاجلوه گرمیگردید . در ختهائیکه مشاهده میشود از جنس درختان جزیرهٔ لینقولن است اماشایان ملاحظه اینست که از هیچ یك طرف جزیره هیچ دودی برنمیخواست که اثر بودن انسانرا نشان بدهد . حالا نکه کاغذیکه از میان شیشه برامده موجود بودن قضازده رادرین جزیره براستی ودرستی نشانداده است . پس میباید که آن قضازده شب وروز به انتظار باشد، وآتش بزرگی افروخته داشته باشد .

پانقروف هرچه که بجزیره نزدیکتر میشد کشتیرا آرامترمیکرد تامبادا بسنگی بخورد یادرزمینی نشیند . هاربرزمام سکانرا بدست گرفته دردنبال کشتی نشسته و پانقروف ریسمان بادبانرا بدست گرفته دربینی کشتی ایستاده است . تمام وقت ظهر بود که طرف سرکشتی به خشکه برخورد ، همانَدم پانقروف ریسمان بادبانرابهم کشیده بادبانرفرو آورد ، هاربرنیز بجایکی لنگرانداخته بوبادوانتوزرا ایستاده کردند ، بادبانها رچیده وکشتی راباریسمان بخشکه ربط داده هرسه رفیق بخشکه برامدند .

هیچ شبهه نیست که اینجزیرهٔ تابور باشد ، چراکه نوترین خریطه هایعنی نقشه های درمیان دریاها بجزتابورنام جزیره دیگرهیچ نام جزیرهٔ رانمینویسد طول وعرض جزیره نیز بهمین جاو قسمت . بعدازمحکم کردن کشتی مسلح شده برتپهٔ که درپیش روی شان بود بالابرامدند بلندی این تپه بقدرسه صد مترومی آمد ژه ده ئون گفت :

ـــ ازسراین تپه هرطرف جزیره بخوبی معلوم میشود چراکه بلندترین جاهای جزیره همین تپه میباشد ماباید که برسراین تپه برائیم وهرطرف را نظر انداخته جستجوی خود را ازانقرار بعمل آریم .

ـــ یعنی مانندموسیوسیروس که برکوه فرانقلن برامد ماهم برین تپه میبرائیم .

ـــ البته ، ازین بهتر اصولی نیست !

سه رفیق اینچنین گفتگوکرده بدامنهٔ تپه بالاشده میرفتندکه زمین همه بیك چمزاری

متصل بود . کبوتر های صحرائی و دیگر گونه مرغان جنگلی از پیش پای شان پرواز کرده میگریختند . از پشت بعضی بوته ها مانند خرگوش و روباه و دیگر حیوانات فرار میکردند . اما هیچ اثر قدم انسان دیده نمیشد . تا آنکه بر سر تپه رسیدند و بهر طرف نظر انداختند . دیدند که این جزیره بقدر شش میل بزرگی دارد ، و بیضی الشکل یك جزیره ئیست که درامده گی و برامده گیهای سواحل هم ندارد . زمین این جزیره مانند جزیرهٔ لینقولن که یکطرفش ریگزار و یا سنگلاخ و غیر منبت باشد ، و یك سمتش جنگل و پر آب و سبزه زار باشد نیست بلکه همه اطرافش سبز و خرم است . اگرچه دو سه تپه های پست سبز و خرمی دارد ولی کوه بلند سنگستانی در ان دیده نمیشود . از دامنهٔ همین تپه که بر ان ایستاده اند یك جوی آب کوچکی بسوی غربی جزیره در جریان میباشد که در آخر ساحل سمت غربی بدریا میریزد . هاربر گفت :

— این جزیره بنظر ما خیلی کوچك و محدود برمیخورد .

پانقروف — هم غیر مسکون دیده میشود .

هاربر — راستست ، هیچ یك آثار و علامی که بر بودن انسان دلالت کند دیده نمیشود .

ژه ده ئون — فرو آئیم ، همهٔ جزیره را گردش کرده ببالیم .

هر سه رفیق از تپه فرو آمده قرار دادند که اول ساحل جزیره را از یکسر تا دیگر سر دور و گردش کرده باز بداخل جزیره درایند . لهذا در پیش کشتئی خود آمده خور را که وگله و باروت بقدر کفاف برداشته بسمت ساحل جنوبی برفتار آغاز نهادند . ساحل دریا چون همه گی ریگزار است سیر و سیاحت آسان مینماید . در هر هر جا مرغها از پیش روی شان بهوا میشد . ماهیان فوق از سر سنگها خود را بدریا می انداختند . ژه ده ئون گفت :

— از وضع و حرکت این حیوانات چنان معلوم میشود که مانند حیوانات جزیرهٔ لینقولن انسانرا اول بار نمی بینند بلکه انسانرا پیش از ین نزدیده و ترس خورده اند .

بعد از یکساعت به نقطهٔ منتهای جنوبی واصل شدند از انجا بطرف شمال برگشتند .

اینطرف ساحل نیز ریگزار ودر بعضی جاها سنگستانست . در هیچطرف اثر قدم انسان دیده نشد . درظرف چهارساعت هرچار طرف جزیره را گردش نموده باز به پیش کشتی خود رسیدند . درانجا طعام خورده ویکقدری استراحت کرده درداخل جزیره سیر و گردش را قرار دادند . وازطرف شرق بسوی غرب بجزیره داخل شدند . در پیش راه شان حیوانانیکه میآمد بجلدی وچابکی فرار میکردند . ازان جمله بیك دوسه بز و گوسفندی نیز برخوردندکه این بزها و گوسفند ها از جنس بز و گوسفندان اوروپا تربیه کرده شده معلوم میشد نه از جنس صحرائی وجنگلی که ازین یك معلوم شدکه اینها ازاوروپا درینجا آورده شده است . قراردادند کهدروقت برگشتن یك دوجفت ازینها رابه لینقولن باخود ببرند . دردرون جزیره از بسیار علامات معلوم گردیدکه درینجزیره بسیاروقت انسان موجودبوده است . زیرابعضی راههای کوچك کوچکی ، وبعضی درختهای باتبر بریده شدهٔ پدیدار میگردید . ولیکن چنان معلوم میشد که آن مردمانیکه درینجا آمده اند یا از بسیار سالها وفات یافته محو شده اند یا آنکه پیش از بسیار زمانها واپس عودت کرده اند . چونکه راه هارا سبزه هاوعلفها پوشانیده ، وجاهای تبرزده گی نیز خیلی کهنه وقدیم بوده سراز نونشانه وعلامهٔ تبروتیشه ، معلوم نمیشود . ژدءئون گفت که :

— چنان معلوم میشودکه درینجزیره انسان آمده وبسیاروقت درینجاماندء است . آیااینها که بوده ؟ وچند نفربوده ؟ وحالا چندنفراز آنها باقی مانده ؟

هاربر — درکاغذیکه ازمیان شیشه یافته ایم تنهااز یکنفر قضازده بحث میراند .

پانقروف — اگرهنوزدرجزیره باشد مطلق که اوراخواهیم یافت .

— سه رفیق برهروی دوام ورزیده تاآنکه بکنارجوئی که درمیان بیشه مایلاً جریان داشت برسیدند . درینجاها کثرت حیوانات اهلیه و زمینهای کردبست شدهٔ کشتکاری شدهٔ متروك مانده اثبات میکردکه انسان درینجاها یکوقتی موجود بودهاست . علی الخصوص نباتاتی که کشت شده اکثرمانند سیب زمینی ، وباقلی ، وکرم ، وترب و

امثال آنهابودکه بخوبی واضح میساخت که انسان اوروپائی آنرا کاشته است هاربراز دیدن این سبزه‌کار یهابسیار ممنون ومسرور گردید ،پانقروف میگفت :

— اوه اوه ! برای تاب کار آشپزی بسیارشد جانمن ! اگرقضازده رانیابیم هم‌حالا سیاحت خود رابیهوده نمیشماریم ، چرا که نباتات بسیارنافعی بچنگ آمد .

ژه ده ئون — من چون بحال این نباتات نظرمیکنم چنان حکم میکنم که جزیره از بسیار وقت خالی وغیرمسکون ما نده‌است زیراحالت این نباتات رفته رفته حال خود روئی وبیابانی گشتن را کسب نموده .

هاربر — راستست ! اگرازانهاتنهایك آدم باقی میبود ، این سبزیهای خوردنی خود راچنین متروك نمیگذاشت .

پانقروف — بلی ، آن قضازده مطلق که جزیره راترك کرده رفته است .

— هیچ شبهه نیست . که بفریادقضازده‌یا کشتی ویاوا پوری آمده اوراوارهانیده‌است .

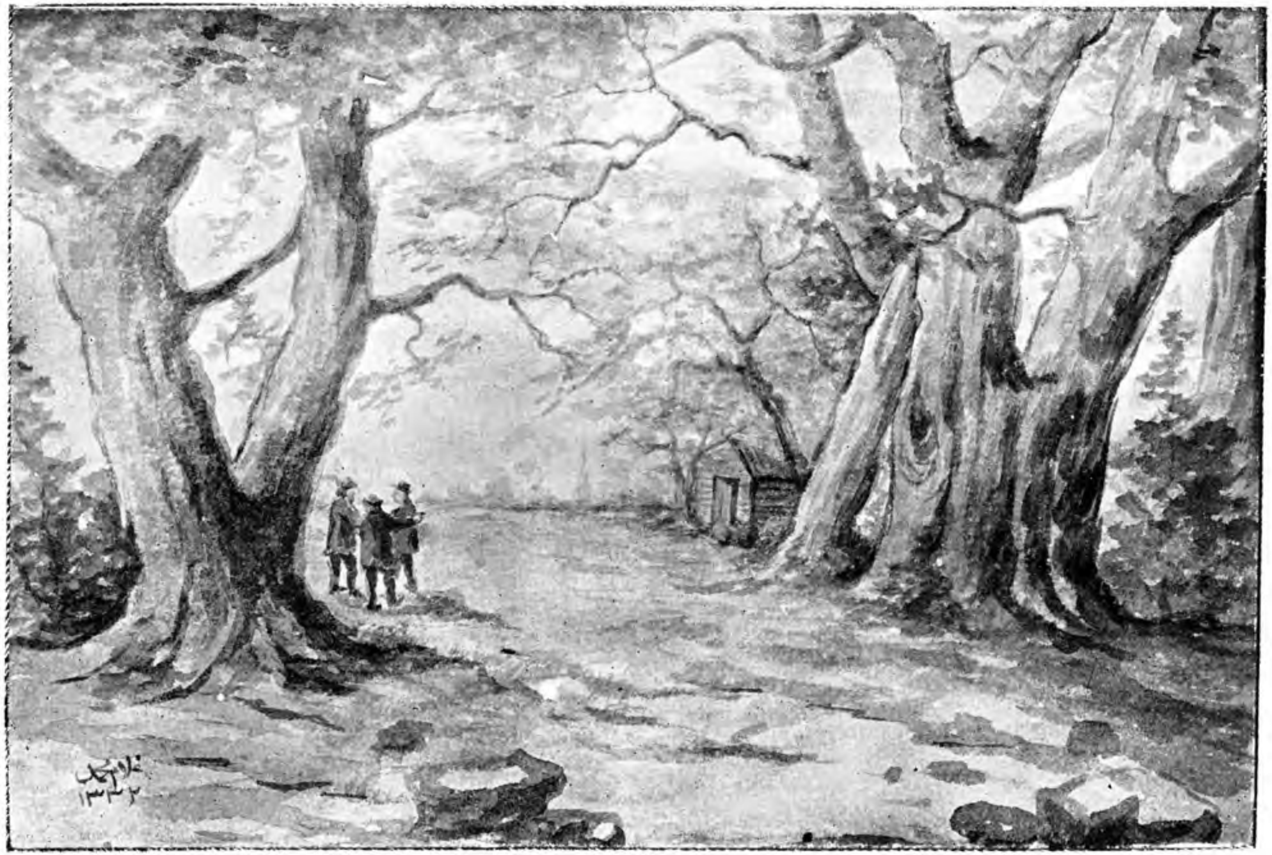
— پس معلوم میشودکه شیشهٔ یافته گی ماازبسیارزمانهابرروی دریا شناوری کرده تا به جزیرهٔ ما واصل شده است .

— درین هیچ شکی نیست . لکن حالاوقت شام نزدیك شد ، بیائیدکه به‌کشتی خود عودت‌کرده شب رابگذرانیم صبح بازبه پالیدن وجستجو آغازمیکنیم .

برهمین فکرونیت قرارداده میخواستندکه برگردندکه هاربردرمیان درختان یك کلبهٔ رانشان داده گفت :

— ببینید ، درمیان آندرختان یك خانه‌گك کوچکی معلوم میشود .

چون دقت کردند دیدندکه براستی یك کلبهٔ اقامتگاه کوچکی ازچوب وتخته درمیان درختان بنایافته است . رفقابسوی اقامتگاه مذکورروانه شدند ، دروازهٔ کلبهٔ مذکور راتیمبازیافته پانقروف بیحابا آنراتیله داده بازکرد . رفقا داخل اقامتگاه گردیدند ، ! اقامتگاه راخالی وبی انسان یافتند ! ....



به بینید در میان آن درختان یك خانهٔ كوچكی معلوم میشود

—﴿ باب چاردهم ﴾—

÷﴿ فهرست ﴾÷

اسبابها — شب گذرانیدن — یکچند حرف — دوام برپالیدن — نباتات وحیوانات — دوچارشدن هاربر به تهلکهٔ بزرگ — شب گذرانیدن برگشتن — هوای دمه آلود — گمکردن راه دردریا — به امداد رسیدن یك ضیاء.

پانقروف.ژه ده ئون، هاربر در اقامتگاه مذکور در تاریکی متحیرانه ایستاده ماندند. پانقروف بصدای بلندفریاد براورده گفت:

— اووو صاحب خانه! ...

کسی جواب نداد! پانقروف از کبریتهای ساخته گی مهندس که باخود آورده بود درداده شمع پارهٔ که باخودداشت دربداده بواسطهٔ این روشنی درون اقامتگاه مذکور روشن گردید. دریك طرف اوتاق مذکوریك اوجاغی بودکه چو بهای خشك برای دردادن دران چیده شده بود. دریکسو یك فراش خوابگاهی پهن شده بودکه رنگ لحاف و نهالین آن سراسرپریده وزردشده بود. و آنقدر خاك وگرد وتارعنکبوب بران جمع آمده بودکه بیکنظر دانسته میشدکه ازبسیاروقتها با آن دست نخورده. دریك کنار یك دیگ زنگ زدهٔ مسی، ویك چای جوش چپه شده درمیان خاکها افتاده بود. دریکطرف یك دولابی که دران بعضی لباسها ئی کویه زدهٔ کشتیبانی دیده میشد. دریکجا یك میزچوبی کلفتی که برسر آن یك پتنوس معدنی. ویك تورات فرسوده شده و یك دوپیاله وبشقابی موجود بود. دریك گوشه یك یك بیل وکلنگ وتبری استاده بود. برسررف دوعدد تفنگ شکارکه یکی شکسته ویکی درست بودبادوعدد پیپهای کوچکی که درمیان یکی باروت ودریکی گله بود، ویك خریطهٔ که سنگ چاقماقی بسیاردران بود پدیدارمیشدکه از خاك وغبار وتارهای عنکبوتی که بران هادیده میشد بخوبی آشکار بود که از سالهادست به آن نخورده است. ژه ده ئون گفت:

— معلوم است که این اقامتگاه از سالهای بسیاری متروك مانده است .
— بلی از بسیار وقتها .
— موسیو-پیله ! هرگاه امشب را درین اقامتگاه بسر آریم چیزی ضرری نخواهد داشت .
— بسیار خوب میشود ، اگر صاحب خانه هم بیاید مهمانهای خود را دیده ممنون خواهد شد .
— امامن میگویم که صاحب خانه هیچ نخواهد آمد .
— یعنی شما حکم میکنید که قضازده از جزیره رفته باشد ؟
— نی چنین حکم نمیتوانم ، زیرا اگر میرفت بهمه حال این اسبابهارا با خود تمامها میبرد ، چراکه در پیش قضازده گان اسبابهای زمان فلاکت شان بسیار عزیز شمرده میشود .
— اگر نرفته باشد هم مرده خواهد بود ، زیرا اگر زنده ودر جزیره میبود خانهٔ اقامتگاه خود را بدینحال متروکیت نمیگذاشت .
— گیرم که مرده باشد ، خود را خود دفن کرده نمیتواند البته جسد فرسودهٔ او دریکطرفی پیدا خواهد شد !
در اقامتگاه مذکور شب بسر آوردن را قرار دادند چوبهای خشك بسیاری که در بیرون کلبه دریکطرفی از اطراف خانه جمع آمده بود آورده دراوجاغ انداختند و آتش فراوانی افروختند ، و دروازه رابسته بنشستند . اضطراب وهیجان شان بسیار بود هوش وگوش شان همه بردروازه مانده بود . این اقامتگاهی که از هرچیز آن متروك بودن آن ظاهر و آشکاراست درین اثناهرگاه دروازهٔ آن بازشده ویك آدمی داخل شود چه قدر موجب حیرت وتعجب هرسه رفیق خواهد شد .
حالاً نکه نه دروازه بازشد ونه کسی داخل گردید . سبحان الله ! این شب چه قدر دراز گردید جملهٔ شان منتظر صبحست که کی صبح بدمد تا در جستجوی صاحب خانه بیفتند . بغیر از هاربرکه بسبب جوانی وصباوت یکدوساعتی بخواب رفت ژه دهئون و پانقروف اصلا چشم فرونه بست .

صبح شد سه رفیق بمعاینه کردن مدققانهٔ اقامتگاه پرداختند . اقامتگاه بر دامنهٔ یك تپه کك کوچکی بنا یافته ، اطراف آنرا پنج عدد درخت بسیار بزرگ مستکی احاطه کرده است . پیش روی اقامتگاه باتبروبیل خوب صاف وهموار شده است . و یك سرکی از پیش اقامتگاه تا بکنار جوی کشیده شده که دوطرفهٔ آن بایك کنارهٔ چوبی گرفته شده . از معاینهٔ دیوارهای تخته ئی اقامتگاه اینهم معلوم شد که این تخته ها از مابقی کشتی شکستهٔ ساخته شده است . مطلق که کدام کشتی در ینساحل افتاده وشکسته است . بغیر از یکچند نفری دیگر همهٔ کشتی نشینان غرق شده اند . آن چند نفر باقی مانده از باقی ماندهٔ کشتی این اقامتگاه را بعمل آورده اند . ایمسئله به این ثابت گردید که ژه ده ئون بریکی از تخته های اقامتگاه اسم « برتانیا » راخواند که بعضی حرفهای آن پاك شده بود ، واین تختهٔ که این لفظ بران نوشته شده از تخته های دنبالهٔ کشتیست که همیشه نامهای هر کشتی درانجا نوشته میشود . پانقروف گفت :

— از ین نام جنسیت و ملیت کشتی نشینان معلوم نمیشود چراکه به این نام بسیار کشتیهاموجود است .

— بلی ، اینسخن همچنینست ! برمایالیدن جزیره استهرگاه از طایفهٔ کشتی برتانیا کسی رایافتیم البته ملیت ، وقومیت اوراهم خواهیم دانست . اما پیش از آغاز کردن به پالیدن یکبار رفته بونادوانتوررابه بینیم چراکه دلم بسیار پریشانست .

— راست گفتی پانقروف ! برویم .

هرسه رفیق بطرف کشتی خود متوجه شدند . بعدازبیست دقیقه راه رفتن بساحل رسیده کشتی خود رابسته وبحال خودیافتند . پانقروف ازدیدن کشتی خود را صحیح و سالم یك (اوه) دور و درازی کشیده اظهار مسروریت نمود . البته باید مسرورشود چونکه این کشتی را پانقروف مانند اولاد خود عزیز میشمارد . هیچ پدری تصور می شود که هرگاه ازجگرپارهٔ خود دورشود برای او بهزارگونه اندیشه نیفتد ؟

رفقا بر سطح کشتی خود برامده بکمال خوبی یك طعامی تناول کردند . بعدازطعام

از کشتی فرو آمده باز به جستجو و پالیدن آغاز نهادند . این سه رفیق برزنده یافتن قضا زدهٔ که ساکن جزیره میباشد هیچ امید وار نیستند . بلکه بحقیقت جسد مردهٔ اورا میپالند . تابوقت پیشین هرطرف جزیره را پالیدند هیچیك اثری نیافتند . مطلق که بیچاره وفات یافته و جسد او را نیز حیوانات درنده پاك خورده تمام نموده است . دوساعت بعد از پیشین در زیر یك درختی برای استراحت بنشستند . پانقروف برفقای خود گفت :

— فردا بوقت صبح باید که حرکت کنیم .

هاربر — اسبابیکه در اقامتگاه یافته ایم البته باخود خواهیم برد ؟

ژه ده ئون — البته ، چرا که میراث خوار قضا زده بجز قضازده که خواهد شد .

هاربر — از تخمها و نهالیهای سبزه ها نیز میبریم .

پانقروف — بلی بلی ، حتی یك یك جفت از بزها و گوسفند ها نیز میبریم .

ژه ده ئون — پس وقت خود درا ضایع نباید کرد ، برخیزیم بکار آغاز کنیم . هاربر به نباتات مشغول شود ، ماو توهم بگرفتن حیوانات .

اینرا گفته رفقا برپا خواستند هاربر بطرف مزروعات روانه شد . ژه ده ئون و پانقروف نیز بسوی جنگل رفتند . پانقروف وژه ده ئون دو بز را گیر کرده همان بگرفتن آنها مشغول بودندکه بناگهان یکصدای مدهش خرخرهٔ از طرف هاربر که بقدر صد قدم دورتر از یشان بود بگوش شان برخورد . پانقروف فریاد زده گفت :

— بخدا صدای هاربر است !

— بدویم .

هردو رفیق بتاخت شدند . چون نزدیکشدند دیدندکه یك جانور عظیم الجثهٔ بسیار باهیبتی هاربر را برزمین خوابانیده . همانندم پانقروف وژه ده ئون خود را برجانور مذکور انداخته جانور راا ز سرسینهٔ هاربر برزمین غلطانیدند وباریسمانی که برای گرفتن بزها با خود حاضر داشتند اورامحکم به بستند . اگرچه بستن جانوریکقدری بزحمت اجرایافت ولی چون پانقروف خیلی پرقوت وتوانا بود ، وقوت وحکمت ژه ده ئون

نیزبااو منظم گردید بسهولت انجام یافت . ژه ده ئون بچابکی بسوی هاربر پیش شده پرسیدکه :

— جایت افکار نشده هاربر ؟

— نی موسیو ژه ده ئون .

پانقروف — توراست بگو هاربر ! بلکه این میمون بد هیبت یك جایت رازخمی کرده باشد ؟

هاربر — نی بیغم باش هیچ زخم مخمی بمن نرسیده اماشما اینرابوزینه قیاس مکنید، خوب ببینید که چیست .

پانقروف. وژه ده ئون بنابرینسخن هاربر بسوی مخلوقیکه بسته برزمین افتاده بود نظر کردند . بحقیقت که این جانوربوزینه نی بلکه یك آدمی بودااماچه آدم ؟ آدمی که لفظ «وحشی» هرانقدر معانی راکه در برگیرد همه آن معانی را وجود اینشخص تفسیر مجسم مینمود .

موهای بدنش راست برخواسته ، ریشش ازناف پایان تر آویخته ، موهای سرتا بکمرش درازشده ، وجود سراسر عریان ، چشمها درمیان موهای رو وابرو پنهان وچون مشعل شعله زنان دستها بزرگ ودرشت ناختهامانند چنکال شیرسر تیزوکلفت، پوست بدنش سیاه پا پهایش مانند سنگ پا .

اینست حالت این مخلوقیکه بضرورت آنراانسان باید بگوئیم . هاربر گفت :

— مگر قضا زدهٔ که ما آنراجستجو میکردیم همین است !

ژه ده ئون — بلی همینست ! اماواسفاکه سالهاسالها تنهائی اورا وحشی گردانیده ، و از آدمیت بیرون براورده است .

حقیقتاً که سخن ژه ده ئون راستست . اینمخلوق نیزدرحالتیکه یك شخص متمدن بوده بسبب تنهائی وبی همجنسی رفته رفته کسب وحشت ورزیده ، وازمخلوقات جنگلی گردیده ! از خنجره اش بعضی اصواتی که هیچ دانسته نمیشود میبراید . دندانهایش ازحالت اصلی طبیعی براامده برای خوردن گوشت خام مانند حیوانات گوشتخوار تیزی وکجی پیدا کرده . قوهٔ حافظه اش ازبسیار وقتهاغائب گردیده . اسباب واشیائی که داردرفته

رفته‌اصول‌استعمال آنهارا فراموش کرده ترک داده‌است، حتی آتش را نیز نمیداند که چگونه وچسانست ! اگرچه وجودش خیلی کلفتی وتوانائی پیدا کرده ولی بعوض توسیع یافتن اعضای بدنیه حسیات عقلیه اش محو وضایع گردیده است .

ژه ده ئون به آدم وحشی یکچند سخن گفت، در وحشی هیچ علامت فهمیدن وشنیدن معلوم نشد ژه ده ئون بدقت وتحقیق بطرف مرد مکهای چشمش نظر کرد. یک کمی آثار ذکاوت ادر چشمش مشاهده کرده امیدوار گردیدکه بعدازانسیت وتربیه به انسانیت رجوع خواهد نمود .

وحشی برای رهانیدن خیش دست وپا نمیزند، وهیچ آرزوی گریختن نشان نمیدهد. همچنان بسته‌که افتاده ساکت وآرام مانده، وچشمان خودرا بیکطرز حیرت وتعجب بطرف سه رفیق دوخته مبهوت مانده است. آیا ازدیدن همجنسان خود بعضی احوالات، ویادداشتهای هنگام انسانیت خود را حس میکند؟ ویا آنکه قوای عقلیه وحسیات انسانیه‌اش کم کم چیزهابد ماغش نقش میکند؟ ژه ده‌ئون چون یکمدتی بسوی وحشی مذکور بدقت ملاحظه نمود گفت :

— وظیفهٔ انسانیت ماهمینست‌که این مخلوق خدارا که ازنوع خود ماست بجزیرهٔ لینقولن باخود برده تاسعی داشته باشیم در راه آدم کردن او کوشش ورزیم .

هاربر — بلی بلی ، بلکه مهندس قوهٔ عقلیه اوراواپس بسرش آورده بتواند ، ویک چارهٔ برای آدم کردن او بیندیشد .

پانقروف شبهه ناکانه یک‌کله جنبانی کرده باررفقاءوافقت نمود ، وبردن وحشی را بجزیرهٔ لینقولن قرارگیر گردید . پانقروف پرسید که :

— آیا همچنین بسته بماند؟

هاربر — اگرپاهایش راباز کنیم بلکه باماخودبخود براه برود !

پانقروف پاهای وحشی را بکشاد. وحشی خود بخود برپا خواست ، وبطرف آدمهائیکه بااوست بازیکنظر متحیرانه انداخته باایشان براه افتاد. امااز اوضاعش هیچ

معلوم نمیشد که بداند که منهم یکوقتی مانند این بودم . ژه ده ئون گفت :

— اول او را باقامتگاهش ببریم بلکه خانه و اسبابهای خود را به بیند حال اولش بیادش بیاید!

لهذا اول او را به اقامتگاهش بردند . وحشی هیچ علایم شناسائی باخانه و اسباب های خود نشان نداد .

گفتند بلکه آتش را به بیند یك چیزی بخاطرش بیاید و یك تاثیری بر و بکند . از انرو در اوجاق آتش افروختند وحشی در اول امر بسوی آتش یك نظری انداخت ولی باز روی خود را گردانید . حالت اصلی خود را گرفت .

تنهائی و بی همصحبتی سالها این آدم بیچاره را بدرجهٔ نهایت وحشت رسانیده است که جملهٔ حواس خمسه اش معطل و بیکار مانده است .

حالا بجز بردن وحشی را بکشتی دیگر کاری باقی نماند هر سه رفیق وحشی را به پیش انداخته و ریسمان آنرا پانقروف بدست گرفته بکشتی بردند و پانقروف با او در کشتی مانده هاربر وژه ده ئون واپس بجزیره آمدند . بعد از چند ساعت آنها نیز اسبابهای اقامتگاه را بالك جفت بز و تخمها و نهالهای نباتات برداشته بکشتی آمدند . شب را درمیان کشتی گذرانیده صبح که مد آغاز نمود براه افتادند .

وحشی را در اوتاق طرف پینی کشتی گذاشتند در انجا متفکر و ساکن بماند . پانقروف چیزی خوردنی در پیش وحشی بنهاد ، ولی چون طعام پخته بود نخورد . اما چون یك کبوتر شکار شدهٔ خام را باو نمود ، همانلحظه آنرا از دست پانقروف ربوده خام خام بخورد . پانقروف از ینحال وحشی سر خود را جنبانیده گفت :

— آیا شما هنوز امید وارید که این وحشی باز پس آدم شود ؟

— البته ، زیرا بسبب تنهائی به اینحال گرفتار آمده بعد از ین تنها نمیماند از انرو این حالت او نیز رفته رفته تبدل میورزد .

— به بینیم که چه میشود ؟ دانستن فکر و سیو سیروس را در حق این وحشی آرزو دارم که آیا او چه خواهد گفت . ما برای جستجوی آدم در ینجا آمدیم حالا انکه بعوض آدم جانور میبریم .

شب گذشت. این یك معلوم نشد که آیا وحشی خوابید یا نخوابید؟ اما هیچ حرکتی نکرد. سر کشتی را بجانب شمال شرقی سور راست کردند که باینصورت راست بسوی جزیرهٔ لینقولن میرود. روز اول سفرشان بی حادثه و واقعهٔ بپایان رسید. وحشی در کمرهٔ سر کشتی ساکت و ساکن یك بغله افتاده بود. اما ژده ئون که لحظه بلحظه هر حرکت و وضعیت وحشی را در زیر نظر دقت و ملاحظه میداشت دید که از رفتار کشتی و حرکت امواج دریا در چشمهای وحشی علایم مسرت و فرحتی پیدا میشود. لهذا دانست که قوهٔ حافظه اش یکقدری بحرکت آمده حسیات کشتیبانیش بیادش می آید.

روز دیگر باد از سوی شمال بر خواسته دریا موج پیدا کرد. بوناد وانتور با موجها دست و گریبان گردید پانقروف باد بار اقدری سست کرده از احوال دریا به اندیشه بیفتاد ولی اندیشهٔ خود را از رفقایش پنهان مینمود کشتی لحظه بلحظه از استقامت مطلوبه بیرون می افتاد، و بر راهیکه لازم بود نمیرفت باد و موج او را از استقامت راه لینقولن بدر میکشید. پانقروف دانست که اگر هوا بهمینصورت دوام ورزد رسیدن بجزیرهٔ لینقولن خیلی بطول خواهد انجامید.

در ۱۷ ماه تشرین اول از وقت حرکت بوناد وانتور از جزیرهٔ تابور مدت چهل و هشت ساعت گذشت ولی هنوز از جزیرهٔ لینقولن اثری معلوم نیست. در خصوص تعیین کردن جهت استقامت نیز بمشکلات افتادند چرا که باد بصورت غیر منتظم میوزد. بیست و چار ساعت دیگر نیز مرور نمود بازهم از لینقولن اثری پدیدار نشد. باد هم ساعت بساعت زیاده شدت میورزید درین اثنا یك موج بسیار بزرگی به کشتی برخورد که تمام کشتی را از آب مملو نمود، و اگر کشتی نشینان خود را محکم نمیداشتند همه بدریا میریختند. درین واقعه از وحشی یك مددگاری بسیار عجیبی بعمل آمد چنانچه بمجرد برخوردن موج با کشتی و پرشدن کشتی از آب وحشی بجلدی و چابکی تمام از کمرهٔ خود برامده بیك لکدیك تختهٔ دیوار کشتی را بر کند و برای آب مجرای باز کرده کشتی را از آب خالی ساخت بعد ازینکار بی آنکه چیزی بگوید به کمرهٔ خود پس داخل شده گویا درینوقت حسیات

کشتیبانی وحشی عودت کرده است .

رفقا به بسیار حیرت به این حرکت وحشی نظر کردند وامیدواری کلی به باز گشتن حال اصلی او حاصل نمودند .

رفته رفته کار کشتی نشینان کسب وخامت مینمود پانقروف از کمکردن راه درمیان این عمان بیپایان خیلی بهراس افتاده بود .

در ۲۰ ماه تشرین اول باد آرامی وسکونت پیدا کرد ، و لی هوا خیلی دمه حاصل نمود ، و تاریکی وسردی بسیاری بعمل آمد . آنشب را رفقا به بسیار اضطراب و اندیشه ونا آرامی میگذرانیدند . سمت حرکت شان یکقلم مفقود بود ، کشتی را به تخمین بطرف جزیرهٔ خود میراندند . بسبب دمه بیم آنرا نیز داشتند که بیخبر و نادیده بجزیره رسیده کشتی شان بسنگی برخورده از هم پاره پاره شود . یا آنکه جریان شدید کشتی را به بسیار دور جاها کشیده ببرد .

پانقروف بنابرین اندیشه ها وتصورها خیلی متأثر واندوهناك زمام سکان کشتی را بدست داشته ناامیدانه در تاریکی تیره درون شب دیدن نقطهٔ سلامتی را منتظر بود . بعد از نیمشب دفعتهٌ برپاخواسته فریاد براورد که :

— آتش ! آتش !

بواقعیکه پانقروف درجهت شمال شرقی یك ضیای بسیار شدیدی دیده بود که بقدر بیست میل مسافه دور مینمود . ژه ده ئون گفت :

— جزیره در انجاست . این ضیا مطلق از آتشیست که مهندس برای رهنمائی ما یان افروخته است - بونادوانتور یکسر بسوی شمال رفتار داشت .

پانقروف روی توجه آنرا بسوی نقطهٔ تابناك بزرگی که درافق شرقی بقدر یك ستارهٔ بسیار درخشندهٔ بزرگی مینمود متوجه ساخته وبادبان را بخوبی باز کرده بسرعت رفتار آورد . تا آنکه بوقت دمیدن شفق بعد از انکه مدت چهار روز بر روی آب دریائی شده بودند بسلامت در کنار ساحل آمیزش نهر مرسی بادریا بونادوانتور بخشکه توقف نمود .

باب پانزدهم

فهرست

مذاکره — سیروس سمیت با شخص مجهول — حوضهٔ بالون — صداقت مهندس — یك تجربهٔ مؤثر مهندس بر شخص مجهول — قطرات سرشك .

سیروس‌سمیت وناب بسبب درازشدن مدت سفر رفقاوظهوریافتن طوفان‌دردریا بسیارمضطرب وپریشان شده پیش ازشفق برپشتهٔ منظرهٔ وسیعه برامده منتظرومترصد نشسته بودند تاآنکه ازدو رباد بان سفید بوناد وانتوررا درافق دیده فریاد های سرور وشاد مانی براوردند . بوناد وانتورچون بساحل توقف نمود مهندس فریاد براورده گفت :

— خدارا هزاران ثنا ! که بسلامت رسیدید . ناب ازشادی بسیار برقص آغازنهاده بود . مهندس چون رفقای خود را حساب کرد تمام یافت . باز یك شکری بجا آورده بفکر آن افتادکه یارفقاقضازده رانیافته اندیاآنکه قضازده باایشان به آمدن راضی نشده است ! زیراقضازده درکمرهٔ کشتی بود ، وبرسطح کشتی تنهاسه نفررفیق موجودبودند .

کشتی چون بساحل نزدیك شد هنوزرفقانبرامده بودندکه مهندس گفت :

— عزیزان من ! بدیر آمدن خود مارابسیارپریشان کردید . انشاء الله چیزی فلاکتی و مصیبتی برشما نرسید ؟

ژه ده ئون — نی ، الحمدالله هیچ چیز ناگواری بظهورنرسید . حالاهمه حکایات خودرا مفصلاً بیان میکنیم .

— امامیبینم که کامیاب نشده اید چراکه شمارا سه نفرمی بینم چارم کسی باشمانیست؟

پانقروف — عفوبفرمائید موسیوسیروس ! ماسه نفرنی بلکه چهارنفرمیباشیم .

— آیا قضازده رایافتید ؟

— بلی .

— با خود آوردید ؟

— بلی .

— آیا زنده وسالم ؟

— بلی زنده .

— کیست ؟ وکجائیست .

— درینباب همینقدر گفته میتوانیم که بحقیقت یك آدم قضازدهٔ بوده است .

بعدازین محاوره همهٔ وقوعاتی که درین سیاحت دیده و مشاهده کرده بودند همه رایگان یگان بمهندس بیان نمودند . در آخر حکایت پا نقروف گفت :

— حتی ، اینراهم نمیدانیم که آیا آوردن اینچنین جانور راباخود خوب کردیم یابد؟

— اینهم سخنست ! بسیار خوب کردید . اگر نمی آوردید جنایت کرده بودید .

— اما چه فائده که آن بیچاره از عقل محروم ، وانسانیت در وی معدوم است .

اگرچه حال همچنین است لکن پیش از چند ماه او نیز مانند ما بوده است ! هرگاه همهٔ ما بمیریم و یکی از ما در جزیره تنها بماند او نیز بعد از چند سال بهمین حال دوچار خواهد شد . تنهائی کلی انسان را در مدت کمی دیوانه میسازد .

هاربر پرسید که :

— آیا از چه دانستید که حال وحشت این آدم از چند ماه بوقوع آمده است ؟

— از کاغذیکه او نوشته است . چرا که نوشتهٔ کاغذ نواست .

ژه ده ئون — بلکه این آدم رفیقی داشته ، واو اینکاغذ رانوشته ، وبعد از نوشتن وفات یافته است اما این آدم از سالها بهمین حال بوده است !

— این نمیشود موسوسپیله ! زیرا اینحالت او راسبب یگانهٔ تنهائی کلی اوست هرگاه یك رفیق دیگر با او میبود به اینحال نمیشد . دیگر اینکه در کاغذ یافته گی ما تنها از یك آدم بحث میراند ذکر دو آدم نیست .

هاربر حکایت طوفان، ومددرسانی شخص مجهول را در اثنای بازگشت نیز بیان نمود .

مهندس از حکایت مسرور گشته گفت :

— ازین عمل او امیدواری کلی بر شفاپذیری او پیدامیشود . بیچاره آدم محض بسبب تنهائی و ناامیدی به اینحالت دوچار گردیده است . امابعد از چند وقتی که درینجاماند خود آدمارا به بیند روحش تازه شده حسیات عقلیه اش پس عودت میکند .

شخص مجهول را از کرهٔ بونادوا نتور براوردند . بمجردیکه برخاك قدم نهاد آرزوی گریختن راعودار گردانید اماسیروس سمیت به او نزدیکشده برشانه اش دست نهاده بیك طور آمرانهٔ برویش عطف نظر نمود . ویك تبسم لطیف وشیرینی بطرفش کرده ساکن شدنش را اشارت کرد . هماندم آدم وحشی یکنظر اطاعتکارانهٔ بسوی مهندس انداخته ساکن و آرام ماند . وسرخود رافرو آویخته هیچ سرکشی ننموده . مهندس برفقار و گردانیده گفت :

— بیچاره آدم متروك !

مهندس بکمال دقت شخص مجهول را معاینه کرد . چنانچه ژه ده ئون گفته بود بحقیقت که درچشمانش اثر ذکاوت بدیدار بود . مهاجران برین یك قرار دادند که شخص مجهول را در یکی از او تاقهای غرانیتهاوز جای دهند چراکه هم ازینجا فرار کرده نمیتواند . وهم رفته رفته با انسانها . وانست پیدا میکند . لهذا همهٔ مهاجران با شخص مجهول بغرانیتهاوز برامدند .

در اثنای طعام خوردن هاربروژه ده ئون وقوعات را بتفصیل باردوم نیز بمهندس حکایه کردند به اتفاق آرا حکم کردند که شخص مجهول یا انکلیز است یا امریکائی . زیرا نام « برتانیا » انمسئله را ثابت میکند وغیرازین مهندس چون بفن علم سیمای اقوام خوب دسترس دارد در سیمای شخص مجهول صفات « آنگلوساقسون » هارا جامع یافت . ژه ده ئون هاربرزا گفت :

— هاربر تو بما خوب حکایه نکردی که باینوحشی چسان برخوردی ؟

هاربر — من بجمع کردن نباتات مشغول بودم ناگهان یك جسم بسیار کلفت و

غلیظی از سر درخت بسیار بلندی که در پشت سرمن وا قعشده بود برزمین افتاد تاکه روی خود را گردانیدم که به بینم چیست این شخص برمن هجوم نموده مرا برزمین بخوابانید . اگربا نقروف ، وژه ده ئون نمیرسید کار مرا تمام نموده بود .

سیروس — پسرمن ! بوا قعیکه تهلکهٔ بزرگی برسرت آمده بود . شکرکه بخیر گذشت، اما اگر این تهلکه نمیبود با این آدم نیز برنمیخوردید . هرچه که باشد خیر بود .

ژه ده‌ئون — سیروس ! آیا امیدوار هستیدکه این وحشی را آدم بسازید ؟

— بلی !

بعدازطعام مهاجران ازغرانیتهاوز برامده بساحل فرو آمدند ، اسبابهای کشتی رابیرون کشیدند . مهندس اسلحه و آلات ، و اشیا را معاینه کرده هیچ یك فکری برای هویت . وشخصیت شخص مجهول پیدانتوانست . حیوانا تی که از جزیره آورده بودند به آغل برده برای زیاده شدن زریت آنها را انداختند . باروت ، وگله را نیز بکمال ممنونیت قبول کردند ، بعدازانکه حولهٔ کشتیرا بیرون براوردند یا نقروف گفت :

— موسیوسیروس ! بوناد وانتوررادریکجائی بسیار محفوظ وامینی باید نگهداشت ؟

— درجائی که آب مرسی بدریامیریزد چسانست ؟

— آنجانمیشود چراکه بادهای تندکشتی رابسنگهازده خراب میکنند .

— پس بخیال توکدام جامناسب میآید ؟

— حوضهٔ بالون ، چراکه ازهرطرف بادیوارهای سنگلاخی بلند محاطست موج وباددرانجا هیچ تاثیرنمی بخشد .

— اگرچه یکقدری دوراست اماچونتو آنجاراپسندیدهٔ ومناسب دانستهٔ آنجابرده لنگر اندازاقامت میگردانیم .

هاربربانقروف درکشتی نشسته کشتی رابه لیمان حوضهٔ بالون بردند ، ودرآبهای ساکت و آرام حوضهٔ مذکورلنگرکرده باریسمانهای محکم مضبوط به بستند .

شخص مجهول دراول امربرای آزادی وبیقیدی که درجزیرهٔ تابورداشت دست

ویازده خیلی حدت وشدت نمود . امارفته رفته درحالش سکون و آرامی حاصل آمده علامات حیرت وتعجب درحالش پیدا شد . گاهی بطرف خودوگاهی بطرف رفقا بیک نظرحیرت دیدن آغازنهاد ، وبعضی آههای سرد کشیدن گرفت . گوشت وطعام پخته را نیز بیکوضع حیرت ویکنوع لذت بخورد . مهاجران ازنحالت او یك امید بزرگی بشفایابی اوحاصل کردند . دستهاوبازوهایش را بازکردند .

سیروس سمیت دروقتیکه شخص مجهول بخواب رفته بود موی سروروی وریش اورا برید آرایش وپیرایش بداد که باینسبب دهشت پروحشت چهره وسیمایش کسب لطافت انسانیت ورزید . یك دست لباسی نیز باوپوشانیده سراسر شکل انسانیت را حاصل نمود . شخص مجهول بعدازانکه ازخواب برخاسته خودرابه آنحالت بدید وضع حیرت وتعجبش بیکوضع اند و هگینی وشرمساری مبدل گردید . علایم ذکاوت در چشمانش زیاده ترهویدا گردید . این آدم مگردروقتیکه متمدن بود خیلی خوش شکل یك آدمی بوده است .

سیروس سمیت هرروز بقدرچند ساعت باشخص مجهول می نشیند . درپیش روی او کارمیکنند . تابلکه نظردقت اورا بیکچیزی نی بیکچیزی جلب وجذب نماید . بواقعیکه برای جاندادن وروشن ساختن فکراوکه درپردهٔ ظلمت وحشت ومجهولیت مستورمانده یك تازیانهٔ یاد داشت ، ویك مهمیز تحظرات قدیم کافی دیده میشود . چونکه اثر آن در زمان طوفان درکشتی نیز دیده شده است .

سیروس سمیت برای حرکت یافتن قوهٔ سامعهٔ او نیز کوشش میورزد . بصدای بسیار بلند ازمسئله های کشتیبانی حکایه ها وبحث ها میراند ، که گاهی بیچاره آدم ازسخنان مسیوسیروس خیلی متأثرمیشد ، ویکحالت بسیار عجیبی بروپیش می آمد ، وگوش و چشم خود را بطرف مهندس میدوخت که ازین معلوم میگشت که بعضی سخنان رادرك وفهم میتواند . گاهی درچهره اش علایم کدروالم ظاهرمیشودکه ازینهم معلوم میشودکه بیك عذاب وجدانی ، وکدورت روحانی نیزگرفتارمیباشد . ولی هیچ سخن

نمیگوید. امابا وجود آنهم باز یکدوبار دهن خود را برای سخن گفتن باز کرده میخواست که چیزی بگوید، ولی باز سر خود را فرو افگنده خاموش میماند.

بیچاره آدم خیلی ساکن ومکدر است! در چند روز متمادیا در غرا نیتها وزبانها جران یکجا مینشیند، بر یك سفره طعام میخورد، یکنوع چیزها میبیند، خوب میپوشد، خوب میخورد، خوب چیزها میشنود، ژوب، و توپ را که از نوع حیوانات است به الفت وانسیت با انسانها میبیند. البته که بواسطهٔ اینچیزها طبیعتش آهسته آهسته اورا بحال اصلیش رجعت میدهد.

بقول مهندس آدم متروك یك بیماریست که قابل مداواتست. وازینسبب که مهندس خود را طبیب این بیمار مقرر نموده هرحال و حرکت اورا در زیر نظر تدقیق وتحقیق میدارد، وهرگونه مداوات روحانی را بروا جرا میکند، هیچ یکدقیقهٔ از سعی وکوشش وانمی ایستد، وبهرصورتیکه باشد اورا شفاپذیر کردن میخواهد. بغیراز پانقروف که هیچ امید بر انسان شدن شخص مجهول ندارد دیگر رفقا به این وظیفهٔ انسانیتپروانهٔ مهندس وامید واعتماد او مشترك میباشند.

شخص مجهول از اول خیلی فرق وتبدیل نمود، اما سکوت وشرمساریش روز بروز در تزاید است.

وبمهندس روز بروز یك ارتباط واطاعت احترامکارانهٔ حاصل میکند. سیروس سمیت خواست که بیچاره را از غرانیتها وزفرو آورده بر کنار دریا ببرد وجنگلرا به او نشان بدهد. تا تجربه کند که بر حواس او چگونه تاثیری بخشد؟ ژه ده ئون گفت:

— آیا اگر اورا باز وآزاد فرو آورده بجنگل ببریم فرار نخواهد کرد؟

پانقروف گفت — اینچه سخنست! بخدا بمجردیکه وحشی خانه خراب خود را آزاد بیابد دم خود را بر پشت خود قرقره کرده بدو پائی بلکه بچهارپا فرار میکند!

مهندس — گمان نمیکنم.

ژه ده ئون — یك تجربه بکنیم به بینیم که چه میشود؟

روز اول ماه تشرین ثانی بودکه از آمدن شخص مجهول بغرانیتهاوزتمام ده روز می گذشته . هواخیلی لطیف و آفتاب گرم بود . سیروس سمیت ویانقروف به اوتاقی که برای شخص مجهول مخصص کرده بودنداخل شدند . دیدندکه درپیش پنجره دراز کشیده بطرف آسمان نظردوخته است . مهندس اوراآوازداده گفت:

— رفیق! برخیزبیا!

شخص مجهول هماندم برپاخواست . ونظرخود رابطرف مهندس دوخته از پی اوروانه شد . درپیش دروازه بچاره رادرماشین نزول وصعود بنشاندند. ژه ده ئون وناب ، وهاربردرزیرمنتظر ایستاده بودند. مهندس ویانقروف باشخص مجهول فروآمدند .

مهاجران ازدور بچاره یکقدری دورشدند .

بچاره آدم یکچند قدم بطرف دریاپیش رفته توقف نمود چشمهایش بدرخشید . بسوی برخوردن موجهابساحل نظردوخت ، ولی آرزوی فرارنشان نداد ! ژه ده ئون گفت :

— این صحیح نیست ! چونکه درپیش رویش دریاست ازانروجای فرارنمی‌بیند .

— بلی ، برمنظرهٔ تپهٔ وسیعه برارم ، درانجابببینیم که چه میکنند !

ناب — پلهاهم بازاست ، گریخته نمیتواند .

یانقروف — اوهو هو ! وحشی خانه آبادازین گونه جو یهاپرواداردارد ؟ همینکه دم خودراقرقره کرده بیك خیزدیدی‌که بآنطرف جویست !

سیروس — به بینیم که چه میشود !

وقتیکه درپیش اول درختان جنگل رسیدند شخص مجهول توقف نمود . وبیکطرز بیهوشانه ومستانانه هوای نسیم روح افزائی راکه شاخهای درختانرا باهتزاز آورده می آمد استشمام کرده خواست که بدویدن آغاز نهد . ولی بازپس گردیده بایستاد ، و بطرف رفقادیده قطرات بزرگ بزرگ سرشك ازچشمان شعله فشانش باریدن گرفت . مهندس چون اینحالت اورادید گفت :

— چون گریه کردی معلوم استکه انسان شدی مبارك باد !

باب شانزدهم

فهـرست

بنابر تعبیر مهندس شخص مجهول بسایهٔ گریه انسانیتش باز گشت نمود . بحقیقت که گریه چیزیست که مخصوص انسانیت است .

مهاجران شخص مجهول را یکمدتی برپشتهٔ منظرهٔ وسیعه تنها گذاشتند ، و یکقدری ازو دور شدند . دیدندکه هیچ خواهش گریختن ندارد . بعد ازمدتی که باچشمان گریه آلود دراینجا گردش نمود مهندس اورا برفتن غرانیتهاوز اشارت نمود . اونیز بدون سرکشی با ایشان روانه شده بغرانیتهاوز عودت کرد . بعد ازینواقعه بدو روز آثار کامی زندگی وهوشیاری در شخص مجهول نمودار گردید . هرچیزیرا بخوبی میشنود و میداند . ولی ازسخن گفتن بامهاجران اجتناب میورزد . مهاجران هرچه که با او سخن میگفتند اوسر فروانداخته بغیرازباریدن اشك وسر جنبانی دگرهیچ جوابی نمیداد .

یکشبی بودکه پانقروف از اوتاق شخص مجهول صدای سخن گفتن بگوشش رسید . آهسته آهسته درپی اوتاق او آمده گوش نهاد شنیدکه باخودتکرار نموده میگفت :

— من لایق سخن زدن ، وبودن بااینهاییستم اصلانیستم ! یکقلم ! . . . . .

کشتیبان چیزیکه شنیده بودهمه ایکان یکان به رفقای خود حکایه نمود . مهندس گفت :

— ازینسخن اومعلوم میشودکه یك سر بسیارکدر انگیزی دارد .

مهاجران ازقید محافظت وپاسبانی شخص مجهول وا رهیدند . چونکه شخص

مجهول بغیر از یك سخن گفتن بدیگر همه حالات انسانیت رجعت نموده بیل و کلنگ را خود بخود گرفته اکثر اوقات خود را به تنهائی در پشتهٔ منظرهٔ وسیعه به باغبانی و آبیاری کشت زارها بسر میآورد . اکثر اوقات که از کار فارغ میشود وقت خود را به تفکرات و ملاحظات دور و دراز میگذراند . اگر یکی از مهاجران به نزدیکش برود آنجا را ترك داده دورتر میرود ، و بشدت تمام بگریه آغاز میکند . آیا ایحال او را عذاب وجدانی سبب شده است یا چیست ؟ ژه ده ئون گفت :

— بنظر می آید که سبب سخن نگفتن او از انست که گفتنیهای بسیار عذاب انگیز مدهشی دارد .

— صبر کنیم ، به بینیم ، !

یکروزی بود که شخص مجهول در اثنای بیل زدن دفعتهً بیلرا از دست گذاشته باز بگریه آغاز نهاد .

سیروس سمیت که از دور بحال او دقت میکرد بسیار متأثر شده به پیشش نزدیکشد ، و برشانه اش دست گذاشته گفت :

— دوست من !

شخص مجهول بسوی سیروس نخواست که ببیند مهندس دستش را خواست که بگیرد . شخص مجهول بشدت دست خود را بکشید . سیروس سمیت بیکصدای تیز و مؤثری گفت :

— دوست من ! بمن دردت را بیان کن ! چرا اینقدر متأثری بسوی من نظر کن !

شخص مجهول بسوی مهندس بدید اما آنچنان یکدیدن متأثرانه که تصویر آن ممکن نیست . در رویش تبدل حاصل شد ، چشمانش بدرخشید ، وجودش بلرزید ، زیاده صبر نتوانست ، دستهای خود را برباز وهای خود بهم پیچانیده بیکصدای خفه و سنگینی پرسید که :

— شما کیستید ؟

— مانند توقضا زده کان ! ببین که ترا درمیان همجنسان ، وهمدردان تو آورده ایم .

— آیا همجنسان من ؟ ..... من همجنس ندارم ! ..

— درمیان دوستان خود هستی ...

— آیادوستان من ؟ بمن دوست ها ! ..

اینرا گفته وسرخود رادرمیان دودست خودگرفته :

— نی ! نی ! ... نیست ! ... نیست! بگذارید بگذارید... مرا ترك كنيد ! .. لایق نیستم !

بعد از ان دفعةً دویدن آغاز نهاده بسوی آخر منظرهٔ وسیعه که بجهت دریا بود برفت ، ودرانجا یکمدتی متحیرو بحرکت ایستاده ماند . مهندس به پیش رفقا آمده چیزیکه درمیان او وشخص مجهول وقوعیافته بود حکایه کرده یا نقروف گفت :

— اینچه عجب آدمی رابا خود آوردیم . آدمنی بلکه یك پیپ سربستهٔ اسراراتست! مهندس ما هم به اسرار اوحرمت ورعایت میکنیم . اگر بعضی گناها وخطا هائی کرده باشد جزای آنرا نیز بصورت بسیارمدهشی داده پاك شده است . ودرنظر ما حالااوپاك ومعفو دیده میشود .

شخص مجهول بقدر دوساعت درانجاایستاده بماند . مطلق که در زیر تاثیرات خاطرات ویادداشتهای مدهشهٔ احوالات گذشتهٔ خویش زبون ودلخون مانده است . مهاجران آدم بیچاره رابحال خودش مانده در پیشش نزدیك نشدند ولی اززیر نظرهم دورنگرفتند .

بعداز دوساعت گویا یکقراری باخودداده که در پیش سیروس سمیت بیامد . چشمهایش بسبب گریهٔ بسیار سرخ شده بود . اما حالا گریه نمیکرد . دررویش بسیار آثار خجالت وشرمساری مشاهده میشد . چشمهای خود را برزمین دوخته بسیار ترسان ولرزان ازمهندس پرسیدکه :

— افندی ! شماورفیقان شما آیا انکلیز میباشید ؟

مهندس گفت :

-- نی ، برادر ! ماامریکائی هستیم .

— خوب !

بازدرمیان لبهای خود باخود سرود .

— این هنوز خوبتر!

مهندس پرسیدکه :

— شما چه هستید ؟

— انکلیز .

کویا کفتن اینکلمه یکعذاب بسیار بزرکی برای او بود که اینرا کفته بازدورشد و برکنار نهرمرسی رفته بازبقدمزدن آغاز نهاد . بعد ازان هاربرکه درانجاها کردش میکرد شخص مجهول به اونزدیکشده پرسیدکه :

— درکدام ماه هستیم ؟

— درماه تشرین ثانی .

— سنه چیست ؟

— ۱۸٦٦

— امان یاربی ! دوازده سال ! سبحان الله ! دوازده سال ! وای‌وای !....

اینرا کفته بازدوری کرفت . هاربربه نزدرفقا آمده اینجا ورهٔ شخص مجهولرا حکایه نمود ژه ده ئون کفت :

— بیچاره آدم ازروزهاوماها بیخبرمانده .

هاربر — بلی، هم ازینسخنش معلوم میشودکه تمام دوازده سالستکه دران جزیره میباشد.

سیروس — پس انصاف کنیدکه تنهائی کلی دوازده ساله عقل انسانرا چسان اخلال نکند ؟

پانقروف — من میکویم که این آدم از اثر قضـادرجزیرهٔ تابور نیفتاده است بلکه بجزای جنایتی که کرده دیکران اورا آورده درانجاانداخته اند .

مهندس — دوستان من ! درینباب به تدقیقات و تحقیقات اگر نیفتیم بهتراست . من میگویم که این بیچاره آدم هرقدر گناه بزرگی که کرده باشد جزای آنرا بیشتر از گناه خود دیده‌است . ما اورا بحکایه کردن سرگذشت او مجبور نکنیم البته یك روزی او خود بخود سرگذشت احوال خودرا آمده بما حکایه خواهد کرد .

پانقروف — یك نقطهٔ هست که من آنرا ندانستم !

— چیست ؟

— هرگاه این آدم از دوازده سال در جزیرهٔ تابور مانده باشد معلوم است که پیش از چهار پنج سال باین حال وحشت گرفتار آمده خواهد بود .

— احتمال قوی همین است که تو میگوئی پانقروف امامقصدت چیست ؟

— مقصدم اینست که کاغذی که ما در شیشه یافته ایم خیلی نونوشته شده ، وازخود شیشه هم معلوم میشودکه نواست و بسیار وقت در دریانما نده است .

سیروس بفکر افتاده گفت :

— حقیقتاً که در ینمسئله یك نقطهٔ مبهمی موجود است که هیچ فهمیده نمیشود . هم خط و شیشه نواست وهم طول وعرض جزیره رابچنان خوبی ودرستی نشان داده است که از دست هرکشتی بان نمی آید . امابرمالازمست که صبرکنیم تارفیق نومابسخن زدن بیاید آنوقت همه احوالهاخود بخود هویدامیگردد .

یکچند روز شخص مجهول هیچ سخن نگفت ، واز تپهٔ منظرهٔ وسیعه هیچ جدا نشد . همهٔ اوقات خودرا بباغبانی ودهقانی صرف میکند . هیچ فارغ نمی نشیند ، دائما بیل بدست بکارمشغول است . اماهروقت ازمهاجران دوری واجتناب میورزد . شبها نیز بغرا نیتهاوزنمی آید .

دهم ماه تشرین ثانی بودکه مهاجران در جزیرهٔ پشتهٔ منظرهٔ وسیعه درزیرچیری که داشتند نشسته بودند . شخص مجهول درحالتیکه چشمهایش بیکطرز غریبی بدرخشیدن بود ، وازهمه اطوارش شدت وحشت هویدا مینمود درنزدمهاجران بیامد . مهاجران

دانستند که بیچاره آدم درزیر تأثیر هیجان واضطراب شدیدی میباشد . دندانهایش برهمدیگر میخورد ، وبدنش میلرزد ، اشکهایش میریزد . رفقا ازنحالت او بحیرت افتادند آیا بیچاره را چه حال پیش شد ؟ آیا بازحال وحشتش بروغلبه نمود ؟ مهاجران به اینفکر بودند که آدم وحشی بسخن آغاز نهاده گفت :

— چه حق داشتید که مرا ازجزیرهٔ من درینجا آوردید ؟ مرا با شما چه مناسبت است ؟ آیا شما میدانید که من کیستم ، وچه کرده ام ، ودران جزیره چرا ، و بچه جرم ترك شده وتنها مانده ام ؟ آیا شما میدانیدکه من چه قدر ملعون وکافر نعمت یك بدبختی هستم ؟ بگوئید نی ! چرا مانند من یك نجس ملعون ناپاك رابچه دلیل و چه سبب باین جزیرهٔ پاك خود آورده اید ؟

مهاجران اینسخنان شخص مجهول را بکمال آرامی وسکوت بشنیدند سیروس سمیت به شخص مجهول نزدیکشده خواست که بااو یکدوکلمهٔ گفته اورا تسکین وتسلی دهد . اما وحشی بشدت وحدت خودرا واپس کشیده گفت :

— نی ! . . . نی ! . . . یك سخن بگوئید ، آیا من اسیر وبندی شمایم ، یا آنکه آزادم ؟

— نی ، خدانکندکه توبندی باشی آزادی !

— چون چنینست بخدا سپردیم !

اینرا گفته ومانند دیوانگان روبجنگل بفرار آغاز نمود . اگرچه رفقا در پی او رفتن خواستند ولی مهندس مانع آمده گفت :

— بگذارید ، بحال خود ش ترك کنید !

پانقروف — این حریف دیگرهیچ نخواهد آمد !

مهندس — نی پانقروف . می آید .

ازینواقعه بسیار روزها گذشت ، از وحشی مذکورهیچ اثری معلوم نشد . اما مهندس میگفت این عصیان آخری طبیعت شدید اوست .

— حکماً می آید . عذاب وجدانی اورادرزیر حکم آورده است . بعدازین از تنهائی دوچار خوف وهراس میشود ، وبحالت قدیم خود طاقت نمیآرد .

درین مدت هرنوع بناهاوکارها خواه درمنظرهٔ تپهٔ وسیعه وخواه در آغل بکمال گرمی دوام نموده . تخمهاو نهالیهای نباتاتکه هاربراز جزیرهٔ تابور آورده بودبه بسیار دقت و اعتنا کاشته شد . کشتزار گندم نیزخوشه بسته باد نسیمی در هر وزیدن اورا بموج میآورد . روی منظرهٔ تپهٔ وسیعه تماماً یکحالت مزرعهٔ بزرگ بسیارسبزوخرم وسیعی را کسب نمود ، چارطرف تپهٔ منظرهٔ وسیعه با آب محاطست ، اوناغهابکمال آزادی وبیغمی درمیان چمنزار های تپهٔ منظرهٔ وسیعه چراوگردش میکنند و در وقت لزوم بدون سرکشی درزیرکاروبارمی آیند .

درپانزدهم ماه تشرین ثانی مزرعهٔ گندم رادفعهٔ سوم درو کردند . اینست که درظرف هجده ماه ازیکدانه گندم بقدر یك جریب گندم حاصل برداشتند . درینبار چهارهزار پیمانه گندم بعمل آمد . از گندم حالا توانگری کلی پیدا کردند . از چهار هزار پیمانه که پانزده پیمانه را بکارند بقدرپنج جریب زمین را کفایت میکندکه حاصل آن بسیار سالهای مهاجران را کفاف مینماید . ازین حاصل امساله نیزآنقدر گندم حاصل برداشته اندکه بقدردو سال شانرابه بسیار خوبی کفایت مینماید .

تابه آخرماه تشرین ثانی بدروکردن ، وخرمن ساختن . و باد کردن مشغول شدند . حالا کاردیگری نماند مگراینکه آسیائی بعمل آرند تا گندم راآرد بسازند . مهندس دراول امرخواست که برنهرغلیسرین آسیاءابسازد . چراکه بر آبشار تالاب غرانتکارگاه قماش سازی بنایافته امابعد ازمذاکره ومشاوره چنان قراردادندکه یك آسیای بادی برتپهٔ منظرهٔ وسیعه بسازند . چراکه ساختن آسیای بادی هم آسان وهم چابك بوجودمیآید ، وغیرازینهامنظرهٔ شکل وهیئت آسیای بادی نیزخیلی خوش و نظر ربا می افتد .

همهٔ مهاجران دست یك کرده بکار آغاز کردند . چوبهای لازمی آنراانتخاب کرده

ا از جنگل بریدند و بر عرابه هابار کرده آوردند . در پیش کبوترخانه هایك جای بلندی را که همیشه بادبران میوزید انتخاب کردند . سنگهای بزرگی که در اطراف تالاب غرانت موجود بود برای سنگ آسیا انتخاب گردید . چرخ بزرگ پروانهٔ آسیارا از قماش بالون که هیچ تمامی ندارد ساخته شد . یا نقروف ، وناب در فن نجاری بسیار مهارت پیدا کرده اند ازاثر ودر ظرف چند روز بنابر نقشهٔ مهندس یك آسیای بادی چوبی به بسیار آسانی وساده گی بوجود آوردند .

بسعی وکوشش همهٔ مهاجران در پنجم ماه کانون اول کار آسیا اتمام پذیر شد . یا نقروف ازین اثر مهارت خویش نیز خیلی ممنون شده گفت :

— حالا کارماند بروزیدن یك بادخوبی که گندم مارا آرد کنند .

هاربر — برای آرد کردن گندم بادبسیار تند برای آسیای ما بکار نیست . بادشمال شرقی بخوب صورت دروزیدنست . بمطلوب ما کافیست .

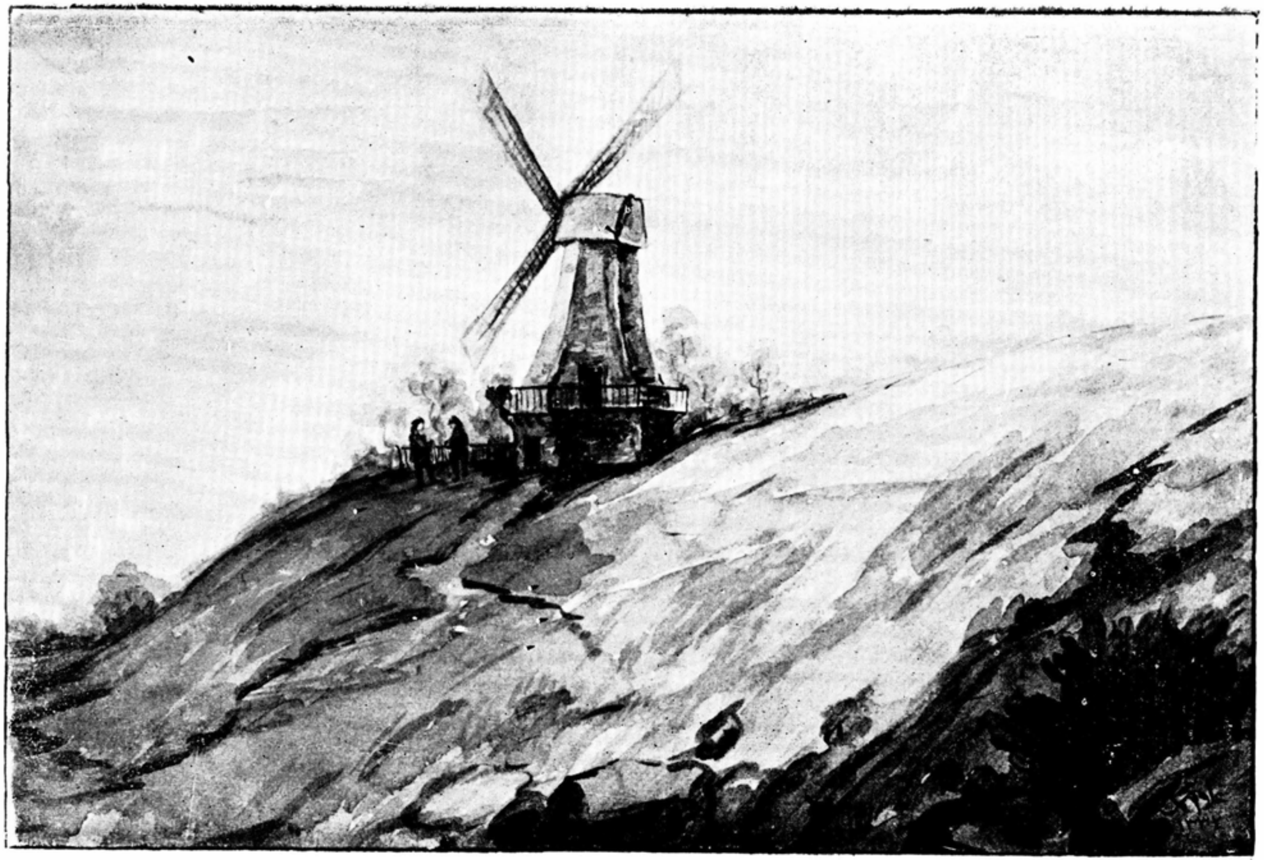
در خصوص آرد کردن گندم تاخیر کردن ومعطلی رواداشتن جایز نیست زیرا مهاجران برای خوردن نان گندمی خیلی خواهشگر هستندهمان روز یك چند پیمانه گندم را آرد کردند . درروز دوم برروی سفرهٔ طعام نان گندمی خمیری بسیار اعلااثبات وجود نمود .

اینهم حرف زائدیست که بگوئیم مهاجران بچه مسرت فوق العاده نان را خوردند چرا آنجا که عیانست چه حاجت به بیانست !

شخص مجهول هنوز معلوم نشد که کجاست وچه میکند ؟ یکچندبار هاربر وژهده ئون در جنگل گردش کردند ولی با او برنخوردند . مهاجران برای آدم بیچاره پریشان واندیشه ناك گردیدند . امامهندس هنوز به امید برگشتن اوهست و میگوید که :

— حکماً می آید در ینجامیداندکه مانندجزیرهٔ تابور تنها وبی همجنس نیست لهذا حال وحشتش به این امید برو بر نمیگردد ، وچون یکقدری جرم خودرا با اعتراف کرد باز آمده تمام حکایت خودرا خواهد گفت .

در هشتم ماه کانون اول هاربر از غرانیتهاوز دامهای ماهی را برداشته در کنار تالاب



اسیای بادي

غرانت برای صید ماهی رفته بود . و بسببیکه در بنطرفهای جزیره تابه ایندم حیوانات وحشیهٔ درنده دیده نشده است هاربر بی سلاح رفته بود .

ناب وپانقروف درمرغانچه ها برای جمع کردن تخمها . و آب ودانه دادن چوچه مرغها بکار مشغول بودند . مهندس وژه ده ئون نیزدر شمینه ها بصابون سازی مشغول بودند چرا که صابون تمامشده بود .

درین اثنا یك فغان وواویلایی از طرف کنار تالاب بگوش ناب وپانقروف رسید . مگر این فغان وفریاد هاربر بود که (مدد ! مدد !) گفته نعره میزد ناب وپانقروف بتاخت شدند .

هاربر در پیش روی ژاغار نام حیوان درنده که یکی ازانهادر شبه جزیره مار باتیر تفنگ ژه ده ئون کشته شده بود بی سلاح وبیمددکار افتاده بود . جانور مذکور همان خود را جمع کرده برای حمله کردن وپاره پاره کردن هاربر حاضر شده بود که به ناگهان شخص مجهول جزیرهٔ تابور که هیچ امید نبود که او درانجا باشد ازنهر قریقروژ برجهیده مانند برق خودرا بهامداد هاربر رسانید . جانور مذکور چون شخص مجهولرا نزدیکتر ازهاربر در پیش روی خود بدید همان حملهٔ که برای هاربر حاضر کرده بودبراواجرا نمود . جانور درنده بیك غرش بسیار مدهشی بچالاکی برجهیده وهردو پنجههای مدهش سرتیزخود را برهردوشانهٔ شخص مجهول بکمال شدت وقهر فرو آورد . شخص مجهول قوت و مهارت فوق العادهٔ را مالك میباشد . لهذا بغم فرورفتن چنکالهای ژاغار در گوشت خود نیفتاده بیکدست برقوت خویش از گلوی ژاغار گرفته وبدست دیگر با کاردیکه مهاجران به او داده بودند برجگرگاه جانوردرنده چنان بشدت بزد که ژاغار همان دم برزمین افتاد . شخص مجهول چنکالهای درندهرا بقوت از گوشتهای شانهٔ خود بیرون کشیده واز خود او رابدور انداخته باز بفرار کردن آغاز نهاده بود که مهاجران رسیدند . هاربردامن شخص مجهولرا محکم گرفته گفت :

— بعد ازین محالست که بروی ! نی ، نی ! ایستاده باش .

سیروس بسوی شخص مجهول روانه شد . خون مانند جوی از شانه هایش روان بود ولی او هیچ به آن پروا نمیکرد . سیروس گفت :

— دوست من ! حالا باشما یکعهد شکران و منتداری عقد کردیم . چرا که اولاد مارا ازمرگ رهانیدی، وحیات خودرا برای او به تهلکه انداختی !

— حیات من ! آیا حیات من چه قیمت دارد؟ مرگ هزار بار اشرفتر است از نحیات!

— زخمی شده اید . هیچ نباشد بگذارید که زخم تا نرا مداوات کنیم .

— چه پروادارم ! من به این زخم مستحقم !

— آیا دست تا نرا هم نمیدهید که مصافحه کنم ، و بمحبت بفشارم ؟

اینرا گفته پیش شد که دست شخص مجهولرا بگیرد اما آدم مجهول دستهای خود را برسینهٔ خود چپراس کرده گفت :

— شمایان کیستید ؟ برای من چه تصور دارید که چه کنید ؟

معلوم شد که آدم وحشی میخواهد که اول سرگذشت مهاجران را بخود معلوم کند . آیا بعد از انکه سرگذشت ایشانرا بشنود سرگذشت خودرا نیز خواهد گفت یانی ؟

سیروس سمیت احوال خودشانرا ازهنگامیکه از ریشموند برامده اند تابوقت حاضر مختصراً بیان کرد . حتی از ترجمهٔ احوال خود ورفقای خود نیز بیان کرد که کجائی و چه صنعت دارند وحشی بکمال دقت میشنید . مهندس گفت :

— در نجزیره ازوقتیکه آمده ایم بهترین و مسرت آورترین روزهای خودهمان روز را میشماریم که ازجزیرهٔ تابور برگشته ومانند شمایك رفیق دیگریرا بدست آوردیم .

از ین سخن رخسار وحشی سرخ گردید ، چشمانش باز گریه آلود شده سرخودرا بازفروآویخت ودرحالش آثار حسرت وتأثر پدیدار گردید . سیروس سمیت گفت :

— حالا مارا شناختید . بدهید دست خودرا که بفشاریم .

— نی ! نی ! . . . شمایان آدمان اشراف وبا ناموس هستید . اما من ! . . . نی ! نی ! این دست لایق آن دستها نیست ! . . .

باب هفدهم

فهرست

همیشه جدائی طلبی — طلب شخص مجهول — دوازده سال پیش از ین — سر عملهٔ کشتی بریتانیا — متروك ماندن در جزیرهٔ تابور — دست سیروس سمیت — کاغذ اسرار انگیز شیشه ·

این سخن آخری شخص مجهول ظاهر گردانید که در ماسبق احوال این آدم، مطلق یك جرم شدیدی، وجود داست که بعد از ینهمه مجازات، دهشتی که دیده، واز طرف این همجنسان خویش نیز عفو شده باز هم وجدانش اورا عفو نمیکند اما آثار پشیمانی وندامت وتوبه کاری از هر وضع وحرکتش ظاهر ونمایان است · از ینسبب است که هرگاه دست خود را دراز کند مهاجران بیمحابا بکمال محبت میفشارند ولی از بسکه وجدان اورا در اشکنجه وعذاب دارد آن دست را بدست ناموسکاران نمیتواند که دراز کند ·

شخص مجهول بعد از مسئلهٔ ژاغار بجنگل برنگشت · زخمهای خود را خود به تر بندی وگذاشتن بعضی نباتات تداوی کرده دست مهاجران را نگذاشت که بجانش بخورد اکثر اوقات خود را بر پشتهٔ منظرهٔ وسیعه در زیر چپری میگذراند · آیا این آدم چه اسرار دارد ؟

یکچندروز بدینمنوال گذشت · مهندس وژه ده ثون باهمدیگر یکجا کوشش وکار میکنند · گاه بکارهای کیمیا گری وگاه بکارهای حکمتی مشغول میشوند اجزاهای بسیار مفید ومساله های خیلی نافع برای بسیار کارها ساختند · ناب وپانقروف گاه در آغل وگاه در مرغانچه وگاه باهاربر بشکار سرگرم کار میباشند · شخص مجهول نیز و ظایفهٔ باغبانی وبرزگری را بکمال سعی وکوشش اجرا میکند · زمینهای بسیار را بابیل شد یار کرده برای زراعت گندم حاضر ساخته است ·

در پانزدهم ماه کانون اول شخص مجهول درنزد سیروس سمیت آمده بیکطور

خجالت وشرمساری گفت :

— افندی من ! ازشما یکچیزی آرزو طلبدارم .

مهندس — بگوئید ، ولی دراول امر رخصت بدهید که من یکچیزی بشما بگویم .

ازینسخن شخص مجهول رنگش پرید ، بدنش لرزید چرا که بگمانش آمد که از احوال ماسبق او خواهد پرسید . خواست که ازپیش مهندس دورشود اما مهندس مانع آمده گفت :

— اینرا بخوبی بدانید که ما بشما دوست ومهربانیم . اینست که گفتنی من بشما همین بود که گفتم حالا بفرمائید هر چه که میخواهید بگوئید .

شخص مجهول چشمان خودرا از اشك پاك کرده گفت :

— افندی من ! ازشما یك لطفی استرحام دارم .

— بگوئید چیست ؟

— دردامنهٔ کوه برای حیوانات ومواشئی خود یك آغلی دارید ، برای خدمت وسرپرستی حیوانات مذکوره یك آدمی بکار است پس اگر لطف بفرمائید که مرا اذن بدهید که درانجا باشم هم خدمت حیوانات شمارا میکنم وهم درانجا میخوابم .

مهندس — دوست من ! درآغل یك جای مناسبی نیست که شمادرانجابخوابید !

— برای من کافیست .

— دوست من ! ماشمارا نمیخواهیم که بی راحت باشید . چون خودشمابدوربودن از ما ، ودرآغل بودن خود راضی هستید بسیار خوب ! ولی صبر کنید که برای شما یك اوتاقی درانجا بسازیم .

— تشکر میکنم افندی من .

مهندس اینمکالمه را برفقای خود بیان کرد . رفقا نیز ساختن یك کوتهٔ چوبی را درآغل برای او قرار دادند .

همانروز رفقا آلات وادوات لازمه را برداشته به آغل رفتند . بعد از یکهفته یك

خانه گك تخته‌ئی کوچك خوشنمائی بوجود آمد . درخانهٔ مذکور یك میز وچوکی و یك دولاب ویك تفنگ ومقدار کافی گله وباروت . وخوابگاه وکاسه وکوزهٔ لازمی ومأکولات ومشروبات را نیز برده گذاشتند . شخص مجهول تا بوقتیکه رفقا در آغل کوشش میورزیدند اصلا به آنها نزدیك نشده درتپهٔ منظرهٔ وسیعه بکار زراعت وکشت کاری مشغول گردید . پا نقروف میگفت :

— چون اینقدر از آدم گریزان بود چرا مدد کاری میخواست ، کاغذ را چرا در شیشه گذاشته برای طلب معاونت بدریا انداخته است ؟

سیروس — اینرا نیز خواهد گفت .

در بیست و دوم کانون اول مهندس حاضر بودن اقامتگاه اورا بشخص مجهول خبر داد . و برای ناراحت نشدن او اورا آزادگذاشته بغرانیتهاوز برامدند . دردالان بزرگ گرد آمده نشستند . از شب دوساعت گذشته بودکه دروازهٔ صالونرا یکی آهسته دق الباب نمودبعد ازاذن گرفتن شخص مجهول داخل دالان گردیده گفت :

— افندیان ! از شماجدا میشوم ، لهذا میخواهم که سرگذشت خود راحکایه کنم تابدانید که من لایق صحبت ومعاشرت شماراندارم . اینست که اسرارخود رامیگویم .

اینسخن مهاجران رابسیارمتأثرنمود . مهندس برپا خواسته گفت :

— دوست من ! ماازشماچیزی نمیپرسیم ، براسرارشما آگاه شدن نمیخواهیم . سکوت کردن داخل‌حق خود شماست .

— گفتن وظیفهٔ منست .

— بنشینید . بگوئید .

— نی برپا ایستاده میگویم .

شخص مجهول درکناردالان برپا ایستاده ، وسرخود رابرهنه کرده ، ودست های خود رابرسینهٔ خود چپراس کرده ، وبرنفس خود اجبارکرده ، وچشمهای خودرا ازاشك پاك نموده بحکایت سرگذشت خود آغازنهادرفقانیزبی آنکه چیزی بگویندساکتانه

به شنیدن گوش نهادند . شخص مجهول باینصورت بسخن دهن کشاد .

— « در سنهٔ ۱۸٥٤ در ۲۰ ماه کانون اول »

« دونقان » نام واپور تازه « لارد گلنار وان » در « بندر » « برنوپئی » که در ۳۷ درجهٔ عرض بساحل غربی جزیرهٔ بزرگ « اوسترالیا » واقعست لنگر انداز اقامت گردیده بود درین واپور خود لارد گولنار وان ، وزوجهٔ او ویك کرنیل انکلیزی ، ویك عالم جغرافیه شناس فرانسوی ، ویکدختر ویك پسر نوجوان ، و کپتان اول ، و کپتان دوم ، وپانزده نفر عمله موجود بود . ایندختر وپسر نوجوان اولادهای « غران » نام شخصیست که کپتان کشتئی « بریتانیا » بودکه یکسال پیش از ان تاریخ با عمله واشیای خود غرق گردیده بود .

سبب لنگر اندا ختن واپور تازه دونقان در لنگرگاه بور « توئیپی » اینستکه پیش از ششماه از ان تاریخ یك کاغذی درمیان یك شیشه در دریای ایرلانده بدست لارد گولنار وان که در کشتی دونقان سیر وتنزه مینمود افتاده بود . این کاغذ ازطرف کپتان کشتی بریتانیا کپتان غران نوشته شده ، ودرمیان شیشه ها بدریا انداخته شده است که درین کاغذ کپتان غران کیفیت رهایی یافتن خود راباد و نفر عملهٔ خود بعداز غرق شدن کشتی خو یش نوشته بود ، وطول وعرض ، وقعی را که درانجا افتاده اند نشانداده بود . اگرچه طول وعرض جای بودن خودرا کپتان غران خوب نشانداده ولی درجهٔ عرض ، وجود ، ودرجهٔ طولرا آب دریا گل کرده بود .

درجهٔ عرض که نشانداده بود ۳۷ درجه و ۱۱ دقیقه عرض جنوبی بود . درجهٔ طول مجهول بود لهذا هرگاه همین درجهٔ عرض را پیروی کرده بر کرهٔ ارض دور شود البته بجائیکه کپتان غران موجوداست رسیده خواهد شد .

وزارت بحریهٔ دولت انکلیز ازینگونه پالیدن وجستجو کردن مجهولانه ابا ورزید . لهذا لارد گولنار وان بادونقان نام واپور تازه خصوصی خویش به پالیدن وجستجو کر دن کپتان غران اقدام نمود . « ماری » نام دختر کپتان غران را با « روبر » نام پسرك

اوباخود برداشت . دو نقان برای سیاحت بسیار دور و دراز ی حاضر گردید . از بندر « غلا سقو » که در « ایرلند » است حرکت کرده از گلوگاه « ما جلان » که در آخر امریکای جنوبیست گذر نمود . از انجا یکسره به اراضئی « پاتا غونیا » که در امریکایی جنوبیست برا مده خط ۳۷ درجهٔ عرض جنوبی را گرفته تمام قطعهٔ امریکای جنوبیرا از غرب بشرق بر همان خط عرض از خشکه قطع نمود . ازینسفر فکر لارد این بود که مبادا کپتان غران درینسرزمینها بدست وحشیان افتاده باشد . و لی هیچ اثری درینسرزمین از کپتان نیا فت باز از ساحل شرقی زمین مذکور در دو نقان سوار شده پالیدن خود درادر بحر محیط آغاز نهاد . بعداز انکه جزیره های « تریستان وا کونهاد » و « آمستروام » که بر همین خط عرض وا قعست گردش و پالش نمود از کپتان اثری نیافته برابر بسوی « اوسترالیا » حرکت ورزید تا در قطعهٔ مذکور رامر پالیدنرا بر خط عرض مذکور اجرا نماید . لهذا چنان چه گفتم در ۲۰ کانون اول سنهٔ ۱۸٥٤ درلنگرگاه بورنوئیپی لنگرانداز اقامت گردیده بود . فکر لارداین بود که اوسترالیارا نیزمانند پاتاغونیا برخط دایرهٔ عرض ۳۷ گردش نماید . سیاحها از ساحل روانه شده بخانهٔ یك زمینداری که از مردم ایرلانده میباشد فرو آمدند . لاردیز بان ایرلاندی به صاحب زمین سبب آمدن خود درا به اوسترالیاو گردیدن وپالیدن خودرا بیان کرد وپرسیدکه آیا ازکشتی بریتانیا اورا خبری هست یانی . زمین دار مذکور از بخبر بودن خود بیان کرد . ولیکن ازخدمتکاران زمینداران یکی برپا خواسته گفت :

— لارد صاحب ! بجناب باریتعالی شکر بکنید اگر کپتان غران زنده باشند . مطلق در اوسترالیا خواهد بود .

— شما کیستید ؟

— من هم ازمملکت شما یعنی از اسقوچیا میباشم . درسفینهٔ بریتانیادر زیر امر کپتان غران سر عمله بودم . از رفقای کپتان غران میبا شم .

نام این آدمیکه به لارد گولناروان خود را از رفقای کپتان غران وعمله با شی کشتی

بریتانیاشناسانید (آیرتون) میباشد. این مدعای خود رابا کاغذ های رسمی که باخود داشت اثبات نمود. لاردگفت:

— در وقتیکه کشتی بریتانیاغرق میشد آیاشمادر کشتی بودید؟

— بلی لاردمن! کشتی در ساحل شرقی اوستراليا غرق گردید. من بشنا وری در یك گوشهٔ برامدم و تاحال خبرنداشتم که کپتان غران زنده رها یی یافته باشد اما حالا که شمااززنده گیاو خبردادید گمان قوی دارم که درساحل شرقی اوسترا لیابرامده بدست بومیان وحشی آنسرزمین اسیرافتاده باشد، پس میباید که درانطرف رفته پا لیده شود. این آدم چنین گفته طور صداقت وناموسکاری به لاردگولناروان نشان داده بود. لارد وهمراهان اوازسخن او براستی وصداقت اوهیچ شبهه نکردند زمیندارایرلندی نیزبر خوبی ودرستی این آدم که آیرتون نام داردوازمدت یکسال بخدمت او نوکرمیبا شد شهادت وضامنی نمود. لاردگولناروان نصیحت ورهبری آیرتونرا قبول کرده قرارداد که اوستراليارااز غرب بشرق گذارنماید. لهذالارد، وزوجهٔ او، وعالم فرانسوی، و کرنیل، واولادهای کپتان غران، وکپتان اول وابوردونقان ویکچند عمله درزیرادا ره، ورهبری آیرتون براه افتادند. دونقان نیزبزیرافسری کپتان دوم واپوربه بندر گاه [مالبورن] رفته منتظرامرلارد ایستاده میماند.

در ٢٣ ماه کانون اول سنهٔ ١٨٥٤ قافله درزیر نظارتودیده بانی آیرتون براه افتاد.

دراینجااینرانیزبگویم که آیرتون ازجانی های بسیاربزرگ وشقاوت پیشه کان خیلی بناميست. اگرچه درکشتی بریتانیا عمله باشی بودنش صحیحست ولی بسبب عصیان دادن وبلوا کردن عملهٔ کشتی رابرکپتان در ٨ ماه نیسانسنه ١٨٥٢ ازطرف کپتان غران به ساحل اوستراليابراورده ترك شده است. ازوقتیکه به اوستراليابرامده نام آیرتونرا گذاشته (بنجوئیس) برخود نام نهاده است، وسرکرده گی مجرمهای شقاوت پیشهٔ فراربرا گرفته بسی شقاوتها، وجنایتهابعمل آورده است. وحالادرخدمتایرلندی نیز برای اجرای بعضی خیانت وشقاوت درامده، ومنتظرفرصت نشسته است تاآنکه

لارد گولناروان بجنگش درافتاد ، آیرتون بنام دیگر نجوئیس ازغرق شدن سفینهٔ بریتانیا هیچ خبر و آگاهی نداد . این خبررا از حکایت لارد آموخته است . مقصدش درینوقت این است که لارد را بساحل شرقی اوسترالیا براند ، واز کشتیش دوراندازد ، ودونقانرا بهرحیلهٔ که باشد ضبط وتصرف کرده بواسطهٔ آن رهزنی وقطاع الطریقی دریائی را پیشه گیرد .

درنجا شخص مجهول یکقدری توقف نمود . صدایش بلرزه افتاد . باز بحکایه آغاز نموده گفت :

— هیئت قافله حرکت کرد . درراه ساحل شرقئی اوسترالیا برهسپاری دوام ورزیده شد راه بالطبع خراب بود چرا که آیرتون بهعونه وتابعان خود خبر داده آنها هم گاهی ازپیش وگاهی ازپس قافله را پیروی‌میکردند ، وهزارگونه مشکلات در راه می انگیختند .

دونقان حاضر شده بلنگرگاه مالبورن رفته بود . حالا کارموقوفست برینکه دونقان را بساحل شرقئی اوسترالیا بکشند چرا که درانجا بدست آوردن آن آسان مینماید . آیرتون قافلهٔ لاردرا ازبیراهه های مهلکی بکشیدن آغازنهاد . بعد ازان در خصوص آوردن دونقانرا ازلنگرگاه مالبورن به ساحل شرقی یك کاغذی ازلارد بنام کپتان دوم دونقان که « توم اوستن » نام دارد بدست آوردن لازم شد . اینمسئله نیز چون طبیعی و ضروری دیده میشد لهذا لارد قرارداد که مکتوبی برای کپتان دونقان نوشته بدست آیرتون بدهد که او بمالبورن رفته دونقانرا بساحل شرقی بیارد تا آنکه بمجرد رسیدن قافلهٔ لارد بساحل شرقی کشتی خودرا حاضریافته سوارشود .

اگرچه دروقتیکه مکتوبرا میخواستند به آیرتون تسلیم بکنند خیانت وشقاوت آیرتون ازبسیاردلایل وبراهین بلارد وهمراهان او ثابت وواضح گردید اما آیرتون هزارگونه حیله ودسیسه بعمل آورده مکتوب مذکوررابدست آورده بعدازدو روز خودرا بمالبورن رسانید ، ومکتوبرا به کپتان تسلیم نمود کپتان واپور دونقان بمجردیکه

مکتوبرا بخواند لنگر برداشته روانه گردید .

آیرتون بدل بسیار خوشنود بود ، وکامیابی خودراتصورنی بلکه محقق میدانست چرا که میدانست که بمجرد رسیدن بساحل شرقی همهٔ عونهٔ اوحاضرو آماده برای ضبط کردن دونقان خواهند بود . امادوروز بعد دیدکه دونقان بطرف ساحل شرقی اوستراليائی بلکه بطرف ساحل شرقی (زه لاند جدید) میرود . ازین حرکت وابور آیرتون بحیرت افتاده باکپتان وابور مخالفت ومجادلت آغاز نهاد کپتان همان مکتوب لارد را که خود آیرتون آورده بود نشان داد که دران مکتوب براستی همچنین نوشته شده بود که وابور باید بساحل شرقی زه لاند جدید برود . مگرعالم فرانسوی دروقتیکه مکتوبرامینوشت بنابرطبیعت متفکرانه که داشته فکرش به این مشغول بود که کپتان غران درزه لاند جدید خواهدبود . لهذابجای اینکه ساحل شرقی اوستراليا بنویسد ساحل شرقی زه لاند جدید نوشته .

ازین خطای سراسرصواب کاتب نقشهٔ افکارملعنت آثار آیرتون سراسربرهم خورد . خواست که عصیان نماید کپتان وابوراورابندی نمود . دونقان بساحل شرقی زه لاند جدید آمده لنگرانداخت ، ومنتظرورودلاردیا خبرلاردبماند . وابور نشینان ازلاردوهمراهان اوهیچ آگاهی ندارند .

ودونقان تابسوم ماه مارت درساحل زه لاند ایستاده ماند . آیرتون درانروز ازجائیکه بندی بود صداهای توپ راشنید . این توپ ازوابوردونقان انداخته میشد . بعدازکمی لاردوهمراهان اوبه وابور آمدند . مگرلاردکولناروان بعدازانکه کاغذرا برای کپتان فرستاد ، وشقاوت ، وخیانت آیرتون به ایشان معلوم شد محقق دانست که دونقانرا آیرتون وعونهٔ اوضبط کردند . لهذابعد ازبسیارزحمت وفلاکت وتهلکهٔ خود شانرا بساحل شرقی اوستراليا رسانیدند . درانجا چون ازدونقان اثرنیافتند زیاده تر بشبهه افتادند .

باوجود اینهم بازازفکرپالیدن کپتان غران فارغ نشد . ازانجانیزبیك کشتی بادی

کراهی سوار شده برای پالیدن کپتان غران بساحل غربی زه‌لاند جدید برامدند . قطعهٔ زه لاند جدیدرا نیز برداوره درجهٔ ۳۷ عرض ازغرب بشرق قطع نمودند . از کپتان غران بازهیچ اثری نیاقتند . چون بساحل شرقی رسیدند از طرف بومیان وحشی آنجا نزدیك بود که اسیر شوند ولی از آثار عنایت ربانی بود که بقوت توپهای دو نقان رهائی یافته به واپور رسیدند .

وقتیکه لارد به واپور بیامد آیرتون را بحضور خود طلب نمود و در خصوص کپتان غران از و معلومات بخواست . آیرتون هما نقدر که خبر داشت براستی بگفت لارد از خیانتی که به کپتان غران و خود لارد کرده بود آیرتون را بجزای متروك کردن از دنیا ، و تجرید نمودن از عالم انسانیت محکوم نمود . لارد بر خط عرض مذکور بازرهسپار گردید . تا آنکه بجزیرهٔ تابور که برهمان دایرهٔ عرض واقع بود برسید . لارد آیرتونرا درهمین جزیره به پاداش کارهایش میخواست که برساند . واپور را در پیش آنجزیره لنگر کرده آیرتون را کشیدکه در آنجا متروك گرداند . از حسن اتفاق کپتان غران و رفقایش نیز در یجزیره بودند .

لارد کپتان غران و رفقای او را در واپور برداشته آیرتون را در انجزیره ترك کرد .

افندیان من ! آدم متروك درجزیرهٔ تابور در اقامتگاهی که کپتان غران برای خود ساخته بود اقامت نموده روز بروز دوچار ندامت شده میرفت ، تنهائی و وحدت هر لحظه او را بر قبایح اعمالش مطلع میگردانید ، ذات اقدس خلاق کائنات در هر طپش دلش او را از بدیهای کردارش باخبر میگردانید . او نیز توبه و ندامت میکرد . و باخود میگفت :

— آیرتون ! تو میباید که سعی کنی که خودرا لایق جمعیت بشریه بسازی تا اگر یکوقتی بیایند و ترا ببرند کسب لیاقت دیدن انسانهارا کرده باشی والحاصل بیچاره آدم متروك بسیار عذابها کشید ، در بسیار کارها کوششها ورزید ، شبهای بسیاری را تا بصبح بدعا گذرانید . گریه ها کرد عبادتها نمود . ولی بازهم نظرش همیشه بسوی افق دریا معطوف بود که کی یك بادبان کشتی از افق معلوم گردد تا او را از بحال عذاب و فلاکت وارهاندامان

یار بی ! وحدت وتنهائی برای دوچارشده گان عذاب وجدانی چقدر مدهش است !

البته جناب حق میخواست که اورازیاده‌تر جزابدهد که رفته رفته ازحال انسانیت کشیده بوحشیتش گرفتار نموده تاسه چهارسال احوال خود راخبرداردو بعد ازان از هیچ حالات خویش خبرنیست .

افندیان من! گمان میبرم که دیگر حاجت باین نباشد که بگویم آیرتون ویانجوئیس که بود! سیروس سمیت ، ودیگر رفقای اودر آخر حکایه بپاخواستند ، همهٔ شان ازشنیدن اینحکایه بسیارمتأثرشده بودند . درپیشگاه نظرشان یك لوحهٔ فلاکت وسفالت بسیار حزن آوری تجسم کرده بود . مهندس گفت :

— آیرتون ! شمابحقیقت که یك شقی بسیار بزرگ بوده اید اماجناب حق مجازات شما راکافی دیده فلاکت شمارا نهایت بخشیدکه شمارادرمیان ماانداخت آیرتون شما راخدا عفوفرموده است . حالاباز ازشمامیپرسم : آیامیخواهیدکه رفیق ودوست مابشوید ؟

آیرتون پس خزیده روی خودرابدستهای خودپنهان گردانید . مهندس گفت که :

— اینست که دست محبت خود را بسوی شمادرازمیکنم .

آیرتون دویده هردودست مهندس را گرفته ببوسیدوسیلابهٔ سرشك خودرابران دستهاباریدن گرفت . مهندس پرسید که :

— آیابازیکجابودنرا هنوز آرزونخواهیدکرد ؟

آیرتون گفت — موسیوسیروس ! یکچند روزدیگرهنوزمرادرآغل بگذارید .

— بسیارخوب ، باشید !

آیرتون وداع کرده میخواست که برود ، مهندس گفت :

— آیرتون ازشمایکچیزی سوال میکنم .

— بفرمائید ، افندی من ! بپرسید !

— اینرا میپرسم که شماچون اینقدرتنهائی وگوشه گیری را آرزوداشتیدپس چراکاغذ رانوشته درشیشه انداختید ، وامدادطلب کردید ؟

— من هرگز نه کاغذی نوشته ام ، ونه در شیشهٔ انداخته ام !
اینرا گفته وسلام داده از دروازه برامد .

— باب هجدهم —

فهرست

مکالمه — سیروس وژه ده ئون — تلگراف — الفبا — موسم خوب — معموری لینقولن — فوتوگراف — برف — دوسال .

هاربرتابه دروازه ازپس آیرتون آمده آیرتون چون باماشین نزول وصعود فرو آمد هاربرواپس آمده گفت :

— رفت .

سیروس — بازمی آید !

پانقروف — من به این حیران ماندم که شیشه رابدریاکه انداخته ؟ آیرتون میگوید که من نینداخته ام چون او نینداخته باشد پس که انداخته خواهد بود ؟

ناب — مطلق که خود اوانداخته امابیچاره فراموش کرده است ! چراکه بیچاره بحال وحشت بوده است .

پانقروف — ازوقتیکه اورابجزیره ترك کرده اند تابقدر چهار پنجسال کسب وحشت نکرده است پس هرگاه در وقت انسانیت خودکاغذ را نوشته باشد اولاامکان ندارد که فراموش کند چراکه همه حالات پیش از وحشتش راامکمل میداند وگیرم که فراموش کرده باشد درانحال میباید که اینکاغذ راپیش ازهفت هشت سال نوشته ودرشیشه کرده بدریا انداخته باشد که هرگاه چنین باشد ازکاغذ وشیشه یکقلم اینقدر کهنه گی معلوم نمیشود .

مهندس — اینسخن بجزاینکه بگوئیم که آیرتون درین نزدیکیها بوحشت گرفتار آمده وخوداو کاغذ را نوشته دگر تأویلی قبول نمیکند والسلام !

اینرا گفته وسخن را بدگرواد یها گردانیده این بحث را خاتمه داد .

در ۲۲ ماه کانون اول مهاجران از غرانیت هاوز فرو آمدند وبرمنظرهٔ پشتهٔوسیعه

بر آمد. از آیرتون در انجا اثری ندیدند دانستند که شب را در آغل گذرانیده رفقا نخواستند که به آغل رفته او را ناراحت کنند . هاربر، وناب و پانقروف بکارهای هر روزهٔ خود مشغول گشتند . سیروس وژه ده ئون نیز درشمینه ها رفته بکار کیمیا گری سرگرم شدند . در انجا ژه ده ئون گفت :

— عزیز من! تأویلی که دیشب درباب شیشه فرمودید من هیچ باور نکردم. آیرتون کاغذ را نوشته باشد ، و بدریا انداخته باشد ، و باز فراموش کرده باشد اینهم چیزیستکه باور شود؟

— اینواقعه را نیز بر دیگر بعضی واقعه هائیکه تابحال بحقیقت آن پی نبرده ایم علاوه باید کرد ، و بهمینقدر اکتفا باید ورزید .

— بواقعیکه کارهای مبهم و پنهانی در جزیرهٔ ما بسیار شد . اولا کیفیت خلاص شدن ، باز واقعهٔ دوغونق و توپ ، باز پیدا شدن صندوق پر اسباب بیصاحب باز رسیدن کشتی در بهر مرسی بوقت ضرورت ما ، حالا نیز ظهور یافتن این شیشه . . .

بحقیقت که معما هائیست بسیار عجیب! آیا یکوقتی خواهد بود که این معما های پر اسرار حل شود؟

— عزیز من! تومیدانی که من نه روایات اساطیر الاولین یهای یونانیان ، و نه حکایات بعید از عقل پاپاسان و قسیسان باور و اعتقاد داشته باشم . بلکه محقق میدانم که بی سبب و بی جهت معقول مادی هیچ چیزی بعمل نمیآید . اسرار مسرار را نیز نمیدانم . هر چیز پوشیدهٔ نادانستهٔ که باشد البته برای آن یك اسبابی خواهد بود . ما حالا بکار خود مشغول شویم . یکروزی خواهد آمد که سببهای اینکارهای پنهانی خود بخود بمیدان بروز خواهد نمود .

ماه کانون ثانی داخل شد . سنهٔ ۱۸۶۶ نیز تمام شده سنهٔ ۱۸۶۷ آغاز نهاد . مهاجران بکمال غیرت واقدام بکارهای تابستانی خود شان آغاز نهادند برای ذخیرهٔ زمستان به هر گونه تدارکات لازمی وضروری کوشش ورزیدند . آیرتون در خانهٔ که به آغل ساخته

شده اقامت میکنند رمه های گوسفند ، وبزی که درزیردیده بانی وتربیهٔ اومیباشد به بسیارخوبی ودقت پرورش می بینند . مهاجران نیزاکثربرای دیدن وملاقات او میروند . آیرتون خیلی صاحب اخلاق حسنه یك آدم عاقل خوب و معین ومددکار مرغوبی برای مهاجران شده است .

ژه ده ئون وسیروس ازظهوریافتن بعضی و قایع غریبه گاه گاهی درجزیره به آیرتون خبرداده تنبه کردندکه هرگاه یك حادثهٔ پیش شودبزودی وچابکی به مهاجران خبربدهد . امابرای ظهوریافتن واقعهٔ غریبهٔ که متعلق به اسرارجزیره باشد خبردادن آیرتون بایدکه به بسیارسرعت وچابکی بعمل آید لهذاسیروس سمیت ساختن یك واسطهٔ مخابرهٔ بسیـارسریعهٔ راقرارداد . در۱۰ ماه کانون اول مهندس فکرخودرا برفقای خود بیان کرده پانقروف گفت :

— این واسطهٔ مخابرهٔ سریعه را چسان خواهید ساخت ؟ مگرخیال تلگراف ، ساختن را انداشته باشید ؟

— البته ، تلگراف خواهیم ساخت !

هاربر — آیاباالکتریك ؟ یعنی برق ؟

مهندس — بلی باالکتریك ! چراکه برای ساختن پیلهای تلگراف ، وخود الکتریك هرگونه اجزا بدست داریم تنهاسیم تلگراف مارا لازمست . یك ماکنهٔ که برای سیم ساختیم آنهم بعمل میآید والسلام .

پانقروف — معلوم شدکه برای ساختن شمندوفریعنی ریل نیزچیزی باقی نماند .

مهاجران بکارتلگراف ساختن آغاز ورزیدند . اول بکاردشوارترین آن که سیم سازیست کمرهمت بستند . معدن آهنی که درجزیره موجود میباشد ازجنس بسیاراعلا ست . سیروس سمیت اول بکارساختن یك ماشینی برای ساختن سیم شروع نموده اولا یك لوحهٔ آهنین مخروطی الشکل بعمل آورد ، و دران لوحه سوراخهای کوچك و بزرگی کشیده لوحهٔ مذکوره راآبداری بسیارقوی داده فولاد بسیـارسخت ومتینی

بساخت . ودر پیش آبشار بزرگ آنرا بصورت بسیار محکم ومتینی در میان دو چوب دارمانند کوتاه وکلفتی ربط کرد بعد از ان چند روز کامل کوره آهنگری خود را گرم داشته چند عدد میلهای آهنین نازك نازکی بساختند ونوك این میل رابا سوهان باریك ساخته از سوراخ بزرگترین لوحهٔ پولادی بگذرانیدند وآنرا باتسمه های کلفت چرمی که از پوست ماهی فوق بعمل آورده بودند ربط داده بچرخ بزرگی که درانجار ای ماشین قماش سازی ساخته بودند بسته کرده چرخرا بقوت آب بدور آوردند . میل باریك مذکور بقوت از سوراخ سیم کش بدر آمده صورت سیم کلفتی را گرفت بعد از ان از سوراخ باریك تر گذرانیده واز انهم باریکتر کرده تاآنکه بدرجه سیم تلگرافش رسانیدند . مسافهٔ که درمابین چرخ ولوحهٔ آهنین بود بقدر چهل قدم می آمد لهذا بدرازی چهل چهل قدم چندعدد سیم بوجود آوردند که سر آنهارا هم با یکدیگر جوش داده بقدر درازی مسافهٔ آغل تابغرا نیتها وزیك پاره سیم بسیار دراز متینی بوجود آوردند . اینکارسیم کشی سه روزدوام نمود مهندس درین سه روز رفقارا بکارسیم کشی مشغول گذاشته خودش برای حاضر کردن پیل وامتزاج دادن دیگر اجزا ومساله های تلگراف مشغول گشت.

اولا یك پیل ثابت جریانی ساختن لازمست این یك معلومست که پیل همان ظرف هایی چودنی یاشیشه ئی را میگویند که اجزا ومسالهٔ حاصل شدن الکتریك یعنی برق دران موجوداست . این اجزا نیز معلومست که مرکب از جس ، ومس ، وزغال ، وبعضی حامضات میباشد این را نیز پیش ازین گفته بودیم که مس درجزیرهٔ لینقولن موجود نیست ، زغال هم اگرچه موجود است ولی زغالرا قابلیت دادن برای تلگراف به بسیار کارهای دورودرازی موقوفست که اینهم خیلی مشکل میباشد . ولی جس درصندوق یافته گی شان چنانچه گفته بودیم که در درون صندوق چوبی یك صندوق از جس نیز موجود بوده است . دیگر حامضات واجزاها نیز حاضراست .

سیروس بعد از تفکر وتصور زیادی قرارداد که تلگراف خودرابه اصول تلگراف « بکرل » نام کیمیاگری که درسنهٔ ۱۸۲۰ از پیلهای بسیار سادهٔ از تکلف آزادهٔ بوجود

آوردبساز د چنانچه در اول امر بازداش شیشه سازی را گرم کرده یکچند عدد بوتلهای دهن فراخ شیشه ئی بعمل آورد . ودرمیان آنها حامض آزوت پر کرده دهن شیشه های مذکوررا باچوبهای کاك محکم کرده از وسط آن کا کهایك یك لولهٔ میان خالی شیشه ئی دیگررا که یکطرف آن باقماش وگل پخته گرفته شده بود داخل گردانید . از طرف باز لوله ها پوتاس نام جوهریکه مهندس از بسیار نباتات حاصل کرده بود بریخت که باین ترکیب پوتاس وحامض آزوت بواسطهٔ گل پخته بایکدیگر رابطهٔ پیدا کردند .

بعد ازان دو عدد میلهای جسی با یك را یکی در میان لولهٔ پوتاس ویکی را درمیان شیشهٔ حامض آزوت فرو برده درحال یك جریان الکتریکی حاصل آمد که از میل جس شیشه درمیل جس لوله برفتن آغاز نهاد این دو میل جسی را نیز بدو سیم آهنینی که حاضر شده بود مربوط نمود که یك سیم الکتریك منفی ویك سیم الکتریك مثبت گردید .

اینست که پیل تلگراف باینصورت ساده ولی بسیار ماهرانه بعمل آمد که بواسطهٔ این پیله غرانیتهاوز با آغل مربوط میگردد .

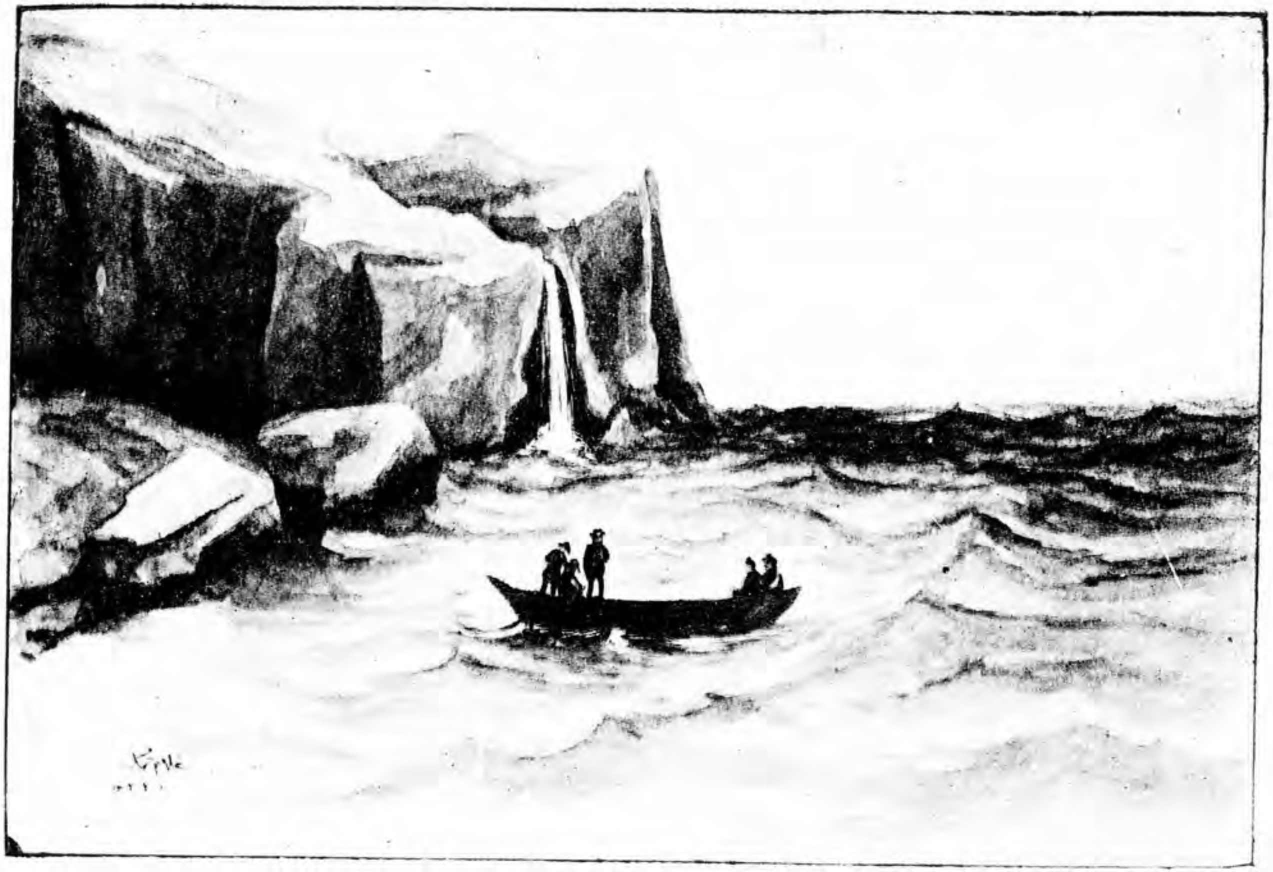
در ٦ ماه شباط چوبهای تلگراف را از غرانیتها وز تا به آغل به بمسافهٔ صد صد قدم ازهمدیگر دور بزمین نشاندند . وبرهر دیرك یك یك شیشهٔ که آنرا «آلت تجرید» مینامند نصب کرده سیم ها را بران پیچانیده تا به آغل کشیدند . چند روز بعد غرانیتها وز و آغل ایك سیمی بهم مربوط گردید که جریان الکتریکی درهرثانیه بسرعت صد هزار میل بران سیم بدورو سیر آمد . یکصد پیل برای غرانیتهاوز یکصد پیل برای آغل ساخته سیمها ابدان مربوط نمودند . حالا کار موقوف بر ساختن «ره سپتور» یعنی آلت تلگراف گرفتن و «مانیپلاتور» یعنی آلت تلگراف دادن ماند که آنرا نیز مهندس ماهر فنون شناس بطرز بسیار ساده و بسیطی بعمل آورد . درهر دومرکز یعنی آغل وغرانیتهاوز سیم تلگراف را درحالتی که مجرد بود بر روی «الکتروئه مان» نام آلتی که عبارت از آهن پاره زمی بود به پیچانید که به این واسطه مجرد دیکه جریان از پیلها آغاز کند الکتریق از سیم مجرد گذشته وبر آهن دور کرده بواسطهٔ زمین باز پس به نقطهٔ که از انجا ظهور

برمیگردد . آهن نرم مذکور که به اصطلاح تلگرافیان آنرا « الکترونه مان » میخوانند خاصیت مقناطیسی یعنی آهن ربایی رامیگیرد ، وجریان لکتریکی اچون استاده کنند حالت مقناطیسیت نیز درحال مندفع میگردد . پس هرگاه درحالت جریان الکتریك در پیش الکترونه مان یك آهن پارهٔ گرفته شود بهمانلحظه ازطرف الکترونه مان جذب میشود ، چون جریان توقف نماید آهن پاره باز جدا شده بزمین می افتد . لهذا این آهن پاره را مهندس برلوحهٔ چوبی درمقابل الکترونه مان نصب نمود که باینصورت در اثنای جریان الکتریك آهن پارهٔ مذکور بقوت مقناطیسیت الکترونه مان بحرکت آمده بریك دائرهٔ که حروف الفبا بران نوشته شده وهرحرف ازخود یك سوزن مخصوصی دارد که برمحورهای متحرکی سوار است . پس باینصورت بحرکت دادن هر سوزن از آغل تابه‌غرانیتهاوز مخابره کردن برای سیروس سمیت خیلی آسانست .

در ۱۲ ماه شباط همه کارها تکمیل شد هما روز سیروس سمیت برای آیرتون یك تلگرافی کشید که کارهای تان چسانست . بعداز دو ثانیه جواب رسید که خیریت است .

پانقروف ازمسرت بی اندازهٔ که ازساختن تلگراف اورا حاصل شده درلباسهای خود نمیگنجد . هر صبح وشام برای آیرتون تلگراف میکشد وجواب میگیرد . از وجودیافتن تلگراف دوخوبی برای مهاجران حاصل شد . یکی احوال آغل وحوادثی که رودهد بزودی برای مهاجران معلوم میگردد ، دیگر آیرتون خودرا درانجا تنها وبوحشت نمی بیند . باوجود آنهم سیروس ورفقا درهفته یکبار به آغل رفته آیرتون را می بینند . او نیز بغرانیتهاوز آمده بارفقا ملاقات میکند .

موسم تابستان به اینگونه کارهای گوناگون درگذشت محصولات حیوانات و سبزه کاری شان هرروززیاده شده میرفت . علی الخصوص تخمهائیکه ازجزیرهٔ تابور آورده اند امسال محصول بسیارخوبی بخشید . منظرهٔ تپهٔ وسیعه بسیار خوب ولطیف شده است . ازدرواین دفعه گندم حاصل بسیارکافی وبارکتی بعمل آمد . محققست که دراینبار فکرکسی برای حساب کردن چهارملیاردانهٔ گندم نخواهد رفت . اگرچه



بوقت پیشین به پیش آبشار بلندی رسیدند

پانقروف اینحساب رانیز آرزو نمود ولی مهندس گفت که :

— اگر در هر دقیقه سه صد دانه حساب کنی در یکساعت نه هزار دانه حساب خواهی توانست که به اینحساب برای تمام کردن حساب همهٔ آنها تقریباً پنجهزار و پنجصد سال میباید که مشغول شوی .

درین اوقات حال مهاجران مابسیار معمور است مرغان مرغابچه هابسیار افزونی گرفته لهذا برای گذاشتن آنهارابیك حداعتدال صبح وشام دوسه دانه از آنهارا میخورند . بزهائی که از جزیره تابور آورده اند نیزچوچه ها داده شیرهای آنهارا بخوبی مینوشند گوره خرها نیزدوچوچه آورده وچوچه ها نیزبزرگ شده‌اند که اکنون ژه ده ئون وهاربر بر آنها سوارشده تنزه میکنند بسیار وقتها نیزبصرابه بسته زغال وچوب و دیگر چیزهارا بغرانیتهاوز میآورند .

بنابر تشویق ژه ده ئون چند بار نیزبداخلیهای جنگل بهم پیوست ناروست برای شکار ژاغار نیز رفتند وبازاغارها بصورت بسیار مدهشهٔ اعلان حرب نموده بسیاری از آنهارا تلف ساختند . هنوز از حالا او تاقهای غرانیتهاوز به بیست عدد پوست ژاغار تزئین وتفریش شده است که اگر بهمینصورت محاربه دوام ورزد در جزیره هیچ اثری از حیوان باقی نخواهد ماند .

رفقاهر وقتیکه بطرف جاهائیکه هنوز گردش نشده است میرفتند مهندس نیزباایشان مرافقت میورزید . مقصد مهندس از رفتن وگردش نمودن بجاهای مجهول جزیره آنست که بلکه اثری برای وقایع مجهول جزیره که چند بار واقعشده بدست آرد . اما در انجاها توپ وژوب هیچ آثار هیجان وتلاش نمیکردند ، وخود مهندس نیز بهیچ گونه علامت ونشانی پی نمیبرد . امابا وجوداینهم بازتوپ وژوب بر کنار چاه درون غرانیتهاوز از آثار هیجان وتلاش در هر چند روز یکبار فارغ نمیشوند .

ژه ده ئون باماشین فوتوگرافیکه از صندوق برامده ، وتاحال معطل مانده بنای عکاسی رانهاد ، وچند قطعه فوتوگرافهای جزیره راازهرطرف بگرفت . آلات

ماشین فوتوگراف خیلی مکملست . ژه ده نون وهاربردرکم مدتی عکاس بسیارکامل وماهری برامدند . ازتپهٔ منظرهٔ وسیعه هر طرف جزیره راقطعه های بسیارخوش نمای عکسی بعمل آوردند . تصویرهای جملهٔ مهاجران رانیزگرفتند . پانقروف ازین مسئله خیلی ممنون شده گفت :

— خداراضی شود ازکسیکه این ماشین فوتوگراف رادرصندوق نهاده بود ، چرا که اگراین آلت نمیبود مایان کی اینقدربسیارمیشدیم حالاهریکی ازمادو آدم شدیم .

خوبترین قطعه های عکس تصویرژوب برامده ژوب بیکطرزمغرورانهٔ جدیت پرورانهٔ ایستاده . تصویرش بخودش مشابه برامده است .

باوجودیکه ژوب بسیارمشکل پسند افتاده است اما ازتصویرخود خیلی مسرور وممنون مینماید که هربارد رپیش تصویرخود آمده می ایستد ، وبتماشامشغول میشود ، وبوضع خود یك ندای مسرت میبرارد .

موسم گرماباماه مارت یکجاتمام گردید . هوااعتدال خریفی راپیداکرد . حتی در ۲۱ ماه مارت ، مهاجران چون صبح ازخواب برخاستند دیدند که جزیره تك سلامت وکنارساحل یکسرسفید گردیده که زمین و سنگها هیچ معلوم نمیشود . هاربرازنجره نظرکرده گفت :

— وای ! برفباریده ! جزیرهٔ سلامت سراسردرزیربرف پنهان مانده .

ژه ده نون برخواسته چون نظرکرد گفت :

— بسیارعجیب است ! دریموسم وبرف !

پانقروف — بحقیقت که برفست !

ناب — یایکچیزیست که به برف میماند .

ژه ده نون — امامیزان الحراره ازصفر ۱٤ درجه بالا تراست که هیچ هوای باریدن برف رانشان نمیدهد .

پانقروف — فروآئیم که کشتزارخود رایك علاجی کنیم !

پانقروف و ژوب هماندم درماشین نزول نشسته فرو آمدند . بمجردیکه قدم ژوب برزمین رسید برفها اززمین برخواسته به پریدن آغاز نهادند . هاربرچون اینرا دیدفریادبرا ورد که :

— وای ! این مگر برف نبود مرغانست !

بحقیقت که این هامرغان بسیارسفیدکوچك کوچکی بودندکه بصدهاهزاربرجزیرهٔ سلامت واطراف ساحل فرو آمده نشسته بودند . بمجردیکه مهاجران برزمین قدم نهادند همه گی بیکبارگی به بسیارسرعت پرواز نموده بهوا شدند . بداندرچه شدت پریدندکه مهاجران بزدن یکی ازانها کامیاب نشدند هاربرجنس آنهارا هم نشناخت .

بعد ازین واقعه بدوروز ٢٦ مارت داخل شدکه ازحساب ازافتادن قضازده گان بجزیرهٔ لینقولن تمام دوسال کامل میشود .

باب نوزدهم

فهرست

طالع — تفتیش سواحل جزیره — شبه جزیزه مار — ساحل غربی — هواهای بد — شب شد .

دوسال کامل شدکه مهاجران ازهیچ طرف نه مددی ونه ازهیچ کس ازابنای جنس خود خبری واثری ندیده اند . دوسالستکه درجزیرهٔ پنهان بینشان ازهمه ممالك متمدنه دورومهجورافتاده اند . وچنان گمان میبرندکه درروی زمین نی بلکه دریکی ازسیارات صغیرهٔ عالم شمس درفضای نامتناهی سماافتاده اند .

آیادرمملکت شان چه شده، وچه میشود ؟ ازاولادوعیال واقربا وتعلقات خود هیچ خبری ندارندوقتیکه میبرامدند محاربهٔ مدهشهٔ جنوبی وشمالی بکمال شدت حکم فرمابود . آیا نتیجهٔ آن بچه منجرگردید ؟ اینست که مهاجران بیچارهٔ آواره همیشه به اینگونه افکارهاواندیشه هامشغول میباشند .

درین دوسال از پیش جزیره هیچ کشتی نگذشت ، یك بادبان هم دیده نشد ، اینجزیره از راه تمام کشتی ها دور افتاده ، درهیچ یك خریطه و نقشهٔ نام اینجزیره نوشته نشده . زیرا اگر نوشته میبود بهمه حال کشتیها برای آب شیرین گرفتن در ینجزیره گاه گا هی می آمدند . پس از ینسببها این بیچاره گان امید بر گشتن وطن راسراسر ازدل براورده اند .

درهفتهٔ اول ماه نیسان مهاجران یکجا گرد آمده از جدائی وطن و نا امیدی باز گشت وامثال اینگونه سخنها مذاکره ومباحثه میکردند . ژه ده ئون گفت :

— اگر یك چارهٔ خلاصی باشد آنهم ساختن یك کشتی بزرگیست که یکچند صد میل راه رادردریا طی بتواند نمود ، بوناد وانتور را که ساخته توانستیم البته ازانهم بزرگتر راساخته خواهیم توانست .

هاربر — وهمچنانکه تاجزیرهٔ تابور بابوناد وانتور رفته توانستیم با آنهم تاجزیرهٔ «پوموتو» خواهیم رفت .

پانقروف — من نمیگویم که نمیشود اما اینرفتن به رفتن جزیرهٔ تابور نمیماند . چرا که تاجزیرهٔ پوموتو مسافهٔ خیلی بعیداست و هم هیچ بندری ومرسای سلامتی درما بین نیست بلکه سراسر درقعر دریا باید برود .

ژه ده ئون — هرگاه یك سبب مجبری پیش شود آیاباهمین بوناد وانتور بر فتن جزیرهٔ پوموتو بر نخواهی خواست پانقروف ؟

پانقروف — شمامیدانید موسیو سیلیه که من از هیچ چیزی نمیترسم وبرهر چیزی اقدام خواهم کرد . علی الخصوص که مانند آیرتون یك کشتیبان دیگری هم بامن رفیق ومعاون باشد .

ناب — صحیح یك کشتیبان دیگری هم داریم .

مهندس — دوستان من ! این فکر محالست با بوناد وانتور بجزیرهٔ پوموتو رفتن ممکن نیست . درمیان امیدهای خلاص شدن امید کشتی دونقان لارد کولنار وان رانیز از نظر دور نباید داشت . چرا که لارد با آیرتون وعده کرده که بعداز ختام مدت محکو

تیش آمده اوراخواهد برد .
ژه ده ئون — هم به این زود بهاخواهد آمد . زیرا مدت دوازده سال نزدیکست که تمام شود .
یانقروف — من هم بهمین فکرم که لارد میآ یداما بجزیرهٔ تابورمیآ یدنه بجزیرهٔ لینقولن .
هاربر — البته همچنینست! چرا که جزیرهٔ مادر خریطه هاو نقشه هانیز داخل نیست .
مهندس — چون چنینست میباید که مادرصدد چاره آ گاه کردن لاردرا بربودن خودو آیرتون درینجا بیفتم .
ژه ده ئون — اینهم آسانست . باز بجزیرهٔ تابورمیرویم ودرکلبهٔ اقامتگاه آیرتون یك کاغذی نوشته میگذاریم واحوال خودرامفصل دران مینگاریم وطول وعرض جزیرهٔ خود رامکمل دران نشان میدهیم .
یانقروف — بسیار خطا کردیم که دراول بار همچنین کاغذی نوشته نگذاشتیم .
هاربر — توهم چه چیزهامیگوئی ! درانوقت آیامابرسرگذشت آیرتون واقف بودیم که چنین کاغذی میتوانستیم بنویسیم ؟
ناب — امادرینموسم سفردریابسیارخطرناك است .
مهندس — بلی ، بواقعیکه همچنین است . باید که اینکارراباول بهاراجرانمائیم .
یانقروف — اما اگرتابه آنوقت واپورلاردبیاید وآیرتون رانیافته واپس برود ؟
مهندس — لارد درینموسم زمستان به اینطرفهانمیآید . ولی اگرپیش ازیکماه که آیرتون درینجابوده آمده باشد البته که اورانیافته برگشته خواهدبود . اما اگرتابه حال نیامده باشد آمدنش رابه اول بهارامید وارگشته صبرکنیم .
ناب — اگردونقان بجزیرهٔ تابور آمده وبازرفته باشد حقیقتاً شایان تأسف یك مسئله ایست .
مهندس — گمان نمیبرم که چنین شده باشد . جباب حق این امیدیگانهٔ ماراازدست مانخواهدگرفت .

ژه ده ئون — وقتیکه دراول بهار بجزیرهٔ تابور برویم البته خواهم دانست که لارد بجزیره آمده یانیامده زیرا بهمه حال یك علامتی خواهیم دید .

مهندس — بلی ، راستست ماحالا میباید که بکمال صبر ومتانت بهاررا انتظار بکشیم اگر لارد آمده ورفته باشد برای خلاصی خود دگر چارهٔ پس ازان خواهیم اندیشید .

پانقروف — اگر از جزیرهٔ لینقولن برویم هم بسبب بیراحتی وپریشانی نخواهیم رفت .

مهندس — نی پانقروف ، رفتن ما از جزیرهٔ لینقولن بسبب پریشانی وزحمت ما نخواهد بود بلکه بسبب اشتیاق وطن واهل واولاد ماخواهد بود .

پس از محاوره ساختن کشتی بزرگ را برای رفتن جزیرهٔ پوموتو در وقت حاضر موقوف گذاشتند . بکارهای دیگر خود مشغول گشتند . تنها برین یك قرار دادند که پیش ازینکه زمستان داخل شود با کشتی بوناد وانتور دراطراف جزیرهٔ لینقولن یك سیاحتی اجرا کنند . زیرا هنوز دورادور جزیره رابتمامها بخوبی کشف ومعاینه نکرده اند . علی الخصوص درحق جهت شمالی وغربی جزیره معلومات شان سراسر مفقود است .

این فکر سیاحت دورجزیره رادراول امر پانقروف درمیان آورد . مهندس و دیگر رفقا بکمال ممنونیت قبول کردند .

یوم حرکت خود شانرا در ١٦ ماه نیسان قرار دادند . بونادوانتور را برای سفر چهار نجروزه به ذخیره ولوازمات حاضر ساختند . سیروس سمیت اگرچه آیرتون را نیز دراینسیاحت برفتن تکلیف کرد ولی آیرتون امتناع نموده یازوپ درغرانیتهاوز گذاشته شدند . در ١٦ نیسان مهاجران باتوپ یکجا در بونادوانتور سوار شدند . باداز طرف جنوب غربی چون بوزیدن بود پیش رفتن بونادوانتور بطرف دماغهٔ مار به آسانی بوقوع آمد . هنگامیکه دماغهٔ مار را گردش کردند شب هم داخل شد . مهندس چون این سواحل رامیخواهد که بنظر روز ببیند درشب ازساحل یکقدری دورتر کشتی را لنگر انداخته شب رادر کشتی گذرانیدنرا مناسب دید . لهذا در پیش دماغهٔ مذکور پانقروف کشتی رالنگر انداز اقامت گردانید . بادنیز چون باغروب آفتاب مقطوع گردید ازا ن رو

شب را بکمال سکون و آرامی بسر آوردند . غیر از پانقروف که به پاسبانی مشغول بود دیگر رفقا در کرهٔ کشتی بکمال راحت بخوابیدند .

روز دیگر بوقت صبح پانقروف بوناد وانتور را براه انداخت . باد چون موافق بود از نزدیك خشکه قطع مسافه مینمود . مهاجران این خشکهٔ بسیار بلند را پیش ازین بگردش پیاده روی نزدیده اند وحالا از طرف بحر می بینند . مهاجران به لطافت و هیئت بسیار عجیب این ساحل حیران ماندند . کشتی را به بسیار آرامی از نزدیك ساحل میراندند . حتی یکدو سه بار به لنگر انداختن نیز مجبور شدند چونکه ژه دهئون تصویر بعضی منظره های ساحل را گرفت . بوقت پیشین به پیش آبشار بسیار بلندی که از ریختن نهر آبشار بدریا حاصل آمده است رسیدند . در پیش این منظرهٔ لطیفه نیز یکقدری توقف نموده وعکس آنرا گرفته روانه شدند بعد ازین درختهای پشتهٔ ساحل رو بکمتری نهاد . ساحل بطرف کوه فرانقلن هرچه که نزدیك شده میرفت کسب بلندی میگرفت . و هیئت مجموعهٔ آن چنان یك منظرهٔ غریبهٔ عجیبهٔ پیدا میکرد که در هیچ طرف دنیا امثال آن دیده نمیشد . مهاجران اینجا ها را از سر کوه فرانقلن ندیده بودند . وتابحال به این طرفها هم نیامده اند . کوه فرانقلن از ینطرف مانند دیوار سنگئی سر بفلك کشیده رفته است که جهت پایان این دیوار سر راست در برابر سطح دریا . مغاره ها ، وطاق نماها ، وشکنها ، وقبه ها ، وگنبذها ، وپلهای سنگئی طبیعی قدرتی بوجود آمده که حد و حساب ندارد بدایع گونا گون طبیعت خارج قوهٔ مخیله آثار غریبهٔ عجیبه درینجا رونما کرده است در بعضی جاها آنقدر کاواکیها وسوفهای تاریك ودرازی از سطح بحر در زیر کوه در آمده است که از دیدن آن انسان را حیرت ودهشت دست میدهد . مهاجران این منظره های عجیبه وغریبه را بکمال حیرت تماشا کرده ساکنانه وساکتانه براهیکه دارند دوام میورزند . که این سکوت ، وسکونت شانرا عوعوهٔ توپ درینجا ها خلل پذیر مینمود . وولولهٔ صدای سگ در گنبذ های طبیعی سنگی طنین انداز آواز میگردید . مهندس عوعوهٔ توپ را در عجاب نمند ولولهٔ که در کنار چاه غرانیتهاوز می انداخت

مشابه یافت .

بوناد وانتر تابوقت شام به آهسته کی واحتیاط رفتار نموده وقت مغرب بجهت شمالی کوه فرانقلن دریك حوضهٔ طبیعی کوچکی لنگر انداخت . آبهای بحر درینطرف بسیار عمق و چقوری دارد . باد چون آرامشده شبرا خیلی براحت گذرانیدند .

بوقت صبح پانقروف بازبادبانهارا کشاده بطرف ماندیبول شمالی روبراه عزیمت گردیدند . امروز باد یکقدری تندی پیدا کرده پانقروف گفت :

— من دیشب بوقت غروب از بعضی علایم دیده دانسته بودم که امروز بیك باد شدید غربی سردوچار خواهیم شد .

مهندس — چون چنینست چابکی کرده خودرا یك آن اولتر به نالهٔ درامده کئی سگ ماهی برسانیم چرا که درانجا از خطر فارغ خواهیم شد .

هاربر — در نالهٔ درامده کئی سگماهی غیر از شب اگر روز دیگر راهم بگذرانیم بد نه خواهد شد . چرا که آنجا نیز بحقیقت شایان تماشا میباشد .

پانقروف — اگر هوا خوب باشد در ناله درامده خواهیم توانست . اما درشب ، وهوای ناساز درچنین جاهای تنك و آبهای ناشناس گردش کردن هیچ بدردمن نمیخورد .

مهندس — پانقروف ! کپتان ما تومیباشی هرچه که مناسب به بینی همچنان کن همهٔ ما بتو تابعیم .

پانقروف — شما خاطرجمع باشید موسیو سیروس ! اگرصخره سنگی بخواهد که بزیر کشتئی من برخورد من حاضرم که آن سنگرا بسر خود پاره پاره کنم .

پانقروف یکقدری توقف کرده پرسید که :

— ساعت چنداست ؟

— ساعت ده .

— تابدماغهٔ ماندیبول چقدر مسافهٔ ازینجا خواهدبود ؟

— بقدر پانزده میل تخمین میشود .

— پانزده میل دونیمساعت راهست که بانحساب بعداز پیشین ما دردهنه نالهٔ مذکور خواهیم رسید و چون درانوقت زمان جزر بحراست آب های ناله به برامدن آغاز دارد که به اینسبب درامدن در ناله محالست .

— دردهن مدخل ناله آیا لنگر انداخته نمیتوانید ؟

— نمیشود ، چرا که درهوای بدبه نزدیك خشکه لنگر انداختن مهلك است .

— پس چه خواهید کرد ؟

— دور از خشکه میان دریا لنگر می اندازیم و به مد انتظار میکشیم وقتیکه مد ابتدا کرد اگر روشنی بوده یددرائیم وگرنه تابطلوع آفتاب صبر میکنیم .

— من گفتم ترا پانقروف ! ماتبو تابعیم .

هاربر — البته احتیاط لازمست چرا که در بنبار مهندس مانیزدر بیرون کشتی نیست که برای رهنمائی ماآتش بیفروزد .

ژه ده ئون — صحیح ! خوبشد که بیادم دادی بخدا موسیو سیروس اگر آن آتشرا نمی افروختید ماجزیره رانمی یافتیم .

مهندس بسیار متحیرشده پرسیدکه :

— کدام آتش ؟

پانقروف — وای مگر فراموش کردید ! دروقتیکه ما ازجزیرهٔ تابور میآمدیم ، درشب آخری بسبب دمه وطوفان راهرایکقلم گمکرده بودیم ، ویکسر بطرف شمال می راندیم که دران اثنا همت ومعما ونت شما بفریادمارسیده آتش بسیارروشنی درخشندهٔ افروختید ومارارهنماهی نمودیدکه آنشب هم بیستم ماه تشرین اول بود .

— بلی بلی . خوب فکر کرده بودم که آن آتش رابرای رهنمائی شما افروختم !

بعد ازیکچند دقیقه مهندس بطرف بنی کشتی باژه ده ئون تنهامانده گفت :

— دوست من سیلیه ! دردنیا یکچیزی بسیارمعلوم و ظاهریکه باشد آنهم همینست که من در بیستم تشرین اول یاپیشتر ویاپستردرهیچ جای جزیره هیچ آتشی نیفروختهام !

باب بیستم

فهرست

شب گذرانیدن دردریا — نالهٔ سگماهی — مذاکره — حاضری برای زمستان — هواهای بد — سردیهای شدید — کارهای داخلی — بعد ازششماه — آئینهٔ فوتوگراف — حادثهٔ غریبه

هوا بحقیقت چنانچه پانقروف گفته بود ابترگردید . باد رفته رفته کسب شدت میورزید . بونادوانتور وقتیکه بدهنهٔ نالهٔ سگماهی رسید بسببی که جزر آغاز نهاده بود داخل شدنش قابل نشد ، لهذادورازساحل بلنگر انداختن وشب گذرانیدن قرار دادند . اگرچه باد بسیارشدید بود ولی دریاموج کمترداشت که اگرموج هم بسیارمیبود مانند بونادوانتورکشتیهای کوچك راطبعاً دوچار تهلکه میگردانید . پانقروف بملاحظهٔ اینکه مبادا موج بسیار شود شبرا تابصبح به دیده بانی وپاسبانی گذرانید .

امشب ژه ده ئون ومهندس تنهانشدندکه دربارهٔ مسئلهٔ آتش یك سخنی بگویند . درجزیرهٔ لینقولن یکدست مجهولی همیشه آثارعجیبهٔ بظهورمیآورد آیا کیست؟وچیست؟ ژه ده ئون تمام شب به این افکار افتاد ، وآتشیرا که دروقت آمدن ازجزیرهٔ تابوردیده بوددرپیش نظرآورده بملاحظه افتاد . آتش رانتنهاخود اونی بلکه رفقای اونیزعیا نا دیده بودند ، وبروشنی همان آتش خودرابجزیره رسانیده توانستند ، وهمه راتصور این بودکه آتش رامهندس افروخته است . حالا آنکه مهندس میگویدکه من نیفروخته ام ! آیاکه افروخته ؟ واین اثرلطف ومروت راکه نمودارکرده ؟ ژه ده ئون باخود قرارداد که این بارچون بجزیره برایدباجملهٔ رفقاهرطرف جزیره رابکمال دقت واعتنا جستجووپالیدن گیرند .

امشب رامهندس وژه ده ئون بهمیگونه افکارها وملاحظه ها ، وپانقروف به دیده بانی وپاسبانی ، وناب وهاربربخواب بسر آوردند . امشب هیچ اثرآتشی از جزیره ظهورنیافت .

باطلوع آفتاب باد آرام شد . پانقروف باد بانهارا کشاده بکمال احتیاط دماغهٔ ماند سپول شمالی را دور نموده بدهنهٔ نالهٔ سگماهی داخل شد که این جابك حوض طولانی بزرگیست که از « لاو » نام مواد مذابیهٔ معدنیهٔ کوه آتشفشان ترکیب و تشکیل یافته است . پانقروف گفت :

— اینست حوضهٔ لنگرگاه بسیار امین و محفوظی که دسته های بزرگ کشتیهای جنگی نیز در ان پناه گرفته میتوانند .

مهندس گفت — این حوضهٔ طبیعی از دوشاخ لاو یعنی مواد آب گشته و مذاب شدهٔ که در وقت اشتعال و آتشفشانی کوه فرا نقان از دهنهٔ تنوره کوه مذکور راز مرکز زمین برامده وسیلان نموده بعمل آمده است .

پانقروف — از هر چیزیکه بعمل آمده باشد باشد من انحوضهٔ طبیعی رابد ولت خود پیشکش میکنم . آیابرای دسته های کشتی جنگی حکومت جماهیر متفقه در بحر محیط بهتر ازین لنگرگاه امین و محفوظی تصور میشود ؟

ناب — پانقروف ، توحالا آنسخن را بگذار اینرا بگو که حالاما تا بدرون دهنهٔ سگماهی نیستیم ؟

هاربر — بلی بلی ، تابدرون دهن آن ! اما مترس ناب ، سگماهی دهن خود را بهم آورده مارا فرو نمیبرد .

ناب — نی ازین نمیترسم ، اماباوجود آنهم ازینجاهیچ خوشم نمیاید ، میخواهم که یك آن اول از ینجا برائیم .

پانقروف — به بینید ، ببینید ، من میخواهم که این حوضه رابحکومت متبوعهٔ خود پیشکش کنم ناب از حالا اورابه ناپسندی بد نام میکنند .

اطراف انحوضهٔ طبیعی رادیوارهای صخره سنگهائیکه ازمواد آبشدهٔ معدنی بعمل آمده و از سطح بحر بسیار بلندی پیدا کرده تشکیل داده است که هیچ راه مرور و بالا شدن برا نهادیده نمیشود . دورادور حوضهٔ مذکور را گردش کرده باز روی بونادوانتور را

بسوی دهنهٔ ناله سر راست کرده دوساعت بعد از پیشین از حوضهٔ مذکور بر امدند تاب چون بر امدن کشتی را از نالهٔ سگماهی دید بکمال ممنونیت و خشنودی یك « اوه » دور ودرازی کشید . گویا زنجئی بیچاره بحقیقت خود را دردهن سگماهی میپنداشت که به ترس افتاده بود .

از نالهٔ سگماهی تابجای ریختن نهر مرسی بدریا بقدر هشت میل راه است . بوناد وا نتور از ساحل بقدر یك میل دورتر بسوی غرانیتها وزباد با نکشای عزیمت گردید . بعد از گذشتن از پیش روی سنگلاخهای بزرگ ساحل تپه زار های ریگزار یکه مهندس دران پیدا شده بود نمودار گردید . ساعت چار با نقروف جزیره گك سلامت رانورد کرده به نهر مرسی داخل گردیدو در انجا لنگر انداخته مهاجران بخشکه بر امدند .

آیرتون ، وژوب درساحل منتظر بودند . ژوب از دیدن افندیان خود بسیار صداهای شوق ومسرت براورد .

مهاجران مدت سه روز کامل شدکه از غرانیتهاوز بر امده اند . درین سه روز همه اطراف جزیره را گردش کرده هیچ جای نامعلومی درسواحل جزیره باقی نماند . هرگاه در جزیره بغیر از مهاجران کسی دیگره وجود باشد یادر گوشه وکنار جنگل فاروست ویادر پشتهٔ جزیرهٔ ما ر خواهد بود ! چرا که هنوز باین دو جا کماحقهٔ بهر طرف آن گشت و گذار نشده .

ژه دهٔون با مهندس بعد از بسیار مذاکره ومحاوره قرار دادند که نظر دقت رفقار اتن بسوی اینواقعه هائیکه گاه گاه در جزیره رونمای ظهور میشود جلب وجذب نموده درباب کشفیات آن یکقراری بدهند . لهذا در ۱ ماه نیسان مهاجران برمنظرهٔ وسیعه درزیر چیری خود گرد آمده مهندس بسخن آغاز نهاده گفت :

— عزیزان من ! درجزیرهٔ ما بعضی وقایع عجیبهٔ ظهور می یابد که میخواهم نظر شما را بسوی آنها جلب نموده درا نباب از شما رأی طلب کنم چرا که اینوقایع چیزها ئیست که خارج طبیعت است .

پانقروف دودهای توتونرا ازدهن خودکشیده گفت :
— وای ! مگر جزیرهٔ ما خارج از طبیعت یکجزیرهٔ بوده است ؟
— نی جزیره ازدایرهٔ طبیعت خارج نیست ، اما بعضی کارهای پنهانی اسرار انگیزی در وظهور می یابد که خارج طبیعت شمرده میشود که اگر یکان یکان آنواقعاترا برای شما بیان کنم وشما هم برای آنهایك سبب معقولی نیابید جزیرهٔ ما اسرار انگیز وپنهانی آمیز یك جزیرهٔ میشود والسلام !
پانقروف — بگوئید موسیو سیروس ! ببینیم که چیست ؟
— خوب اول اینراچه معنامیدهیدکه من بدریا بیفتم وغرق شوم وبعد ازان بمسافهٔ یك ربع میل دور ازساحل درمیان یك مغارهٔ پیدا شوم ! ؟
— میگوئیم که بیهوش شده بودید ، وبه بیهوشی تابه مغاره آمده اید .
— این تاویل هیچ قبول نمیشود . بگذاریم . اینرا چه میگوئید . ازمغارهٔ که من دران افتاده بودم تابه شمینه های شما که بقدرهشت میل مسافه است توپ چسان آمده توانسته است ؟
هاربر — به ذکاوت ودرایتیکه سگهادارند . . .
ژه ده ئون — عجب درایت ! باوجودیکه باران بسیار شدید ، وطوفان هم بود سگ درشمینهٔ ماخشك وبی ترشدن رسید . ؟
سیروس — ازینهم بگذریم . آیادرخصوص مجادلهٔ سگ بادوغونق وبالاپرانیدن سگ ، وتلف شدن دوغونق چه میفرمائید که بشنویم ؟
پانقروف — براستیکه اینمسئله هیچ دانسته نشد وهم زخم دوغونق بسیار عجایب بود !
سیروس — ازینهم گذاشته پیداشدن دانهٔ ساچمه رادرگوشت آهوبره چه بگوئیم ؟ پیدا شدن صندوق پر ازاسباب ضروری خود ما نرابی آنکه ازکشتی قضارسیدهٔ اثر بیابیم چه تفسیر کنیم ؟ رسیدن کشتی خود را دروقت ضرورت در نهرمرسی چه بگوئیم ؟ وقتیکه بابوناد وانتور گردش میکردیم دفعتهً پیدا شدی شیشهٔ راکه ماراپربو

دن آیرتون در جزیرهٔ تابور آ گاه کند چه تاویلی دهیم ؟ بخوف وهراس غریبی افتادن وخودشانرا از پنجره های غرانیتهاوزیبان انداختن بوزینه کانر ابااقتادن زینه چه معنادهیم؟

سیروس سمیت همه وقوعات غریبهٔ را که از وقت آمدن شان تابحال درجزیره بوقوع آمده است بی آنکه یکی از انهار افراموش کند یگان یگان بیان کرده ناب وهاربر ویا نقروف حیران ماندندکه چه بگویند ! یا نقروف گفت :

— براستی که دانستن این مسئله ها خیلی مشکلست دربنداب حق بدست شماست .

— دوستان من ! حالا یکواقعهٔ دیگری پیش آمده که دانستن وفهمیدن آن از همه زیاده ترمشکل گردیده است !

— آن کدام واقعه است موسیوسیروس ؟

وقتیکه ازجزیرهٔ تابور می آمدید آیادرجزیرهٔ ما آتش افروخته دیدید یانی ؟

— بلی دیدیم .

— آیا ازدیدن خود بخوبی امین هستید ؟

— همچنین امینیم که ازدیدن شما امینیم .

— توهم آتش رادیدی هاربر ؟

— بلی موسیوسیروس ! آتش مانند یك سیارهٔ بزرگی بدرخشیدن بود .

— خوب فکرکنید ! مبادا که براستی سیارهٔ بوده باشد ؟

— نی سیاره نبود ! چراکه آسمان سراسربا ابرهای سیاه وتیرهٔ مستور بود . موسیو ژه دهٔون نیزدیده است .

ژه ده ئون — بلی من هم دیدم . حتی بچشم من از روشنی آتش زیاده تر بروشنی ضیای الکتریك برخورد ، وچنان گمان بردم که یك چراغ بزرگی برقی بدرخشیدن آمده است .

هاربر — بلی ، بلی هم برسربام غرانیتهاوزبود .

مهندس — بسیار خوب دوستان من ! حالا تحقیق بدانید که در آنشب نه من ونه

تاب هیچ آتشی در جزیره نیفروخته ایم!

پانقروف بحیرت تمام گفت :

— چه میگوئید ؟ آیاشما نیفروختید ؟

— محقق بدانید که اگر آتشی افروخته دیده باشید آن آتش از دست ما افروخته نشده است چرا که ما در انشب از غرانیتهاوز هیچ بیرون نبرامده ایم .

رفقا از ین سخن مهندس خیلی بحیرت افتادند چرا که آتش را برأی العین دیده بودند . براستی که درین مسئله هایکچیزی هست ! معلوم است که یك قوت پنهانی ناقابلی در جزیرهٔ لینقولن حکمفرما میباشد . اگرچه اینقوت برای مهاجران نافع ومفید حرکت میکند باز هم در چاه بودن ، و که بودن آن خیلی به پریشانی خاطر و تشویش افکار افتاده اند !

سیروس سمیت از ولوله انداختن و هیجان توپ و ژوب بر کنار چاه ، و فرو آمدن خود در چاه ، و نیافتن چیزی نیز بیان کرده بعداز ین مکالمه همهٔ مهاجران به اتفاق آ قرار دادند که هر طرف جزیره را بکمال دقت و باریك بینی بپالند . و هیچ نقطهٔ جزیره را بی تفحص و جستجو نگذارند .

بعدازامروز پانقروف خیلی اندوهگین شد . وبی اندیشه نماند . کشتیبان قهرمان ما که تاحال جزیره را یگانه مال خود میشمردند ، وخود شانرا حاکم مطلق آن میدانستند حالا یك آمر دیگری برای آن پیدا شدن خیلی برطبعش گران آمده است ، وشوق و نشه اش یکقلم پریده است .

ماه مایس داخل گردید . زمستان نیز واصل شده مهاجران بکارهای زمستانی خود آغاز کردند . مهاجران درین زمستان خیلی پروا ندارند . لباسهای پشمی نمدی بسیار دارند . پشم وماشین قماش سازی شان نیز حاضر است .

آیرتون نیز لباسهای پشمینه را پوشید ، وبنابر رجای مهندس زمستان را بامهاجران در غرانیتها و زبسر آوردن قبول نمود . اگرچه با ایشان بهرگونه معیشت اشتراك میورزد ولی همیشه مایوس ومکدر میباشد . بساعت تیرها ، وسرورها با آنها اشتراك نمیکند .

مهاجران درین زمستان که سوم زمستان شانست هیچ از غرانیتهاوز نبرامدند . طوفانهای بسیار شدید شدیدی ظهور نمود . بحر بسیار طلاطم پیدا کرده موجه های بزرگ آن تابه پای دیوار غرانیتهاوز رسید . نهر مرسی نیز سیلابهای شدیدی بعمل آورد . مهاجران پلهای تپهٔ منظرهٔ وسیعه را محکم بندی خوبی کردند .

در اثنای طوفانها بمرغانچه ها ، و آسیا بسیار خسارت رسید که اگر مهاجران زود زود خبرگیری وسرپرستی نمیکردند سراسر محو وتلف میشدند .

در موسمهای سردی در خارج تپهٔ منظرهٔ وسیعه یکچند ژاغار ودیگر حیوانات وحشی دیده شد . مهاجران بر مرغانچه ها وطویلهٔ حیوانات خود شان ترسیده یکچندبار باز با آنها محاربه آغاز کرده متعدد حیوانات را تلف نمودند . زمستان بهمینصورت بسیار شدیدانه گذشت . شدت هوا بغرانیتهاوز اصلا ضرری نرسانید . آغل نیز بسبب بادپناهئی کوه فرانقلن بسیار خسارت نکشید . خرابی جزوئی آنها را آیرتون تعمیر میکرد .

در زمستان هیچیك حادثهٔ اسرار انگیزی ظهور ننمود . اما مهاجران همه وقت از انوقوعات غریبهٔ اسرار انگیز مذاکره ها ومباحثه ها میراندند ، وقرار قطعی میدادند که در موسم بهار همهٔ اطراف جزیره راو گوشه وکنارهای آنرا دور وتفتیش نمایند .

بدخول ماه تشرین اول هواهای خوب وموسم لطیف بهار نیز داخل گردید . مهاجران تصور دور وتفتیش جزیره را مصمم کرده بودند که درین اثنایك حادثهٔ نودیگری که نتیجهٔ آن خیلی مهلك ووخیم بود ظهور یافت که بدینسبب از تصور گردش جزیره فارغ شده درصدد دچارهٔ حال خود افتادند این حادثهٔ غریبه رانیز آئینهٔ فوتوگراف بظهور آورد باینصورت که در ۱۷ تشرین اول هار بر هوار اخوب ومساعدیافته خواست که یکقطعه فوتوگراف همهٔ کانهٔ جماهیر متفقه را بردارد . که این قطعه منظرهٔ تمام کانه را از حد دماغهٔ ماندیبه ل تابحد دماغهٔ پنجه همه را دربر میگرفت . آنروز هوا صاف دریا هم آرام بود . ماشین فوتوگراف را هار بر دریکی از پنجره های غرانیتهاوز گذاشته ساحل

وبحر رادر دائرهٔ رویت اودراورد . بعدازانکه فوتوکراف را کرفت درخانهٔ تاریك غرا نیتها وز برای شستن آئینهٔ فوتوکراف درامد وشیشه راشسته پس بروشنی برامد . دید که در نقطهٔ التصاق هوا ودریا یعنی منتهای افق بحر درعکس یك لکهٔ سیاهی وجود داست . بخیالش آمدکه درشیشه این لکه خواهدبودباز آئینه رابخانهٔ تاریك برده هرچه که شست لکه پاك نشد . ذره بین بزرك رابرداشته نقطهٔ مذکوررابدقت معاینه کرد . بعدازمعاینه دفعتهً یك ندای حیرتی براورده آئینه راباذره بین به پیش مهندس دوانیده بردو گفت:

— به این نقطه ببینید .

سیروس سمیت به نقطهٔ مذکورباذره بین بدقت نظرکرده آئینه رابجایکی بنهاد ، ودوربین بزرك رابرداشته بسوی پنجره دوید .

مهندس بادوربین هرطرف افق رامعاینه کرده بر نقطهٔ که در آئینهٔ فوتوکراف مانند لکهٔ سیاهی پدیدار بودتوقف نمود . وفریادبراورده کفت که :

-- یك کشتی راست باینطرف می آید .

ژه دهئون وپانقروف نیزدویده دوربین راکرفته دیدند . براستی که یك کشتی بزرگی بطرف جزیرهٔ لینقولن به سرعت در آمد نست .

— ﴿ انتهای کتاب دوم ﴾ —

— ﴿ مترجمش ﴾ —

محمود طرزی

اعلان

کتاب دوم رومان ما که بعنوان «آدم متروك» بود بعون الله تعالی رسیدهٔ حد ختام گردید و حالا بکتاب سوم آن که «اسرار جزیره» است آغاز میکنیم . آدم متروك که عبارت از آیرتون نام شخصیست ، و ازطرف مهاجران از جزیرهٔ تابور بجزیرهٔ لینقولن آورده شده اگرچه یك کمی ازسرگذشت احوال او درین کتاب دوم رومان جزیرهٔ پنهان بیان گردید ولی تفصیلات کلی وقوعات حالات لارد گولناروان ، وکپتان غران ، ووابور دونقان ، وخود این آیرتون رومان مستقل مخصوصی دارد که نام آن رومان (اطفال کپتان غران) میباشد . اطفال کپتان غران نام رومان نیز ازتألیفات مولف جزیرهٔ پنهان ژول ورن فرانسویست که باز مستند برفن میباشد . رومان مذکور ازیك سیاحت خارق العادهٔ بسیارعجیبی که برسی وهفتم درجهٔ عرض جنوبی بر تمام کرهٔ زمین دور وگردش شده است بحث و بیان میراند ، وازجزیرهٔ پنهان بزرگتر یك کتابیست . اطفال کپتان غران هم ازطرف احمد احسان بیك بزبان ترکئی عثمانی بعمهٔ تصاویر ، ونقشه های مکمل آن ترجمه ونشرشده است . هرگاه این زحمت وجگرخونی که درراه ترجمهٔ جزیرهٔ پنهان را بزبان پارسی برخود گوارا ساخته ایم به هدر وعبث نرود ، واین اثرما ازطرف قارئین کرام وطن عزیز ما مظهرحسن قبول گردد ، وعمرهم وفا کنند انشاء الله تعالی به ترجمهٔ رومان اطفال کپتان غران نیز آغاز خواهم کرد .ومن الله التوفیق .   (محمود طرزی)

جزیرهٔ پنهان

کتاب سوم — اسرار جزیره

باب اول

فهرست

ضیاع باخود سلامت — آیرتون را بخواهیم — مذاکرهٔ مهمه — دونقان نیست — کشتی مشکوك — تدابیر — کشتی نزدیك میشود — صدای یك طوپ — لنگر انداختن کشتی — شب شد

تمام دو نیم سالست که مهاجران بیچارهٔ قضا زدهٔ فلاکت رسیده بجزیرهٔ لینقولن افتاده اند، و در ظرف این مدت با عالم انسانیت بهیچ مخابرهٔ اصلا کامیاب نشده اند . اگرچه ژه ده ئون یکبار احوال خود شانرا مختصراً نوشته بگردن مرغ بزرگی که هار بر گرفته بود بسته و مرغرا بهوا کرده بودند اما این مخابره هم چیزی نیست که بنظر جدیت و صحت بآن دیده شود . تنها آیرتون است که بناء نتیجهٔ وقوعاتیکه بر قارئین کرام معلومست به اینها رفیق گردیده است . حالا آنکه امروز آمدن دیگر آدمانرا در جزیرهٔ پنهان تنهای هجران خود می بینند .

زیاده هیچ جای شبهه نماند . در پیش روی شان یك کشتی باد بان کشادهٔ بزرگی

پدیدار است اما آیا راه براه بدیگرطرف میرود ؟ یا رابر بجزیره می آید ؟ اینستکه بعد ازچندساعت اینمسئله نیز بمیدان ظهور حقیقت خواهدرسید ! پانقروف نیز بادوربین بدقت بسوی کشتئی که در آمدن بود نظرکرده گفت که :

— بحقیقت یك کشتی می آید . اما آیا چسان کشتی خواهدبود ؟

درصدای پانقروف آثارممنونیت و خشنودئی زیادی دیده نمیشد . ژه ده ئون گفت :

— آیا بطرف ما میآید ؟

— حالاهنوز معلوم نیست ، در افق تنهاباد بانهای کشتی معلوم میشود ، بدنهٔ کشتی هنوز معلوم نیست .

هاربر — حالا چه باید کرد ؟

مهندس — انتظار بایدکشید !

یکمدتی مهاجران ساکت و ساکن ماندند ، بهزارگونه فکرها ، وهیجانها ، وترسها ، وامیدها دوچارشدند . این یك معلومست که این مهاجران جزیرهٔ لینقولن مانند دیگر قضازدگان آفترسیده نیستند که از پریشانی وفلاکت و سفالت به تنگ آمده یك آن اولتر آرزوی برامدن ازجزیره را داشته باشند علی الخصوص پانقروف وناب بسببیکه در جزیرهٔ لینقولن برهمه خواهشات خود مالك میباشند اگرترك کردن جزیره لازم آید بکمال تأسف و حسرت آنرا اجرا خواهندکرد ، وهم این پنج نفر رفیق باهمدیگر چنان یك رابطهٔ محبت وودادی بهمرسانیده اند ، وجانهای شان چنان باهم انس والفت پیدا کرده که اگر بیك قطعهٔ مسکونهٔ هم بروند ازهمدیگرجدا نتوانندکه زیست کنند .

اما ازمشاهدهٔ این کشتی اگرهیجان ، واضطراب شان بیشترباشد حق بدست شا نست . چراکه این کشتی یکپاره ازپاره های ممالك متمدنه ویکقطعهٔ ازقطعات مسکونه شمرده میشود ، وهم که میدانند ، بلکه یك پارچهٔ ازوطن خود شان باشد ؟

هرلحظه پانقروف دوربین را گرفته به پیش بخجره میدود ، وبطرف جهت غربی جزیره بسوی کشتی که بقدر بیست میل دوراست نظرمیاند ازد ، مهاجرانرا ازدیدن

این کشتی حیرت واضطراب عجیبی دست داده ، هرکس بیك سودای عجیبی افتاده آیا این کشتی به این طرف خواهد آمد یا از راه برابدیگر طرف خواهد رفت ؟ آیا وجود خود را به کشتی نشینان خبر بدهند یعنی یك آتشی بیفروزند . و یا یك بیرقی بکشند و یا یك تفنگی بیندازند یا آنکه خاموشی را پیشه گیرند ؟ آیا این کشتی دوستست یا دشمن ؟ آمدنش به اینطرف دیده و دانسته است ، یا آنکه تصادفی و اتکالی ؟ در حالتیکه نام و نشان این جزیره در خریطه ها و نقشه ها مذکور نباشد ، و بر راه هیچ کشتی هم برابر نبود ، و در ینطرف ها بغیر از یکجزیرهٔ تابور که اینهم از راه تمام کشتیها بر طرفست دیگر جزیرهٔ هم موجود نباشد آمدن این کشتیرا چه معنا باید داد ؛ هر یك از رفقا به اینگونه سوالها و استغها مها مشغول بودند که هاربر گفت که :

— مبادا که این کشتی و ابور « دونقان » نباشد ؟

قارئین کرام فراموش نکرده باشند که دونقان وابور لارد گولنار وانست که آیرتون را آورده در جزیرهٔ تابور گذاشته است . و بنابر وعده یکه لارد با آیرتون کرده باز به آمدن و آیرتونرا بردن موعود بوده است . ژه ده ئون گفت :

— باید که بجا بکی آیرتونرا از آغل طلب نمائیم چرا که بغیر از او کسی دیگر نمیشناسد که این کشتی دونقان هست یا نی !

این رأی از طرف همه رفقا قبول گردیده هاربر همانلحظه بر ماکینهٔ تلگراف آمده برای آیرتون این تلگراف را بکشید .

(چابك برخواسته بیائید) .

بعد از چند ثانیه آیرتون جواب داد که :

(می آیم)

مهاجران باز بتماشای سفینه مشغول شدند . هاربر گفت :

— اگر این کشتی دونقان باشد آیرتون چابك آنرا میشناسد چراکه بسیار در ان سفر کرده است .

پانقروف — اگر بداند که دونقان است چقدر متأثر خواهدشد !

مهندس — بلی ، اما آیرتون الحق که در شوقت به سوارشدن سفینهٔ لارد ، ودست دادن با او لایق وسزاوار گردیده است . وخدا بکند که این کشتی دونقان باشد چرا غیر ازدونقان هرکشتی که باشد در نظر من شبهه ناکست . اینطرفهای بحرمحیط همیشه جولانگاه رهزنان دریائیست . ازینسبب میترسم که مبادا این کشتی سفینهٔ رهزنان دریائی باشد !

پانقروف — اگر چنین باشد ماجزیرهٔ خود رابزور وجنگ مدافعه ومحافظه میکنیم !

مهندس — همچنینست اما اگر بجنگ ومدافعه مجبور نشویم بهترخواهد بود ؟

ژه ده ئون — بسببی که جزیرهٔ لینقولن در نقشه هامندرج نیست اگراین کشتی به تصادف هم ازینراه بگذرد چون جزیره رابه بیند بهمه حال برای دانستن آن به جزیره نزدیك خواهد شد .

مهندس — من نیزهمچنین میگویم . چراکه ازطرف بحریهٔ همه دولتها اقرارداده شده است که هرکپتانی که یك نقطهٔ غیرمعلومی دربحر ببیند باید که آنرا تحقیق کرده بدیگران اخبارنماید .

پانقروف — چون چنینست فرض کنیم که این کشتی بجزیرهٔ مانزدیك شد،ودرپیش غراسیتهاوز آمده لنگر انداخت برماچه لازمست که چه کنیم ؟

این سوال دراول امر بیجواب ماند . اما بعد ازیکقدری سکوت مهندس سر برا ورده گفت :

— اگرکشتی سوداگری بود اول باصاحب کشتی مخابره ومذاکره میکنیم . اگر ممکن شد وتکالیف مارا صاحب سفینه قبول کرد درکشتی سوار شده جزیرهٔ لینقولن رابنام دولت جماهیر متفقه قبول گردانیده یکجاحرکت میکنیم ، وبدولت متبوعهٔ خود رفته جزیرهٔ خود راپیشکش وتقدیم مینمائیم ، وازانجاباپسیار آدمها آمده اینجا رادرذیل مستملکات حکومت معظمهٔ خود آبادان میگردانیم .

پانقروف — آفرین ! هزار آفرین موسیوسیروس ! هم بحکومت خودیك جزیرهٔ که هرچیز آن ساخته و حاضر شده است پیشکش میکنیم ، زیرا هرطرف آن نام گذاشته شده ، حوضهای لنگرگاه ، وسرکهای منتظم خط تلگراف ، ماشینخانه های مکمل ساخته شده است دیگر چه میخواهند !

ژه ده ئون — بلکه وقتیکه مااز بجاحرکت کنیم دیگری آمده جزیرهٔ مارا ضبط کند؟

پانقروف — چون چنین باشد من درینجا مانده نگهبانی وپاسبانی میکنم ، وهم از دست من چنانچه از جیب احمق ساعت آنرا ببرند بعفت وزایگان کسی نخواهد برد !

بقدر یکساعت مدت گذشت درین اثنا هیچ معلوم نشد که کشتی بطرف جزیره می آیدیابدیگر طرف میرود ، اگرچه یکقدری نزدیك شده است امابازهم معلوم نیست که براستقامت جزیره میآید یانی ، درین اثنا ازدروازهٔ دالان غرانیتها وز آیرتون درامده گفت :

— به امر شماهنتظرم چه میفرمودید ؟

سیروس سمیت چنانچه عادت اوست دست خود رابسوی آیرتون دراز کرده بعد از فشار دادن دست همدیگر او را به پیش پنجره برده گفت :

— شمارا برای یك مسئلهٔ مهمی طلب کردیم درافق یك کشتی دیده میشود ،

آیرتون ازشنیدن اینسخن رنگش پرید ، به پنجره نزدیکشد بطرف بحر نظر کرده چیزی ندید ، ژه ده ئون گفت :

— دوربین را گرفته بدقت نظر کن چراکه ما گمان میبریم که این کشتی دونقان خواهدبود !

— آیادونقان ؟ اینقدر چابك ها ؟

اینسخن بغیراختیاری ازدهن آیرتون برامد وسرش خم گردیده ساکت ماند ، بعد ازکمی سربراورده گفت :

— نی نی ! دونقان نیست !

مهندس — یکبار خوب ببینید شبهۀ ما را حل بکنید .

آیرتون دوربین را گرفته بکمال دقت معاینه کرده و بعد از معاینه گفت :

— بواقعی یك کشتی دیده میشود ! اما گمان نمیبرم که دونقان باشد .

— چرا ؟

— چرا که دونقان وابور است . حالا نکه درین کشتی هیچ اثر دود مشاهده نمیشود .

پانقروف — بلکه با بادبان ره پیمائی میکند چرا که این جاها از اراضئی مسکونه دور است و در چنین جاهای دور البته صرفه کردن زغال لازم و لا بد است .

آیرتون — بلکه چنین باشد ! یکقدری صبر کنیم ، البته معلوم خواهد شد .

اینرا گفته و دریك گوشۀ نشسته ساکت و متفکر ماند . مهاجران در حق کشتی باز بمکالمه دوام کردند . اما آیرتون در سخن بایشان شراکت نمود .

فکر همۀ مهاجران خیلی پریشانست . علی الخصوص پانقروف وژه دەئون عصبی المزاج در هیچ جا نمی ایستند و دایما بقدم زدن و در پیش پنجره رفته بدیدن مشغولند . هاربر نیز خیلی اندوهگین دیده میشود . تنها ناب مستریح دیده میشود . البته مستریح باید بود چرا که هرجا افندی او باشد مملکت زندگئی صادق نیز همانجاست دیگر چه کار دارد . آمدیم بر مهندس . مهندس بسیار اندیشناك دیده میشود . وازهر وضع و حرکتش چنان معلوم میشود که ورود این کشتی را علامت نحوست میشمارد .

درین اثنا کشتی خوب نزدیکشد . بادوربین دیدند که بدنۀ کشتی بسیار منتظم و متناسب است بادبانهای خود را باز کرده بسرعت راست بسوی جزیره می آمد که اگر همچنین براه خود دوام ورزد بعد از کمی به دماغۀ پنجه خواهد رسید . درا نحال میباید که بحوضۀ بالون رفته کشتیرا استقبال کنند . اما چون شب نزدیکشده اینهم مشکلست . ژه ده ئون پرسید که :

— آیا اگر شب شود چه خواهیم کرد ؟ آیا اگر کشتی استاده نشود آتش بیفروزیم تاوجود خودرا به آنها خبر بدهیم ؟ یا نی !

این یك مسئلهٔ بسیار مشکلیست ، چرا که حسیات مهندس باین هیچ راضی نیست لهذا این سوال ژه ده ئون بجواب ماند . اما ژه ده ئون باز گفت که :

— بلی باید که سفینه بداند که جزیره مسکون نست چرا که این فرصت را اگر از دست بدهیم در آخر بسیار موجب تأسف ما خواهد شد .

بنا بر بنسخن قرار داد شد که ناب و پانقروف به لیمان یعنی حوضهٔ بالون رفته یك آتش بزرگی بیفروزند تا از طرف کشتی نشینان دیده ، و بجزیره بیایند اما درین اثنا دیدند که کشتی سر راست بسوی جزیره بکمال سرعت می آید لهذا برای آتش افروختن لزوم ندیدند . دوربین را باز به آیرتون دادند که به بیند که آیا دو نقانست یانی ؟ هنوز روشنی بود . آیرتون بکمال دقت نظر کرده گفت که :

— دو نقان نیست .

دوربین را پانقروف گرفته دید که این کشتی خیلی کشتی بزرگ بسیار متین بادیست . واپور نیست پانقروف دقت میکرد که به بیند آیا بیرق کشتی علامت کدام دولترا دارد .

پانقروف — بزرگی کشتی یك بیرقی می بینم اما نمیبینم که چه رنگست .

ژه ده ئون — بعد از نیمساعت آنرا هم خواهیم دید . و هم چنان معلوم میشود که کپتان کشتی بجزیره برامدن میخواهد که اگر امشب نشود فردا بهمه حال خواهیم شناخت .

— باوجود آنهم میخواهم که امشب ملیت کشتی را بخود معلوم کنم .

پانقروف دوربین را از دست نگذاشت و متصل بسوی بیرق کشتی نظر میکرد گفت :

— این بیرق امریکائی نیست . انکلیزی و عثمانی هم نیست زیرا رنگ سرخ بزودی و خوبی شناخته میشود ، سفید هم نیست که به روس منسوب باشد رنگهای فرانسیس والمانرا هم ندارد ، اسپانیاهم نیست که زرد باشد .

پانقروف مانده شده دوربین را گذاشت آیرتون دوربین را برداشته نظر کرد و دفعتاً فریاد برآورده گفت :

— رنگ بیرق سیاه است .

این کله بسیار تأثیرمدهشی بخشید چرا که بر همه مهاجران معلومست که این علامت کشتیهای رهزنان دریایی میباشد .

چه عظیم مصیبت ! آیا رهزنان دریائی مالیزی میباشد یا آنکه او ستر الیابی ؟ آیا بجزیرهٔ لینقولن چسان پی برده اند ؟ چنان گمان میشود که بعداز رهزنیهاوشقاوتهای مدهشی که اجرا کرده اند خود رابه بیراهه زده به تصادف جزیرهٔ لینقولن رادیده اند . وچون درنقشه ها آنرا مندرج نیافته اند انجار ابرای پنهان کردن خود وجمع کردن اشیای مسروقهٔ خویش پناگاه امین ومحفوظی شمرده آمده اند . آیا این جزیره که ملجاء ناموسکارانهٔ مهاجرانست مجمع جنایت شقاوت پیشه گان خواهد شد ؟

سیروس سمیت وقت را برای مذاکره ومحاوره مساعد ندیده گفت که :

— دوستان عزیزمن ! بلکه کشتی تنها سواحل جزیره رادور تفتیش کرده پس میرود ؟ بلکه بخشکه آدم نمیبرارد ؟ لهذا این دوامید برای مایکیك فرصتی میباشد . ما میباید ، که تارسیدن آنهاوجود خود رادر جزیره سرا سرستر نمائیم وتا که سعی داریم باید چنان بنمایانیم که درجزیره کسی نیست چرخ آسیای بادی مابه آسانی دیده میشود ، آیرتون وناب باید رفته آنجرخ رابردارند ، پنجره های غرانیتهاوزرادرمیان برگهاو شاخها بخوبی ستربایدکرد ، آتش وروشنی رایکقلم باید برطرف کنیم تا که قطعیاً پی نبرندکه درجزیره آدم هست یانی ؟

هاربر — بوناد وانتوررا چه خواهیم کرد ؟

پانقروف — کشتی مادرحوضهٔ بالون براحت پنها نست اشقیای خائن نمیتوانند که آنرابیابند .

امرهای مهندس درحال اجرا گردید . ناب وآیرتون برمنظرهٔ وسیعه رفته همه آثاری که مسکون بودن جزیره رابنمایاند برداشتند . دیگررفیقانیز بجنگل رفته بسیاری ازشاخه های پربرگ راآورده پنجره های غرانیتها وزرا باآن بخوبی پوشانیدند اسلحه ومهمات حربیهٔ خودشانرانیزازدولا بها براورده وپاك وحاضرساختنداینکار

هاچون همه‌گی تمام شد سیروس سمیت بیك صدای پر هیجان و باتاثیری گفت :

— عزیزان من ! هرگاه این اشقیای خبیث جزیرهٔ عزیز مارا ضبط واستیلا کردن خواهند وظیفهٔ انسانیت مابجز مدافعه ونگهبانی جزیره دگر چیزی هست ؟

ژه ده ئون ودیگر رفقاهمه‌گی بیکزبان گفتند :

— درراه مدافعهٔ جزیرهٔ خود مان همه بفدای جان‌کردن حاضریم .

مهندس دست خودرا بسوی رفقادرازکرده ایشان نیزیگان یگان بکمال اخلاص دست اورا افشاردادند .

آیرتون دریك گوشهٔ بپاایستاده برفقانزدیك نشد . سیروس سمیت فکر آیرتونرا دانسته خودش به اونزدیکشده گفت :

— آیرتون شماچه خواهیدکرد ؟

— من وظیفه . ودینی‌که برمن وفای آن واجبست آنرااجرامیکنم !

آیرتون اینرا گفته وبه پیش پنجره نزدیك شده بمعاینهٔ حرکات کشتی رهزنان آغازنهاد .

بیست دقیقه میشود که آفتاب غروب کرده بود ، افق آهسته آهسته روبسیاهی نهاده بود ، کشتی رهزن سرراست بسوی کانهٔ جماهیرمتفقه درپیش شدنست ، وحالا داخل‌کانه گردیده یکسر بسوی پیشگاه غرانیتهاوزدر آمدنست یعنی اگرازدماغهٔ پنجه تابدماغهٔ ماندیبول یك خطی کشیده شود کشتی درینوقت داخل آنخط میماند .

سیروس سمیت چون بیرق سیاه‌کشتی رادید بسیارمتأثرگردید . کشاده بودن وموج زدن این بیرق علامت نحوست ومصیبت بزرگی برجزیره وجزیره نشینان شمرده میشود . اینهمه آثارعمران وسعادتی که بعرق جبین وقوت بازو ، وسایهٔ همایانهٔ علم برویکار آورده شده تموج این بیرق منحوس آنرالحظه بلحظه تهدید میکنند والحاصل حال سعادت اشتمال مهاجران به وروودیافتن این کشتئی منحوس شقاوت پیشه‌کان دوچار تهلکهٔ عظیمی گردیده است . باوجود آنهم رفقاتابوقتیکه هلاك شوند بمدافعه ومحافظهٔ جزیرهٔ خودحاضراند ، وبامهندس خود دربنباب عهد وبیعت کرده اند .

آیا اشقیای رهزن در کشتی بسیار اند ؟ اسلحهٔشان مکملست ؟ اینستکه دانستن این نقطه ها لازم ! وبرای اینعلم آور ی تابکشتی رفتن لازم ! اما بچه گونه ؟ وباچه واسطه ؟

شب شد ، قمر که بحال هلال بودغروب نمود . جزیره ودریارا یك ظلمت کشفی استیلا کرد . سحابپاره های غلیظی که درافق جمع آمده مرور ضیارا قطعیاً منع کرده بود . بادهم سراسر از وزیدن افتاده هیچیك صدایی ازطرف خشکه ، وبحر بگوش نمی آمد .

یانقروف گفت :

— که میداند ! بلکه کشتی منحوس بشب برراهی که دارد برود ، وصبح که برخیزیم هیچ اثری ازان نیابیم .

گویا اینسخن یانقروف را جواب بود که یك ضیا ی شدیدی ازطرف دریا پیدا شده ودرعقب آن صدای یك توپی بیامد .

ازین معلوم شد که کشتی رفتنی نیست وبساحل نزدیك شدنیست ودرین آنناصدای زنجیر لنگر انداختن کشتی نیز بگوش تا سف مهاجران برخورد .

وچون درمابین درخشیدن ضیا، ورسیدن صدا بقدر شش ثانیه مرور نموده معلوم شد که سفینه بمسافهٔ یك میل فاصله درپیش روی غرانیتهاوزلنگر انداز اقامت شده است .

—﴿ باب دوم ﴾—

﴿ فهرست ﴾

مذاکره — تکلیف آیرتون — قبول شدن تکلیف آیرتون — یانقروف وآیرتون درجزیرهٔ سلامت — رهزنان در یابی انکلیزی — تشبث جسورانهٔ آیرتون — عودت کردن آیرتون — شش نفر بمقابل پنجاه نفر

فکر رهزنان شقاوت پیشه بخوبی معلوم گردید ، درنزدیك جزیره لنگر انداختند . فردا بهمه حال بازورقهای کوچك خود بجزیره میبرایند .

سیروس سمیت ورفقایش اگرچه بهرگونه دلاوری وشجاعت برای مدافعه حاضر

میباشند ولی قاعدهٔ احتیاط را از دست دادن نیزجائز نیست . اگر رهزنان تنها برای یك آب برداشتنی آمده باشند آب خودرا از نهرمرسی برداشته میروند . چه ضرور که مهاجران خودرا به ایشان بنمایانند . پانقروف گفت :

— اما کشتی چرا بیرق سیاه خودرا برافراشت ؟ وبرای چه توپ انداخت ؟

مهندس — یا ازبرای نمایش ! یا آنکه میفهمانند که جزیره را استیلا کردیم !

ژه ده ئون — با وجود آنهم جای ما بسیار امین و پنهان ومحفوظست . دشمن بهیچ صورت مجرای قدیم تالابرا که در زیر آب پنهان مانده پیدا نمیتواند ، از ینطرف نیز بی زینه بغرانیتهاوز برامدن شان محالست .

پانقروف — اما جملهٔ بناها ، وتأسیسات بیرونئی مارا درظرف یکچند ساعت خراب میتوانند !

مهندس — بلی ! اما چه کنیم ؟ چاره نیست .

هاربر — آیا این اشقیا بسیار مرد مان خواهند بود ؟ یعنی اگرده یا نزده نفرباشند عیناً با آنها اعلان حرب کرده ازعهدهٔ شان میبرائیم .

درین اثنا آیرتون پیش شده گفت :

— موسیو سیروس ! ازشما مساعده ورخصت میخواهم ؟

— چسان مساعده ورخصت ؟

— تا بکشتی رفته عدد طیفه ، ودرجهٔ قوت آنرا بخود معلوم کرده برای شما خبر میآورم .

— به این حرکت جان تا رابه تهلکه می اندازید .

— وظیفه منست چرا نیندازم ؟

— اما اینکار ازوظیفهٔ شما افزونتراست !

— من مجبورم که ازوظیفهٔ خود افزونترکارها اجرا کنم !

ژه ده ئون — تابکشتی بازورق کوچك خواهید رفت ؟

— نی به آب بازی میروم . چراکه زورق ما نندانسان اززیر آب گذشته نمیتواند !

هاربر — کشتی اشقا ازساحل بقدر یکنیم میل راه دورایستاده است چسان رفته خواهید توانست :

— من خیلی خوب شناوری میدانم موسیوهاربر .

مهندس — اما این تهلکهٔ بزرگیست !

— به این تهلکه پروانداریم موسیوسیروس ! ازشمابکمال نیازمندی این رخصت را طلب مینمایم . بلکه به این کاروخدمت برا دران خود یکقدری تخفیفی در گناه های خود به بینم .

مهندس دیدکه اگرقبول نکند آیرتون بیچاره که آرزوی ناموسکاری دارد خیلی دلگیر خواهد شد . لهذا گفت :

— بسیار خوب بروید .

پانقروف گفت :

— منهم با تومیروم !

آیرتون خیلی متأثرشده گفت :

— مگرهنوزازمن امین نیستید ، وبرمن شبهه دارید !!

اینرا گفته بازدرمیان لبهای خود آهسته گفت :

— هزارافسوس که حق بدست شماست .

سیروس سمیت گفت :

— نی ، آیرتون ! اینچنین نیست ! پانقروف ازتواصلاشبهه ندارد شماسخن اورا غلط فهمیدید .

پانقروف — بلی ، آیرتون من ازشماهیچ شبههٔ ندارم . من باشما تنهـا تاجزیرهٔ سلامت میروم . چراکه مباداازان خبیثان کسی درانجابرامده باشدتاباشمامددگارورفیق باشم ، واگرکسی درانجانباشد من درجزیرهٔ سلامت مانده وشمابکشتی میروید .

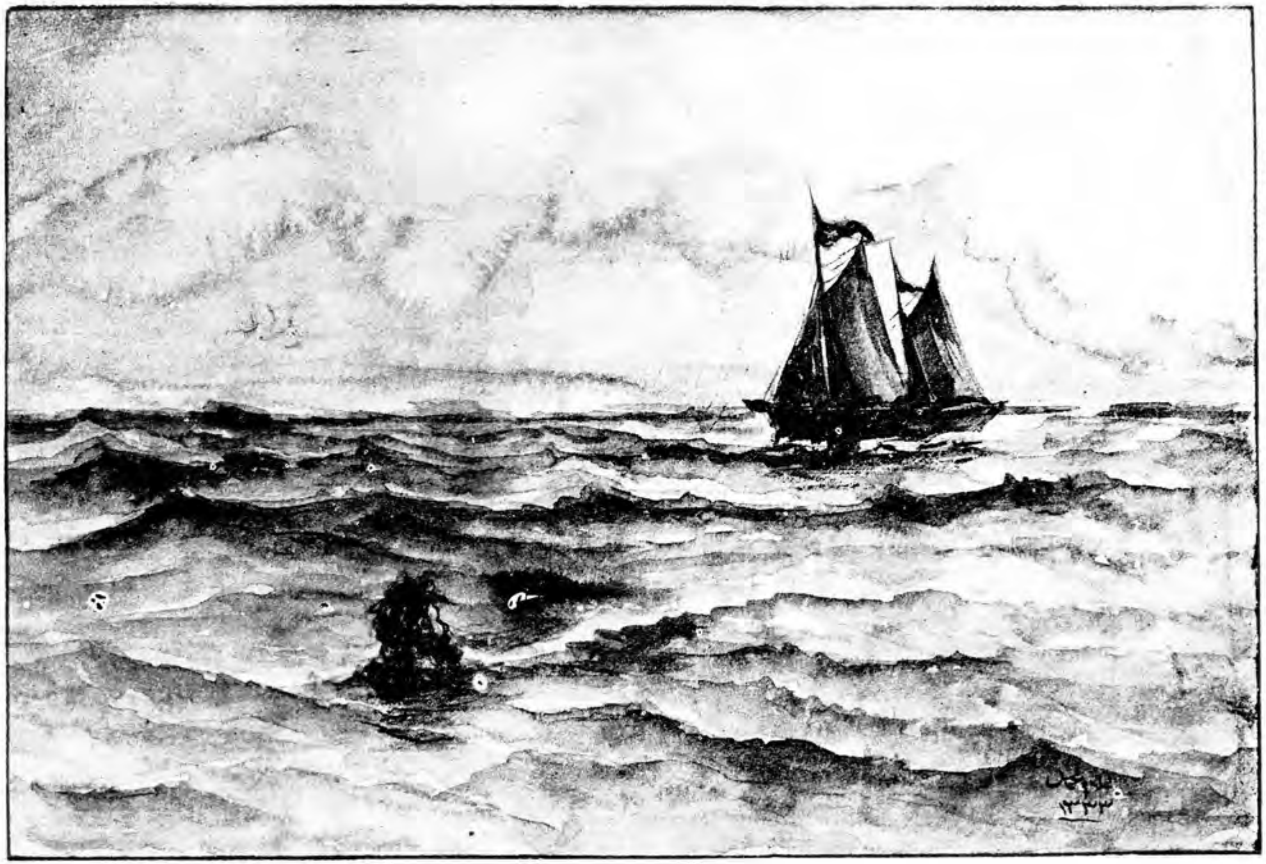
بعدازقراردادن بدینصورت آیرتون حاضری خود رادیده ، وازرفقاوداع کرده

باپا نقروف یکجا بساحل فرود آمدند . آیرتون خود را برهنه کرده وجود خود را با پیه چرب کرد چرا که یکچند ساعت در دریا ماندنش احتمال دارد .

پا نقروف و ناب در اول امر زورقچهٔ کوچکی که داشتند از نهر مرسی آورده پا نقروف و آیرتون در ان بنشستند . آیرتون یك پوستی بر شانه خود انداخته و وداع آخری خود را با رفقا اجرا کرده زورقچهٔ خود را بسوی جزیرهٔ سلامت براندند . گلوگاه را به آسانی گذر کرده بساحل جزیرهٔ سلامت رسیدند . در مخصوص بسیار احتیاط کردند زیرا میترسیدند که مبادا کسی از رهزنان در جزیره برامده باشد . امابعد از جستجو دانستند که در جزیره کلك کسی نیست . زورقچهٔ خود در ادرهما نجا بسته کرده بساحل دیگر جزیره روانه شدند . آیرتون از انجا بلا تردد خود را بدریا انداخت بی آنکه صدایی و ندائی بکشد سر راست بسوی کشتی به شناوری آغاز نهاد .

پا نقروف دریك گوشهٔ خزیده به بازگشتن آیرتون منتظر نشست . آیرتون بکمال جسارت و مهارت بی آنکه صدای از آب برارد شناوری میکند تنها سرش از آب بیرون میباشد، وچشم خود را بروشنی چراغ کشتی دوخته است . آیرتون نه از تهلکهٔ دندانهای تیز سگماهیهای بسیاری که درین آبهاست پروادارد ، ونه ازمهالك مدهشهٔ که درکشتی برویش شود خوف وهراس میآرد بلکه تنها وظیفهٔ خود را که درعهده گرفته می‌اندیشد و بواسطهٔ جریانی که درینجا موجود است بسرعت بسوی کشتی پیش میشود .

بعد از نیمساعت آیرتون بی آنکه ورود خود را به کشتی نشینان آگاه کند به پیش کشتی واصل شد . وزنجیرلنگر کشتی را که از طرف بینی کشتی بدریا آویخته شده بود بدست گرفته خود را از آب بیرون برآورد و یکقدری تنفس کرده، وگوش بطرف کشتی داده برزنجیرمذکور بربینی کشتی بالا برامد . درانجا عملهٔ کشتی کالاهای شسته گی خود را برریسمانها آویخته بودند . آیرتون بچابکی تام یك پتلون راازسر طناب برداشته بپای خود درکشید ، وزنجیرلنگر رامحکم گرفته تنهاسرخود را از کشتی بالابراورده دیگر وجود خود رادرپشت دیوار کشتی آویخته پنهان نمود ویکمدتی بهمین وضعیت ماند .



تنهاسرش از آب بیرون میباشد

بپشت کشتی و سخنان کشتی بانان هوش و گوش بداد .

عملهٔ کشتی هنوز بخواب نرفته بودند . کسانی باهم سخن میگفتند ، بعضی بیت می خواندند ، مزاح ها ، و خنده ها میکردند آیرتون سخنانیکه میشنید اینست .

— کشتی ما بحقیقت که خوب مالست .

— بلی رفیق ، اسم آن که « سپیدی » شده باسمای آن مطابقست . (سپیدی در زبان انگریزی بمعنی کارکن است) .

— زنده باد کپتان ما !

— زنده باد [بوب هاروی] (نام کپتا نست) .

آیرتون از شنیدن این نام آنقدر یك تأثیری بر وجود و اعصاب او پیدا شد که نزدیك بود بی اختیار یك فریادی از دهنش براید . چرا که بوب هاروی در وقتیکه آیرتون به شقاوت مشغول بود یکی از عونهٔ او بود که از کشتیبانان بسیار دلاور و ماهری میباشد .

عملهٔ کشتی از یکطرف باده کشی ، و از یکطرف بآواز بلند سخن میزدند که آیرتون از سخنان ایشان این معلوماترا حاصل نمود .

اول این یك را دانستکه نام این کشتی سپیدی و نام کپتان او بوب هاروی میباشد . و اینهم از مکالمهٔ کشتیبانان به او معلوم گشت که بوب هاروی و عونهٔ او از شقاوت پیشه گان و جنایتکاران انگلیزی مرکب شده اند که از بندیخانه « نورفولق » فرار کرده اند .

بشنوید که بندیخانهٔ (نورفولق) کجاست و چسانست ؟

در جهت شرقی قطعهٔ اوسترالیا در ۲۹ درجه و ۲ دقیقه عرض جنوبی ، و در ۱٦٥ درجه و ۴۲ دقیقه طول شرقی یك جزیرهٔ کوچکی موجود استکه مساحهٔ سطحیهٔ آن شش فرسخ می آید . در وسط اینجزیره « پیت » نام یك کوهی موجود استکه بلندی آن از سطح بحر بقدر دو صد قدم میآید . اینستکه نام اینجزیره نورفولق میباشد حکومت انگلستان جنایتکاران و شقاوت پیشه گانیرا که قابل تأدیب و تربیه نباشند ، وبقید عمری محکوم باشند در نجزیره میفرستند . « به اصطلاح هندیان اینجارا کاله پانی میگویند » .

درنجزیره بقدر پنجصد نفر جانی وشقی موجود است که اینهادرزیر نگهبانی ودیده بانی صد نفر عسکر وصد و پنجاه نفر پاسبان محافظه میشوند . قانون این بندیخانه بسیار شدید است . قباحت بسیار جزئی موجب جزاو بازخواست بسیارکلی میشود . اگر چه این جانیان بصورت خیلی مکملی محافظه میشوند ولی باوجود آنهم گاه گاهی میشود که بعضی جانیان از نجزیره بفرار کردن کامیاب میشوند . وگاه گاهی که اینگونه فرار ها بوقوع آمده است باینصورت بوده که چند نفر جانی دست یك کرده و بریك کشتی که نزدیك جزیره لنگر انداخته باشند هجوم برده کشتیرا ضبط وغصب میکنند .

اینست که بوب هاروی وعونهٔ او نیز بدینسان حرکت کرده سپیدی نام کشتی تجارتی را که از اسلحه و آلات حربیه ودیگر اسباب بارشده و برای آب گرفتن درجزیرهٔ نورفولق استاده شده بود بدست آورده وصاحبان کشتی را اهلاك ساخته برهزنی دریابرآمده اند . و از یکسال باینطرفست که دربحر محیط به اجرای شقاوت و رهزنی مشغول میباشند . آیرتون نیز همچنین میخواست که بکند . کشتی دونقان را میخواست که بدست آورده برهزنی دریابرآید . و هم بوب هاروی آیرتونرا ، و آیرتون بوب هاروی را بخوبی میشناسد .

اینست که آیرتون این معلومات رااز مکالمهٔ چندنفر عملهٔ که درنزدیك پای کشتی جمع آمده وباده نوشی میکردند بخود معلوم کرد . وهم اینرادانست که کشتی سپیدی محض به تصادف واتکلی بجزیرهٔ لینقولن آمده است . وچنانچه مهندس گمان برده بود کپتان بوب هاروی ازدیدن انجزیره خیلی ممنون ومسرور گشته اینجارا برای کدام کردن اشیای مسروقه وپنهان ساختن کشتی خودرااودر وقت لزوم مناسب ومنتحب یافته است .

آیرتون دانست که حال مهاجران خیلی به تهلکه افتاد ، زیرااین اشقیای خبیث بفکر استیلا کردن جزیره افتاده اند ، لهذا اول کارشان که بجزیره برایند قتل کردن مهاجران وبدست آوردن غرانیتهاوز است . البته که همچنین خواهدبود ! چراکه برای ذخیره کردن اشیای مسروقه محفوظتر وخوبتر ازغرانیتهاوز کجاست ؟ وتامها

جران رابقتل نرسانندغرانیتهاوزراچسان بدست خواهند آورد ؟ وبسبب نبودن نام انجزیره درنقشه ها بهتراز ین اختفا گاه برای بوب هاروی کجاخواهد بود ؟

دل آیرتون رااز ین اندیشه های مدهشه خیلی غم والم استیلا نمود ، وباخودتأمل کرد که آیابچه گونه چاره وبه چسان علاج شرومضرت این بلای ناگهانیرا ازجزیره و مهاجران دفع خواهدتوانست ؟ آیاقوت وطاقت مهاجران باقوت کشتی نشینان مقاومت وتوانایی خواهدکرد ؟ دانستن اینمسئله هم موقوف بر معلوم کردن عدد عمله ، وقوت تخریبیهٔ آلات حربیه کشتی میباشد . اینست که آیرتون معلوم کردن ودانستن اینمسئله را وظیفهٔ خود میشمارد .

بعدازیکساعتی که درهمانجاپنهان ماندد یدکه اکثرعمله هابخود شده بخواب رفتند ، چراغهانیزا کثرخاموش شد . آیرتون دانست که بسبب تار یکی شب درکشتی گردش کرده خواهدتوانست . لهذا ازجائیکه پنهان بود خودرا بالابراورد ، وبرسطح بینی کشتی بپا ایستاده شده اطراف وجوانب خود رانظرانداخت وبرسطح بگردش افتاد ، دیدکه درکشتی سپیدی چهارعدد تو پهای بسیارمکملی موجود است . آیرتون توپهارا معاینه کرده دیدکه ازجنس دنباله پروخیلی مدهش آلات تخریبیه میباشند . برسطح کشتی باینطرف وآنطرف بقدرده پانزده نفرعمله افتاده دیده میشدندامامعلوم میشد که درکمره ها ، وطبقهٔ زیرین کشتی نیزبسیارآدمها خواهد بودزیراآیرتون ازکلامهای عملهٔ کشتی فهمیده بودکه بقدر پنجاه نفرآدم درکشتی موجود است .

آیرتون دیدکه کار بسیارخرابست . آیاشش نفربا پنجاه نفرچسان مقابله خواهند توانست ؟ آیاآن تفنگها ئیکه بدست دارند این تو پهای مدهش را چسان مدافعه و جواب خواهند داد ؟

آیرتون وظیفهٔ کشفیات خود رابجاآورده میخواست که برگشته برفقای خود معلوماتراکه حاصل کرده بیان کندتاآنکه موسیوسیروس قوت وعدد دشمن رادانسته ازانقرارحرکت کنند . امادرینحال بیادش آمدکه بامهندس گفته بودکه « من مجبورم

که ازوظیفهٔ خود افزونترکارها کنم » لهذایك فکر بسیاردلاورانهٔ بخاطرش خطور نمود که آنهم خود رافدا کردن وجزیره را باسها جران رهانیدن است ! این مسئله را نیز آیرتون تفکر نمود « که سبب یگانهٔ آمدن این کشتی بصورت رهزنی به پیشگاه جزیرهٔ لینقولن منم . چرا که فکراین رهزنی دریائی رابدماغ بوب هاروی من انداخته بودم، وهرشقاوتیکه او آموخته معلم اول او من بوده ام . که بسبب آن تعلیمات من آخرالامر رئیس اشقیای بحری شده تابدینجاها رسیده است » آیرتون راازین تفکر خیلی دهشت، وشرمساری دستداد وو جدانش برو حکم کردکه میباید این کشتی را لمعهٔ کشتی نشینانش رها نماید . وخود رانیز با آن یکجامحو و ناپدید گرداند . آیرتون دراجرای این فکر خود هیچ تردد نورزید . واینهم به اومعلوم بود که درینگونه کشتیهای رهزن باروت بسیاری موجود میباشد . ومخزن باروت هم درینقسم کشتیها همیشه درطرف دنبال کشتی میباشد . لهذا خود رابآن مخزن رسانیدن ویك شرری در ان انداختن به اجرای مقصد آیرتون کافیست .

آیرتون بکمال احتیاط ، وتمام دلاوری از سطح کشتی به طبقهٔ پائینی ازراه زینه فروآمد . درین طبقهٔ که یك دالان بزرگ طولانی بود عملهٔ کشتی بخودانه و مستانه افتاده وبخواب رفته بودند .

درزیر ستون کشتی یك فانوسی آویزان بود وبه ستون مذکور ازاجناس مختلف اسلحه مربوط میبود . آیرتون ازمیان اسلحه یك طپانچه شش میل براوردطپانچه را معاینه نمود . دیدکه ازجنس بسیاراعلا وهرشش میلش پراست . دانستکه با آتش دادن یك کارطوس آنرا درمخزن باروت کشتی را برهوا خواهد پرانید .

طپانچه را بدست گرفته بسوی آخردالان مذکور که مخزن باروت درانجا بودپیش رفت . هرچه که پیش میرفت فانوس روشنیش کمتر میشد که بسبب تاریکی ممکن نمیشد تاپای آیرتون به یکی ازخوابیده هابرنخورد . وهربار که پایش بکسی برمیخورد هزاران فحش میشنید . آیرتون به احتیاط وتأنی برفتن دوام ورزیده تابه پیش دروازهٔ مخزن

باروت واصل گردید .

دروازه رابسته یافت . اگرچه شکستن قفل بی آنکه صدا برارد مشکل معلوم میشد ولی دستهای قوتناك آیرتون دروازه را لخك کرده باز نمود که درین اثنا یکدست قوتناکی برشانهٔ او خورده . آیرتون روی خودرا گردانیده درمیان تاریکی یك آدم دراز قامت بسیار قوی الوجودی را دیدکه دست برشانهٔ او گذاشته و میگویدکه :

— در اینجا چه میکنی ؟

اینرا گفته و فانوس دستئی که بدستش بود بروی آیرتون برابر کرد . آیرتون بشدت خودرا واپس انداخت . آیرتون شخص مذکوررا شناخت که بوب هاروی میباشد ولی بوب هاروی آیرتونرا اینجا نیاورد بوب هاروی ازپانتلون آیرتون گرفته بازپرسیدکه :

— توکیستی ؟ و درینجا چه میخواهی ؟

آیرتون بشدت تمام یك مشتی برسینهٔ بوب هاروی گرم کرده بطرف زینه دویدن گرفت . بوب هاروی فریاد براورده گفت :

— بدوید ! بگیرید که دزد است !

ازینصدا چند نفر رهزن برخاسته بر آیرتون هجوم کردند ، وخواستند که اورا بر زمین اندازند . ولی آیرتون پرقوت دلاورما خودرا ازهجوم ایشان رها نیده برزینه خودرا برسانید ، وباطپانچهٔ که بدست داشت براشقیائیکه درپی او افتاده بودند دوگلوله انداخت ودونفر ازاشقیارا برخاك هلاك غلطانید ، وخود آیرتون نیز ازسرشانهٔ خویش باقهٔ که یك شقی بروحواله نمودیك زخم کمی برداشت .

آیرتون بسبب اجرا نشدن تصورش خیلی اندوهگین گردید . زیرا بوب هاروی دروازهٔ مخزن باروترا بسته کرده بود ، و بسبب صداهای تفنگچه وقیل وقال همهٔ کشتی نشینان برپا خواسته بودند . لهذا بر آیرتون بغیراز ینکه گریخته خودرا برفقای خود برساند وبوجود خود قوت وعدد آنهارابیفزاید دیگروظیفهٔ نماند . اما به بینیم که بگریختن

کامیاب میشود یانی ! اگرچه باین کامیابی خود شبهه داشت ولی بازهم هرچه بادا باد گفته از چار گلهٔ که درطپانچه مانده بوددو گولهٔ دیگررا نیز براشقیائیکه راهش را گرفته بودند آتش نمود یکی ازین دو گلوله را برخود بوب هاروی نشان گرفته بود ، بوب هاروی اگرچه بصورت خفیفهٔ مجروح گردید ولی شقی دیگر هلاك شده راه زینه فراغت یافت آیرتون بدو خیزخودرا برسطح کشتی برسانید . درانجا چند نفر اشقیا بازبر آیرتون هجوم نمودند . باز از دو گلهٔ یکی را بسینهٔ یکی ازانها خالی کرده بسرعت خودرا بردیوار کنار کشتی برسانید . و بعداز دو ثانیه گلهٔ آخری خودرا نیز برپیشانی آخرین شقی که اورا گرفته بود آتش داده خودرا بدریا پرتاب نمود آیرتون نقدرسی قدم ازکشتی دورنشده بود که باران گلوله ازکشتی برسطح بحردرپی او باریدن گرفت .

پانقروف ازجریرهٔ سلامت ، ودیگررفقا ازشمینه ها که منتظر آیرتون نشسته بودند چون این صداهای تفنگها وقیل وقالهارا ازکشتی شنیدند بنهایتدرجه اندیشناك گردیده تفنگها بشانهٔ همهٔ گی بساحل دویدند . بخیال شان آمدکه آیرتون ازطرف رهزنان دریائی گرفتار آمده چارماری گردید ، واشقیانیزازتاریکی شب فرصت جسته بجزیره هجوم میآورند .

نقدرنیمساعت بهمین انتظار واضطراب گذشت . اما هنوز ازپانقروف و آیرتون اثری پیدا نشد . آیاجزیرهٔ سلامت ازطرف اشقیای رهزن ضبط و استیلا گردید ؟ یا نقروف نیزمانند آیرتون هلاك تیغ غدراشقیا شد ؟ آیابه مدد آنها رفتن لازمست یانی ؟ هرگاه لازم باشد بچه باید رفت ؟ زورق هم نیست ! آب دریانیز بسیار بلنداست ! اینست که دماغهای مهاجران رااینگونه افکارهای مدهشه پاره پاره مینمود .

نهایت ازنیمشب نیمساعت گذشته بودکه زورقچهٔ کهپانقروف و آیرتون راحامل بود بساحل نزدیکشد . آیرتون ازشانهٔ راست خودمجروح بودازطرف دوستانیکه بساحل منتظربودند بکمال محبت واشتیاق در آغوش گرفته شدند .

همه رفقادرشمینه هاداخلشدند . آیرتون همهٔ وقوعات مدهشهٔ راکه دیده بود.

واجرا کرده بود حتی از تصور برهوا کردن کشتی که کرده بود نیز یکان یکان بیان نمود . از شنیدن این تصور جوانمردانهٔ آیرتون همهٔ رفقا بکمال محبت دست آیرتون را فشردند .

در ینوقت کار مهاجران خیلی مشکل و مدهش گردید چشمهای اشقیای رهزن بازشد ، دانستند که جزیره مسکونست . لهذا با اسلحهٔ کامل ومردم بسیار بجزیره هجوم می آورند . وای بحال مهاجران اگر بدست شان بیفتند؟ ژه ده ئون گفت :

— چه کنیم ! ماهم فدای جان میکنیم !

پانقروف — البته تازنده باشیم جزیرهٔ خود را تسلیم دست غداران نخواهیم کرد .

مهندس — بجناب حق توکل کنیم ! ومنتظر شویم !

پانقروف — موسیوسیروس ! آیایك طریق سلامت ونجاتی می بینید ؟

— مهندس — بلی یا نقروف .

— چسان ؟ آیاشش نفر با نچاه نفر ؟

— بلی ، شش نفر . . . اما . . . آیافراموش میکنیم که :

— آیا که رافراموش میکنیم ؟

— اولاعنایت ربانی را وبعد ازان . . .

مهندس بهمینقدرا کتفانموده سخن خودرا تکمیل نمود وهمچنان ناتمام ماند . رفقانیز ساکت شده هرکس بیك تفکری واندیشهٔ بگوشهٔ خزیدند .

باب سوم

فهرست

دمه درهوا — قرارداد مهندس — سه موقع مدافعه — آیرتون وپانقروف — زورق اول — دوزورق دیگر — هجوم برجزیرهٔ سلامت — برامدن شش نفرشقی درجزیرهٔلینقولن — لنگر برداشتن وپیش آمدن سپیدی — گله های پیدرپی طوپها — حال نومیدی — نتیجهٔ غیرمنتظر .

شب بی آنکه حادثهٔ بظهور برسد گذشت . شفق دمید . مهاجران درمیان دمهٔ تیرهٔ

که روی دریاوهوا را فرا گرفته بود یك سیاهی مشاهده کردند که آنسیاهی سپیدی نام کشتی رهزنان دریائی بود . مهندس گفت :

— دوستان عزیز من ! معلوم است که این کشتی منحوس بآسانی از ما و جزیرهٔ ما دست بردار نخواهند شد لهذا پیش از انکه دمه سراسر بر طرف شود ما باید که خود را بجنگ حاضر و آماده سازیم . ما میباید چنان بنمائیم که کشتی نشینان بدانند که در جزیرهٔ ما بسیار مردمان هستند ، لهذا بر سه فرقه میباید که تقسیم شویم . یکفرقهٔ ما در شمینه ها ، و یك فرقه ما در دهنهٔ نهر مرسی ، و یکفرقهٔ ما در جزیرهٔ سلامت بوسخو وسنگر نمائیم . بدست ما شش عدد تفنگ مکمل موجود است که بهر یکی از ما یك تفنگ میرسد . گله و باروت ما هم بسیار است . ما از گلهٔ توپ و تفنگ آنها بیم وهراس نکنیم بخوبی خود را در پشت خرسنگها پنهان کنیم . مقصد یگانهٔ ما باید که کم کردن عدد آنها باشد ، خوب نشان بگیریم ، بهر تفنگ یکی از ان خبیثها را بجهنم بفرستیم ، وسعی کنیم که خود را بدست این رهزنان غداران زنده نیندازیم ، تا که سعی داشته باشیم نگذاریم که بجزیره بر ایند . بر جبخانهٔ خود سرفه نکنیم ، بر هر یکی از ما هشت هشت آدم میرسد باید که این دشمنانرا بکشیم .

اگرچه سیروس سمیت بکمال استراحت واعتدال اینسخنان را برفقای خود بیان نمود . ونقشهٔ جنگ را ترتیب داد اما در مقابل تهلکهٔ عظیمه راه بسیار خوب وطریق خیلی اسلمی نشا نداده بود . رفقای حرب مهندس این نقشه مهندس را برغبت و رضای تمام قبول کرده بر فرقه ها تقسیم شدند .

ناب و پانقروف در اول امر بغرانیتهاوز رفته جبه خانه ولوازمات لازمه را آوردند . ژه ده ئون و آیرتون که ماهرترین نشان اندازان بود تفنگهای رخ دار دور انداز بزرگ را گرفتند ، چهار تفنگ دیگر نیز در میان چهار رفیق دیگر تقسیم گردید .

سیروس سمیت وهاربرد در شمینه ها سنگر گرفتند که از آنجا ساحل غرانیتهاوز را مدافعه کرده میتوانستند . ژه ده ئون ، وناب در دهنهٔ نهر مرسی درمیان خرسنگهای کلان پنهان شدند .

آیرتون ویانقروف درزورقچه نشسته بجزیرهٔ سلامت برامدندکه درانجا درجدا جدا جاها موقع مدافعه میگیرند .

هرگاه جزیرهٔ سلامت ازطرف دشمن گرفته شود همانلحظه پانقروف و آیرتون پس بجزیره آمده هرنقطهٔ کهزیاده تر به کمك محتاج باشد درانجا خودرامیرسانند .

فرقه ها پیش ازانکه ازهمدیگر جداشده بموقعهای خود بروند بطرز بسیار دلسوزانه وجگرخرا شانه دستهای همدیگررا فشارداده ازهمدیگر وداع کردند . بعد از پنجدقیقه هرفرقه به جاهائیکه برای مدافعه انتخاب شده بود جابجا شده موقع گرفتند .

جابجاشدن مهاجران ورفت و آمدشان ازطرف کشتی نشینان دیده نمیشد چراکه هنوز روشنی هم نشده بود ، ودمه هم نخواسته بود .

بعد ازیکساعت آفتاب طلوع نمود ، دمه نیز پریشان شده میرفت . دیرگها وبدنهٔ کشتی بمیدان برامد بیرق سیاه منحوسش درتموج بود .

سیروس سمیت چون بادوربین نظر کرددیدکه هرچهار توپ کشتی بطرف جزیره متوجه وبه آتش کردن آماده ایستاده است . اما درکشتی یك اثر حرکتی دیده نمیشود . کشتی آرام ایستاده ، ودولنگر انداخته است برسطح کشتی بقدر بیست نفراشقیا درگردش بود ، دونفرازانها بردیرك کشتی برامده بادوربین بهمه اطراف جزیره نظرمی اندا ختند .

بهرصورت بوب هاروی وعونهٔ او ازواقعهٔکه درشب میان کشتی بظهور آمده خیلی متحیر وپریشان گردیده اند . آیا این آدم برهنه وعریا نیکه درنیمشب میان کشتی آمده دروازهٔ مخزن باروت رابشکست ورئیس شانرامجروح ونجنفرشانراهلاك گردانیدکه بود؟

آیا زنده برامد یادردریا هلاك گردید ؟ آیادروازهٔ مخزن باروترا برای آتش دادن وبرهوا کردن کشتی باز کرده بود ؟ اینستکه اینمسئله هارا بهیچصورت حل کرده نمیتوانند !

فکر یگانهٔ اشقیای مذکور دراینوقت تنهابااین نقطه مشغولست که آیاانجزیره مسکونست

یاخالی ؟ اگر مسکون باشد آیا بسیار مردم در انست یا کم ؟ حالا نکه درسا حلها ، وتپه ها هیچ اثری از انسان دیده نمیشود ، در هر طرف علایم غیر مسکونیت درهر سمت جزیره نمایانست خانه وبنائی در هیچطرف جزیره دیده نمیشود !

اینست که بوب هاروی این چیزهارا تأمل میکند ، وپیش از انکه بجنگ آغاز کنند درجهٔ قوت وکثرت جزیره نشینا نرابخود معلوم کردن میخواهد ، بقدر یکنیم ساعت گذشت هنوز ازکشتی آثار برامدن معلوم نشد ، مطلق که بوب هاروی تردد مینماید ، دوربین بزرگی بدست گرفته بهرطرف جزیره نظرمی اندازد ، مهاجران که در پشت سنگهابه خوبی پنهان شده بودند هیچ معلوم نمیشد ، پنجره های غرانیتهاوزنیز سرا سردرشاخهاوسبزه هاپنهان مانده بنظر بر نمیخورد .

ساعت هشت بود که مها جران درداخل کشتی یکحرکتی مشاهده کردند ، دیدند که یك زورقچهٔ ازکشتی فرو آوردند . هفت نفردرزورق نشستند . چارنفرازانها برای پرکشیدن نشستند . یکی سکان را گرفت ، دو نفر دیگر تفنگهای خود شانرا بروی دست گرفته درطرف بینی کشتی جا یگیر شدند .

پانقروف وآیرتون زورق را دیدند که برابر ایشان یعنی یکسر بسوی جزیرهٔ سلامت در آمدنست البته که ازکشتی جزیرهٔ کوچك رادیده اند ، ومیخواهند که اول انجارا کشف نموده ازنجا احوال جزیرهٔ بزرگ رابخود معلوم کنند ، لهذا پانقروف وآیرتون منتظر نشستند تازورق بزیرهدف تفنگ شان برسد .

زورق بکمال احتیاط پیش میشد ، وهم دیدند که یکی از دونفر شقی پیشینه ریسمان اسقندیل نام آلتی را که عمق وچقوری آب بحر رابه آن معلوم میکنند بدست داشته متصل دردریامی اندازد وبرمیکشد . ازین یك دانستند که اشقیا میخواهد چقوری بحررا دانسته کشتی خودرا بجزیره نزدیکتر آرند .

زورق آهسته آهسته نزدیك میشد ، که درین اثنابیکباره گی دوتفنگ ازجزیرهٔ سلامت آتش گرفت ، ودران واحد دوشقی که یکی ریسمان اسقندیل ویکی سکان کشتی

را بدست داشت هلاك گردیده دردرون زورق افتادند. گلهٔ تفنگ آیرتون وپانقروف بیکار نرفته هردو برهدف مقصود اصابت نمود .

هما نلحظه از کشتی سپیدی یك شعله ودود بسیار شدیدی برامده یك گلهٔ بزرگی برجزیرهٔ سلامت بیفتاد . گلهٔ مذکور چند خرسنگ جزیره راپاره پاره کرده به آیرتون وپانقروف هیچ ضرری نرسانید .

اززورق صداهای بسیار حدت وفحشهای پرشدتی برامده شقی دیگری سکانرا گرفت ، وبسرعت تمام خودرا ازجزیرهٔ سلامت دورکرده بطرف دهنهٔ نهرمرسی به پرکشیدن آغاز نهاد . بعد از بیست دقیقه نزدیك نهرمذکوررسیده درین اثناچون زمان جزر آب بود ، ونهرمرسی نیزدرطغیان بود کشتی مذکوررا آب نهرنمیگذاشت که به آسانی نزدیك شود . رهزنان شقاوت پیشه به بسیار قوت بازو پرمیکشیدند ، که در آن واحد ازطرف ناب وژه دهنون دو تفنگ دیگر آتش گرفته دوشقی دیگرسرنگون گردید .

ازکشتی بزرگ بازبه آنطرف گله های توپ انداخته شد ، ولی بجزپاره کردن سنگها هیچ ثمره نه بخشید . درزورق سه نفرزنده ماند . زورق چون بدم جریان آب افتاده بود ، وقوت پرزنی هم از ونقصان یافت مانند تیربسوی کشتی بگریختن وپرزدن آغازنهاد .

تابه اینوقت مظفریت وکامیابی بطرف مهاجرانست . اگراشقیای رهزن بهمین اصول به هجوم آوردن وجنگ کردن دوام ورزند مطلق که یگان یگان هدف تیرتفنگ مهاجران گردیده هلاك میشوند .

این تدبیر مهندس ونقشهٔ او معلوم شد که چقدرفایده مند بود . رهزنان دریائی دانستند که درجزیره بسیارمردمان مسلح موجود هستند . زورق بعد از نیمساعت بکشتی واصل شد . از کشتی بسیارصداهای قهروغضب بلندشد چند توپ دیگرنیزبرجزیرهٔ سلامت ودهنهٔ نهرمرسی انداخته شدولی هیچ ضرری ازان بمهاجران نرسید . درزورق مذکوردرحال دوازده نفر اشقیای دیگرفرو آمدند ، یك زورق دیگرنیزپایان کردند ، درمیان آن نیزهشت شقی دیگرنشستند ، یك زورق بسوی جزیرهٔ سلامت ،

ویکی بسوی دهنهٔ مرسی به پر کشیدن آغاز نهادند. آیرتون وپانقروف دانستند که به اینقدر قوت مقابله نخواهند توانست. مع ذلك صبر کردند تا زورق بزیر گلهٔ شان برسد. چون دانستند که رسید باز دو تفنگ آتش گرفته دوشقی سرنگون گردید. از زورق نیز فیر تفنگ برا نمیباشد. آیرتون وپانقروف چند تفنگ دیگر نیز انداخته، و واپس خزیده خزیده خودرا بزورق خویش رسانیدند ودران نشستند بعد از کمی خود را بشمینه ها رسانیدند. درانثای رسیدن دوبقیق بشمینه هازورق اشقیا نیز بجزیرهٔ سلامت واصل شده اشقیای مذکور که از دوازده نفر هشت نفر باقی مانده بودند بجزیره گك برامده هرطرف راجستجو آغاز نهادند.

زورق دیگر که هشت نفر دران بود تامیخواست که به نزدیك دهنهٔ نهر برسد دو تفنگ از شمینه ها آتش گرفته دوشقی را سرنگون گردانید و چندقدم دیگر نرفته بود که جریان آب مرسی ودست وپاچه شدن زورق نشینان چنان نتیجه بخشید که زورق در نزدیك ساحل یعنی بطرف دماغهٔ پنجه گفته بیك خرسنگی برخورده ازهم پاره پاره گردید. شش نفر شقی باقیمانده تفنگهای خودرا ازسرهای خود ببالا گرفته درحالتیکه آب تا بسینهٔ شان بودبهزار زحمت خودرا بخشکه رسانیدند، وازانجا بتاخت بطرف جنگل فاروست بانفنگ وکارتوسدانی های خود بگریختن آغاز نهادند.

درینحال بجزیرهٔ سلامت هشت نفر شقی میباشند که دوسه نفر ازانها نیز مجروح هستند. شش نفر شقی مکمل سلاح نیز درداخل جزیرهٔ لینقولن گریخته اند که بسبب برداشته شدن پلهای نهرمرسی وغیرهم به پشتهٔ منظرهٔ وسیعه وطرف غرانیتها وز گذشته نمی توانند. پانقروف وقتیکه بشمینه ها رسید مهندس را گفت:

— تابحال کارخیلی خوب ودرستست.

مهندس — تابحال خوبست اما گمان نمیبرم که محاربه تابه آخر بهمینصورت دوام ورزد. زیرا رهزنان این اصولیکه برای شان مهلك است ترك کرده دیگر اصول برای خود خواهند گرفت.

— بچه اصول حرکت خواهند گرفت؟

— یعنی اگر کشتی را نزدیك آورده، ومتصل به‌توپ ریزی آغاز کنند!

آیرتون — حق بدست شماست، وسیوسیروس اشقیای رهزن از مد دریافرصت گرفته کشتی خودرا بدهنهٔ نهر مرسی می آورند بطوریهای مدهش خود برما گله میبارند.

پانقروف — راستست بخدا! در کشتی علامات لنگر برداشتن مشاهده میشود.

هاربر — بلکه بگریختن بغرانیتهاوز مجبور خواهیم شد.

مهندس — صبر کنیم!

پانقروف — ناب وسپیله چه خواهند شد؟

مهندس — آنها هم خواهند آمد! اما تفنگهای رخدار آیرتون وسپیله باید که حاضر بایدشد چراکه حالاوقت کار آنها خواهد رسید.

درین اثنا اشقیائیکه درجزیرهٔ سلامت بودند هرطرف جزیره را دور وگردش کرده بطرف ساحلیکه بسوی جزیرهٔ لینقولن بود آمدند، وبیقید بگردش آغاز نها دند. ولی از تفنگهای رخدار درست نشان حریفان جزیره نشین بیخبر بودند که دفعتهً دوتفنگ آتش گرفته ودو نفر ازانها ابر خاك هلاك انداخت. اشقیای باقی مانده کشته های خودرا گذاشته شتاخت با نسوی ساحل رفته وبزورق خود نشسته بسوی کشتی روانه شدند. پانقروف گفت که:

— به احتساب در کشتی از پنجاه نفر اشقیا بیست وسه نفر باقیماند چراکه پنج نفررا آیرتون در کشتی بقتل رسانید. وشش نفر زنده بجزیره گریخت، شش نفر هدف گله های ما گردیدند.

آیرتون — افندیان، کار مشکل شد. ببینید که کشتی بحرکت افتاد.

پانقروف — بلی راستست، لنگررا برداشت.

مهاجران بکمال حسرت وناامیدی پیش شدن کشتی را مشاهده میکردند. چونکه از نزدیك باتوپهای کشتی مقابله ومقاومت کردن مهاجران محالست زیرا هرانقدر که کشتی

نزدیك شود ، مهاجران از نظر اشقیا خود را پنهان کرده نمیتوانند . البته که اشقیا بجزیره خواهند برامد .

سیروس سمیت تأمل میکرد که آیا چه کند ؟ آیا بغرانیتهاوز رفته محاصره کردن لازمست ؟ چراکه بقدر دوسه ماه آذوقه وذخیرهٔ محاصره را دارند درا نحال اشقیا بجزیره برامده همهٔ عمارات وکشتزارهای مهاجران را خراب و پریشان میسازند ونهایت الامر ایشانرا نیز اسیر کرده بقتل میرسانند . سپیدی هنوز به پیش آمدن دوام دارد چنان معلوم میشود که توپ هاروی کشتئی خودرا بجزیره نزدیك کرده باتوپها انتقام رفیقان هلاك شدهٔ خودرا میگیرد سپیدی تابدماغهٔ جنوبی جزیرهٔ سلامت رسیده ازانجا بطرف دهنهٔ مرسی پیش شد . پانقروف گفت :

— اشقیا می آیند ، اینستکه نزدیکشدند .

درین اثنا ناب وژه ده ئون نیز به پیش رفقا آمدند . مهندس فریاد براورده گفت :

— زخمی نیستید برادران ؟

— نی ، زخمی نیستیم ! اما ببینید که کشتی اشقیا نزدیك نهرمرسی گردید !

پانقروف — هم بعد از ده دقیقه در پیش روی غرانیتهاوز لنگر انداز اقامت خواهد گردید .

ژه ده ئون — آیا چه تصور وخیال دارید موسیو سیروس ؟

مهندس — دیگر چارهٔ نیست مگر درغرانیتهاوز رفته پنهان شویم .

ژه ده ئون — رأی من هم همینست امابعدازان چه خواهیم کرد ؟

— درانجا قرار خواهیم داد .

پانقروف — اگرمیخواهید من وآیرتون درینجا بمانیم !

— نی ! ازهم جدا نشویم !

رفقا به احتیاط تمام ازشمینه ها برامده بی آنکه خودرا نشان بدهند بسوی غرانیتهاوز روانه شدند . درماشین نزول وصعود نشستن ، وبدالان بزرگی که ازدوروز

توپ وژوب در آن محبوس مانده اند داخل شدن همه گی بیکدقیقه اجرا یافت . مهاجران از پنجره ها نظر انداختند دیدند که سپیدی خیلی نزدیک شده ومتصل در توپ اندازی میبا شد ، وسنگهای شمینه ها ودهنهٔ نهر مرسی را برهوا میکند .

مهاجران بسیار شکر میکردند که بنا برأی مهندس پنجره های غرانیتهاوز را باشاخ ها وبرگها پوشانیده اند ، چرا که از نظر اشقیا پنهان مانده که با نطرف نمیاندازند هنوز رفقا بهمین فکر بودند که دفعةً یك گلهٔ توپ آمده ودر وازهٔ غرانیتهاوز را خورد وخاش ساخته در او تاق دالان طعامخوری بیفتاد . پانقروف فریاد بر اورده گفت :

— لعنت ! مسکن مارا شنا ختند !

مگر توپ هازوی در اثنای بر امدن مهاجران بغرانیتهاوز بادور بین ایشانرا دیده بود لهذا بگلهٔ توپ غرانیتها وزرا کوبیدن گرفت . بر پنجره ها ودیوارهای غرانیت ها وزیئ همدیگر گله های توپ ریختن گرفت برگهاوشاخهای پنجره هاودر وازه ها وشیشه هارا محو وناپدید گردانید . حالت مهاجران خیلی مدهش گردیده مجبور گشتند بر بنکه اقامتگاه نامورسکارانهٔ سه سالهٔ خودرا ترك داده بمخزن بالایی النجا برند چرا که گله های توپهای سپیدی درغرانیتهاوز مجال اقامت رابرای بیچاره گان نگذاشت . حسرت ونا امیدی وتأسف مهاجران بیچاره بدرجهٔ نهایت رسید . گله های توپ پی همدیگر درمسکن شان میریزد . همهٔ شان درراه مجرای قدیم خزیده بنظر حسرت ونا امیدی بروی همدیگر مینگریستند وهیچ چاره برای دفع این بلانمی یافتند که بنا گهان یکصدای خیلی مدهش وهول انگیزی شنیدند ، ودر پی آنصدا ناله ها وفغانهای بسیار جانخراش جگر تراشی بگوش شان رسید .

مهاجران بتاخت بسوی پنجره هادویدند . چه می بینند ! که کشتی سپیدی به تأثیر یك ستون مایع ومنوری برهوا برامده ، وازمیان دوپاره گردیده بهمهٔ کشتی نشینان شقاوت پیشهٔ خود سرنگون بدریا غرق گردید .

باب چهارم

فهرست

مهاجران بساحل فرومی آیند — آیرتون ویانقروف اشیا میرها تند — مکالمه دراثنای طعام — فکر پانقروف — جستجوی مدققانه دربدنهٔ کشتی — مخزن باروت بحال خوداست — ثروت جدید — ریز وپاش آخری — یك ستون شکستهٔ آهنی .

هاربر گفت که :

— برهوا شدند !

پانقروف — بلی چنانچه گویا آیرتون رفته و جبه خانهٔ کشتی را آتش داده باشد !

پانقروف وناب وهاربر همان درماشین نزول وصعود نشسته بساحل فرو آمدند

ژه ده ئون گفت :

آیا چه بلا بر کشتی وکشتی نشینان رسید !

مهندس بشدت گفت :

— اینستکه این بار خواهیم دانست ...

— چه را ؟

— بعدازین خواهم گفت ، بیا سیبله حالا نقطهٔ مهم محو شدن جنایتکارانست !

ژه ده ئون ومهندس نیزازپی رفقای خود فرو آمدند . دیدندکه ازکشتی اثری نیست درزیر تاثیر آن ستون ما هش مایع که برهوا گردیده است البته که بریك بغل افتاده خواهد بود ! کشتی دراول گوگاهیکه درمابین جزیرهٔ سلامت وساحل لینقولن واقع شده است غرق گردیده است درینجا چون آب دریا بقدر بیست قدم عمق دارد بعد از گذشتن مدت مد دریا بدنهٔ کشتی پیدا خواهدشد .

درروی دریا شکسته ها وپاره های دیرکهای کشتئی وقفسهای مرغان شنا وری داشتند . گاه گاهی بعضی پیپ های سربسته اززیر آب برروی آب بر میجهید . اما از

تخته های سطح کشتی هیچ یك تخته پارهٔ بر روی آب دیده نمیشود که اینهم دفعتهً وبغتةً غرق و ناپدید گشتن کشتی را بحالت معمای سر بستهٔ میگذارد بعد از کمتری دو دیرك کشتی که کشتی از مابین این هر دو دیرك بدو پاره گردیده است ریسما نهای خود را کننده بر روی آب بر امد که بادبا نهای آن نیز که بعضی پیچیده ، و بعضی باز بود برا نها موجود بود . لهذا این چیزها را در آب گذاشتن عبث است . پانقروف و آیرتون خواستند که در زورقچه خود نشسته برای جمع کردن اسبا بهای کشتی بر ایند . ژده ئون گفت :

— آیاشش نفر شقی رهزن را که در جزیره مانده اند فراموش کرده اید ؟

مهندس — آنهارا نیز بعد ازین خواهیم اندیشید اگرچه بسبب مسلح بودن آنها تهلکه موجود است ولی چون آنها هم شش نفر و ما هم شش نفریم بسیار ترسی از آنها نداریم .

آیرتون و پانقروف در زورق نشسته بجمع کردن اسبا بهائیکه بر روی دریا شنا وری میکردند مشغول گشتند . دریا درینحال بحد اعظم مد بود . آیرتون و پانقروف به دیرك های کشتی ریسما نهار ابسته . و سر ریسما نهار ابساحل آورده ، و همهٔ رفقا دست یك کرده دیرکهار ابهمهٔ بادبا نهابیرون کشیدند . پیپهاو قفسهار انیز بر اوردند . و همه را در شمینه ها گرد آوردند . یکچند لاشهٔ جسد اشقیانیز بر روی آب پدیدار بود که درمیان آنهاجسد بوب هار وی را آیرتون شناخته به پانقروف نشان داد ، و بیکصدای بسیار پر تأثیری گفت :

— پانقروف ، اینست که منهم اول همچنین آدمی بودم :

— عالیجناب آیرتون ! حالا ناموسکار و وفادار ، وجوا نمردیك آدمی هستید .

لاشه های مرده هائیکه بر روی آب دیده میشد بقدر هفت نفر بود که آنرا نیز جریان بسوی دریامیبرد که ازینهم چنان معلوم میشد که کشتی دفعتهً غرق و نابود گردیده باشد چرا که نفرهای کشتی همه گی در زیر آب مانده اند .

بقدر دو ساعت مهاجران بجمع کردن اشیا و خشك کردن بادبا نهاوقات کردن آنها مشغول گشتند بسیار کم سخن میگویند . زیرا کارشان بسیار است هریك بدل هزاران ثنا به خالق رحیم خود ادامیکردند چونکه اولا از شر مضرت آن اشقیای خائن وارهیدند .

ثانیاً اینچنین یك کشتی پر و پیمانی بدست شان افتاد . حتی پانقروف گفت :

— بلکه این کشتی را باز بشناوری آوردن ممکن باشد هرگاه یك شکافی پیدا کرده باشد آنرا بستن آسانست . یکبار بامهندس و آیرتون بدقت معاینه کنیم خواهیم دانست .

اگر سپیدی را باز بشناوری آورده بتوانند گویا چارهٔ مراجعت وطن خودرا یافتند . برای حل اینمسئله بحاصل شدن جزر باید انتظار کنند . چرا که بعد از کشیدن آب دریا کشتی بخوبی پدیدار میگردد .

بعد ازانکه ازکار فارغ شدند برسر ریگها نشسته بطعام مشغول شدند . از گرسنه گی بسیار خراب شده بودند . ناب طعام را احاضر کرد . در اثنای طعام از غرق شدن سپیدی گفتگو میکردند ، پانقروف گفت :

— خائنها تمام بوقت خوبی برهوا شدند وگرنه غرا نیتهاوزمحو شده بود .

ژه ده ئون — خوب پانقروف این رامیدانی که آیا کشتی بچه چیز برهوا گردید ؟

— این چیزیست معلوم ، مخزن باروتیکه در کشتی بوده از غفلت وجهالت رهزنان آتش گرفته کشتی را برهوا نموده است .

هاربر — من چنین گمان نمیبرم . زیرا اگر مخزن باروترا آتش میگرفت مانند صدا های چند طوپی که آتش بگیرد آوازمیداد ، وهم کشتیرا پاره پاره نموده حالا پاره های آن برروی آب نمودار میبود حالا آنکه صدایی که بگوش مارسید به آواز کفیدن مخزن باروت مشابه نبود ، وچوب پاره هاوشکسته گیهای کشتی نیز برروی آب پدیدار نیست !

مهندس — یعنی ازینمسئله متحیر میشوید ؟

هاربر — بلی موسیو سیروس !

مهندس — منهم متحیرهستم پسر من ! امابعدازحاصل شدن جزر ومعاینه کردن بدنهٔ کشتی خواهیم دانست که چیست .

پانقروف — اما اینراهم ادعا نخواهید کرده که کشتی بسنگ خورده پاره شده باشد !

ناب — چرانباشد ، بلکه درگلوگاه خرسنگها بوده باشد .

پانقروف — ازین معلوم شد که توچشمهای خود را باز نکرده بودی و ندیدی که کشتی چسان غرق گردید ! زیرا اگر چشمت باز میبود میدیدی که کشتی در اول امر بریك موج ستون مانند روشنی بالاشد، و بعد از ان افتاده غرق گردید. هرگاه بسنگ بر میخورد مانند دیگر کشتیهای اصیل با ناموس با آهسته گی واصول غرق میشد .

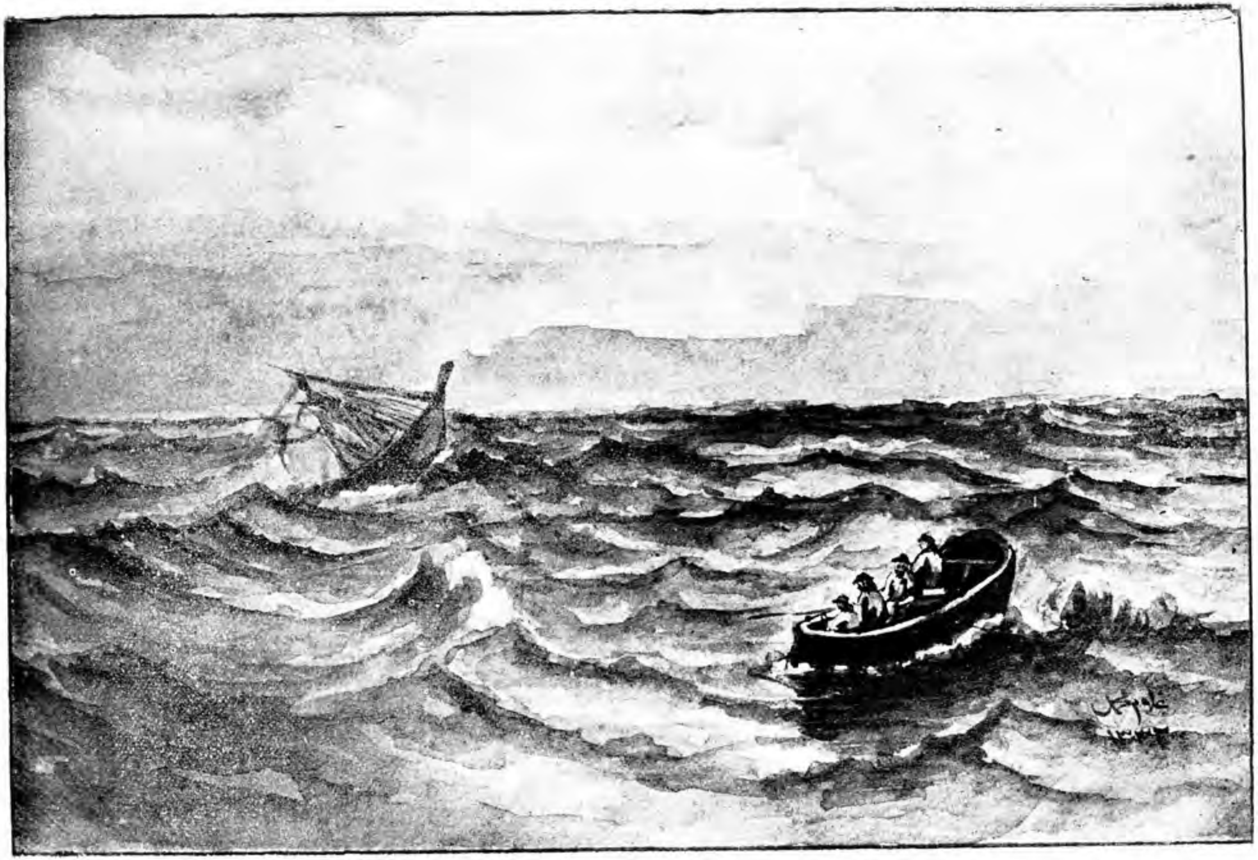
ناب — یعنی این کشتی از ارباب ناموس نبود ! از انرو بسنگ برنخورده است .

مهندس — جان من اینقدر سخن نمیخواهد ! بعد از یکساعت هر چیزیکه بود بمیدان میبراید .

پانقروف — بمیدان میبراید امامن از حالاسر خود را بشرط بمیدان مینهم که در میان کلوگاه بقدر سر من یك سنگی پیدا نشود ! راست بگوئید موسیوسیروس آیا این کار را نیز در میان کارهای اسرار انگیز دیگری که تاحال در جزیره بوقوع آمده است داخل نخواهید کرد ؟

سیروس سمیث جواب نداد . یکمدتی رفقاسا کت مانده به تمام کردن طعام خود مشغول گشتند . بعد از ظهر به یکنیم ساعت مهاجران در زورقچه نشسته در پیش کشتی رفتند که بدنهٔ کشتی درینوقت به بیرون برا مدن آغاز نهاده بود . مهاجران چنانچه گمان کرده بودند که کشتی به یك بغل افتاده باشد چنین نبود بلکه از زیر کشتی یك ضربهٔ مدهشی خورده سراسر مقلوب ومعکوس گردیده است ، وروی کشتی بزیر وزیرش بالاشده است .

ازین معلوم شد که از زیر آب یك قوت بسیار عجیبهٔ که حقیقتش فهمیده نمیشود آمده کشتی را از یکرو بدیگر رو چپه نموده است رفقادر اطراف بدنهٔ کشتی گردش نمودند. دیدند که در زیر کشتی و بطرف بینی نزدیکتر بقدر هفت هشت قدم یك دوشکافته گی بسیار مدهشی کشاده شده است که بند کردن و تعمیر دادن آن غیر قابل مینماید . تخته های مس وچپراسیهای آهنین که ستون زیرین کشتی را باتخته های دو بغل کشتی باهم ربط داده چنان از همدیگر پریشان و پاره وپاره گردیده که اثری ازا نهامعلوم نیست . تخته های



مهاجران درزورقچه نشسته

بغلهای کشتی ازستون اساسی زیرین آن از جاهای مختلف ازهم گسیخته که مهاجران از شدت آنقوتی که کشتیرا بدینحال رسانیده به تعجب و حیرت ماندند . ژه ده ئون یانقروفرا گفت:

— اگر بگفتهٔ تو مخزن باروترا آتش گرفته وکشتیرا به اینحال آورده باشد شا یان تعجب یك عمل معکوسی بعمل آورده است . چرا که اگر مخزن باروترا آتش میگرفت تخته های روی سطح کشتیرا ازهم پاره پاره میکرد و به ستون اساسی زیرین کشتی هیچ ضرری نمیرسانید حالا آنکه می بینیم تخته های سطح کشتیرا هیچ نشده و ستون و تخته های زیرین کشتی شکسته و ازهم پاره پاره گردیده است که ازین یك چنان معلوم میشود که زیر کشتی بسنگ ویادیگر چیزمدهشی بر خورده باشد که کشتی رابا ینحال رسانیده .

یانقروف — درینجاهیان دریاهیچ سنگی نیست .هر گمان وتخمینی که میکنید بکنید اما اینرا مگوئید که بسنگ خورده .

مهندس — آبها حالا خیلی فرو نشسته از سوراخهای باز شده بمیان کشتی درائیم بلکه آنوقت سبب غرقش را پیدا کنیم وهم اسباب واموال کشتیرا بیرون براوریم .

مهاجران اینسخن مهندس را پسندیده وتبرهارا بدست گرفته بدرون کشتی درامدند قسم زیرین کشتی قسم بالائی ، وقسم بالائی آن قسم زیرین شده بود .

هرنوع صندوقها در کشتی موجود بود . کشتی چونکم مدت در آب مانده بصندوقها ضرری وارد نیامده . مهاجران درکشتی هرگونه اسباب ها می یافتند که ازین جهت خیلی ممنون میشدند . اسبابهارا یکان یکان درزورقچهٔ خود باریسمانها فرو آورده به ساحل میرسانیدند وباززورقرا خالی کرده می آوردند . درینوقت پس جدا کردن و تفریق دادن اشیانمیگشتند بلکه به براوردن وانبار کردن آنهادرساحل اکتفا میورزیدند .

سیروس سمیت اینگونه غرقشدن کشتیرا بکمال دقت وسکوت ملاحظه ومشاهده میکرد . چنانچه ستون اساسئی زیرین کشتی پاره پاره گردیده تمام تخته های بغلهای کشتی ازجهت یمنی نابدنباله نیز ازهمدیگر گسیخته است وچنان معلوم میشود که یك گلهٔ ازیك سر کشتی درامده ازدیگر سرش بدرامده است .

مهاجران بطرف دنبالهٔ کشتی آمدند که بنابرقول آیرتون جبه خانه درانجا بوده است جای جبه خانه را آیرتون شناخته دیدند که پیپهای باروت بحال خود سربسته موجود است . گله های بسیار نیز موجود بود . بقدر بیست عدد پیپ باروت بدست مهاجران آمد که بسبب محکم بودن آنها هیچ آب بآنها تأثیر نکرده بود . درینجا پانقروف طبعاً اعتراف نمود که غرقشدن کشتی بسبب آتش گرفتن مخزن باروت نیست . لهذا گفت که :

-- منهم می بینم که کشتی بواسطهٔ آتش گرفتن باروت بهوا نشده است ولیکن اینرا هم حکم میکنم که بسنگ برنخورده است !

هاربر -- پس چه حکم میکنی که چه شد ؟

پانقروف — منهم نمیدانم ، توهم نمیدانی ، موسیوسیروس هم نمیدانند ، هیچ کس نمیداند والسلام ! !

دراثنای این جستجو ها و گردش ها یکچند ساعت مرور نمود که ازانسبب زمان مد دریا رسیده آب گلوگاه بیشتری گرفت . لهذا کار اسباب کشیدنرا بفردا گذاشته بکشیدن همینقدر اسباب اکتفا ورزیدند . ازرفتن کشتی با جریان آب نیز بیم ندارند چرا که از حالا هنوز درریگ فرورفته است . اما فردا درزوقت جزر تاسعی داشته باشند باید بکشیدن اسبابها ، وحتی به باز کردن چوبها واسبابهای خود کشتی کوشش و جهد ورزند چرا که اگر دوروز دیگر بهمین حال بماند هیچ اثری از کشتی معلوم نخواهد شد بلکه همه درریگ غرق ونابدید خواهد گردید .

مهاجران بساحل آمده ازماندگی بسیار باز بخوردن طعام مجبور گشتند . طعام خورده باز بکار مشغول شدند وبطرف ماندگی خود التفات نکرده بمعاینه کردن صندوق ها وتفریق دادن اشیا پرداختند .

ازمیان صندوقها البسهای دوختهٔ پوشیدنی گوناگون ، ازهرنمبر بوطها وپاکتهای سیگریت وتوتون واسلحه ازهرنوع ، وآلات آهنگری ، ونجاری ، و انواع حبوبات برامدن گرفت که برای هریك ازانها پانقروف « هوررا » گفته فریاد میبراورد .

جملهٔ این اشیا بسببی که کم مدت در آب مانده خراب نشده است . هرگاه این اشیا دو سال پیش ازین بدست مهاجران می‌افتاد چه قدر خود را مسعود میشمردند . اگرچه به ثمرهٔ سعی و غیرت خود اکثر ما یحتاج ضروریهٔ خود شانرا ساخته اند ولی زیادة الخیر خیراً گفته به این اسباب نیز خود را بختیار شمردند .

برای حفظ نمودن اشیا اگرچه غرانیتهاوز کافیست ولی چون امشب برای نقل دادن اشیا ابغرانیتهاوز وقت مساعد نیست لهذا اسبابهارا امشب در شمینه ها گذاشتن مناسب دیدند . و اینرا نیز فراموش نکردند که در جزیره شش نفر اشقیای مسلح موجود هستند اگرچه پلهای هرطرف منظرهٔ وسیمه برداشته شده و گذشتن شان باینطرفها ممکن نیست ولی در پیش آن خبیثها گذشتن ازینگونه نهرهای پل هم چندان مشکل نمی نماید . لهذا قرار دادند که در شب یکیکنفر بنوبت پاسبانی نمایند . توپ وژوب را نیز برای پاسبانی در پایان گذاشتند .

شب به آرامی گذشت از اشقیا اثری معلوم نشد . زیرا اگر می آمدند توپ وژوب اخبار کیفیت میکردند .

سه روز متمادی به کشیدن وجابجا کردن اسباب های کشتی و باز کردن تخته ها و نقل دادن وچیدن آنها گذرانیدند . واینکارهارا هم هر روز بعد از تمام شدن زمان مد تا بوقت آغاز کردن مد اجرا میکردند . اسبابهای آهنین وسنگین بار کشتی در زیر آب فرو رفته بود ، ودر ریگ مانده بود امابا نقروف و آیرتون در زیر آب غوطه خورده زنجیر ولنگر کشتی حتی چاردانه توپهای آنرا نیز یافتند . وریسمانهارا با آن بسته باجر ثقیل های سر دستی که از اسبابهای خود کشتی مهندس بعمل آورده بود در چندروز سعی و کوشش بیرون براورده و توپهارا نیز باجر ثقیل بغرانیتهاوز بالا براورده در جاهای مناسب تیر کشها کشیده گذاشتند . باینصورت قلعهٔ غرانیتهاوز را استحکام بسیار متینی ساختند که بعد ازین از کشتی رهزنان دریائی نی بلکه از کشتیهای زرهپوش جنگی دولتی نیز پروا ندارند !!

از کشتی بغیر از بعضی تخته پاره های برهم ودرهمی که آنرا نیز موجهای آب پراکنده کرده بود هیچ اثر ونشانی باقی نماند و بعداز هشت روز فکر مهاجران از کشتی واسباب های کشتی فراغت حاصل کرده بفکر قوهٔ غریبهٔ مخربهٔ مدهشه که سپیدی رابا ینصورت دهشتناکی غرق و ناپدید گردانید افتادند ، وهرانقدر فکر واندیشهٔ که درباب کشف وتخمین آن دوانیدند بهیچ چیزی پی نبردند تاآنکه در ۳۰ ماه کانون اول ناب در اثنائیکه برکنار دریابجائیکه کشتی غرق شده بود میگردید یك میل آهنینی که ازمیان دوشق شده بود پیدا کرد . این میل آهنین گویادر زیر یك قوت شدید بسیار بتأثیری آمده که از میان دوشق گردیده است .

ناب آهن پارهٔ مذکوررا در پیش مهندس آورده گفت :

— این را ببینید که چیست ؟ درمیان ریگهای ساحل یافتم .

سیروس بدقت تمام میل مذکوررا معاینه نموده پانقروف را گفت :

— دوست من ! خوب میدانیکه کشتی رهزنان بسنگ ناخورده غرق شده باشد ؟

— بلی خوب میدانم که بسنگ نخورده چراکه شماهم میدانیدکه درگاوگاه سنگ نیست !

— پس من بتوبگویم که بچه خورده وغرق شده است ، بنگر به این میل ! اینستکه کشتی سپیدی به این میل خورده ، وغرق شده است .

— چه ؟ به این میل ؟ !

— دوستان من ! البته بیادتان خواهد بودکه کشتی پیش ازغرقشدن ، از سطح بحر یك ستونی از آب بالا برامده وپاره شده غرق گردید ؟

— بلی بیاد ماست .

— آیا میخواهیدکه سبب ظهور آن ستون مایع را بدانید که چیست :

— البته ، میخواهیم .

— چون چنینست بخوبی بدانید که آن ستون آبی را همین آهن پاره بمیدان آورده ، وکشتیرا نیز همین آهن غرق وناپدید گردانیده است .

— آیا این ؟

— بلی زیرا این میل یك پارچه ایست از طورپیلی که بزیر کشتی انداخته شده است [طورپیل] گله های بمبیست که از کشتیهای جنگی در زیر کشتیهای دشمن در زیر آب کفانده میشود و کشتیهارا برهوا میکند !

— آیا پارچهٔ طورپیلست ؟

— بلی .

— آیا طورپیلرا که گذاشته باشد ؟

— درینباب اینقدر گفته میتوانم که من نگذاشته ام ، اما حکم قطعی میکنم که این طورپیلست ودرزیر کشتی گذاشته شده است وتأثیر مدهش آنرا برأی العین همهٔ ما وشما دیدیم .

—﴿ باب پنجم ﴾—

فهرست

سخنان مهندس — تصور بسیار بزرگ پانقروف — درجوسماصداهای مدهش توپ — چهارتوپ — اشقیای زنده مانده — تردد وتلاش آیرتون — حسیات عالیجنابانهٔ سیروس سمیت — پانقروف بتأسف مسئله راقبول میکند .

حالا کیفیت غرق شدن کشتی سپیدی که بصورت بسیار عجیب ومدهشی بوقوع آمده به پیداشدن پارچهٔ طورپیل دانسته شد که چیست . سیروس سمیت در محاربهٔ امریکا در خصوص تورپیلها که ازمدهش ترین آلات ناربهٔ حربیه ، و مخربترین قوای بحریه شمرده میشود بالذات اجرای تدقیقات وتجربهٔ عملیات نموده است لهذا درباب دانستن وشناختن آهن پاره طورپیل هیچگاه خطا نمیکند . طورپیل چنان قوهٔ مخربه ایست که کشتیهای زره پوش بزرگ جنگی را مانندیك زورقی برهوا میپراند . پس مانند سپیدی یك کشتی چوبی بادی درپیش قوت تخریبیهٔ آن چگونه مقاومت خواهد نمود؟

پانقروف گفت :

— بسیار خوب اینرا هم دانستیم که طور پیلست، اما آیا طور پیل را در زیر کشتی سپیدی که نهاد؟

مهندس — رفیقان عزیز من! بعد از ین دیگر شبهه جائز نیست که بگوئیم یك شخص پنهان، وجودی در ین جزیره وجود نه دارد. این شخص پنهان یا مانند مالك قضا زدهٔ ویا مانند آیرتون یك ترك کرده شدهٔ خواهد بود! هم اینرا برای آن میگویم که آیرتون از وقایع غریبهٔ پنهانی که درین دو نیم سال در جزیره بر ما پیش آمده آگاهی حاصل کند. آیا این آدم کیست که بارها معاونتهای خارق العادهٔ او بما رسیده، و یکر نگك میرسد؟ آیا مقصدش از پنهان کردن خود را از ما و خدمت کردن بما چیست؟ اینستکه اینرا نمیدانم، وهم این شخص پنهان مالك بسیار قوهٔ شدیدهٔ خارق العادهٔ میباشد که از دست هر کس نمیاید. وچنانچه ما یان بجان منتدار احسانهای نمایان آنشخص پنهان میباشیم آیرتون نیز بحیات خود مرهون لطف او میباشد. زیرا چنانچه مرا وقتیکه از بالون بدریا افتادم و از خود در گذشته غرق گردیدم او رهائی داده. خبر بودن آیرتون را در جزیرهٔ تابور بواسطهٔ کاغذ و شیشه نیز بما او رسانیده است. صندوق پر اسبابرا نیز او برای ما در دماغهٔ بیصاحب گذاشته. در اثنای آمدن از جزیرهٔ تابور آتش را نیز برای رهنمایی شما او افروخته است. دانهٔ ساچمهٔ که در ران آهو بره پیدا شده نیز از تفنگك او برامده، بوزینه هارا نیز او از مسکن ما رانده، کشتی مارا بسروقت ما نیز او رسانیده مسئلهٔ توپ ودوغونق نیز از طرف او اجرا گردیده است. سپیدی را نیز اثر خارق العادهٔ مهارت او برهوا کرده است. و الحاصل همه وقوعات اسرار انگیزی که در جزیره بر ما پیش آمده و ما سبب آنرا ندانسته ایم همه گی از دست آنشخص پنهان اجرا گردیده. لهذا آنشخص پنهان هر کسیکه باشد باشد ما میباید که خود را مرهون لطف و احسان او بجان بشماریم و هر وقتیکه بدست ما برسد دین شکران خود را به او ادا نمائیم.

ژه دهئون — حق بدست شماست، وسیوسیروس همه منتدار آنشخص پنهان هستیم، وهم در وجود بودن او درجزیره هیچ شبهه نماند. وهم اینهمه کارهای خارق العادهٔ

که ظهور یافته چیزهایی نیست که از دست انسان بعمل آید مگر که یك قوهٔ خارق العادهٔ بسیار شدیده را مالك باشد . مثلا میباید که در زیر آب رفتن هم مقتدر باشد .

مهندس — در نزد من این یك محققست که شخص پنهان انسانست، و اینرا هم تصدیق میکنم، که مالك چنان قوتها ئیست که انسان‌ها هنوز بر کشف واستعمال آن قوتها مقتدر نشده اند . همه اسرار در کشف این قوتها ست . هرگاه شخص پنهان را پیدا کردیم اسرار پنهان آنرا نیز ظاهر خواهیم ساخت اما حالا مسئله در کجاست! که آیا ما در پی جستجوی این شخصی که معاونتهای ظاهری و علنی بما رسانیده و خود را از ما پنهان داشته بیفتیم، یا آنکه به آرزوی خود داو متابعت کرده او را جستجو نکنیم ؟

پانقروف — هرکه که باشد بحقیقت که این آدم پنهان خیلی عالیجناب یك آدمیست! موجب محبت وستایش من گردید والسلام !

مهندس — خوب اما انجواب سخن من نشد !

ناب — اگر بفکر من باشد پالیدن وجستجو کردن این آدم عبث وبیفائده است . چرا که هرقدر بپالیم تاخود را خود بمانشان ندهد پیدا نخواهیم توانست !

پانقروف — درست گفتی ناب ! آفرین !

ژه ده ئون — منهم همچنین میگویم ! اما اگر بپالیم بد نخواهد بود . اگر هیچ نباشد ایفای وظیفه کرده خواهیم بود .

مهندس به هاربرت رو گردانیده گفت :

— پسر من ! تو چه رأی میدهی ؟

— من آرزومندآنم که مخلوق مختفی را پیدا کرده اول از سبب رهایی دادن شما، دوم از لطفهائیکه دربارهٔ ما ها اجرا کرده عرض شکران به او بکنم .

پانقروف — همچنینست اولادم ! اگرچه خود من از اهل مراق نیستم ولی برای دیدن اینشخص آنقدر مراق پیدا کرده ام که میگویم بیکبار دیدن او اگر یك چشمم را فدا کنم ضرر ندارد . من گمان میبرم که اینشخص قد بلند، وتنومند وریش سفید

یك آدمی خواهد بود !

مهندس به آیرتون رو گردانیده گفت :

— خوب آیرتون شما چیزی نگفتید ؟

— من در مخصوص رأی داده نمیتوانم ، هرچیزی که شما بگوئید و بکنید خوب و پسندیده است ! من بهر قسم خدمت و معاونت حاضرم .

— تشکر میکنم . اما شما هم یکی از اعضای ما میباشید یك مسئلهٔ که متعلق بمنفعت عمومیه باشد درا نباب رأی دادن شما هم لازم وضروریست .

— چون چنینست عرض کنم که این ولینعمت مجهول وپنهان خود ما را بیابیم و جستجو کنیم ، و بیابیم . بلکه تنهاست ، بلکه ناخوش است ، بلکه بیك معاونتی محتاج باشد . چنانچه خود شما فرمودید منهم به آن آدم دین شکران بزرگی دارم . مطلق که او بجزیرهٔ تابور آمده ومرادیده است . و بشما خبر مرا رسانیده وباینوا سطه آدم شده ام این فضل واحسان او را هیچوقت فراموش نخواهم کرد .

— قرار داده شد . هرطرف جزیره رامیپائیم ، هیچ گوشه وکناری رابی تفتیش وتفحص نمیگذاریم درمخصوص ولینعمت ما مارا البته عفو خواهد فرمود .

بعد ازین قرارداد چند روزمتمادیاً مهاجران به کارهای کشتکاری و زراعت مشغول گشتند میخواهند که پیش از برامدن برای جستجو وپالیدن ولینعمت پنهان خویش همه کارهای خود را تکمیل وحاضر نمایند . محصولاتی که تخمهای آنرا ازجزیرهٔ تابور آورده بودند در یموسم بکمال رسیده همه راجمع کرده بغرانیتهاوز ذخیره کردنداموال واشیاو ذخیره وجبه خانهٔ مهاجران بسیار شدلهذامجبور شدند که مغارهٔ بالائی کدام خود را باباروت وکلنگ وتبر بزرگتر ساختند . ودر قسم آخری غرانیتهاوز یك اوتاق تحویلخانهٔ دیگر نیزساختند . مأکولات ، واسلحه وجبه خانه ، وهمه اسبابهای خود در انجو بی جابجا کردند . جاهای گذاشتن طوپها وتیرکشیهای آنهارانیز خیلی خوب اصلاح ومحکم کرده دهنهای دو توپ هارابسوی دریاویکی رابطرف جنوب ویکی رابطرف شمال گردانیده

وضعیت یك استحکام جنگی بسیار منتظمی را دادند بسببی بلندی غرانیتهاوز گله های این توپهای استحکام غرانیتهاوز تا بسیار جاهارا هدف تاثیرمدهش خود خواهد نمود . یانقروف گفت :

— موسیو سیروس : طوپهای ما بجا گردید حالا میخواهم که یك تجربه اجرا کنم .

— جانمن ، چه لازم است .

— لازم نی بلکه الزمست ! اگر تجربه نکنیم منزل توپهای خود را چسان تعیین خواهیم توانست .

— بسیار خوب تجربه کنیم امابجای باروت پیروقسیل استعمال نمائیم اگر چه باروت ما بسیار است ولی من میگویم که برای احتیاط باروت خود را هیچ غرض نگیریم .

ژه ده ئون — آیا این طوپها به پیروقسیل تحمل کرده خواهند توانست ؟

— گمان میبرم که خواهد کرد . ما هم احتیاط را از دست نمیدهیم . منزل گله بمقدار باروت متناسب است ومقدار باروت با تحمل آهن طوپ مناسب است . متحملترین معدنها پولاد است ، و چون این طوپها از پولاد بسیار متین و اعلایی ریخته شده است گمان قوی دارم که به پیروقسیل طاقت بیارد ونتیجه های مکمل بدهد .

ژه ده ئون — تجربه کنیم ببینیم !

این راهم بگوئیم که پانقروف از وقتیکه طوپهارا از دریا براورده به چرب کردن ، و جلادادن ، واسباباوچیهای آنرا درست و پاك کردن مشغول گشته طوپهارا آنقدر خوشنماو پرجلا ساخته که انسان گمان میبرد که حالا از کارخانهٔ توپریزی برون آمده است .

امروز در حالتیکه همهٔ مهاجران حتی ژوب وتوب نیز حاضر بودند به تجربهٔ توپها آغاز کردند . مهندس در اول امرکار توسهای آنرا باز کرده وباروتهای آنرا کشیده بعوض آن پیروقسیل پرکرد . وچنان حساب کرد که پیروقسیل چهار بار از باروت قویتر باشد لهذا بهمین مقدار وتخمین پیروقسیل انداخت . مقصد مهندس از استعمال پیروقسیل دو چیز است یکی آنکه طوپهارا تجربه کند که به پیروقسیل تاب میآوردیانی ، دیگر اینکه

باروت پیروقسیل اختراع کرده کی خود را تجربه کند که در توپ چقدر تأثیر وقوت دارد مهندس اول یکی از طوپهائیکه دهن آن بطرف جزیرهٔ سلامت بود پر کرد . پانقروف ریسمان شاقی را گرفته منتظر اشارهٔ مهندس گردیده وبنا بر اشارهٔ مهندس پانقروف ریسمانرا کشیده طوپ آتش گرفت .

گله ازروی جزیرهٔ سلامت گذشته در بسیار دور بدریا افتاد .

طوپ دوم پرشده یکی از خرسنگهای سنگلاخ دماغهٔ بیصا حب را نشان گرفته آتشداده شد . گله بمسافهٔ سه میل برهدف مقصود برخورده سنگرا پاره پاره کرد . طوپرا چون هاربر نشان گرفته و آتش داده بود لهذا بسبب موفقیت وکامیابی خود خیلی مفتخر ومباهی گردید . طوپ سوم را نیز بهمین رنگ تجربه کرده در طوپ چهارم مهندس مقدار پیروقسیل را علاوه کرد . میخواهد که منتهای درجهٔ قوت پیروقسیل را تجربه کند ریسمان چاقاقرا درازکرده هرکس ازطوپ دورشده طوپرا آتش دادند . طوپ بصورت بسیار مدهشی آتش گرفته وصدای بسیار مهیبی براورده گله را انداخت . اما طوپ ازهم نه ترکید . رفقا بهپیش تجربه ها دویده دیدندکه گله از دماغهٔ ماندیبول که بطرف شمال جزیره بمسافهٔ پنج میل واقعست گذر کرده در حوضهٔ نالهٔ سگماهی بیفتاد . پانقروف هورزا براورده گفت :

— خوب موسیو سیروس ! به این طوپخانهٔ ما چه میفرمائید ؟ چیزی سفینه های رهزن بحر محیط که هستند بیایند تااذن ما نباشد هیچ یکی ازانها در کانهٔ جماهیر متفقه داخل شده نمیتوانند .

— من میگویم که اگر نیایند وماهم به این تجربه مجبور نشویم بهتر خواهد بود .

— خوب از رهزنان خارجی در گذشته باین شش نفر اشقیای داخلی که مانند حیوانات درندهٔ وحشی درجزیرهٔ ما بیقید و آزاد میگردند چه خواهیم کرد ؟

— توچه میگویی که چه کنیم ؟

— من میگویم که درمابین اینها و ژاغارها هیچ فرقی نیست . لهذا چنانچه جزیرهٔ خود

را از ژاغارها پاك ساختیم از ینها هم پاك کنیم .

— آیا رأی شما همینست پانقروف ؟

— بلی ، موسیوسیروس !

— بلکه تبدیل فکر کرده نادم و پشیمان شوند .

— آیا آنها پشیمان میشوند ؟

هاربر — پانقروف آیرتونرا ببین که او هم از آنها بود چسان انسان کامل گردید .

— چون همهٔ شما برأی من مخالفت میکنید به بینم که تا چه میشود اما خدا کند که پشیمان نشویم !

هاربر — احتیاط را هم از دست ندهیم و برای آدم کردن آنها بکوشیم انشاء الله دو چار تهلکه نخواهیم شد .

ژه دهئون — اشقیا شش نفر و هم همهٔ شان مسلح است . هرگاه بیك بیك گوشهٔ پنهان شده و بر سوما آتش کنند بکمال آسانی جزیره را صاحب میشوند .

مهندس — از همه بهتر اینستکه صبر کنیم ! هرگاه آنها بر ما تجاوز و هجوم کردند ماهم برانها هجوم میکنیم .

والحاصل مهاجران بر همین یك قرار دارند که بر انها هجوم نبرند . و احتیاط را هم از دست ندهند و هم جزیره بزرگست و منبت است . پس هرگاه به افکار انسا نیتکارانه بیفتند ناموسکار شده بیکطرف جزیره ساکن میشوند . اگرچه مهاجران مانند پیش آزادانه و بیقیدانه حرکت نمیتوانند ، وجزیرهٔ شان آزادی و بیقیدی اولئی خودرا غائب کرد اما چه باید کرد راحت و آزادیکای درین دنیای سراسر اسارت برای که میسر گشته تا برای مهاجران بیچاره میسر شود .

—﴿ باب ششم ﴾—

﴿ فهرست ﴾

قراردادن برگردش — آیرتون در آغل — رفتن بحوضهٔ بالون —
در بوناد وانتور بعضی علامات — تلگراف کشیدن به آغل —
جواب نیامدن از آیرتون — روزدوم حرکت بسوی آغل —
تلگراف بریده .

بزرگترین آرزوها ، ومهمترین کارهای مهاجران پیدا کردن شخص مددرسان
پنهانیست که بر وجودداشتن اودر جزیره دیگر شبههٔ برای مهاجران باقی نمانده، وهم
دراثنای جستجو کردن ، وپالیدن انسان پنهان جای ومقام اشقیارا نیز بخودمعلوم کنند
که کجارا انتخاب کرده اند وبچه گونه معیشت میورزند .

سیروس سمیت اگرچه چابك حرکت کردن میخواست ولی بسبب زخمی بودن
یك پای یکی ازاوناغاها حرکت شان بقدر یکهفته معطل ماند . زیرامهندس میخواهد
که سیاحت خودرا بقدر چندروزی امتداد دهد لهذا اسباب ولوازمات بسیاری میخواهد
که باخود بردارد که اینهم برجورشدن پای اوناغا موقوفست درظرف این هفته کارهائیکه
درغرانیتها وزوتیهٔ منظرهٔ وسیعه اجرا کردن آن لازم بود همه رااجرا کردند . و
چون چندروز است که از آغل وحیوانات هم خبر نگرفته اندازا نرو فرستادن آیر
تونرا به آغل نیز قرار دادند .

آیرتون برای رفتن آغل ودوروزدرانجا ماندن وبازعودت کردن حاضرشد .
مهندس گفت :

— جزیرهٔ ماحالا مانند پیش امین نیست آیرتون ! میخواهیکه یك آدم دیگر نیز
با توهمراه کنیم ؟

— نی موسیوسیروس ! گرگ از گرگ نمیترسد مانند این شش نفرها بنظرم حکم
یکنفررادارد ، هیچ اندیشه مکنید .

— بسیار خوب ! بروید بخدا سپردیم . هرگاه یك واقعه و حادثهٔ ظهور نماید همانلحظه بتلگراف ما را خبر بدهید .

آیرتون از رفقا وداع کرده بسوی آغل روانه شد . بعد از دو ساعت بامضمون که :

(هرچیزی بجای خود است . خیر خیر نیست) .

یك تلگرافی از او رسید .

بعداز اجرا شدن اینکار پانقروف ، وژه دهئون وهاربرتن برای رفتن حوضهٔ بالون حاضر شدند زیرا پانقروف کشتیبان در خصوص دیدن بوناد وا نتور خیلی مراق وتلاش دارد . ومیگوید که :

— اشقیا وقتیکه از آب برامدند راست بسوی جبه زار تادورن رفتند . اگر تا بحوضهٔ بالون رفته باشند مطلق که بوناد وا نتور را غصب کرده اند هرگاه برای فروختن درین وقت ببازار بیع وشرا برایدمن به نیم روپیه هم آنرا نخواهم خرید چرا که بوجود خباثت آلود آنها ناپاك گردید .

پانقروف ورفقایش طعام چاشت را خورده وبامهندس وناب وداع کرده براه افتادند . هرسه رفیق بصورت بسیار مکمل مسلح میباشند . پانقروف در تفنگ خود دو گله انداخته است ، وازسرجنبانیش چنان معلوم میشود که هرکه پیش رویش بیاید بیسوال وجواب اورا تلف کنند .

ناب رفقارا تابه پل مرسی برده ، وبعد از گذشتن آنها پلرا برداشت . ودربین خود چنان قرار دادند که دراثنای بازگشت رفقا یك تفنگی انداخته ناب را خبر مید هند و ناب آمده پلرا می اندازد .

سه رفیق برسرسرك روانه شدند اگرچه ازغرانیتها وز تابحوضهٔ بالون بقدر سه میل مسافه است اما رفقا اینمسافه را بدو ساعت تمام طی نمودند چرا آرام ، وهرطرف را دیده وپالیده حرکت میکردند . تا آنکه بحوضهٔ بالون رسیدند . درراه بهیچ اثری از اشقیا برنخوردند . کشتی خود را نزد درمیان آبهای راکد وآرام حوضهٔ مذکور ایستاده یافتند

وچون هرطرف ایحوضه باسنگلاخهای بلند محاطست ازانرو بصورت رهگذری یافتن کشتی محالست . پانقروف گفت :

— اشقیا باینطرف نیامده اند . مطلق که بطرف جنگل فاروست رفته اند .

هاربر — نیامدن شان خیلی خوب شده است . زیرا اگر می آمدند بهمه حال بوناد وانتور راباخود میبردند ماهم بجزیرهٔ تابور دگربار رفته نمیتوانستیم .

ژه ده ئون — راستست ، رفتن ما بجزیرهٔ تابور یکبار دیگر خیلی ضرور ولازمست . زیرا دراوتاق آیرتون میباید که یك کاغذی نوشته بگذاریم که اگر کشتی دونقان بیاید بودن آیرتون ومارا درجزیرهٔ لینقولن بداند .

پانقروف — کشتی حاضر است مسیو سیپاه ، هروقتی که آرزوفرمائید برفتن حاضرم .

ژه ده ئون — هروقتیکه سفر داخلی جزیرهٔ ما تمام شود ، وازجستجو ویافتن حامئی پنهان خود فارغ شویم بسفر جزیرهٔ تابور آغاز میکنیم .

هاربر — من میگویم که حامئی پنهان ما درحق جزیرهٔ تابور ولینقولن ازما زیاده تر واقف وآگاه خواهد بود . حتی از آمدن لارد نیز باخبر خواهد بود !

پانقروف — بخدا بسیار عجب کاریست ! این آدم مارا بشناسد ، وما اورا نشناسیم ! اگر قضا زده است ماهم قضازده ایم چراازما پنهان شدن مجبور است ؟ آیا بجزیرهٔ لینقولن به آرزوی مخصوص خود آمده است ؟ آیا هر وقتیکه دلش بخواهد میرود وباز می آید ؟ آیا حالا درجزیره است ؟ یارفته خواهد بود ؟

سه رفیق بهمینصورت سخن زده‌زده در بونادوانتور نشسته بودند . پانقروف بادبان کوچك کشتی را که باریسمان خودش بسته بودمعاینه کرده فریاد براورده گفت :

— اینستکه به ایمسئله باید انسان واله وحیران گردد ! بسیار عجب است !

ژده ئون — چیست پانقروف ؟

— اینستکه این گره رامن نزده ام !

پانقروف اینرا گفته وگرهی را که کشتی را بساحل ربط نموده بودنشا نداده

ژه ده ئون — این گره راکه تو نزدهٔ دگر که زده ؟

همینقدر میدانم که این گره گره من نیست !

هاربر — پس معلوم میشود که اشقیا درینجا آمده باشند ؟

— آنرانمیدانم منکه میدانم همینست که این کشتی یکبار ازینجا بازشده و دوباره بسته شده است . بلی بلی ، بازشده است علامت دیگرهم برای بازشدنش یافتم این است که لنگررا هم برداشته اند ودوباره انداخته اند . چراهنگامیکه من لنگررا انداخته و کشتیرا بسته بودم روی سوراخی راکه لنگرازانجا می افتد باتختهٔ آن پوشیده بودم حالا نکه دریتوقت بازاست .

ژه ده ئون — اما اگر فرض کنیم که بدست اشقیا افتاده باشد آنها کشتیرا غصب کرده دوباره چرامی آوردند ؟ بلکه باآن فرارمیکردند !

— آیابکجافرارمیکردند آیابجزیره تابور؟ آن خبیثهااینقدردلاوری ندارندکه بااین کشتی کوچك دربحرمحیط برامده توانند .

هاربر — وهم اشقیا ازجزیرهٔ تابورچه خبرداشته خواهند بود ؟

— شماهرچه که میگوئید بگوئید ..من همینقدرمیگویم که چنانچه محقق میدانم که نام من (پانقروف بوناد وانتور) است همچنان محقق میدانم که کشتی ما ازینجا بازشده ولنگربرداشته سفرکرده است .

هاربروژه‌ده ئون ساکت شده چیزی نگفتند . اگرچه درباب بردن بونادوانتور رادرپیش روی غرانیتهاوز باگذاشتن درهمین جا بسیار مذاکره ومباحثه کردند ولی بسبب نبودن لنگرگاه مناسب درانطرف ونیامدن اشقیادرینطرف هرچه باداباد گفته درهمین جاگذاشتنش رامناسب دیدند . وامسئلهٔ سفربوناد وانتوررانیزبراسرارهای سابقه علاوه کرده ازکشتی برامدند وراه غرانیتهاوزراپیش گرفتند .

دوساعت بعد بکنار نهرمرسی رسیده تارامنتظرورود خودیافتند . بغروب نیمساعت مانده بغرانیتهاوزباموسیوسیروس ملاقی گردیدند ودیدنیهای خودرایکان

یکان بیان کرده موسیوسیروس نزبا آنهادر بنباب متفق الرأی گردید .

وقت شام به آغل برای آیرتون یك تلگراف درخصوص آوردن بزها را با خود کشیدند امابسیار عجب است که بخلاف عادت دایمی آیرتون که بزودی جواب میداد به این تلگراف هیچ جواب نداد ! اگرچه مهندس از نمسئله در اول امر متحیر گردید امارفقابه این تأویل کردند که بلکه آیرتون باینطرف براهده ودرراه خواهدبودلهذا تلگراف را نگرفته است .

مهاجران بوقت صبح منتظر آمدن آیرتون شدند چونکه بنابر قراریکه داده شده بودامروز بوقت صبح بایدکه آیرتون بغرانیتهاوز بیاید . ناب ویا نقروف برسر پل منتظر بایستادند . تابظهر منتظر شدند از آیرتون هیچ اثری و خبری معلوم نشد . شام شد بازهم آیرتون نیامد . بازتلگراف کشیدند هیچ جواب نگرفتند . اندیشهٔ مهاجران بدرجهٔ نهایت رسید . آیاچه شد ؟ اگر آیرتون در آغل نیست پس کجاست ؟ آیا کشته شد ؟ آیا اسیرافتاده ؟ هاربر گفت :

— بلکه درستونهای تلگراف خرابی پیش آمده باشد .

ژه ده ئون — میشود !

سیروس — تافرداصبرکنیم به بینیم چه میشود ؟

به اندیشهٔ تمام تابفرداصبرکردند . صبح سیروس باز تلگراف کشید . باز هیچ جواب نیامد . گفت :

— به آغل بایدبرویم .

یانقروف — خوب مسلح باید بشویم .

قرار دادند که ناب رادرغرانیتهاوز بگذارند . ناب تابسرپل ایشانرا همراهی کرده بعد ازگذرکردن ایشان پلرا میبردارد ، ودرپشت درختان منتظرورود رفقا پنهان می نشینند .

علی الصباح مهندس باررفقای خود خوب مسلح شده براه افتادند . وراه آغلرا

پیشگر فتند. تفنگهای خودشانرا آماده و حاضر گرفته اند. دوطرفهٔ راه بیشه زاراست لهذا احتیاط بسیاری لازمست. اشقیادر بیشه زار پنهان بوده دفعتهً اجرای خیانت کرده میتوانند. ازاینرو در راه تهلکه بسیاراست.

مهاجران بسرعت ولی ساکتانه براه رفتن دوام دارند توپ پیش پیش میرود ولی هیچ آثار هیجان نمیکند. توپ هرگاه تهلکهٔ حس کند بولوله می افتد ولی چون ساکت است معلوم میشودکه هنوز تهلکه نیست. رفقا درراه خط تلگراف راپیروی کرده میروند. بقدر دومیل راه رفته بودندکه هاربرت فریاد براوردکه:

— سیم تلگراف بریده شده است!

رفقادویده دیدندکه بحقیقت هم سیم بریده شده و هم ستون نمبر۴۷کشیده شده برزمین افتاده است. وهم بخوبی هویداست که بدست انسان شده است. سیروس گفت:

— ببینید که آیا نوبریده شده است؟

— بلی بسیاروقت ازبریده شدنش معلوم نمیشود.

پانقروف — به آغل برویم درانجا کارراخواهیم دانست که چیست.

مهاجران درنیم راه هستند. ازیك واقعهٔ مدهشهٔ متأسفه خیلی دربیم میباشند. جمله افکارشان به این مشغولست که آیا آیرتون بوعدهٔ خود چرانیامد؟ آیاسیم تلگراف راکه بریده باشد؟ آیاچسان میشودکه به آیرتون ضرری ترسانده باشند؟

مهاجران بکمال اندیشه وهراس بدویدن پیش میروند. بحقیقت که مهاجران باآیرتون یك محبت صمیمی پیداکرده اند. همه دربیم اندکه مبادابیچاره آیرتون ازدست اشقیای خبیث هلاك شده باشد! تابه پیش جوی آب کوچکی که زمینهای آغلرا آبیاری کرده بیرون میبراید رسیدند دریخار رفتارخودرا آهسته ترکردند. زیرانزدیك بموقع مجادله شده اند. نمیخواهندکه مانده وناتوان باشند چاقماقهای تفنگهای خودرا بالا کرده به بسیاردقت وبصیرت پیش میروند. به آغل هرانقدر که نزدیکترمیشوند در توپ آثار هیجان وغرش بیشترمیگردد.

دیوار تخته ئی آغل پدیدار گردید . علامت خرابی در دیوار مشاهده نمیشد . دروازهٔ آغلرا بسته دیدند در آغل سکوت وسکونت تمام حکم فرمابود . نه از آ ر تون ونه از گوسفندان هیچ صدایی وندائی بگوش نمیخورد . سیروس سمیت گفت :

— درائیم .

اینرا گفته وبدروازه نزدیکشد . رفقایش بفاصلهٔ بیست قدم ازدنبالش روان بودند . سیروس سمیت زنجیر چوبی دروازه را برداشته هنوز یك پلهٔ آنرا باز نکرده بود که توپ بشدت تمام بعوعوه آغاز نهاد . هانوقت از پشت دیوار تخته یی یك تفنگی صدا کرده . صدای تفنگرا ازینطرف دیوار یك آه براضطراب جا نخراشی مقابله نمود .

مگراین آه ازدهن هاربر نوجوان بیچاره برامدکه گلهٔ تفنگ غدارانهٔ اشقیای ملعون راست برسینه اش خورده واز پشتش برامده وبرزمینش غلطانیده است .

باب هفتم

فهرست

ژه ده تون وپانقروف در آغل — نقلدادن هاربر مجروح را به اوتاق تخته ئی آغل — فریاد وفغان پانقروف درباره هاربر — معاینه کردن زخمهاربر ازطرف مهندس وژه ده تون — پیداشدن امید — به ناب چسان خبربایدداد — امین یك واسطهٔ خبر — جواب فرستادن ناب .

پانقروف بمجرد شنیدن آواز هاربر بی اختیار تفنگ خودرا انداخته برهاربر خودرا بینداخت ، وبشدت فریاد براورده :

— وای ! پسرمن ! وای ! ولد عزیزم را کشتند مهندس ومخبر نیز به پیش هاربر دویده مخبر گوش خودرا بردلهاربر نهاده گفت :

— زنده است امابایدکه اورا بیك جای نقل بدهیم .

— بغرا نیتهاوز نمیشود چراکه بسیار دوراست !

— به آغل ببریم .



گلهٔ تفنگ اشقیا راست بر سینه اش خورده

— یکقدری صبر کنید .

مهندس اینرا گفته و از جائیکه تفنگ انداخته شده بود خود را بدرون آغل بینداخت . درانجا دید که یکی از اشقیا بسوی او نشان گرفته است . مهندس بسوی او بتاخت . تفنگ شقی آتش گرفته کلاه مهندس را از سرش بربود و یك کمی پیشانیشرا نیز بلیسید شقی تا میخواست که دیگر میل تفنگ خود را آتش کند سیروس سمیت خود را باو رسانیده قمهٔ که بدست داشت برجگرش حواله نمود ، ودران واحد بدار البوارش فرستاد . پانقروف وژه‌ده ئون نیز خود را بمعاونت مهندس رسانیدند . رسیدن اینها همان وانداختن دوشقی دیگر خود را از دیوار تخته یی به بیرون همان بود . رفقا دانستند که اشقیا فرار کردند . دروازهٔ آغلرا آمده باز کردند ، وهاربر را بکمال احتیاط و آرامی برداشته به اوتاقیکه برای آیرتون ساخته بودند نقل دادند ، ودرانجا بر بستر خوابگاه آیرتون بخوابانیدند .

سیروس سمیت در اول رفته هرطرف آغلرا بپالید اشقیارا نیافت . دروازهٔ آغل را بند کرده بیامد . هاربر بیچاره مانند جسد بیجان غیرمتحرك افتاده بود . پانقروف از دیدن اینحالت مانند دیوانه گان فریاد ها میزند ، وگریه میکند ، وجامه چاك میکند ، سر خود را بدیوارها میزند . مهندس وژه‌ده‌ئون او را تسکین وتسلی نمیتوانند . چرا که خودشان نیز خیلی مضطرب وپر هیجانند .

باوجود آنهم برای رهایی دادن هاربر را از پنجهٔ ممات هر سعی وکوششیکه از دست شان می آید دریغ نمیکنند . ژه‌ده ئون درفن طبابت تایکدرجه مهارت دارد . وبسببیکه درمحاربه های بسیاری وجود گشته بصورت تداوی زخمهای گله وتیغ واقف شده است مهندس نیز دربنباب سراسر بی بهره نیست . لهذا بمعاونت همدیگر به مداوات ابتدائی هاربر آغاز کردند .

هاربر مانند قالب بیروحی افتاده بود . ژه ده‌ئون ازینحال به اندیشه وحیرت افتاد . این بیهوشئی هاربر از ضایع شدن خون بسیار ، ویا از خوردن گله بر استخوان پیش

آمده است •

سینه هاربر را باز کردند • خونرا از جای زخم بادسمال تر پاك کردند • زخم را با آب سرد بخوبی شستند • بعد از شستن دهن زخم بمیدان برامد • دیدند که یك سوراخ بیضی الشکلی در مابین استخوان قبورغهٔ سوم و چهارم • وجود است که گله آنرا بعمل آورده است این سوراخیست که گله از انجا درامده است •

هاربررا به احتیاط بپهلو گردانیدند • ازدهن نوجوان یکصدای بسیار خفیفی برامد گویا نفس آخرین خودرا تسلیم نمود •

پشت هاربر نیز غرقهٔ خونست • آنطرف را نیز با آب بسیار شسته بادسمال پاك کردند • در ینطرف نیز دهن سوراخ بیشتری نمایان بود که گله از طرف سینه درامده از ین طرف بیرون برامده است ژه ده ئون گفت :

— خدا را شکراست که گله بدرون نماند ه وگرنه برای کشیدن آن خیلی بمشکلات برمیخوردیم •

مهندس — آیا قلب چسانست ؟

— گله بردل برابر نیامده ، هرگاه برابر می آمد حالاً جان میداد •

پانقروف تنها کلهٔ آخری را شنیده فغان براورد که :

— آیا جان داد ؟

مهندس — نی نمرده ، نبضش میپرد دلش حرکت میکند • حتی صدای خفیفی نیز براورد اما اگر تومیخواهی که پسرت جورشود خودرا میباید که استوار ومتین داری بفریادها وفغانهای بیجا خودرا هم ازکار می اندازی ومارا هم ، وقت وقت معاونت وعقل وهوش را بسر داشتنست •

پانقروف بیچاره سکوت نمود • اما بشدت تمام مانند سیلاب از چشمانش اشك جاری گردید • ژه ده ئون به مداوات آغاز نهاد • دراول امر دانستن اینمسئله ضروراست که آیا گله درداخل چگونه خرابیها بعمل آورده وبکدام اعضا ضرر رسانیده ؟

ژه ده ئون لازم بودن دفع کردن آماس داخلی زخم را حس نمود . والتهاب پیدا نکردن اطراف زخم را با حاصل نشدن حما را درك واندیشه کرد . اما دواهای دفع کردن اینها را از کجا باید پیدا کرد؟ وجلوگیری آماس داخلی والتهاب خارجی وحما را چسان باید کرد؟
ژه ده ئون گفت :

— در اول زخم را از دو طرف باید ببندیم ورفتن خونرا منع کنیم چرا خون بسیار ضایع شده وهاربر را سراسر از قوت انداخته .

مهندس — اما پیش از بستن باید که با آب سرد خیلی بشوئیم تا التهاب در زخم پیدا نشود .

لهذا نوجوانرا بیك بغل که انداخته بودند بهمان وضعیت گذاشته مداوات ابتدا نمودند . ژه ده ئون هاربر بیچاره را باز بکمال دقت معاینه کرد . دید که مانند کهربا زرد گردیده . ژه ده ئون گفت :

— سیروس من حکیم نیستم ، دست ودلم میلرزد بمن باید معاونت کنید . یکجا باید کار کنیم .

— دست وپاچه مشو دوست من ! برای ما حالا سکونت و هوشیاری کار کردن لازم است . اصل مقصد هاربر را از پنجهٔ مرگ رها نیدن است .

ژه ده ئون از این سخن مهندس کسب سکونت نموده در پیش خوابگاه هاربر بنشست . سیروس بپا ایستاده است با نفروف گریبان چاك ، و موهایش پریشان ، واشکهایش روان نشسته وبی اختیارانه پارچه های زخم بستن را ترتیب میدهد .

ژه ده ئون با مشاورهٔ مهندس چنان قرار داد که دهن زخمها را بصورت بسیار محکم نباید بست تا فعل تقیح در درون بعمل نیاید . لهذا زخمها را بصورتیکه دهنهای شان سراسر بند نشود با پارچه ها بسته کردند . و آب سرد بسیاری آورده بر پارچه ها ریختن گرفتند استعمال آب سرد در عالم طبابت از واسطه های نخستین دفع کنندهٔ التهابات شمرده میشود . آب سرد هم زخم را از التهاب منع میدارد ، وهم از تماس هوا محافظه میکند ، وهم زخم را به استراحت میگذارد .

ژه ده ئون وسیروس چنین قرارداده بکار آغاز نهادند ، بردهن زخمها قاشهای ریش ریش شدهٔ که پانقروف حاضرکرده بود گذاشته وباآب سرد تر کردن گرفتند .
پانقروف دراوتاق آتش افروخت ، بعضی نباتات نافعهٔ نیهٔ که خود هاربر به دست خود آنهارا گرد آورده بودو چیزی ازان آیرتون باخود آورده بوددر چاجوش جوشانیدند . هاربر را ازان نوشانیدند . بیچاره هاربر ازدنیا بیخبرو بی هوش افتاده است حرارتش بسیار شدت دارد ، آنروز و آنشب باینصورت گذرنمود . حیات هاربر بیك تار خام بسیار باریکی مربوطست .
روزدیگر یعنی ۱۲ ماه تشرین ثانی رفقا یکقدری امیدوارشدند . هاربر بهوش آمد ، چشمان خود راباز کرد ، پانقروف وسیروس راشناخت . هاربر بعد ازخوردن گله بیهوش شده ازهیچ چیزی خبر ندارد . رفقاهمهٔ واقعاترا بوپسر فهمانیدند ودانانندکه اگرچه حیاتش درتهلکه نیست امابه استراحت کلی وحرکت نکردن قطعی محتاجست .
وچون همیشه آب سرد برزخمها میفشارند ، هاربر دردرا کمترحس میکند . فعل تقیح بصورت منتظمانه بعمل آمد . حرارت بتناقص رونهاد . رفقاازبیم نتایج وخیمهٔ ابتدایی زخم هاربر یکقدری امین شدند . شدت فریادونالهٔ پانقروف نیز کمترکی تسکین یافت .
هاربر بازبیهوش شداما اینبار بیهوشیش مانندخواب راحتی بود . پانقروف گفت:
— رهایی یافتن فرزندمرا آیا امیدوارهستید موسیو ژه ده ئون ؟ باید که هرلحظه امید واری خودرا بمن خبربدهید !
— آری پانقروف بسیارامید وارم . هاربر انشاءالله میرهد ، اگرچه زخم بسیار سنگین ومهم است اما نتیجه اش وخیم نخواهدشد .
مهندس — بواقعیکه زخم بسیار دهشتناکست زیراکه جگرسفید راشکافته گذشته است . امابا وجود آنهم شکافته شدن این عضوموجب ممات نمیشود .
مهاجران درمدت بیست وچهارساعت تنها با هاربر مشغول گشته اند . وبفکر واندیشهٔ اشقیاوبازظهوریافتن آنها ، وتهلکه های پردهشتی که ازوجودخباثت آلود آنها

بوقوع آید هیچ فرصت نیافته اند .

یا نقروف در پیش فراش‌ها بر پاسبان شده ، مهندس و ژه دهٔون بپالیدن و جستجوی آیرتون برامدند . هرطرف آغلرا بکمال دقت پالیدند . نه از آیرتون ونه از اشقیا اثری یافتند . آیا آیرتون بیچاره راچه پیش آمد ؟ آیا بدست اشقیا اسیر شده با خود برده اند یا بدست غدر آنها هلاك گردیده ؟ سیروس گفت :

— بر آیرتون بیچاره بنا گهانی هجوم آورده اند ، و بیخبرانه اورا تلف کرده اند ، و لاشه اورا برده دریك گوشهٔ یامغاکی انداخته اند .

— میشود که همچنین باشد . و هم بعدازانکه آیرتون را هلاك کرده اند در آغل بکمال استراحت نشسته اند . وچون مارادیدند که می آئیم بعدازکمی مقابله و آوردن این فلاکت را برما فرارکرده اند .

— بلی ! حتی یکی از ان ملعونا را من خود دیدم که بسوی دامنهٔ جنوبی کوه فرانقلن بتاخت بود ، وتوپ نیزدرپی آنها تایکجائی ولوله کرده دوید .

— بهرحال میباید که ماحالا یکمدتی در آغل مانده هاربر را تداوی کنیم تا آنکه بیچاره یکقدری بحال آمده بدون تهلکه اورابغرا نیتهاوز نقل داده بتوانیم .

بعد از شفا یافتن هاربر هرطرف جزیره را گردش کرده وجود منحوس آنخاشنان را محو کنیم .

— بلی برین خبیثان مرحمت کردن بعد ازین هیچ جائز نیست . یا نقروف خوب فهمیده بود . این سگهارامانند ژاغارها میبایست که بلامرحمت هلاك میکردیم .

— حالا اینرابگوئید که ناب راچه خواهیم کرد .

— ناب درغرانیتهاوز به امانست !

— اما اگر بسبب نیامدن مابه اندیشه افتاده وبرخواسته روان شود ؟

— اینکاررا اگر بکند خیلی بد خواهد بود چراکه بهمه حال اورا نیزدرراه تلف خواهند کرد !

— من طبیعت او را میدانم بهمه حال خواهد آمد !

— آه ایکاش تلگراف خراب نمیبود، یا نقروف را در نجاتنها گذاشتن هم نمیشود . توبایا نقروف به محافظه و پاسبانی هاربرد در نجاتمان . من تنها رفته وباز میآیم .

— نی نی سیروس این هیچصورت نمیشود، در نجادلاوری هیچ فائده نمی بخشد، اشقیای خبیث در بیرون آغل بسخو دارند، ودرینطرف و آنطرف به قابو نشسته‌اند اگر برائیم یك مصیبت ما دو مصیبت خواهد شد !

— آیادیگر واسطهٔ خبر نخواهیم یافت ؟

مهندس درینفکر بود که چشمش به توپ برخورد که دم جنبانی کرده ودر پیش پا های صاحب خود درجهید ن ولابه بازی کردن بود گویا بلسان حال میفهمانید : که «آیامرا نمی بینید ؟ » مهندس یك یکبار امید وار گردیده، بر توپ فریاد کرده ، توپ بدوپالابه کنان ایستاده شد !

ژه ده ئون تصور مهندس را درك کرده گفت : |ا

— خوب یافتی موسیو سیروس ! از راه های پنهانی که ما گذشته نتوانیم توپ رفته وباز ما خبر آورده میتواند .

ژه ده ئون بزودی از جزدان خود یك کاغذی بریده انچند کلمه را بران تحریر نمود !

« هاربرزخمیست، ما در آغل هستیم، برخود هوش کن از غرانیتهاوز بیرون مشو . آیا از اشقادر انطرف چیزی اثری هست ؟ باتوپ بزودی جواب بفرست »

کاغذ را لوله کرده در حلقهٔ گردن توپ بصورت معلوم دار آویختند . مهندس سگ را ناز داده و دست بر و کشیده و دروازهٔ آغلرا باز کرده و راه غرانیتهاوز را باو نموده گفت:

— توپك من دوست من ! ناب! ناب ! بدو ! جانم ! ناب! ناب! توپ ناب ! هله هله .

سگ باینسخنان مهندس برجهید ، ومقصد رابخوبی دانست که بجالاکی بتاخت شده از نظر پنهان گردید . دروازهٔ آغلرا بسته باز به پیش مریض آمدند . هاربر بیهوش افتاده است . پانقروف بر پارچه های روی زخم در آب فشانیست .

ژه ده ئون بحاضر کردن طعام پرداخت . قدری شیر از حیوانات دوخته آورده وآنرا گرم کرده کمتری شکر نیز آمیخته آهسته آهسته باقاشق بدهن هاربر ریختن گرفت ویك شوربایی نیز برای خود شان حاضر نمود . مهندس بپاسبانی مشغول بود .

مهاجران بکمال اندیشه وبی صبری باز گشتن توپ را منتظر بودند . مهندس و ژه ده ئون تفنگ بدست در پشت دروازه منتظر بودند . که بنا گهان یکصدای تفنگی بلند شد ودرعقب آن عوعوهٔ توپ هم برامده . مهندس بچابکی دروازه را باز کرده دیدکه ازمسافهٔ صدقدم دوو تردود تفنگ بالاشده است مگرخبیثهادرانجابقابو نشسته اند . ژه ده ئون ومهندس آنجارانشان گرفته آتش کردند . درین اثنا توپ بتاخت از دروازه درامد ودرپیش پاهای افندی خود به لابه بازی آغاز نهاد . مگرخائنان بر توپ آتش کرده بودندکه ازاثر آله بعضی موهای آخردم توپ سوخته شده بود .

مهندس دروازهٔ آغلرا بسته سگرادرآغوش گرفته بمحبت ببوسید . درگلوی توپ کاغذی آویخته بودکه ازخط برهم ودرهم آن شناخته میشدکه نوشتهٔ نابست . کاغذرا گرفته دیدندکه ناب اینچنین نوشته :

«درینطرفها ازاشقیا اثری نیست ! ازجای خود حرکت نمیکنم . درحق موسیو هاربر دعامیکنم » .

باب هشتم

فهرست

پس معلوم شدکه اشقیا در اطراف آغل بکمین نشسته اند ، وقصد دارندکه بیچاره گانرا یکان یکان هدف گلهٔ غدر وخیانت نمایند . لهذا بسیار احتیاط لازمست ! زیرا اشقیای خبیث بی آنکه خود را نشان بدهند مهاجرانرادیده نشان میکنند ، وخود

شان از هجوم محفوظ میمانند .

بنا برین سیروس سمیت قرار داد که یکمدتی در آغل بمانند . خورا که در آغل بسیار است . اسباب ولوازمات نیز تا یکاندرجه در اوتاق آیرتون موجود است سیروس سمیت گفت :

— بغیر از انتظار کشیدن وصبر کردن دگر چاره نیست . هاربر بعد از انکه صحت یابد همه گی ما اتفاق کرده یك اعلان حرب بزرگی با آنها خواهیم کرد . وهم باینصورت پالیدن وجستجو کردنی که درمد نظر داریم نیز بعمل خواهد آمد .

پا نقروف — یعنی حامی پنهان خودرا خواهیم پالید همچنین نیست ؟ لکن راست بگو یم موسیو سیروس درینمسئلهٔ هجوم اشقیا ومجروحیت هاربر حامی پنهان ما هیچ مددی نرسانید .

— که میداند ؟

— یعنی چه ؟

— یعنی اینکه هنوز فلاکت های بسیار بر ما خواهد آمد که درانوقت دست معاونت خودرا دراز خواهد کرد ! حالا این بحث را بگذاریم ، لازمترین چیزها حیات هاربر است .

اینستکه حزن انگیزترین کارهای رفقا نداوی زخم هاربر است . چندروز دیگرهم گذشت در احوال هاربر آثار شدت وخیمه دیده نشد . تربندی با آب سرد جلو گیری التهاب وتقیح زخم را بهبسیار خوبی نمودند ، وهم آبیکه در آغل می آیداز معدن گوگرد میآید که اینهم برای التیام وخوبی زخم خیلی مدد رسانید . هاربر آهسته آهسته بزنده گی رونهاد . امید حیات درو مشاهده شد . اما ضعف وناتوانی آنقدر برو مستولی شده که از شناخت برامده است . اما مشروبات مفرحه باو مینوشانند . وهمیشه درباب استراحت او میکوشند . استراحت فایدهٔ کلی باو میرساند . سیروس وژه‌ده‌ئون وپا نقروف درخصوص جراحی زخمهای هاربر خیلی مهارت حاصلکرده اند .

بعداز شش روز هاربر بحال آمده بنالش آغاز نهادو بخوردن طعامهای خفیف نیز

میل نمود . یکقدری رنگ هم بر خسارش آمد . بطرف رفقا یگان تبسم لطیفی نیز مینمود کمترکی بسخن هم آمده پرسید که :

— آیرتون کجا ست ؟

پانقروف از برای آنکه هاربر مضطرب نشود گفت :

— برای معاونت ناب بغرانیتهاوز رفته است آه اشقیای خائن اگر یکبار بدست من بیایند آنوقت بآنها نشان خواهم دادکه به قحبه گی ودزدی تفنگ انداختن چیست ؟ اینرا چه میگوئی که موسیوسمیت بفکر نیکویی و خوبی بآنها افتاده بود ! من خوبی و نیکویی را در میان تفنگ خود انداخته با گله های بزرگ بزرگی بحضور شقاوت نشور شان تقدیم و پیشکش میکنم !

هاربر — آیا دو باره دیده شده اند ؟

— نی دگر دیده نشده اند ! اما کی میگذاریم تا آنها را پیدا نکرده انتقام ترا از آن ملعونان خائن نگیریم پس تو یکبار جور شوی بعد از ان کار آنهارا خواهیم اندیشید ؟ حالا مقصد جور شدن تست !

— پانقروف من هنوز بسیار ضعیفم .

— آهسته آهسته بقوت می آیی هاربر ! هیچ اندیشه مکن ! از در آمدن یك گله در سینهٔ مانند تو یك پهلوان دلاور چه میبراید ؟ اینگونه گله ها مانند یکباز بچه ایست .

ناخوشئی هاربر رفته رفته کسب خفت مینمود ، اگر دیگر نکس وعکس عملی بظهور نیاید اعادهٔ عافیت محقق است . اما اگر گله در داخل سینه میماند ، وعملیات جراحی لازم میآمد آیا حال مهاجران بچه منجر میشد ؟ ژده ئون گفت :

— هرگاه بیادم می آید که اگر گله در داخل میماند موهای بدنم راست می ایستد .

سیروس — هرگاه عملیات جراحیه لازم میآمد تردد نمیکردید نی موسیوسپیله ؟

— البته نمیکردم اما شکر خدارا که مجبوریت دست نداد !

اینستکه مهاجران بیچاره چنانچه تابحال بدیگر کارها مظهر عنایت ربانی گردیده اند

درینمسئله جراحت هاربر نیز توفیق رفیق شان گردید . اما هر بار اینچنین نخواهد بود . مهندس چنان حس میکند که تابحال هر چیز موافق آرزوی شان بعمل آمد . درجزیره معادن ونباتات وهرگونه حیوانات رافراوان یافتند وازهمهٔ آنها بخوب وجه استفاده کردند . حتی گاه گاه بدست همت یك معاون مجهول از ورطه های بزرگ بزرگی رهائی یافتند . اما اگر کار بهمینصورت دوام نورزد چسان خواهد شد ؟ بنابرین سیروس سمیت از عدم موفقیت وکامیابی خود بهراس افتاد . اگرچه کشتئی رهزنان دریائی بیکصورت بسیار غریبی غرق گردید اما شش نفر ازانها در جزیره برامده راحت وسعادت مهاجران را مختل ساخت . زیرادر مجادلهٔ اولی ضرر وزیان مهاجران از زیان اشقیا بیشتر بعمل آمد . آیرتون زنده غائب گردید ، هاربر بصورت مهلك مجروح شد . ازانها تنها یکنفر بدست سیروس سمیت تلف گردیده که به ایحساب اشقیا دردم حاضر غالب ومهاجران مغلوب شمرده میشوند . غرانیتهاوز ، وآغل هردودر زیر محاصره مانده ، قوت مهاجران نیز تقسیم یافته که درینوقت درمقابل پنجنفر اشقیای بیرحم خائن مسلح یکجا ، سه نفر دلشکستهٔ تنها باقی مانده اند . قوت خارق العادهٔ پنهانی که تابحال در هربار وهرجا عنایت ها ومعاونتهای علنی رسانیده دریندار می بینند که آنقوت نیز پس مانده است .

باوجود آنهم دوچار نومیدی نیستند ، بکمال جسارت ودلاوری درروی فلاکت ها ومصیبت های آمدنی مقاومت وپایداری کردنرا برخود گرفته اند .

باب نهم

فهرست

از ناب خبری نیست — تکلیف ژه ده ئون ویا نقروف قبول نمیشود — گردش ژه ده ئون — یکپارچهٔ قماش — یك مکتوب — درحال عزیمت مواصلت به منظرهٔ وسیعه .

مریض روز بروز بحال صحت در پیشرفتنست . آرزوی یگانهٔ مهاجران آنست که

هار بر بچابکی یکقدری قوت یابد تا بغرا نیتهاوز نقل داده شود . چرا که خانهٔ آغل اگرچه مکمل باشد ولی راحت واسباب لازمه که درغرانیتهاوز موجوداست هیچگاه در آغل میسر نمیشود . وهم اگر درغرانیتهاوز باشند همه یکجاو بسیار محفوظ و ازشر اعدادر امان میباشند .

از ناب هیچ خبرندارند . اما برای ناب پریشان بودن و بفکر افتادن هم چندان لزومی ندارد . زیرا ازنگی دلاور خود رادرغرانیتهاوز بکمال خوبی محافظه میتوانند دوباره توپ رابفرستادن غرانیتهاوز لازم ندیدند زیراسگ صادق را هدف گله خائنان نمودن هیچ معنانداره .

در ۲۹ ماه در حالتیکه هاربر بخواب بیهوشی بود درفقاد رباب چگونگی دفع مضرت اشقیای خائن بمذاکره آغاز نهادند . ژه ده ئون گفت :

— دوستان من ! درینوقت از آغل بغرانیتهاوز رفتن خود را هدف دانهٔ دنائت اشقیا کردنست . لهذااز ان صرف نظر کردن، ودرینوقت چه لازم بودنرابایداندیشه نمائیم .

پانقروف — من میگویم که از گلهٔ این خائنان پروا نباید کرد . هرگاه موسیوسیروس اذن بدهد من همین لحظه به برامدن حاضرم .

مهندس — یك آدم بایك آدم بخوبی، قابله میتواندلکن ماسه نفروآنها تجنفراند !

ژه ده ئون — من هم رای پانقروف راميپسندم اگر اذن مهندس ما باشد من و پانقروف مسلح شده وتوپ رابه پیش انداخته میبرائیم .

مهندس — هیچ جائز نیست . آیافکر نمیکنیدکه اشقیاچون بیرون برامدن شمارا از آغل به بیند میدانند که یك پسر مجروح و من درینجا مانده ام ها نلحظه بر آغل هجوم می آوردند .

پانقروف — حق بدست شماست اگر مابرائیم آغل رابیشبهه ضبط میکنند . ایکاش درغرانیتهاوز میبودیم .

مهندس — بلی اگر درغرانیتهاوز میبودیم زخمی خود را درپیش ناب گذاشته

خود ما میبرامدیم ، وجنگلرا گردش کرده بااین جانورهای مفترسه تجه میدادیم . حالا باید تاوقتیکه همهٔ ما یکجا از آغل براەده بتوانیم چارناچار صبر کردن لازمست .

سخنان مهندس خیلی معقول بود ، جواب اوداده نمیشد . ژه ده ئون گفت :

— ایکاش آیرتون هم باما بود . بیچاره آیرتون بازگشتنش بعالم حیات بسیار کوتاه بود .

یا نقروف — اگر مرده باشد همچنینست که شما میگوئید !

ژه ده ئون — چه ! مگر گمان داری که آیرتونرا نکشته اند ؟

یا نقروف — اگر از نکشتن آن فایدهٔ داشته باشند البته که نکشته اند !

ژه ده ئون — از ینسخنت چنان معلوم میشود نه گمان داری که آیرتون با رفقای قدیمهٔ خود دستیك کرده وظیفهٔ انسانیت ووفاشعار یرا فراموش کرده باشد ؟

یا نقروف — که میداند ؟

مهندس — فکر شما درینباب سراسر بخطاست یا نقروف ، اگر اینچنین بگویی مرا زیاده متألم خواهی نمود . بصداقت آیرتون من ضامنم .

ژه ده ئون — من هم ضامنم .

یا نقروف اعتراف قصور نموده ساکت شد . درینوقت ازموسم بهار دوماه گذشته است . درختان همه بگلهای رنکارنگ مزینست ، زمینها ، تپه ها ، دامنه ها همه گی بسبزه ها و گلها ورياحينها مزينست . بسيار مزر وعاتيكه برتپهٔ منظرهٔ وسیعه کشت شده است زمان درو آنها رسیده است . حالا نکه مهاجران بیچاره را کنده و پریشان محصور مانده اند .

یکچندبار ژه ده ئون تفنگ خودرا بدست گرفته وتوپرا درپیش انداخته اطراف آغلرا یك یك دوری اجرا کرد . هیچ یك علامت شبهه ناکی ندید . توپ نیز چون هیچ فریاد وهیجان ندارد چنان معلوم میشود که اشقیا بدیگرطرف جزیره رفته باشند .

در ۲۲ تشرین ثانی ژه ده ئون بازدرحالتیکه اطراف وجوانب آغلرا دورمیکرد دریکجایی رسید که توپ بنای هیجانرا گذاشت . باینطرف و آنطرف جهیدن گرفت وهرطرفرا بومیکشید . بعضی اشارتهای غریب وعجیبی اجرا مینمود .

ژه ده ئون حیوانرا بشوق و حرکت می آورد سبب هیجان او را فهمیدن میخواست خودش نیز درختهارا سپر گرفته و تفنگرا حاضر کرده پیش میرفت . اما از حرکات سك بودن آدم در آنجاها حس نمیشد چرا که اگر سگ آدم را حس میکرد البته که عوعوه و لولهٔ زیادی می انداخت .

بقدر نیم دقیقه گذشت . که در بن انناسگ یکی یکبار خودرا در میان بوته زاری انداخته و یکپارچه قماش کاغذی بدهن خود گرفته بیرون برامد . پارچه قماش از یك لباس بریده و پاره شدهٔ بود .

ژه ده ئون قماش مذکوررا گرفته به آغل آمد . و کیفیترا بمهندس بیان کرده قماش را باو نمود . مهندس قماش مذکوررا شناخت که از قماشهای ساخته گی خودشان است که برای آیرتون ساخته بودند . مهندس گفت :

— حالا هیچ شبهه نماند که اشقیابنا گهانی در آغل بر آیرتون هجوم نموده اند ، آیرتون نیز با آنها مقابله و مقاومت نموده است . اما آخر الامر مغلوب گردیده بدست آنها اسیر افتاده و بهر شش نفر آنرا بسته کرده بزور باخود برده اند حتی یکپارچه از لباس او در بوته ها ماند مانده است آیا بعد ازین دیگر شبهه برای خیانت نکردن آیرتون برایت باقی نماند یا نقروف ؟

— نی موسیو سیروس ! من از بسیار وقت از ان فکر خود فارغ و نادم گشتم ! اما ازین حادثه یکچیزی دیگری استدلال میشود !

— آیا چه ؟

— اینکه آیرتون در آغل کشته نشده است بلکه تابحال زنده است . اشقیا بلکه آیرتونرا شناخته اند که در اوستر الیا رئیس اشقیا تجوئیس است لهذا آنرا باخود بزور برده اند تاباخود رفیق سازند !

رفقا بر همین فکر قرار دادند. و به امید افتادند که اگر آیرتون زنده اسیر باشد البته یك چاره برای فرار خود خواهد یافت . و هم این اندیشه افکارها جران راسراسر

زیروزبر میداشت که اشقیا رغرا نیتها وزهجوم ببرند! گرچه بخودغرانیتهاوز ضرری رسانیده نتوانند ولی تپهٔ منظرهٔ وسیعه راسراسر خراب خواهندکرد . هاربر بسببی که محبوسیت رفقا را در آغل ناخوشی اوباعث شده دائما از جور بودن خودو رفتن بغرانیتهاوز بحث میراند ومیگویدکه :

— اززحمت راه بمن هیچ ضرری نمیرسد ، ومیدانم که اگر بغرانیتهاوز برویم . هوای دریابمن خیلی خوب ووموافق آید برخیزیدکه برویم . عرابهٔ که آیرتون باخود آورده بایك اوناغانیز البته در کارخواهد بود !

اما ژه ده ئون از بیم آنکه مبادازخم هاربر که نو بهم آمده است باز پس بازشود آرزوی هاربر رابالطبع رد میکرد .

امادر ین اثنا یك واقعهٔ ظهور یافت که رفتن بغرانیتهاوز برای مهاجران امر مجبوری گردید ، وازینرفتن نتیجهٔ خیلی پرالمی ظهور یافت :

۹ ماه کانون اول بودکه مهاجران در اوتاق ها ربر نشسته بودند ، و ازهر در و رهگذر سخن میراندند که ناگاه ولولهٔ شدتناك توپ راشنیدند .

سیروس ژه ده ئون ، پانقروف هرسه نفر تفنگهای خودرابرداشته بیرون دویدند توپ در پیش دیوار تخته یی بجهیدن وولوله کردن دوام دارد ، وازاوضاع وحرکاتش آثار فرحت وشادمانی بدیدار میگردد . وآثار قهر وغضب معلوم نمیشود . مهندس گفت :

— آیا کسی می آید ؟

— بلی !

— امادشمن نیست !

— بلکه نابست !

— یاآنکه آیرتون .

اینسخنان راهنوز تمام نکرده بودندکه یك وجودی ازپشت پردهٔ تخته یی برجهیده بدرون آغل بیفتاد . آیا که باشدکه به پسندید ؟

مگر مستری ژوپ نیاید ؟

حالا مسرت ، و شاد مانی توپ را تماشا کنید ! انچه خبرها انچه خوشامدها !

پانقروف بحیرت فریاد کشید که :

— ژوپ ! ژوپ !

ژه ده ئون — ناب فرستاده است !

مهندس — همه حال کاغد آورده است .

پانقروف بوزینه را پالیدن گرفت . در گردن میمون یك خریطه کك کوچکی آویزان بود . دردرون خریطه بدستخط ناب یك کاغذی موجود بود که اینچند کله بران نوشته شده بود .

« جمعه . ساعت ٦ . صبح . »

« اشقیا منظرهٔ وسیعه رااستیلاکردند »

(ناب)

سه رفیق از خواندن اینکلمات بسیار متأثر شده بی آنکه چیزی بگویند بروی همدیگر بحیرت نظر کردند و برخاسته بخانه درامدند . چه باید کرد ؟ هرگاه اشقیا در تپهٔ منظرهٔ وسیعه باشند هر چیزیرا محو شده باید دانست . هاربرچون بطرف رفقا نظر کرد دانستکه کارخرابی گرفته است . علی الخصوص که ژوپ راهم درمیان رفقا ندید بخوبی دانستکه در غرانیتهاوز فلاکتی ظهور نموده است . لهذا گفت :

— موسیو سیروس رفتن میخواهم . بزحمت راه تاب وتوان در خود می بینم .

ژه ده ئون در نزدیك نوجوان آمده ونبض وزخمش را معاینه کرده گفت :

— توکل بر خدا ! بسم الله برویم .

فکر کردند که هاربررا بچه ببرند . هرگاه زنبیل مانندیك چیزی بسازند وهاربررا دران انداخته بدو آدم بردارند البته بهتر وراحت تر خواهد بود اما چون باینصورت دو آدمشان بیکار و بی سلاح میماندند در اثنای هجوم اشقیا مقابله ومدافعه کردنشان محال میشود-

بنا برین قرار دادندکه چار ناچار هاربر را بایدباعرابهٔ که آرتون باخود آورده نقل بدهند .
اوناغا را آورده بعرابه به بستند علفهای نرم بسیار بسیاری درعرابه بریختند لحاف ونهالین ودیگر کالایی که دراوتاق آرتون موجود بودهمه رادرعرابه فرش کردند . هاربر را بافراشیکه بران افتاده بود به آرامی برداشته درعرابه گذاشتند .
هوا خیلی خوب وصافست . سیروس پرسیدکه :
— تفنگهاپر وحاضر است ؟
— بلی .
— توچگونهٔ هاربر ؟
— امین باشید موسیوسیروس ! انشاءالله درراه نخواهم مرد .
سیروس بازترددکرد . امرحرکت رانخواست کهبدهد . امادانستکه اگر تأخیر شود هاربر خیلی متأذی خواهد شد . لهذا بکمال حسرت وجسارت :
— مارش .
گفته حرکت نمود . دروازهٔ آغلرا باز کردند توپ ، وژوب به بیرون جهیدند . عرابه بآهسته گی بیرون نشد . دروازه را بسته براه روانه شدند .
پانقروف بیکدست طپانچهٔ شش میله وبیکدست لجام اوناغارا گرفته عرابه رامیکشید . سیروس وژه ده ئون دردوطرف عرابه تفنگهای خودرا حاضر گرفته پیش میرفتند .
توپ صداقت شعار ، وژوب وفا کردار پیش ازهمه دردوطرفهٔ راه تفتیش وتجسس کرده میروند اماهیچ علامت خوف وهیجان نشان نمیدهند . عرابه را خیلی آهسته میرانند درانثای راه هیچ اثری ازاشقیاپدیدار نشد . بقدردوساعت طی مسافه کرده بودند که دریاپدیدارشد وتپهٔ منظرهٔ وسیعه نیز نمایان گردید .
درین اثنا پانقروف عرابه را توقف داده بدهشت فریادبراوردکه :
— لعنت باد براشقیا !
اینرا گفته ودودکثیفی راکه ازتپهٔ منظرهٔ وسیعه میبرامد برفقا نشانداد .

مگر اشقیای خبیث چیری . و آسیاب بادی، ومرغانچه ها وسایر بناهائیکه بهزاران زحمت در بنقدر مدت مهاجران بنا نموده اند همه را آتش داده اند . درمیان دودهائ آدمی دیده میشدکه بکمال تلاش باینطرف و آنطرف میدوید . این آدم مگر ناب بود که برای خاموش کردن آتش سعی میورزند .

مهاجران ناب را آوازدادند . ناب شنیدبشتاخت بیامد . پلرا انداخته عرابه ومها جران داخل تپهٔ منظرهٔ وسیعه گردیدند .

مگر اشقیا بعدازانکه تپهٔ منظرهٔ وسیعه را خراب کرده اند پیش از نیمساعت بطرف جنگل فرار کرده دفع شده اند . ناب پرسید که :

— موسیو هاربر چسانست وکجاست ؟

ژه ده ئون به عرابه اشارت کرده خودش نیز بعرابه نزدیکشد .

مگر هاربر بیچاره بیهوش شده از خود درگذشته بود .

—< باب دهم >—

فهرست

هاربر رابغرا نیتهاوز نقل میدهند — ناب واقعات را نقل میکنند — گردش موسیوسیروس درمنظرهٔ وسیعه — خسارتهای مها جران بشدت مرض هاربر عاجز میمانند — پوست درخت بید — حمای بسیار مهلك — توپ بازولوله میکنند

مهاجران خسارتهای تپهٔ منظرهٔ وسیعه ، و تهلکهٔ بودن اشقیا درجزیره همه را فراموش کردند . چرا که حال هاربر خیلی خرابست . دراثنای نقل از آغل بغرا نیتهاوز بسبب حرکت عرابه البته که بعضی تبدلات داخلی درزخم هاربر بوقوع آمده که مرضش کسب شدت ورزیده . هنوز ژه ده ئون نمیداند که چه شده ولی او نیزمانند دیگر رفقا از وضع وهیئت هاربر دوچار نومیدی شده است .

رفقا ازچوبهاوشاخهائ زنبیلی ساخته نوجوانرابکمال آهسته گی واحتیاط دران

بخوابانیدند ، بعدازده دقیقه بدامنهٔ غرانیتهاوز رسیده بواسطهٔ ماشین نزول وصعود بالا رامدند ، بعد از کمتری هاربر را بر بسترش بخوابانیدند .

هرواسطه وعلاجی که بود صرف کردند تا آنکه هاربر بهوش آمده چشمهای خود راباز کرده توانست ، اگرچه بسوی رفقایش تبسم شیرین شکرانهٔ نمود ولی برسخن گفتن مقتدر نشد .

ژه ده ئون زخم راباز کرد ، چراکه به بیند که زخم مباداباز نشده باشد امادیدکه زخم بحال خود است هیچ آسیبی بآن نرسیده ، پس این حال ازچه پیش آمده است ؟

هاربربیك خواب بسیار بهیجان وحرارتناکی فرورفت ، ژه ده ئون وپانقروف در نزد بسترش به پاسبانی نشستند .

درین اثنا سیروس سمیت ووقوعاتیکه در آغل برانهاوارد آمده به ناب ، وناب نیز وقوعاتیکه درینجا برویش آمده به افندی خود حکایه میکنند ، ناب میگفت :

— یکشب پیش ازین درمرغانچه هابودم ، دیدم که اشقیادر کنار بیشه زارژاقا مار پدیدار شدند ، یکی از انها بر کنار نهرمرسی نزدیکشده بودکه من فرصت راغنیمت دانسته برو آتش کردم ، ولی چون تاریکی بود ندانستم که گله ام کارگرشدیانشد بعدازان بغرانیتهاوز آمده تحصن نمودم ، چونکه دانستم که قوت من باآنهامقابله نمیتواند و چون بقدر نوزده روز بودکه ازشماهم خبری نداشتم وموسیوهاربر رانیزمیدانستم که مجروحست ، ودرامدن اشقیارانیزدرتپه محقق دانستم لهذا مجبورشده بازوپ برای شما خبرفرستادم .

درینجا موسیوسیروس سخن ناب رابریده گفت :

— خوب کردی ناب اما اگر برای ماخبرنمیفرستادی وهاربر بدینحال نمیشدخوبتر میبوده .

والحاصل دروقت حاضر، موجودبودن اشقیادرجزیره برای مهاجران تهلکه عظیمی شمرده میشود ، وتاوجود خباثت آلود اینهاازمیدان برطرف نشود ممکن نیست که راحت وسعادت اولی خود رابیابند .

ژه ده ئون وپانقروف درنزدهاربرمانده ٬مهندس وناب بخوبی خودرامسلح کرده برای تفتیش به تپهٔ منظرهٔ وسیعه برامدند ٠

اشقیادر تپهٔ منظرهٔ وسیعه خسارتهای بیشماری بعمل آورده اندا کثربناهارا آتش زده اند کشتزارهارا پامال نموده اند ٬ولی تابحدشمینه هاوساحل پیشروی غرانیتهاوز فرونیامده اند ٠

سیروس سمیت تابساحل نهرمرسی وازانجابخندق غلیسرین هرطرف تپهٔ منظرهٔ وسیعه را گردید ازاشقیا کسیرا نیافت ٠ لهذا دانست که ازینطرفها بدیگرطرف دفع شده رفته اند ٠

مزروعات منظرهٔ وسیعه بتمامها پامال شده ٬ مرغانچه هاسرا سرسوخته مرغها ئیکه دران بودهمه گی باینطرف و آنطرف پریده اند ٬ و حالاگیان یکان پس بطرف آشیانهٔ خوددر آمدنست ٠ تخمهای نباتات نیزازهرنوع درپیش شان موجود استکه ازان سبب غم ندارند ٠

سیروس سمیت ازمشاهدهٔ این همه خسارات خیلی غضبناك وپرقهر گردیده بغرا نیتهاوزعودت نمود ٠ روزهائیکه بعدازین برمها جران میگذرد خیلی کدرانگیزوغم والم آمیزاست ٠ زیرا حال صحت هاربررفته رفته کسب وخامت میکنند ٠ ژه ده ئون از ظهورپافتن یك مرض مهلك شدیدی بسیاربه اندیشه افتاده است ٠

هاربررایك بیهوشی دایمی استیلا نمود ٠ حرارت تب روبزیادتی گرفت ٠ بینی و گوشهاودستهای هاربربتمامهازردگردید ٠ تب لرزهٔ بسیارشدیدی آمد ٬هاربرسراسر ازخوددرگذشت ٠ یك عرق آتشین بسیاری ازتمام وجودش ریختن گرفت ٠ این نوبت حمای شدیده تمام بقدرنجساعت دوام ورزید ٠ ژه ده ئون ازپیش بسترهاربر مریض هیچ جدانشد ٬ژه ده ئون دانستکه اگرحمابه همینصورت یکچندنوبت اجرای دورکندهاربرهلاك خواهدشد ٬لهذا بهمه حال یك علاجی که دافع حماباشد ضرور است اما ازکجا باید پیدا کرد ؟ ژه ده ئون مهندس را گفت :

— برای هاربر به دوائیکه دافع حما [۱] باشد احتیاج کلی پیداشده .

— اما خودت میدانیکه نه کنین داریم و نه کبریتیت کنین و بجز این اجزا دگر چیزی دافع حما نیست .

— البته که همچنینست . اما در کنار تالاب درختهای بید بسیار است . پوست درخت مذکور نیز گاه گاهی جای کنین را میگیرد اگر چه بدرجهٔ کنین مؤثر نیست ولی باز هم بجز آن دگر چارهٔ نداریم .

— چون چنینست همان رفته جمع نمائیم .

اینرا گفته سیروس سمیت خود رفته پوست درخت بیدرا بیاورد ، و آنرا خشك و میده کردند . آنشب به هاربر از آن بنوشانیدند .

اگرچه تا یکدرجه فایده کرد . ولی ژه ده ئون دیدکه بسبب شدت حما جگر سیاه نیز رو به آماس مینهد ، و اگر علاج مؤثر دافع حما بدست نیاید اختلال رئه وی دماغ نیز سرایت کرده هاربررا دفعتهً ره سپار عدم خواهد کرد . در ۱۷ کانون اول نوبت دوم حما ظهور نمود . درین نوبت خیلی شدت ورزید . نوجوان بیچاره با ندرجه شدت و ضجرت بلرزه افتاد که تمام وجودش مانند چوب نیمسوختهٔ سیاه شد ، گویا برای رهانیدن جان خودرا از پنجهٔ ممات گاه بطرف پانقروف و گاه بسوی ژه ده ئون بحسرت نومیدانهٔ در عالم بیخودی دستهای خودرا دراز میکنند . پانقروف گاه جامه های خودرا چاك میزند و گاه سر خودرا بدیوار میزند ، ناله ها میکنند فغانها میکشد .

این نوبت تمام هشت ساعت دوام درزید . اما شب بداندرجه بغم والم برمها جران گذر نمود که به تصور نمیگنجد . ژه ده ئون گفت :

— این نوبت هم گذشت اگر پیش از آمدن نوبت سوم کنین نرسد ، وباو خورانیده نشود هلاك هاربر مقرر است .

— پس امید از حیات هاربر باید برداریم . چراکه پس فردا دور نوبت حماست اگر فردا پیش از شام کنین باو داده نشود میمیرد ، وچون کنین هم وجود ندارد هاربر را نیز

(۱) حما بمعنی تب بسیار سخت که به آخر درجه باشد .

هلاك باید شمرد ! وا اسفا ! هزارا اسفا !

هاربر ، دراثنای نوبت آنقدر سخنان دلسوزانهٔ جگرخراشانهٔ رقت‌انگیزی درعالم بیخودی وبیهوشی بطور هزیان گفتن گرفت که دل وجگر رفقارا پاره پاره نمود . هاربر گاه باوالده‌وهمشیرهٔ خودراز دل میکند، گاه بااشقیا مجادله ومحاربه میورزد ، گاه حامی پنهانیرا فریاد میکند . گاه ازمهندس ویا نقروف حق بهلی میطلبد . یکچندبار چنان حالتی برنوجوان آمد که رفقا گمان کردند که تسلیم روح میکند .

شب شد . امشب آخرین شب هاربراست . رفقا ماتم نوجوان جوانمرگ رااز حالا گرفته اند چراکه فردا شب نوبت آخرین حتماووداع آخرین هاربر است .

دراثنای شب هاربر بسیار هزیان گفت . جگرسیاهش زیادهتر آماسید ، دردماغش اختلال کلی پیداشد هیچکس را نمیشناخت . !

رفقا همه گی دراوتاق هاربر گرد آمده بودند . دردالان ودیگر اوتاقها هیچکسی نمانده بودچراکه رفقاوداع آخرین خودرابا هاربرجوانمرگ ایفا کردن میخواستند برای آمدن نوبت سوم وهلاك شدن هاربر هجده ساعت دیگرباقی مانده است .

درین اثنا توپ بیکصورت بسیار عجیبی بولوله آغاز نهاد ، ولی از دروازهٔ اوتاق هاربر که به بسیار حسرت بر آستان افتاده ، و پوزخودرابردودستهای خودگذاشته وچشم های خودرابسوی بسترخوابگاه هاربر بیکوضع عجیبی دوخته بودحرکت نکرد، وتنها سرخودرا بطرف آسمان بالاکرده عوعوهٔ ناله آمیزی اجرانمود .

رفقا بسبب غم والمی که داشتند به این وضعیت وصدای سگ التفات نکردند .

صبح نزدیك شد . نبض هاربر دقیقه بدقیقه اجرای حرکات شدیده مینمود . بیتابی واضطرابش بدرجهٔ بودکه خودراچند بارازسرتخت به پایان میخواست بیندازد ولی ژه ده ئون اورامحکم میگرفت .

پانقروف ازشدت غم والم درین اثنااز اوتاق هاربربیرون برامد ، ودراوتاق خود آمده خواست که بی قید و آزادناله وفغان برکشد . چراکه درپیش هاربر بضبط نفس

کردن مجبور بود . درین اثنا شعاع آفتاب جهانتاب از پنجرهٔ اوتاق پانقروف داخلشده اوتاق را منور ساخته بود . پانقروف چشمش بناگاه برمیز افتاده بی اختیار یکصدای فرحت ومسرت بلندی براورد که ژه ده ئون ، ومهندس متحیرانه به اوتاق پانقروف دویده آمدند . پانقروف یك قوطی کوچکی که برمیز افتاده بود به اشارت رفقا نشانداد . این قطی دراز شکل وخیلی خوشنمایك قطی بود . که برسر آن اینکلمه خوانده میشد .

« کبریتیت کنین »

باب یازدهم

فهرست

حال نقاهت هاربر — پالیدن جزیره — حاضری سفر جزیره — روزاول ودوم — اثر قدم — رسیدن به شبه جزیرهٔ مار .

ژه ده ئون قطی رابرداشته دیدکه بوزن دوصد گندم کنین دران موجوداست ژه ده ئون نوك زبان خودرا بغبار سفید مذکور زده دیدکه کنین بسیار اعلاست . کنین را باید بلا فوت شدن وقت به هاربر بخورانند . ژه ده ئون گفت یکقدری قهوه بجوشانید . تاب بعد ازچند دقیقه قهوه را پخته بیاورد . ژه ده ئون بمیان قهوه بقدر هجده گندم کنین انداخته وبه هاربر بنوشانید .

دوا بوقت بسیار مناسبی رسید . زیرا نوبت حتمًا رسیده بود وامیداست که بواسطهٔ این دافع حتمًا دگر عودت ننماید .

اینرا هم بگوئیم که ازقوهٔ خارق العادهٔ حامی پنهان که چند وقت هیچ اثری ازان پیدا نبود بازدرچنین وقت بسیار مهم ونازکی مددرسیدن مهاجران رابازغرقهٔ دریای مسرت ، وغوطه خوار گرداب حیرت نمود .

هاربر بعد ازچند ساعت ازحالت مدهشی که دران گرفتار بود سکونت پیدا کرده وبیك خواب استراحتی فرورفت . رفقا فرصت یافته درباب واقعهٔ ناگه ظهور مذاکره



بانقروف بك قطئی كوچكی

و گفتگو آغاز نهادند . مهندس گفت :

— لطف و کرمکاری شخص مجهول در حق ما مانند آفتاب ظاهر و نمایان گردید .

— امادر شب بغرا نیتهاوز چسان درامده توانسته است ؟

— این مسئله حقیقتاً بسیار غریبست !

— بواقعیکه مسئله ایست معما که حل آنرا بغیر خود حامی پنهان ما دگر کس نتواند .

آنروز تا بشام در هر سه ساعت یکبار به هاربر کنین نوشانیدند . فردا که نوبت حمّا بودنی آنکه آثار حمّا در هاربر مشاهده شود بگذشت . اگرچه هاربر بحالت بیهوشی بود ولی این بیهوشیش از شدت حمائی بلکه از ضعف و بیقوتی بود . بعد از ده روز هاربر بحال نقاهت یعنی ضعف و ناتوانی بعداز مرض درامد . ضعف و ناتوانیش بسیار است . مرض دوباره عود نمود . پانقروف بشخصی میماند که از یك گرداب عمیق فلاکت رهائی یافته باشد . مسرتش بدرجه ایست که بغیرا زرقص و جهیدن دگر چیزی کار نمیداند گاه زه ده نون و گاه مهندس و گاه ناب را در بغل گرفته میفشارد . پانقروف مخبر را بعد ازین « داکترسیپله » خطاب کردن گرفت . لکن اصل مقصد آنست که داکتر حقیقی را بپیدا باید کرد .

ماه کانون ثانی نیز داخل شد که بد خول اینماه سنه ١٨٦٨ نیز ابتدا نمود . سنهٔ هزار و هشتصد و شصت وهشت با یکروزی بسیار خوشهوا و با آفتابی آغاز کرد . هاربر خود را خوب جمکرده است . بر بستر خود که در پیش پنجره افتاده است هوای رو حفزائیکه از طرف دریامی آید حیات تازهٔ باو میبخشد . ناب نیز در خصوص پختن طعام های رنگارنگ مقوی همهٔ صنعتهای خود را صرف مینماید .

درین ایام اشقیا در اطراف غرانیتهاوز هیچ دیده نشده اند . از آیرتون نیز هیچ اثری و خبری معلوم نشد در اثنای ماه کانون ثانی کارهای لازمی تپهٔ منظرهٔ وسیعه دیده شد . زمینهای کشتزار سر از نو شدیار شده زراعت گردید . برای ساختن آئینه ها بنابر رأی مهندس صبر کردند . چرا که تادفع مضرت اشقیا نشود از ساختن آئینه فایده

نیست . حالا از همه لازمتر آنست که با اشقیا کار را یکطرفه باید کرد .

بعد از ۱۵ ماه کانون ثانی مریض از بستر ناخوشی برپا خواسته توانست . در روز اول بقدریك ، روز دوم دو ساعت گردش نموده هاربر بسبب جوانی و نشو و نمای حرارت غریزی روز بروز بصحت و عافیت پشمیرود . در آخرهای ماه هاربر بشانهٔ پانقروف تکیه زده بر ریگهای ساحل غرانیتها وزبقدم زدن مقتدر گردید سیروس سمیت از نحال هاربر امیدوار گردیده قرار داد که دریا نزدهم ماه شباط که مهتاب هم در شعشعه فشا نیست برای پالیدن وجستجو حرکت کنند .

بنای تدارکات وحاضری دیدن سفر خود را نهادند وحاضری سفریهٔ خود را برای سفر بسیار دور ودرازی تدارك کردند . چرا که این بار چنان عزم نموده اندکه تا بمقصد خود نرسند پس نگردند . مقصد شان نیز دو چیز است : یکی به اشقیا کار را یکطرفه کردن ، دیگر حامی مجهول راو آیرتون را پیدا کردنست .

در چاردهم ماه شباط همه حاضری وتدارکات سفریه دیده شد . همهٔ مهاجران حتی توپ وژوب نیز برای سفر حاضر شدند . برای هاربر درعرابه جای ساختند . ماشین صعود ونزول رانیز برداشتند تاهیچ راه بالا برامدن برای هیچکس نماند . زینهٔ ریسمانیرا دو چنگلی برسر آن بندکردهٔ با خود برداشتند که دروقت آمدن بواسطهٔ آن بالا برایند .

هوا بسیار لطیف وصاف بود . مهندس امر حرکت راداده عرابهٔ که بدو اوناغا های قوی وتوانابسته شده بود وهاربر بکمال راحت دران نشسته بود براه افتاد ناب جلوهای عرابه را گرفته بود، سیروس وژه دهئون وپانقروف به پیش افتادند . توپ بکمال مسرت گاه بسوی چپ راه گاه بسوی راست راه بوی کشیده و هوشیاری کرده میدود . درینسفر برراهی باید بروندکه پیش ازان برانراه نرفته باشند . وچون پیش ازین از کانهٔ واشینغتون تابدماغهٔ مار را گردش کرده اند درین بار از وسط جنگل فاروست بطرف دست راست نهر مرسی گردش راقرار دادند .

عرابه اولا از پل نهر مرسی گذشته تا یکجایی بر سرك حوضهٔ بالون براه رفت . و بعداز ان سرك را ترك كرده راه جنگلرا پیش گرفتند . در ختهای جنگل تایکچند فرسخ یکدیکه بود که از ان رو عرابه بسهولت پیشمیرفت . در جنگل درختهای گوناگون و مرغهای بوقلمون بسیار دیده میشد سیروس سمیت گفت :

— اینجوانانرا از پیش زیاده تر ترسان میبینم گمان میبرم که پیش ازکم وقت اشقیا از ینجا گذشته باشند البته آثار قدمشانرا خواهیم یافت .

بحقیقت که پیشتر در ینجا و آنجادرختهای زده شده وجا های آتش درداده ، و آثار های قدم دیده شد . اما هیچ علامتی که در یکجا بسیار نشسته باشند معلوم نمیشد بلکه در هر رهگذری گذشته اند .

سیروس سمیت رفقارا از شکار کردن منع کرد چرا که بلندشدن صدای تفنگ را موافق نیافت . بعداز پیشین بقدر شش میل از غرانیتهاوزدور شده بودند که راه کسب مشکلات نمود درختهاهم پیوسته گی پیدا کرد بعضی جرها و چقوریها هم پیداشد که درختهارا زدن وبر جرها چوبهارا انداختن وپلهای سردستی ساختن وچقوریهارا برابر کردن لازم می آمد . سیروس درهرجا که برای کار کردن ایستاده میشد دراول امر سگ و بوزینه را برای تجسس باطراف میفرستادهرگاه آنها ولوله و آثار هیجان نمیکردند بعدازان بکار آغاز میکردند .

آنروز راتابشام راه زده بقدر نه میل مسافه راقطع کرده درکنار یك جوی که از نهر مرسی جدا شده بود اوتراق نمودند که تابحال اینجوی واینجاهارا نیز ندیده اند .

بکمال اشتهاانان خوردند چرا که بسبب مانده گی بسیار گرسنه شده اند هرگاه تنها از حیوانات وحشیهٔ درنده میترسیدندبر اطراف خود آتش درداده از تعرض وهجوم آنهاخودرا به امان میداشتند ، ولی چون آتش افروختن دیگردرندهگان یعنی اشقیا را جلب ودعوت مینماید ازان رو در تاریکی ماندنرا مرحج دانستند .

تابصبح به نوبت پاسبانی کردند . وچون شبهاهم کوتاه بود شب بزودی وبیعارضه

گذشت . گاه گاه صدای ژاغارها، وبوزینه‌ها ودیگر حیوانات سکون وسکونت را اخلال مینمود . اینرا نیز بگوئیم که صداهای بوزینه ها مسترژوپ را خیلی متأثر میگردانید .

روز دیگر بکمال مشکلات باز براه خود دوام ورزیدند بقدر سه میل مسافه قطع کرده بودند که باز به آثار قدم اشقیا برخوردند . حتی در پیش خاکستر آتش که در یکجایی افروخته بودند بسیار اثرهای قدم دیده میشد که رفقا این اثرها را بکمال دقت معاینه کرده قیاس آنرا گرفتند . دیدند که قدم نجفراست . از ششمین که آیرتون باشد اثری معلوم نیست . هاربرگفت:

— معلوم شد که آیرتون با آنها نیست .

پانقروف — بلی نیست ! معلوم میشود که بیچاره را کشته اند . آه ! آیاملجأ ومأوای اشقیارا پیدا نخواهیم کردتا رفته در انجا جگرهای شانرا پاره پاره نمائیم .

ژه ده ئون — ازین گردشهای شان چنان معلوم میشود که تاوقت فرصت یافتن بر ما، وصاحب شدن برجزیره وقت خودرا میگذرانند .

پانقروف ازینسخن بقهر وحدت فوق الحد آمده وچشمهایش بیرون برامده گفت:

— چه گفتید ؟ صاحب جزیره شوند ؟ این گلهٔ که درتفنگ منست آیامیدانید که از کجاست ؟

— نی ، پانقروف !

— این همان گله ایست که ازسینهٔ هاربربرامده وبرزمین افتاده است . امین باشید که تا این گله راازجگرگاه آنها نگذرانم جزیره رامالك نخواهند شد ؟

امروز نیز تابشام راه زدند وبسبب تاب وپیچ راه وتسویه کردن، ودرخت زدن خیلی زحمت کشیدند . شب رادرشبه جزیرهٔ مارنقرازشب سابق گذرانیده فردا صبح زودی بحرکت افتادند وبعد ازسه ساعت قطع مسافه بدماغهٔ مارواصل گردیدند وبدنحساب به نقطهٔ منتهای جزیره واصل شده اند امانه ازاشقیاونه ازحامی پنهان هیچ اثری نیافتند .

باب دوازدهم

فهرست

تفتیش درشبه جزیرهٔ مار — اوتراق درحوضهٔ شلاله — شش میل دورتراز آغل — کشفیات پانقروف وژه ده ئون — عودت کردن — مارش — دروازهٔ باز — پنجره روشن — درضیای قرچه ها دیده میشود ·

روز دیگررا بدوروتفتیش از شبه جزیرهٔ مار تا بحوضهٔ آبشار حصر نمودند · هر طرف این جنگلی که شبه جزیره را تشکیل داده ، وعرض آن بقدرسه چهارمیل می آید دوروتفتیش کردند · دراشجاردرختان ازهرطرف جزیره زیاده تربلند میباشدکه قوهٔ انباتیهٔ این زمین رااثبات میکنند انسان چوندرینجا باشد چنان گمان میبردکه در جنگلهای افریقاویا امریکای وسطی آمده باشد ·

والحاصل هرا نقدرکه بکمال دقت پالیدند هیچ چیزی نیافتند · حتی درساحل غربی اثرقدم وجای آتش درداده گی نیزندیدند که ازین یك معلوم شدکه اشقیا درینطرف هانیامده اند · سیروس گفت :

— ازین یك متحیرشدن لازم نیست ، زیرا اشقیابجزیره ازدماغهٔ بیصاحب داخل شده اند ، وبعد ازانکه ازجبه زارتادورن گذشته اند برهمین راهیکه ما آمدیم پیش شده اند ، اما چون بساحل رسیده اند دانسته اندکه درینطرفها آرامگاه وپنا جاهی نخواهند یافت لهذابطرف کوه فرانقلن رفته آغلرایافته اند ·

پانقروف — بلکه حالا نیزدرانجا خواهند بود !

ژه ده ئون — من گمان میبرم که دوباره به آغل تحصن نخواهندکرد · البته درکوه فرانقلن کدام مغاره یاشمینهٔ پیدا کرده آنجارا ملجأ خود قرارداده اند ·

پانقروف — راه براه به آغل برویم · اینکاررا یکطرفه کنیم بیهوده وقت خودرا ضایع کردیم !

سیروس — نی یا نقروف! ما تنها یك مقصد نداریم بلکه دو مقصد داریم که یکی سرشکنی اشقیاست ، و یکی یافتن حامی پنهان ماست که او را یافته عرض شکران و ثنا گوئی خود را باو ادا کنیم . لهذا هرطرف را بخوبی باید بپائیم .

پانقروف — خوب اما من بخوبی میدانم که آن حامی را تا خود او نخواهد ما پیدا کرده نخواهیم توانست .

بواقعیکه اینسخن پانقروف خیلی درستست . البته که محل اقامتگاه شخص پنهان مانند خود او و کارهای او اسرارانگیز خواهد بود .

امشب عرابه شان در آخر نهر آبشار یعنی بجائیکه از ساحل بسیار بلند آب نهر مذکور آبشار بسیار بلند و عجیبی تشکیل داده بدریاه میریزد توقف نمود . بقرار شبهای گذشته محل اوتراق را ترتیب ، و بعداز صرف طعام بنوبت پاسبانی کرده استراحت نمودند . هاربرت تماما کسب صحت و عافیت کرده قوت قدیم خود را پس مالك گردیده است نوجوان از بن گشت و گذار خیلی فایده برداشته حالا بعرابه سوار هم نمیشود ، از همه رفقا پیشتر براه میرود .

فردا مهاجران از یکجای که نهر هموارى و پهنی پیدا کرده بود گذر کرده راه دامنهٔ کوه فرانقلن را پیش گرفتند . مهندس در سطح مائل کوه مذکور هر گوشه و کنار را بکمال دقت تفتیش کرده به احتیاط تمام بسوی آغل پیشمیرفت که اگر اشقیا در آغل موجود باشند آنهارا بزور از انجا براورده محاربهٔ قطعی با آنها اجرا کنند و اگر در آغل نبا شند در انجا اقامت گزین گردیده به اجرای تفتیشات و حرکات خود آغاز میکنند .

این قرار به اتفاق آراقبول گردید زیرا همه گی میخواهند که صاحب یگانهٔ جزیره شوند . بناءً علیه مهاجران بکمال دقت و احتیاط پیش میشدند توپ و ژوپ هر طرف را معاینه و تفتیش کرده به افندیان خود رهنمائی میکردند . هیچ علامتی از گذشتن اشقیا به این نزدیکیها از نجا ها معلوم نمیشد .

نزدیك شام بود که مهاجران بقدر ششصد قدم از دیوار تخته ئی آغل دور بودند در اینجا

توقف نمودند پیش از ین راه رادرختان سراسر پوشیده داشته بود . حالابودن و نبودن اشقیارا دانستن ، وقوف بردیدن وکشف کردن آغلیست . اما اگر حالا بسوی آغل روانه شوند هدف گلهٔ خائنان شدن از محققاتست . لهذا بالطبع منتظر شب بایدشد .

سه ساعت گذشت ، پرده ظلمت شب برکائنات کشیده شد ، درهرطرف سکوت و سکونت حکمفرماست . اگر یك شاخ درخت حرکت کند درحال شنیده میشد . توپ نیزافتاده و سرخود رابردستهای خود نهاده هیچ آثار هیجان نشان نمیدهد .

پانقروف وژه ده ئون رسیدن زمان کشف وتفتیش رابه مهندس اخبار کرد . مهندس ، وهاربرو ناب حتی بوزینه وسگ نیزدرها نجاماندند . زیرادراثنای تفتیش صداوصوت نباید بود . سیروس گفت :

— بی احتیاطانه حرکت نکنید . زیرا برای ضبط کردن آغل نی بلکه برای کشف وتفتیش کردن میروید .

هردورفیق روانه شدند . بسبب سایهٔ درختان وتاریکی شب بقدرسی چهل قدم بیشتردیده نمیشد . هرگاه ادنایك صدائی میشنیدند توقف ورزیده هرطرف رامعاینه میکردند . وبازبه بسیار احتیاط پیش میشدند وازهمدیگر جداجدا میرفتند . ولحظه بلحظه منتظرصدای یك تفنگ هستند . بعد ازنجد قیقه هردورفیق به آخردرختان واول چمزاریکه آغل بران بنا یافته واصل گردیدند که ازانجا تابه دیوارتخته یی آغل مسافهٔ بسیارکمی باقی مانده است بقدرسی قدم بیشتر دروازهٔ آغل مشاهده میشود که بسته است . اینمسافه راا گرمنطقهٔ مهلکه بگوئیم جادارد چرا اگردرپشت دیوارتخته یی یك کسی پنهان باشد ودرینمنطقه کسی را نشـان کرده گله بیندازد درحال برخاك هلاکش میغلطاند .

ژه ده ئون وپانقروف اگرچه که بیدل وترسنده نیستند ولی اگربی احتیاطی کرده خودرا بهلاکت اندازند سبب محودیگررفقاوازدست دادن جزیره میشوندلهذا توقف رادرینجاضروری دیدند . اماپانقروف خیلی غضبناك وپرحدت گردیده خواست

که بر دروازهٔ آغل هجوم نماید . اماژه ده ئون مانع آمده گفت :

— یکچند دقیقهٔ دیگر صبر کن تا تاریکی شب بخوبی فرایدودشمنان هم بخواب روند آنوقت کار خودرا بخوبی خواهیم دید .

ژه ده ئون وپا نقروف یکمدتی درانجا توقف نموده آغلرا هیچ از نظر دقت وملاحظه دور نگرفتند . آغل بتمامها خالی مینماید . هرگاه اشقیادرا نجاباشند البته یکی ازانها درپیش دروازه بپاسبانی نشسته خواهند بود .

ژه ده ئون دست پا نقروف رافشرده اشارت رفتن رابداد . چاقماقهای تفنگهای خودرابالا کرده پیشرفتن گرفتند . بی واقعه وحادثه درپیش دروازه رسیدند پا نقروف دروازه را تیله داده بسته یافت . وهم دیدکه ازینطرف نی بلکه ازدرون بسته است . پس معلوم شدکه اشقیادر آغل هستند چرا که دروازه راازدرون محکم بسته اند .

ژه ده ئون وپا نقروف گوش دادند . در آغل هیچ صوت وصدایی نیست . حتی گوسفندان وبزان نیزبخوابرفته سکوت وسکونترا اخلال نمی کنند . دورفیق چون هیچ صدایی وندایی نشنیدند ازدیواربالابرامده به آغل داخل‌شدنرا آرزوکردندکه اینکار برأی وفکر مهندس سراسرمغایر است . لهذاژه ده ئون این فکررارد کرده وگفت :

— نی برادر . برای درامدن به آغل همهٔ ما یکجاباید باشیم . حالا اینقدردانستیم که تابدینجا بلاعارضه آمده میشود . پاسبان ونگهبان نیست .

پا نقروف نیزفکرژه ده ئون راقبول کرده اصرارنکرد . عودت راتصمیم نمودند پیش مهندس آمده کشفیات خودرافهمانیدند . مهندس بعدازفکرکردن بسیار گفت که :

— من میگویم که اشقیاهادر آغل نیستند !

پا نقروف — وقتیکه در آغل درائیم آنراهم خواهیم دانست !

— چون چنینست برویم .

— آیاعرابه بماند ؟

— نی اسباب ولوازمات ماهمه درانست . بایدباخودببریم . هم دروقت‌لزوم برای

ماسیرهم میشود .

-- مارش !

عرابه‌از میان درختان برامد . بی‌صدا بطرف پردهٔ تخته پی روانه شدند . ظلمت شب خیلی کثیف بود . ژوپ بنابرامرافندی خود ازپس عرابه میآید . ناب نیز سگ را گرفته ازپیشرفتن وصدا کردن منع میکرد .

بعدازکمی عرابه درپیش دیوارتخته‌ئی آغل به ایستاد ناب لجام عرابه را گرفته درانجا بماند . چهار نفر رفیق بسوی دروازه پیش شدند . مقصدشان دانستن محکم بودن یانبودن دروازه وباز کردن آن بود .

حالا نکه یك پلهٔ دروازه باز بود . مهندس به ژه ده ئون ویانقروف روی خودرا گردانیده گفت :

خوب شماچه گفته بودید ؟

ژه ده ئون ویانقروف دوچاروله وحیرت شدند یانقروف گفت :

— همچنین که درژه ده ئون بودن ویانقروف بودن‌ما هیچ شبههٔ نیست دربسته بودن این دروازه نیزپیش از کمی هیچ شك وشبههٔ نمیباشد !

ژه ده ئون — بحق‌سوگنداست که من خوب دیدم که ازداخل محکم بسته بود .

مهاجران ازینکار به ترددافتادند . آیا اشقیاوقتیکه ژه ده ئون ویانقروف آمده بودند درآغل بودند وپس ازان برامده رفته اند ؟ یا آنکه یکی ازانها بیرون برامده؟ و یایك دام احتیالی ترتیب داده اند ؟

درین اثناهاربرکه یکچندقدم پیشتررفته بودیکی یکبارپس گردیده دست مهندس را گرفته گفت :

— درخانه روشنی معلوم میشود !

هرپنجنفررفیق به آغل درامدند . دیدندکه بحقیقت ازپنجرهٔ خانه‌یك ضیای خفیف چراغی پدیداراست سیروس سمیت گفت :

— اشقیاازآمدن مابیخبر درخانه نشسته اندفرصت بسیار خوبیست! بسم‌الله! یورش.

مهاجران پیش راندند. تفنگهای خودرا حاضر گرفته بودند. بکمال احتیاط و آرامی تابه پیش خانه رسیدند ازدرون خانه هیچ حرکت وصدایی حس نمیشود. سیروس سمیت ازنجره بدرون خانه نظر انداخته دیدکه برمیز یك فانوسی میسوزد. در پیش میز یك بستری افتاده است بربستریك آدمی بخوابست!!

مهندس دفعتهٔ خودرا پس کشیده بصدای لرزان وپرهیجانی آهسته گفت:

— آیرتون!

اینرا گفته ودروازهٔ خانه را بازکرده درامد. رفقا نیز ازپی او درامدند. بغیر از آیرتون که بربستر افتاده دگرهیچ کسی درخانه نیست!

آیرتون دریك خواب بیهوشی مانندی افتاده است ازوضع و سیما یش چنان معلوم میشودکه بسیاردرد والم کشیده است. دربازوها، وبند های دست، وبند های پایش آثار زخمهای بستن ریسمان پدیداراست. سیروس سمیت بربستر آیرتون خمشده ازبازوی آیرتون بگرفت وبشدت جنبانیده گفت:

— آیرتون!

بیچاره آدم چشم خودرا بازکرد، وبیکنظرحیرتی بسوی مهاجران نظرکرده به صدای بسیار ضعیفی گفت:

— این شمائید! شما! آه.

— بلی مائیم آیرتون!

— من درکجا هستم؟

— درآغل.

— خبیثها کجا هستند؟

— اینجا نیستند نمیدانیم!

— امابرخودهوش کنید. هرجا که باشند حالا پیداخواهند شد!

اینرا گفته باز چشمهایش از ناتوانی بهم آمد و بر بستر بیفتاد . مهندس گفت :

— دوستان ! فرصت نیست چابکی کنیم ، بلکه ملعونها باز هجوم بیارند عرابه را بدرون بیارید دروازه هارا بخوبی ببندید . همهٔ ما درینجا جمع شویم .

ژه ده ئون ، پانقروف ، ناب برای اجرا کردن امر او رفتند . هاربر با مهندس در اوتاق پیش آیرتون بماند .

سه رفیق از دروازهٔ آغل برامدند عرابه را بر جای خود دیدند . توپ صداهای خفك درونی میبراورد بوزینه نیز خرخر آهسته میداشت .

مهندس وهاربر از اوتاق برامده تفنگهای خودرا حاضر و آماده گرفتند . ودر وازهٔ دیگر آغلرا که بطرف کوهست در زیر نظر دقت و معانیه گرفتند . چرا که اگر اشقیا ازانراه هجوم آوردند مهاجران را سراسر محو میسازند .

درین اثنا کرهٔ قمر طلوع کرد هرطرف ضیادار گردید هرطرف آغل ، وجوی آب پدیدار گردید . مهندس داخل شدن عرابه ورفقا را هم دید ، صدای بسته کردن دروازه را نیز شنید . توپ بمجردیکه در آغل درامد ریسمان خود را از دست ناب بر کنده عوعوه زنان وولوله کنان بتاخت بجهت دست راست خانه بدویدن آغاز نهاد . سیروس سمیت گفت :

— رفیقان من ! بدقت نشان بگیرید که تهلکه در انطرفست .

مهاجران تفنگهارا برو گرفته به احتیاط در پی سگ روانه شدند . ژوپ نیز در پی توپ دویده صداهای غریبی کشیده ن گرفت .

مهاجران تا بزیر درختان کوچکی که بر کنار جوی آب بود رسیدند درانجا چه می بینند ؟ می بینند که پنج جسد بر سر سبزه زار بوضعیتهای مختلف دراز دراز افتاده اند . این پنج جسد لاشه های پنجنفر اشقیائیست که پیش ازین به چهار ماه از کشتی سپیدی رهزن بجزیرهٔ لینقولن برامده بودند .

باب سیزدهم

فهرست

آیاچه شد ؟ مهاجران بحیرت افتادندکه آیا اشقیارا که هلاك کرد ؟ آیا آیرتون بر تلف کردن آنها موفق شد ؟ این گمان صحیح نیست زیرا آیرتون یك آن اول ازورود آنها بخوف بود برای دانستن حقیقت اینمسئله بهوش آمدن و جورشدن آیرتون را باید انتظار کشید .

مهاجران بحالت بسیارحیرت وهیجان شب رادراوتاق آیرتون گذرانیدند و مداوات لازمی آیرتون کوشیدند فردا آیرتون بخود آمد . ازدیدن رفقا که بعد ازجدائی یکصد وچهار روزباز بهم رسیده اند یك فرحت ومسرت بی اندازهٔ برای آیرتون ومهاجران حاصل گردید . آیرتون بیکچند کلهٔ سرگذشت خود رابیان نمود .

آیرتون بعدازانکه ازرفقاوداعکرده به آغل آمده است حیوانات راجابجا کرده یك قهوهٔ نوشیده بخوارفته است . اشقیا بیخبرانه بروهجوم آورده اورا گرفتار کرده اند ، ودستهاوپاهایش رابا ریسمان هامحکم بسته کشان کشان باخودبرده اند ، ودردامنهٔ کوه فرانقلن دریك مغارهٔ بسیارتنگ وتاریکی که برای خود منزل ومأواتخاذ کرده بودند دریك گوشه انداخته اند .

اشقیا دراول امراسیرخود راکشتن خواسته اند ولی یکی ازانها اوراشناخته از کشتن اوفارغ شده اندودرزیرشکنجه وعذاب اورا گرفته باخودشریك کردن خواسته اند . ولی آیرتون به سب وشتم آنهارا جواب رد داده است .

باینصورت چهارماه تمام بیچاره دست وپابسته درهمان مغاره مانده است اشقیا خو

راكهٔ خود را همیشه از آغل میآوردند ولی درانجا اقامت نمیکردند . در یازدهم ماه تشرین اول درحالتیکه اشقیا به آغل بودند آمدن مهاجرانرا کشف نموده فرار کرده اند ودو نفر از انها برای کشف کردن نتیجهٔ مقاصد مهاجران در آغل پنهان مانده اند. بعد از شام یکی ازانها آمده دیگرانرا خبرداد که یکی از مهاجرانرا کشته ، ویکی از خود شان نیز کشته شده است .

ازینحوادث آیرتون خیلی متأثر وغمناك گردیده است بعد ازچند روزباز حوادث خراب کردن وسوزانیدن منظرهٔ وسیعه را آورده اندکه این نیز برغم واندوه آیرتون افزون گردیده است . اما با وجود اینهم خبیثها ازمهاجران خیلی به بیم وهراس بوده وقوت آنهارا خیلی افزون پنداشته ازاختفا گاه خود خیلی کمتر میبرامده اند . درین اثنا عذاب وشکنجه رابر آیرتون نیز بیشتر کردند ، و میخواستند که ازو درحق درجه قوت وعدد نفری مهاجران وکیفیت محل ومأوای شان معلومات حاصل کنند . ولی از آیرتون بجز صب وشتم دیگر معاملهٔ نمیدیدند تا بهفتهٔ سوم شباط حال بدینمنوال گذر نمود . آیرتون روزبروز ضعیف وناتوان شده میرفت ، وازاشکنجه وعذاب بسیار هرلحظه بمرگ خود راضی بوده تاآنکه سراسر ازخود گذشته نمیشنید ، ونمیدیدتنها روحش زنده بود . حتی درین دوروزسراسر بیخود بوده ازهیچ چیزی خبرندارد . آیرتون بعد ازانکه حکایت خودرا تمام کرد پرسید که :

— من درمغاره بودم ، آیادرینجا چسان آمده توانسته ام؟ آیاشما مراآورده اید ؟

مهندس — چنانچه شما ازما این کیفیت رامیپرسید ماهم ازشما این کیفیت رامیپرسیم که آیا اشقیا درکنار جوی آب میان آغل چگونه مقتول افتاده اند؟ آیاشما آنهارا کشته اید؟

آیرتون ازینسخن بکمال حیرت فریاد براورده گفت :

— آیا کشته افتاده اند ؟

اینرا گفته بی اختیار برپاخواست ! برشانهٔ رفقا تکیه زده بالا تفاق بسوی جائیکه اشقیا افتاده بودند رفتند .

صبح دمیده بود . دیدند که پنج جسد بیروح برچمنزار مانند صاعقه زده گان یکی بررو ، و یکی بر پشت ، و بعضی چارپلق ، و بعضی سرنگون افتاده اند .

آیرتون متحیراست . مهاجران ساکت !

بنابراشارت مهندس ناب وژه دهئون بمعاینه پنج جسد بیجان سردشدهٔ شخ مانده آغاز نهادند دیدند که درهیچ جایی ازوجود آنها اثرزخم وجراحتی پیدا نیست . اما پانقروف بعدازانکه بکمال دقت وباریك بینی نظرکرد دیدکه بعضی نقطه های سرخ سرخ برسینه ، وپشت ، وپیشانی ، وبازو ، وبغل آنها دیده میشد اماهیچ شناخته نشدکه این علامت چیست ؟ مهندس گفت :

— برهمین جائیکه علامات سرخی بران پیداست زده شده اند !

ژه ده ئون — آیاباچه گونه سلاح ؟

— باك سلاحی که ماهنوزبصورت ساختن آن واقفیت وعلم آوری نداریم .

— آیاکه زده باشد ؟

— آیابجز حامی پنهان ما که درجزیره است دگرکه خواهد بود ؟ آیرتون را نیزبجز اوکه ازمغاره آورده است ؟ اینقدرلطفها که تاحال دربارهٔ ما اجرا نموده است بجزهمان لطفکار مرحمت شعارکیست ؟

— چون چنینست اورا باید بیا لیم !

— بیالیم اماچنین کسی که اینقدرخارقه هانشان میدهد تاخود اونخواهدکه اورا پیدا کرده میتوانند ؟

بعدازچنددقیقه بازبه اوتاق آمده بحیرت باهمدیگرنشستند . آیرتون بواسطه مشروبات مفرحه ، ومأکولات مقویه اعادهٔ صحت وعافیت نمود .

ناب و پانقروف لاشه های اشقیارا ازآغل کشیده درجنگل بردند ، وگودال عمیقی کنده لاشه هارادران انداختندوسرآنراباخاك پوشانیدند وبعدازان باهم نشسته سرگذشتهائیکه دراثنای غیبوبیت آیرتون بررفقا آمده بودبیان کردند . اززخم مهلك

هاربروزرسیدن بحالت مرگ ، وامداد نمودن حامی پنهان به‌کنین ، وناامید شدن رفقا ازدوباره دیدن آیرتون همه را یگان‌یگان به آیرتون حکایه‌کردند . بهندس چون حکایهٔ خود را اتمام نمود گفت :

م — اگرچه از شر مضرت اشقیار هایی یافتیم امابقوت بازوی خودرهایی نیافتیم .

ژ — برالیم . هرطرف ، وهر گوشهٔ کوه فرانقلن را بگردیم ، هرشکافرا تدقیق کنیم تا اورابجوئیم وبیابیم !

ها — بلی البته تاحامی مجهول خودرا نیابیم بغرانیتهاوز برنگردیم !

پا — آیادر آغل خواهیم ماند ؟

م — بلی در همین جا بمانیم . مرکز دایرهٔ تحری خود را آغل راقراربدهیم . درنجاخوراکه هم بسیاراست . هم بغرانیتهاوز ، وهم بکوه فرانقلن که اصل پالیدن مادرانجاخواهد شد نزدیکست .

پا — بسیاراعلا ، امامن یك ملاحظهٔ دارم‌که آنراعرض‌کردن میخواهم !

م — بگوئید چیست ؟

پا — موسم تابستان درگذشتنست ، لهذا باید فراموش نکنیم که یك سیاحت بر مافرض است !

م — چه سان سیاحت ؟

پا — تابجزیرهٔ تابور رفتن ویك کاغذی درانجا گذاشتن تاآنکه لاردوقتیکه درانجا بیاید ازبودن ماو آیرتون درنجاخبریابد .

آ — اما این سیاحت باچه اجراخواهد شد ؟

پا — بابوناد وانتور .

آ — آه بیچاره بونادوانتور !

پا — یعنی چه ؟

آ — یعنی اینکه بونادوانتورموجود نیست !

پا — (بشدّت) چه ؟ بونادوا نتور موجود نیست ؟

آ — بلی موجود نیست ، چونکه اشقیای خبیث پیش از یکهفته بوناد وانتور را در حوضهٔ بالون یافته ودران سوار شده اند ، ولی چون کشتیبانی را بخوبی نمیدانسته اند بسنگ آنرا زده پارچه پارچه کرده اند ، و بهزار زحمت خود را از غرق وارهانیده اند . اینحکایترا وقتیکه باهم دیگر میگفتند من بکمال تأسف شنیدم .

پا — وای خائنهای ملعون !

هاربر چون دیدکه پانقروف خیلی متأثر و آزرده گردیده است باو نزدیك شده گفت:

— ضرر نیست پانقروف ! دگر یك کشتی خواهیم ساخت .

پا — آیا نمیدانیدکه مانند بونادوانتور یك کشتی ساختن به پنج ششماه کوشش محتاجست !

ژ — چه کنیم چاره نیست ، باید کوشش کنیم ، و بسازیم . سیاحت خود را نیز بسال آینده اجرا میکنیم !

پا — آه بونادوانتور من ! آه بونادوانتور من !

پانقروف بیچاره زار زار بگریستن آغاز نمود . بواقعیکه پاره پاره شدن بونادوانتور یك واقعهٔ بسیار تأسف انگیز یست که تلافی مافات آن بجز ساختن دیگر کشتی بدیگر چیزی نمیشود . لهذا دراول امر پالیدن و بعد از فراغت از پالیدن بکشتی ساختن قرار دادند .

به پالیدن از همان روز آغاز نهادند . سطحهای مایل کوه فرانقلن بسی تپه ها و دره ها ، وشیله ها بوجود آورده است . اینست که این بار پالیدنرا در میان این دره ها وشیله ها اجرا میکنند . زیرا برای پنهان شدن در تمام جزیره از نجاها بهتر جائی نیست .

والحاصل مهاجران بقدر یکهفته تمام هرطرف کوه فرانقلن را که عبارت از سه سطح مائل بزرگیست بکمال دقت و بینایی پالیدند در هیچ طرف هیچ اثر قدمی و ملجاو مأوایی نیافتند .

شیله ها و دره ها وشکافته گیها ، وگودالهای بسیار عمیق ومدهشی در کوه دیده میشد که اکثر آنها از شدّت آتشفشانی کوه در وقت اشتعال قدیمهٔ او بعمل آمده است و بعد از انطفا یافتن و خاموش گشتن بهمان حال طبیعی خود مانده است . حتی سیروس

سمیت دران شکافته کیهاو چقور پهانیز درامده اجرای کشفیات نمود .

درین اثنا مهندس برسر تپه یك چقوری بسیار عمیقی برامده بودکه ازین گودال بعضی صداهای پردهشت ومهیبی اززیرزمین مانند غرش رعد میبرامد ، و آن صدا درسنگهای کهسار پیچیده یك عکس صدائی بعمل میآورد . این چقوری که صداازان میبرامد بقدر صد متر وعمق داشت .

ژه ده نون نیز اینصداهای مهیب راشنیده دانستند که حرارت مرکزیه ارض باز به انشعال وانبساط کردن آغاز مینهد یعنی کوه آتشفشان اژدرد هن فرا نقلن باز بنای آتشفشانی وشعله وری رادارد . ژه ده نون گفت :

— معلوم میشودکه وولکان سراسر منطفی وخاموش نشده بوده است !

— بلکه منطفی بوده ولی بعد ازانکه ماوشمادران گردش کرده ایم باز بعضی انشعالات داخلی بظهور آمده باشد . زیرا هرکوه آتش فشانی که منطفی دیده شود بازهم استعداد فطری درشعله وری میداشته باشد .

— اما اگر کوه مابه آتش فشانی آغازنهد برای جزیرهٔ ماموجب تهلکه نخواهد گردید؟

— گمان نمیبرم ! چرا که کوه ماجرایعنی منفس دارد آتش ازان منفس ومجراشعله ورمیگردد، وموادمذابیهٔ معدنیهٔ اوازمجراهای که سابق پیدا کرده جاری شده میرود .

— اما اگر آن مواد آب گشته مذاب شده که آنراالاومیگویند بر مجراهای قدیم خود نرفته بدیگر طرف یعنی بطرف منظرهٔ وسیعهٔ ما وجنگل فاروست مجرا های نو کشیده روان گردد ؟

— وولکانها هرچیزمیتوانند ! اگر یك زلزلهٔ بسیارشدیدی بعمل آورده تبدیل مجراومنفس نمایداینهم ممکنست !

— اما دودیکه انشعال وولکانرا اعلان کنندندیدیم .

— نی هنوز ازدود اثری نیست! بلکه درمجرای وولکان بمرور ایام سنگها وخاکهای بسیاری گرد آمده مجرارا بندکرده باشد . اما این خاکها وسنگها درپیش قوهٔ شدیدهٔ

مرکزیه اصلاً مقاومت کرده نمیتواند ، بهر صورت گفته میشود که انشعال یافتن وکفیدن کوه آتشفشان ما علامت خیری نیست .

ژه ده ئون و مهندس از جائیکه بودند به پیش رفقا فرو آمده کیفیت پر دهشت علامات آتش فشانی کوه فرانقلن را بیان کردند . با نقروف گفت :

— بسیار خوب ! از همه خلاص شدیم ، حالا کوه آتش فشان نیز بر ما قوت خودرا میخواهد نشان بدهد ! بکند او هم مانع خودرا خواهد یافت !

— چه میگویی یا نقروف مانع کوه آتش فشان که میتواند شد ؟

— وای ! مگر حامی پنهانرا فراموش کردید ؟ مردکه اگر بخواهد برای وولکان مجرایی کشیده بدیگر طرف دنیا آنرا براورده میتواند !

به بینید که با نقروف مبالغه کارما درجهٔ قوت واقتدار شخص مجهولرا بفکر وذهن خود چقدر بزرگ گردانیده است وبواقعیکه کارهای خارقه نمای شخص مجهول ویافت نشدن محل ومأوی او مانند با نقروف خیالپرستان مبالغه دوستان را بسی خیالات وتصورات غریبه می اندازد !

هرقدر تفحص وتفتیشات که درهرطرف کوه فرانقلن درتمام دره ها ، وشیله ها ، وشکافته گیها ، ومغاره ها ، وسنگلاخها حتی درمجرای قلهٔ کوه اجرا نمودند ، وسعیها وکوشش ها ورزیدند از حامیٔ پنهان اثری نیافتند . لهذا مهاجران محروم ومأیوس بغرانیتهاوز برگشتند ، ومحقق دانستند که شخص مجهول درجزیره یك جای ومقر معلومی ندارد چرا که حالا هیچ جای درجزیره نماند که آنرا مهاجران نپالیده باشند . علی الخصوص با نقروف وناب سراسر بخیالات وتصورات محال بعیداز عقل افتاده بربودن پری ودیو اقرار گرفتن را باور کردند .

در ۲۵ ماه شباط مهاجران بغرانیتهاوز آمدند . زینهٔ جنگلدار ریسمانی خودرا انداخته بالا برامدند وماشین نزول وصعودرا پس سوار کردند .

باب چاردهم

فهرست

سه سال تمام گذشت — مسئلهٔ ساختن کشتی — برچه قرار داده میشود — راحت مهاجران — سردیهای زمستان — پانقروف ناچار صبر میکنند — کوه فرانقلن وغرایب آثار

در ۲۵ ماه مارت سال سوم آمدن شان بجزیرهٔ لینقولن تمام گردید . از هنگامیکه از محاصرهٔ شهر ریشموند فرار کرده اند و بیکصورت عجیبی بجزیرهٔ لینقولن افتاده اند تمام مدت سه سال میشود که از وطن واقربا و تعلقات ودوستان و آشنایان خود جدا مانده اند . آیاهر گاه که وطن شان بیاد شان میآید چقدر الم واضطراب میکشند ؟

آیا محاربهٔ که در ان داخل بودند بچه منجر گردید ؟ هیچ شبهه ندارند که اردو های شمالی مظفر و غالب آمده اند . اما اینمحاربه چقدر خسارت و مضرت را سبب گردید ؟ چقدر خونها ریخته شد ؟ آیا چقدر دوستان و آشنایان شان تلف گردیداین ست که مهاجران بیچاره اکثر درخصوص هابحث و صحبت میدارند . فکر ومقصد یگانهٔ شان عودت کردن بوطن است ورابطهٔ جزیرهٔ لینقولن را با وطن پیدا کردن، وباز ازانجا برای اعمار اینجا آمدن ، وشیرینترین ایام عمر خود شا نرادر ینجا گذرا نیدنست .

برای اجرای اینمقصد شان دو چاره موجود است یا آنکه یك کشتی بجزیرهٔ لینقولن آمده آنهارا بردارد یا آنکه خود شان یك کشتی بزرگی ساخته بیرون برایند .

سیروس سمیت مسئلهٔ ساختن یك کشتی را برفقا عرض نمود چرا که ساختن یك کشتی بسیار ضروری ولازمی دیده میشود هیچ نباشد تابجزیرهٔ تابور رفتن و یك کاغذی در انجا گذاشتن ازلوازماتست . مهندس گفت :

— عزیزم پانقروف ! تابه اول بهار بسیار وقتست مادام که کشتی میسازیم این بار یکقدری بزرگتر باید بسازیم چرا که من چندان اعتمای بر آن کشتی لاردگولناروان ندارم . آمدن دونقن بجزیرهٔ تابور و ازانجا به اینجا آمدن یك امید بسیاردوریست

هرگاه بساختن یك کشتی که مارا تاجزیرهٔ ژه لاند جدید بتواند برساند، یا تاجزیرهٔ پوموتو ببرده بتواند آغاز کنیم بهتر وموافقتر خواهد بود !

— البته ! اگر شما موجود باشید وایورزره پوش جنگی نیز ساخته خواهیم توانست!

م — آیا انچنین یك کشتی رانچه قدرمدت ساخته خواهیم توانست ؟

پا — شش هفتماه کار دارد . امادرزمستان خوب نمیشود . هرگاه تابه تشرین ثانی آینده تمام شود بسیار کامیابی وموفقیت خواهد بود .

م — تمام ، درانوقت موسم سیر وسفر دریا ست .

پا — خیلی خوب ، چون چنینست نقشهٔ کشتی را بسازیدکاری گرها هم حاضراند همان بکار آغاز کنیم !

سیروس به نقشه کشیدن کشتی مشغول گردید . دیگر رفقا نیزبچوب بریدن ، و آوردن ابتدا ورزیدند . چوب از جنگل فاروست آورده میشود . سرك تا به آنجا مکمل ساخته شده است یك گادی چوب کشی بسیار سبك وقوئی نیزساختند . رفقا صبح وقت عرابه ها رابه اوغاها بسته بسوی جنگل میکشند ، ودرانجاچوبهای مناسب رابرای تادای ، وقبورغه وکنار ، ودگل ، وکمره هاوغیرهم بریده بواسطهٔ عرابه ها تابه پیش شمینه ها که کارخانهٔ کشتی سازیرا آنجا برپا کرده اند میرسانند . مستر ژوب درباب چوب بریدن خیلی مددمیرساند . بردرختهای بلند یکه بریدن و انداختن آن لازمست بالامیبراید وریسمانرابرسر آن میبندد ، وبازفرو آمده بارفقا ریسمانرا میکشد ودرختانرابرزمین میغلطانند ، ویاتنه هاوتخته های بزرگ رابشانه گرفته تابه پیش دستگاه کشتی سازی میرسانند . درفن اره کشی و دیگرکارهای نجاری نیز در وقت ساختن بوناد وانتورهنوزاستاد شده بود .

درماه نیسان هواخیلی متعدل وخوش گذشت . مهاجران باکار کشتی سازی از دیگرکارهانیزفارغ نه نشستند . ضررها وخسارتهائی که اشقیادرمنظرهٔ وسیمه رسانیده بودندهمه راسراز نود ستکاری وتعمیرکردند . مرغانچه هارادرینبار بسبب بسیارشدن



صبح وقت عرابه هارا

مرغان بزرگترساختند . طویلهٔ اوناغاها رانیز به بزرگتر کردن مجبور شدند چرا که اوناغاها پنج عدد گردیدند . دو کره آنها ازسواری وعرابه کشی شده اند حتی بقولبه رانی نیز مستعد اند . یك کره دیگرهنوز نوبدنیا آمده است . والحاصل هر یك از مهاجران بیك کاری مشغولند و هیچ یك دقیقهٔ خود را بیکار نمیگذرانند . حال صحت اینچنین مردم مشغول کوشش مند را تصور کنید که چقدر مکمل خواهد بود ! روز ها از وقت طلوع تا بوقت غروب بکار کشتی سازی و دیگر کار ها مشغول میشوند . و بوقت شام ها مهاجران در دالان غرانیتهاوز جمع آمده طعام های خوب ولذیذی که ناب حاضر میکنند میخورند . و اختلاطهای شیرین و لطیفی که در تصورات آنها صرف ذهن مینمایند وقت میگذرانند .

آرتون مانند پیشها از رفقا کناره جوئی ندارد شب وروز باهم یکجا بسرمیآورند . اما بیچاره آدم بساعت تیرمهاو مسرتها هیچ اشتراك نمیورزد . اما در وقت کار بقدر سه آدم کار میکند علی الخصوص در کار کشتی سازی با یا نقروف خیلی مهارت و غیرت بکار میبرد . آغال نیز ترك نشده است در دو روز یکبار یکی از مهاجران باعرابه در انجا میروند ، سرپرستی حیوانا ترا کرده وبره وشیررا برای ناب میآورند . خط تلگراف که مابین غرانیتهاوز و آغال بود سر از نو تعمیر یافت . هرگاه یکی از رفقا در شب به آغال بماند باتلگراف بغرانیتهاوز مخابره میکنند .

در ١٥ ماه مایس شکل وقیافت استخوان بندی کشتی نوشان بمیدان برامد . این کشتی که از چوبهای بسیار محکمی ساخته شده است بقدر صدقدم درازی وبیست قدم بر دارد . اماچه فایده که درین اثناموسم زمستان بکمال شدت داخل شد ، وکار کشتی سازی به تعطیل افتاد . یکهفتهٔ دیگر نیز بسعی کار کرده یکچند تخته دیگر را نیز ربط کرده توانستند .

در آخر ماه مایس هوا ها بسیار خرابی پیدا کرد . باد هاوبارانهای بسیار شدید بباریدن و وزیدن ابتدا نمود یا نقروف و آیرتون هم پروانکرده حتی المقدور از کار کشتی سازی وانه ایستادند . یك میخ اگر زیاده بزنند آنرا منفعت میشمارند . اماچه

چاره که بعد از بادها و بارا نها سرد بهای بسیار سخت نیز و نهاده تخته ها ما نند آهن سخت گردید • از آن رو در ۱۵ ماه حبزیران نجاران بضرورت تعطیل کار نمودند •

مهاجران می بینند که موسم زمستانها در جزیرهٔ لینقولن بسیار شدت میدارد • سبب اینرا نیز مهندس از یخ پاره های بسیار جسیمی که در بحر محیط منجمد جنوبی بسیاحت و شناوری میباشد و تا بسیار جاها شناوری کرده می آید قیاس کرده ها رپرگفت :

— پیش از ین شما یکوقتی فرموده بودید که جزیره هائی که در بحر محیط باشند بسبب بلغ کردن حرارت را در موسم صیف و نشر کردن آنهارا در موسم شتا شدت زمستان بسیار نمیشود • پس جزیرهٔ لینقولان چرا تابع اینقاعده نیست !

م — بسببی که در نصف کرهٔ جنوبی واقعست ، و این بخود توهم معلومست که در بحرهای نصف کرهٔ جنوبی یخ پاره های سابح بحر منجمد جنوبی بیشترو بیشتر از بحرهای طرف شمالی بدیدار میگردد لهذا گمان میبرم که شدت برودت جزیرهٔ لینقولان از یخ پاره های سابح بزرگ بحر منجمد جنوبیست که تابه نزدیکیهای جزیرهٔ ما بشناوری آمده میباشند •

ها — حق دارید موسیو سیروس ! از قواعد کلیهٔ مثبتهٔ فنیه است که قطعات جنوبیه نسبت بقطعات شمالیه سردتر و خنك تراست • چرا که کرهٔ شمس در موسم زمستان از قطعات جنوبی بسیار دور می افتد ، و در تابستان بسیار نزدیك میشود • لهذا اگر بحرارت و برودت بسیار شدید مصادف شویم از فن بعید نیست ؟

پا — خوب ! اماچرا منطقهٔ بیچارهٔ ما به اینگونه معاملهٔ ناحق دوچار بشود ؟

م — (تبسم) حق باشد یا ناحق انقیاد لازمست • سبب اینرا نیز بگویم که چیست ؟ کرهٔ ارض در اطراف شمس بریك دایرهٔ تامی دور نمیکند بلکه محور ارض بیضی الشکل یك قطع ناقصیست • شمس نیز بسببی که مرکز یکی از ین قطعهای ناقص را در زیر شعاع تام می آورد لهذا وقتی که ارض بر محور خود پیش میرود گاه به آفتاب نزدیك و گاه دور میشود ، در اثنای سفر نقطهٔ که در تابستان بشمس بسیار نزدیك و در زمستان بسیار دور

می افتد بر منطقهٔ جنوبی تصادف میکنند ، وازینست که این نقطه هاهم بسیار گرم ، و هم بسیار سرد میشود . برای اینگونه محذورات چاره جستن محالست یا نقروف ! انسانهارا نقدرکه عالم بشوند قواعد و نظاماتیرا که ازطرف حق ، وضوع شده است تغییر داده نمیتوانند .

ژ — سبحان الله ! پروردگار چقدر علم به نوع انسان عطا فرموده است که اگر همهٔ آن معلومات دریکجا جمع وگرد آید چه یك کتابی بزرگی بوجود خواهد آمد !

یا — ، وسیوژه ده ئون ، امین باشید که اگر جهل هاو چیزهائیکه انسان نمیداندهم دریکجا جمع آید ازان بزرگتریك کتابی بعمل خواهد آمد .

درماه حزیران به بسیارشدت زمستان حکم خودرا اجرا نمود . مهاجران در غرانیتهاوز محبوس ماندند . ژه ده ئون ازین محبوسیت به تنگ آمده گفت :

— اگرکسی مرا یك اخباری ازاخبارات عالم مشترك گرداند و یك نسخهٔ ازانرا درهفته یکبار بمن برساند همه مالیکه بمیراث بمن برسد با آنکس خواهم بخشید .

باوجود آنهم مهاجران خودرا درغرانیتهاوز بیکار نمیگذارندهرروز یك مشغلهٔ برای خود پیدا میکنند گاه بشکرسازی ، گاه بشمع ریزی ، گاه بصابون پزی ، گاه به ترتیب دادن وساختن بادبانهای کشتی سپیدی را برای کشتی نوخود مشغول میشوند . اما امسال مانند سالهای دیگر بی سرانجام نیستند . ازکشتی سپیدی لوازمات واسباب بسیاری بدست آورده اندکه ازجهت پوشاك ودیگراسباب خیلی به استراحت میباشند .

ماه حزیران و تموز و آغستوس بسرمای بسیار پرشدتی گذشت . امسال سرما نسبت بسالهای گذشته خیلی زیاده ترشدت ورزیده . درجهٔ حرارت ازصفر ۱۲۱ درجه فروتر آمد درین اثنا بخارهای آهنین غرانیتهاوز بیك رونق بسیار خوشنمایی درشعله فشانیست . علی الخصوص تراشه های نجاری که ازکشتی سازی بعمل آمده بود رونق وشعله وری بخاریهارا دوبالا گردانیده بود .

صحت وعافیت همه مهاجران برکالست . توپ وژوپ نیز بکمال تندرستیست تنها

ژوب از خنك يكقدری متأثر است . لهذا برای خدمتكار صادق خود از قماشهای نمدئی خود بافته گی خویش يكدست البسهٔ مكملی ساختند . این خدمتكار كارگذار كه بكمال مهارت وسعی كار میكند وهیچ چیزی نمیگوید ،میبایدكه برای خدمتكاران نوع انسان يك نمونه وسرمشق باشد . پانقروف میگفت :

— هركس را مانند بوزینه اگر چاردست بوده باشد البته كار مكمل میكند .

بعد از جستجو و پالیدن كوه فرانقلین بحث حامی پنهان هیچ بمیان نیامد ، دیگر هیچ اثری و خارقهٔ نیز در ین هفتماه از و بظهور نرسید . مهاجران را نیز يك فلاكت ومصیبتی نرسیده كه به استمداد و استعانت از و مجبور شوند . توپ . وژوپ كه گاه گاه بركنار چاه آخر غرانیتیها وز عوعوه واوضاع غريبه اجرا مینمودند از مدتیستكه آنهاهم بركنار چاه نمیروند واوضاع غريبه اجرا نمیكنند آیا حامی پنهان سراسر از جزیره بیرون برامد ؟ یا آنكه برای حمایت ومددگاری لزومی نیست تا او اظهار خوارق نماید آیا باز ظهور خواهد كرد یا نی ؟ كه میداند ؟

زمستان گذشت ، در هفتم ماه ایلول يك حادثهٔ ظهور كرد كه در آخر به نتیجهٔ وخیمهٔ منتج خواهد گردید . یعنی در روز مذكور سیروس سمیت چون بسوی كوه فرانقلین نظر كرد دید كه از تالاق كوه مذكور يك دود خفیفی با بخار آمیخته بالا میبرامد .

— باب پانزدهم —

فهرست

آتش فشانی وولكان — موسم لطیف — آغاز كردن بكارها —
پانزدهم تشرین اول — يك تلگراف — يك طلب —
جواب — رفتن بسوی آغل — يك كاغذ — دیگر
خط سیم تلگراف — ساحل سنگلاخ —
مد وجزر — شایان حیرت يك ضیا .

سیروس سمیت رفقارا آواز داد ، رفقا نیز كارهای خودرا ترك كرده به پیش مهندس

دویدند ودود وبخار زروهٔ کوه فرانقلن رابکمال سکوت واندیشه تماشا کردند ، ازحالا معلوم نمیشود که آیاحرارت مرکزیه بشدّت تمام خواهدکفید یا کمتراجرای شدّت خواهد ورزید ، هرگاه زلزلهٔ شدیدهٔ فوق العادهٔ ظهور نکنندازغرانیتهاوزیم تهلکه ملحوظ نیست ، اماا گرلاوبسوی قسم منبت جزیره یك مجرای نوی پیدا کرده سیلان گیرد آنوقت آغال سراسر محوونابدید خواهدگردید .

سرازامروزازدهنهٔ تنورهٔ کوه فرانقلن دود وبخار بالابرامدن دوام ورزیده رفته رفته دود وبخار زیادی میگرفت ولی هنوز شعلهٔ آتش پدیدار نشده استواز غرش های رعد مانندی که دراثنای طوفانها ازجاهای بسیاردوردوری بیاید اززیرزمین نیزهمچنین صداهای سنگین دوری میرسیدکه ازینهم معلوم میشدکه درمرکزارض امر اشتعال روزبروزدرافزونیست ونتیجهٔ مدهشهٔ کفیدن پرهیبت آن نیزروزبروزدر نزدیکیست ، مهاجران تن بتقدیرداده درکارکشتی سازی خودشب وروزبجان میکوشند ، مهندس یك ماشین کوچکی که بقوت آبشارتالاب غرانت بدوروحرکت می آمدبرای کشیدن ارّه نیزبعمل آوردکه بواسطهٔ آن چوبهاوتنه های بزرگ بزرگی را بکمال سهولت ارّه میکردند وتخته ها ازان میبراوردند ، در نهایت ماه ایلول قبورغه های کشتی به ستون کلفت وجسیم تادای وتخته های کناروديوار کشتی میخ شده شکل وقیافت کشتی ظاهرگردید ، اما انداختن تخته های سطح وسوارکردن دکل وترتیب دادن باد بان وتفریق دادن کمره هاودیگرلوازمات آن بسیاروقت دیگربه تیشه زدن وارّه کشیدن ومیخ کردن موقوفست .

درین اثنا کارکشتی سازی بقدریکهفته تعطیل گردیده مهاجران بسبب رسیدن موسم زراعت بکشتکاری وجمع کردن محصولات مشغول گشتند ، بازبکارکشتی آغاز نهادند ، دروقت شام مهاجران مانده وهلاك شده به غرانیتهاوزجمع می آیندوطعام شام راوقت تر خورده همان بخواب میروند ، امابعضی شبها بمکالمه ومصاحبه پرداخته تابسیار وقتها مینشینند .

امشب نیز از همان شبهائی بود که مهاجران بمکالمه ومصاحبه مشغول گشته تا قریب نیمشب نشسته بودند . به نیمشب دو ساعت باقی مانده بود که مهاجران بخمیازه کشیدن آغاز نهاده بنای خواب را گذاشتند . هریك از رفقا برخواسته بخوابگاه های خود رفتند . هنوز در بستر خود نیفتاده بودند که زنگ تلگراف که در دالان بزرگ موجود است بشدت تمام نواخته شد .

مهاجران سراسیمه ومتحیرانه بدالان دویدند . در آغل بجز حیوانات هیچ کسی نیست همه رفقا در دالان غرانیتهاوز موجوداند . حیوانات از آغل تلگراف کشیده نمیتوانند دیگر انسان هم در آغل نی بلکه در تمام جزیره نیست . آیا تلگرافرا که کشیده است؟

رفقا بحیرت وسراسیمه بطرف ماشین تلگراف میدیدند ناب گفت :

— اینچه سراست ؟ بلکه پریها باشد ؟

ها — بعضی اوقات در هوا های طوفان الکتریك بتبدلات هوای . . . .

هاربرسخن خود را پوره نتوانست چراکه مهندس در مقام ردسر میجنبانید . ژه ده ئون گفت :

— صبر کنیم ، هرگاه اشارتی برای مکالمه کردن باشد البته بتلگراف زنگ نواخته خواهد شد ! واگر . . . .

ژه ده ئون هنوز سخن خود را تکمیل نکرده بود که باز بشدّت زنگ ماشین تلگراف نواخته شد .

مهندس بجا بکی بر ماشین آمده تلگراف کشید که :

— چه میخواهید ؟

بعد از چند ثانیه جواب رسیده که :

(بجا بکی به آغل بیائید)

سیروس بمسرت تمام برفقا گفت :

— آخر خود را نشا نداد !

بلی نهایت الامر اسراری که ازمدتها در پرده بود بمیدان ظهور جلوه گر میگردد . رفقا خواب وماندگی وهمه چیزرا فراموش کرده بی آنکه یك کله سخن بگویند از غرها مینهاوز فرو آمدند . تنها توپ وژوپرا دراقامتگاه گذاشتند .

شب بسیار تاریکست . هلال باغروب شمس غروب کرده . ابرپاره های کثیف بزرگ درهوا ظهور یك طوفان بادوبارانرا نشان میدهد . تاریکی شب مانع راه رفقا نمیگردید . بلامشکلات تپهٔ منظرهٔ وسیمه راگذشته درمیان بیشه زاز برسرك راه آغل براه افتادند . مهاجران بکمال هیجان وسرعت براه میروند .

البته که به هیجان باید باشند : چرا که بعد از یکساعت در آغل شخص مجهول و حامی پنهانیرا که ازینقدر مدت لطفها وعنایتهای خارقه نمای او دراوقات ضرورت و نا امیدی به ایشان دستگیری ومددرسانی کرده ، واینچنین کارهائیکه مافوق قوهٔ بشریه میباشد ازو بعمل آمده اورا برأی العین می بینند .

مهاجران بهمین فکرهایش میرفتند . ظلمت با ندرجه کثیف بودکه یك متر و پیشتر دیده نمیشد . درجنگل هیچ صدا و ندایی شنیده نمیشد مگرصدای پاهای خود مهاجران . این سکوت عمومیرا اینسخن پانقروف که :

— کاش یك فانوسی باخود می آوردیم ؟

اخلال نمود . مهندس بجواب گفت که :

— در آغل پیدا خواهیم کرد !

درین اثناصدای رعدو تابش برق نیز شنیده و دیده شدکه ظهور طوفان رانشان میداد .

بعد از یکساعت طی مسافه دیوار تخته ئی آغلرا مشاهده کردند . به آغل درامدند . صدای رعد نیز بیشتر گردید ! بادی بابارا ان آمیختهٔ شدیدی نیز آغاز نمود بخانهٔ که برای آیرتون ساخته شده بودواصل گردیدند . بلکه حامی پنهان درخانه باشد ؟ لهذا اول مهاجران رایك طپش مسرت وحیرتی استیلا نموده چرا که ماشین تلگراف درهمین خانه است . وتلگراف هم لابد که ازینجازده شده است ! اما هیچ اثرروشنی ، وصدا

وندائی از اوتاق دیده وشنیده نمیشود !

مهندس دروازه رادقّ الباب نمود . هیچ جوابی نیامد . دروازه راباز کرده بخانه درامدند . ناب چاقماق زده چراغ را بیفروختند . هرطرف اوتاقرا پالیدند هیچ کسی را نیافتند همه چیزاوتاقراجابجایافتند سیروس گفت :

— این عجب است ؟ آیاما بغلط دانستیم که تلگراف زده میشود ؟

ژ — نی این هیچ نمیشود ! چرا که تلگراف صریحاً وعیناً کلمات « چابك به آغل بیائید » را کشید .

برسر ماشین تلگراف آمدند دیدند که همه آلات واسباب تلگراف تیار وبجای خوداست . درین اثناهاربرت بر میز نظر انداخته فریاد کرد که :

— وای یك کاغذی موجود است !

مهندس کاغذ رابرداشته دیدکه بران به انکلیزی این کلمات نوشته شده .

— « خط سیم تلگراف راکه نوکشیده شده پیروی کرده بیائید »

مهندس دانست که تلگراف از آغل زده نشده است . بلکه از نقطهٔ اقامتگاه شخص مجهول که سیم را ازانجاتابه آغل رسانیده کشیده شده است .

همانلحظه مهندس ورفقاخط نورا گرفته براه افتادند . فانوس رامهندس بدست گرفته پیش پیش میرفت طوفان بادوباران نیز کسب شدّت نمود . صداهای رعدوچکاچك برق بی همدیگر درغریدن وتابیدن بود حتی بدرجهٔ که صدای رعد هیچ انقطاع نمی یافت وروشنی برق متصل همدیگر در تابش بود . بروشنی برق قلهٔ کوه فرانقلن را نیزدیدند که در دود وبخار پنهان مانده است .

سیم تلگراف رایافتند که برتنهای درختها ، ودربعضی جاهابرروی زمین ممدود شده رفته است . سیم اول درمیان جنگل وازانجا بردامنهٔ کوه فرانقلن درازشده رفته است . مهاجران درکنارکنارسیم بسرعت پیش میروند . خط تلگراف یکسر بطرف غرب جزیره کشیده شده است . صدای رعد چون متصل درغرشست ازاز و

سخن گفتن قابل نیست ، و هم سخن گفتن درینوقت لازم نیست بلکه راه رفتن لازمست .

مهاجران در اول امر از تشنگی که در مابین سطح مایل کوه فرانقلن و نهر آبشار واقعشده است خط را پیروی کرده پیش رفتند . بگمان مهندس بود که اقامتگاه شخص مختفی درهمین دره هاو شیله های کوه در کدام مغاره یاشکافتگی خواهد بود . حالآنکه چنین نشد خط تلگراف بعد ازانکه بردامنهٔ کوه تایکجایی امتداد یافت ازانجا بسوی ساحل بلند بحر که متشکل از سنگهای غریب الشکل و کمرهاو گنبدهاودهلیزهای طبیعی که پیش ازین در اثنای سیاحت دور جزیره باکشتی بوناد وانتور آنرا دیده بودند فرو آمدن گرفت . و یکسر بطرف بحر دراز شده رفته بود .

مهاجران ازینجامجبور شدند که پیروی سیم را کرده ازساحل بلند آهسته آهسته بسوی دریافرو آیند . شدت طوفان باران و رعد وبرق نیز لحظه بلحظه درتزاید بود گاه گاهی صاعقه های دهشت انتها نیز در بعضی اطراف جزیره بشدت و هیبت می افتاد . غرشهای رعد سماوی ، وصداهای مهیب زمینی که اززیر زمین بشدة وولکان برمیخواست باهم آمیخته ولوله رستاخیزرا برپا داشته بود . درین اثنا اززروهٔ کوه شعله های آتش نیزدرمیان دود وبخار پدیدار میگردید .

ازنیمشب گذشته بود که مهاجران ازساحل بلند مهیب سیم تلگراف را پیروی کرده براه باریك سرنشیب فرو آمدن گرفتند . مهندس پیش و آیرتون ازهمه پستر بکمال احتیاط براه دوام داشتند .

اگرچه تهلکه هاو بیم افتادن خیلی بسیار است ولی مهاجران بیکی از تهلکه هاو خطرها پروا نکرده مانند آهن پاره که بمقناطیس منجذب شده باشد بسوی اقامتگاه مخفی حامی مختفی خود درتك وتاز اند .

رفته رفته بجایی فرو آمدند که سیم تلگراف ازیك گوشه سنگهای ستون مانندی دورخورده بلب دریادرمیان آب فرورفته غائب گردیده بود . مهندس سیم را بدست گرفته دید که بدریا فرورفته است .

مهندس و رفقا درینجا بحیرت و تلاش افتاده توقف کردند ، صدای نومیدی از دهنهای جملهٔ شان برامد اگر این هیجان و اضطراب ، مهاجران باشد بی اختیار خود را در پی سیم بدریا خواهند انداخت! اما بك ملاحظه و مطالعهٔ مهندس بر رأی همه ، معقول و مقبول افتاده صبر و آرام گرفتند ، مهندس رفقا را بیك ، غارهٔ کوچکی که در دیوار ساحل پیدا بود برده گفت:

— درینجا یکقدری مکث و درنگ نمائیم ، زیرا حالا دریا بحالت مداست ، پس از انکه جزر آغاز کند راه باز بمیدان ظهور خواهد نمود .

رفقا برین سخن محل اعتراض نیافتند . لهذا یکچندساعت انتظار کشیدن لازم است مهاجران در مغارهٔ مذکور برهمدیگر تکیه زده مستغرق خیالات گردیدند اضطراب و هیجان شان خیلی زیاده بود . آیا باچگونه مخلوق خارق العادهٔ ملاقی خواهند شد؟ آیا چگونه انسان عالی با اقتداری خواهد بود؟

بعداز نیمشب بیکساعت مهندس فانوس را گرفته بکنار دریا در پیش سیم آمد . دیدکه آب دریا یك کمی فرو نشسته است ، ودهن یك مغارهٔ بسیار بزرگی بمیدان یك کمتری به برامدن آغاز نهاده است . سیم درمیان ان مغاره ممدود گشته رفته است .

سیروس به پیش رفقای خود آمده گفت که :

— بعداز یکساعت راه کشاده میشود .

ژ — یعنی راه هست ؟

م — البته هست ، دهن یك مغارهٔ بسیار بزرگی کمتر کی پیدا شده است !

ها — اما گمان میبرم که اگر این مغاره بمیدان هم براید باز هم آب بسیاری در ان خواهد ماند !

م — یا مغاره بتمامها خشکشده مارفته خواهیم توانست یا برای بردن ما یك واسطه خوا هد آمد ؟

یکساعت دیگری نیز گذشت . مهاجران همه گی بکنار دریا آمدند . در ظرف این سه ساعت آب دریا بقدر پانزده قدم فرو نشسته بود . مدخل مغاره مانند کمان یك طاق

پل بزرگی بمیدان برامده بود ، مهندس سیم تلگرافرادیدکه بر دیوار مغارهٔ مذکور پیش رفته است ، وهم دیدکه یك چیز سیاهی بر سطح آب دردهن مدخل مغاره بطرف درون گفته ایستاده وبایك ریسمانی بیك ستون سنگی مربوطست . مگر این جسم یك زورقچهٔ بود که دو پرهم دران موجودبود . مهندس گفت :

— توقف لازم نیست ، سوار شویم .

مهاجران همان خودرا بدرون کشتی انداختند این زورق از آلومینیوم نام معدن بسیار محکم وسبکی ساخته شده است ، ناب و آیرتون پرهارابد ست گرفته به پرکشی ، وبا نقروف زمام سکانرا گرفته بدوردادن زورق آغازنهادند . مهندس نیزفانوس را بدست داشته بر بینی کشتی بنشست .

زورق بدرون مغاره به پیش رفتن دوام ورزید . وقتیکه از زیر کمان مدخل گذشتند سقف مغاره رادیدند که خیلی بلند است . اما تاریکی نیزبسیاراست روشنی فانوس بد بدن هرطرف انمغارهٔ غریبهٔ خلقت کفایت نمیکند . طول وعرض وعمق آن بخوبی دیده نمیشود . درداخل این مغاره سکون وسکوت زیادی حکمفرماست . ازولولهٔ پر دهشت طوفان بیرون . هیچ چیزی درینجاشنیده نمیشود .

در بسیار جاهای کرهٔ ارض ازین نوع مغاره های خلقتی موجوداست که از ابتدای تکوین کرهٔ ارض موجودبوده اند . بعضی ازین نوع مغاره هارا آب دریاپر کرده است ، ودرمیان بعضی ازانها تالاب های بسیار بزرگی پیداشده است مثلامغارهٔ « فنغال » که درجزیرهٔ « شتافا » . ومغارهٔ « دو آرنه‌نز » که درانکلستان و مغارهٔ « بوتیقاسیو » که درقورسیقه ، ومغارهٔ «لیزژورد »که درنوروج ، مغارهٔ « ماموت » که درکنتوکی واقع میباشد هریك ازعجیبه های خلقت ومصنوعات قدرت مغاره هایی میباشند که درپیش وضعیت وکیفیت تشکل آنهاعقل بحیرت می افتد . تنهامغارهٔ ماموت که درکنتوکی میباشدار تفاع سقف آن نجصد قدم ، وطول آن بیست هزارقدم است .

آیا این مغارهٔ جزیرهٔ لینقولن چقدرطول وعرض وارتفاع رامالك است؟اینست

که بسبب تاریکی تا بحال مهاجران به تعیین آن موفق نشده اند ! آیا اززیرجزیره تا بکدام حد جزیرهٔ لینقولن ممدود شده رفته است ؟ تعیین اینهم مشکلست ؟

زورق بقدریك ربع ساعت است که براه رفتن دوام میورزد ، مهندس فانوس را بالا گرفته خط حرکت صندال رانشان میدهد . درین اثناء مهندس برپانقروف که زمام سکان زورقرا بدست دارد فریاد کرد که :

— بدست راست بگردان .

پانقروف زورق رابدست راست دور داد مهندس از تحرکت مقصدش این بود که بدیوارمغاره نزدیکشده ببیند که سیم تلگراف موجود هست یا نی . دیدکه سیم موجود است . باز به پیش راندن اشارت داد ، بر هادر آبهای تاریك مغاره حرکت کرده به پیش راندن کشتی دوام نمود .

زورق بقدریك ربع ساعت دیگر قطع مسافه نمود ، باین حساب از ابتدای داخل شدن بمغاره تابدینجابقدرنیم میل راه پیموده اند .

درین اثنایك ضیای بسیاردرخشندهٔ شدیدی داخل مغاره را منور گردانید این ضیای الکتریکی بسیارشدیدی بودکه از پیش روی شان از آخر مغاره بتابش آمده بود .

مهاجران بواسطهٔ این ضیابدیدن هرطرف مغاره موفق وکامیاب شدند . سقف مغاره بقدرصدو نجاقدم بلندی تخمین میشود که از سنگهای بازالت بوضع بسیار عجیبی متشکلست . بعضی ازین سنگها باشکال غیرمنتظم مانند ستونهای کج و پیچی ازسقف مغاره تابسطح آب که بسیارساکن و آرام ایستاده دراز گردیده ودر آب پنهان شده رفته است . ضیای شدید الکتریکی برین ستونهای صاف و براق عکس انداخته وبر آب صاف و هوارداخل مغاره سایه انداز گردیده ، منظره های بسیار نظرربایی بجلوه گری میآورد . زورق نشینان چنان گمان میبرندکه زورقشان درمیان دوطبقهٔ بللورینی پیش میرود . قطرات آبی که اززدن برکشتی فشانده میشود ضیای الکتریك آنرامانند دانه های الماس بدرخشیدن میآورد . درنجاوسعت مغاره بقدر ۳۰۰ قدم می آید .

مهاجران یکسر بسوی منبع ضیازورق خودشانرا به پیش راندن دوام میورزند .

دریادر نجا مانند تالاب بسیار جسیم بیموج و آرامی بنظر می آید . آخراین تالار را دیدندکه بایك دیوارطبیعی سنگی براق صاف و راستی مسدود است . عکس ضیای الکتریك گاه بردیوار صاف مجلای آخر مغاره، وگاه برستونهای آویختهٔ مختلف الاشکال ، وگاه برسقف ، وگاه برسطح آب عکس انداخته مهاجران خود رادریك عالم دیگری تصور میکردند .

چون یکقدری پیشترشدند دیدند که میان آب یك جسم بسیار بزرگ عجیب الخلقت غریبی بیك وضعیت وکیفیت پرهیبتی ایستاده است که ضیای الکتریك ازدو سوراخی که برین، جسم باز گردیده است میبرامد . این جسم مستطیل الشکل ودو نوك آن باریك وحد وسطی آن مدّور وبدرازی دوصد ونجاقدم بودکه ازسطح آب نیزبقدر یا نزده قدم بلند تر ایستاده بود .

زورق آهسته آهسته بجسم مذکورنزدیکشد . سیروس سمیت برپیش زورق بپا ایستاده بکمال حیرت وهیجان بسوی جسم مذکور نظردوخته بود . مهندس دست ژه ده ئون رافشار داده گفت :

— بلی ، هما نست !

مهندس اینرا گفته ویك نامی را برزبان راندکه تنها ژه ده ئون آنرا دانست . ژه ده ئون بتلاش پرسیدکه :

— آیاهما نست ؟

— بلی ، خود ش است !

پس بنا براشارت مهندس زورق را بسوی چپ جسم مذکورنزدیك کردند که درانطرف یك زینهٔ بسیار منتظم خوشنمایی آویخته شده بود . سیروس سمیت برزینهٔ مذکوربالابرامد، رفقانیزپیروی کردند . درمابین دوسوراخ بزرگ بلورینی که ضیاازان میبرامدیك بامچهٔ صاف وواسعی که اطراف آن بایك کنارهٔ بسیار مصنع برنجی کلت شدهٔ گرفته شده بود ، ودروسط این محل یك دریچهٔ بازبودکه ازان دریچه یك نردبان منتظم

و فراخی بسوی پایان فرو رفته بود .

مهندس پیش و مهاجران از دنبال او از دریچه بر نردبان مذکور فرو آمدند . در آ خر زینه یك رهرو بسیار روشن و مفروشی پدیدار بود که در آخرین این رهرو یك دروازهٔ مزین پیش شدهٔ دیده میشد . مهندس در وازهٔ مذکور را باز کرده در یك دالان بزرگ بسیار منور و فوق العاده بازینت و آرایشی داخل شدند ، و از دالان مذکور گذشته در یك کتابخانهٔ که از سقفش چراغهای الکتریکی آویخته بود در امدند . مهندس ازین کتابخانه هم بجایکی گذر نموده یك دروازهٔ بزرگ دیگری را که در آخر کتابخانه بود باز کرد .

مهاجران خودشانرا در یك دالان واسعی یافتند که در پیش زیب و زینت مفروشات ، و آثار نفیسهٔ معدنیه و صیاعیهٔ آن بحیرت افتاده خود را در عالم خیالات و منامات گمان کردند . در یکطرف این دالان بر یك کنبهٔ بسیار مزینی یك پیرمرد دراز قامت نورانی دراز افتاده بود که بحالت بیخودی در خود فرو رفته بود که حتی از آمدن مهاجران نیز آ گاه نگردیده بود . سیروس سمیت در رو بروی پیرمرد محترم نورانی ایستاده شده بیك لهجهٔ احترامکارانه و زبان نرم و متواضعانهٔ که هم رفقای خود را و هم پیر محترم را دو چار وله و حیرت گردانیده گفت :

— جناب کپتان نمو ! مارا خواسته بودید اینست که بخدمتتان حاضر شده آمدیم !

— باب شانزدهم —

فهرست

کپتان نمو — سخنان نخستین — یك حکایه — رفقای او — عمر درزیر بحر — تنها — التجا بردن آخرترین کشتی نوتیلوس درجزیرهٔ لینقولن .

بصدای سیروس سمیت پیرمرد محترم سر خود را بالا کرده سر ظریف ، و پیشانی کشاده ، و موهای سفید ریش وسر ، وانظار پر عظمت خود را نمودار گردانید . این آدم بر کنار کنبهٔ که بران افتاده بود تکیه زده بنشست از حالتش چنان معلوم میشد

که دوچار مرض سخت است و آهسته آهسته شعلهٔ حیاتش رو بخاموشی نهاده است . بصدای بسیار پست ومتحیرانهٔ بزبان انکلیزی کفت :

— افندی ! من نام ندارم ! چسان شد که مرا کپتان نمو خطاب کردی ؟

م — من شمارا میشناسم !

کپتان نمو ازینسخن سیروس سمیت زیاده تر بحیرت افتاده و آثار قهر وغضب از ناصیه اش نمایان کشته انظار آتش فشان خود را بر مهندس عطف نمود . کویامیخواست که در زیر شدت شعلهٔ انظار خود اورا آب سازد ! اما آهسته آهسته ازقهر فرونشسته پس بر کنبه دراز کشید و بیکصدای مسترحانهٔ کفت :

— چه ضرر دارد ! مادامیکه زنده کیم به آخر رسیده اکر بدانند یا ندانند !

سیروس به کپتان نزدیکشد . ژه ده ئون دست کپتان را کرفت دیدکه در آتش تب سوزانست . آیرتون و پانقروف وهاربر وناب دریك کوشهٔ دالان مزین چونروز رو شن بپا ایستاده اند .

کپتان دست خود را کشیده به نشستن آنهارا اشارت نمود . رفقا بکمال هیجان بطرف کپتان نظر دوخته بودند . خود شانرا در پیش روی همان ذات خجسته صفاتی که اورا حامی پنهان نام نهاده‌اند ، وبارها بسایهٔ لطف وعنایت اواز پنجهٔ مرک وارهیده اندمی یافتند بحیرت اندکه آیادین های شکر کذاری خودشانرا بچکونه وچه زبان ادانمایند . علی الخصوص پانقروف وناب بسیار متحیر ومبهوت مانده اند چرا که آنهاحامی پنهان را در خیالخانهٔ دماغ خود شان ازانسان هاوعالم بشریت برتر وعالی تریك چیزی قرار داده بودند . حالا نکه دراینوقت به پیش روی خود مانند خودیك انسان و بشر میبینند !

رفقای مهندس بغیر از ژه ده ئون ازینهم خیلی بحیرت افتاده اندکه آیا کپتان نمورا مهندس ازکجا میشناسد ؟ وکپتان نمو بمجردی که اسم خود را اشنید چرا بحیرت از جای خود برخواست ؟

کپتان مهندس را خطاب نموده کفت :

— معلوم شدکه اسم مرا میدانید ؟

— بلی میدانم ، حتی نام این کشتی خارق العادهٔ که اختراعکردهٔ دست مهارت خود شماست ودرزیر بحر بیکصورت محیرالعقولی حرکت میکند نیز میدانم .

— نوتیلوس ! نی !

— بلی ، کپتان ! نوتیلوس !

— اما اینرا هم میدانیدکه من کیستم ؟

— بلی میدانم !

— حالاً نکه مدّت سی سالست که من با جمعیت بشریه یکقلم قطع مناسبات کرده درزیرهای بحر زیست میورزم و هیچکس به احوال من خبر ندارد، ومنهم بهیچکس سر خودرا فاش نکرده ام . آیاسر مرا که فاش کرده خواهد بود ؟

— یك آدمی که باشمادرباب فاش کردن سرشما وعده نداده بود !

— مبادا آن عالم فرانساوی که پیش ازشما نزده سال به تصادف درکشتی من افتاده بوده نباشد ؟

— تمام ! خوب شناختید ! خود اوست .

— اما من میپندارم که آن فرانسیس ورفیق اودرهنگامیکه نوتیلوس درگرداب مدهش « مائیلستروم » درامده بود ازکشتی بدریا افتاده غرقشده بودند !

— بلی افتادنرا افتادند ولی هلاك نشدند ، وبه اوروپا آمده بعنوان ((بیست هزار فرسخ سیاحت درزیر بحر)) یك اثری نشر کردندوسرگذشت شماو احوال نوتیلوس را دران نوشتند .

— اما او یکچند ماهه سرگذشت مراخبردارد !

— اما بهمانقدرسرگذشت نیزنام شماراوکشتی شمارا بماشناختانده توانسته است !

— بلکه مرا ازعاصیان وجنایتکاران بزرگی برقم داده خواهد بود ؟

مهندس جواب نداد ! کپتان بازپرسیدکه :

— افندی ! آیا همچنین نیست ؟

— احوال ماضی شما را تفسیر کردن نمیخواهم . تنها اینقدر میدانم که در جزیرهٔ لینقولن بیکطرز غریبی افتادیم . از طرف یکدوست عالیجنابی همیشه حمایه ومحافظه شدیم . وهمهٔ ما مدیون شکران آن حمایه میباشیم ، وبجان وتن خود را مجبور ومرهون احسان او میشماریم . واینرا هم میدانیم که آن دست مبارکی که ما را حمایه کرده دست جناب کپتان نمو میبا شد !

— بلی منم !

مهندس ورفقا برپا خواستند . وبحامی معلوم خود عرض تشکر کردن خواستند . ولی کپتان نمو بآنها به نشستن اشارت کرده گفت :

— سخنان مرا بشنوید بعد از آن هرچه که میکنید مختارید .

کپتان اینرا گفته ودر حالتیکه ضعف وناتوانی برو مستولی بود ، ونفسش در هر چند کلمه بند میشد همه قوت واقتدار خود را جمعکرده بحکایت سرگذشت خود دوام ورزید . در اثنای حکایت چند بار از خود در گذشت مهندس وژه دهئون درباب بهوش آوردن او خدمت کردند ، وسکوت نمودنش را رجا نمودند ولی اوسرگذشت خود را ناتمام نما نده گفت :

— بیهوده زحمت مکشید . میدانم که حیاتم به انجام رسیده است بگذارید که حکایت خود را تمام کنم تا که تهمت جنایتکاری که برمن بسته شده بوجدان صاحبان وجدان حواله شود که حقست یا ناحق !

خلاصهٔ حکایهٔ کپتان نمو چنینست که :

« کپتان نمو برادرزادهٔ سلطان تیپو که محارب مشهور هنداست میباشد . بعد ازانکه پدروکاکایش جنگهای خونریزانهٔ بسیاری با انکلیزان نموده شهدای معرکه گردیدند کپتان نمو که اصل نام او « پرنس داقار » است بسن سیزده سالگی با ثروت جسیمهٔ برای تحصیل به اوروپا آمده تا بسن سی سالگی تحصیل علوم وصنایع حصر دقت وصرف

مقدرت نمود . وچون ذکاو استعدادش بدرجهٔ فوق العاده بود در هرفن و هرصنعت معلو مات خودرا بدرجهٔ اعلا رسانید .

« پرنس در هرطرف اوروپا گردش وسیاحت کرد ودر هیچ وقت و هیچ جا بمحلات ذوق وعشرت موجود نگردید . همیشه در اطوار واوضاعش جدیت و فضیلت روبما بود .

« پرنس واقار ازیکچیزی متنفر و بیزاراست که آن نفرت اورا به این حالت گرفتار آورده . موجب نفرت او خاك انکلتره وملت انکلتره است .

« ازین معلوم میشود که پرنس واقار عداوت وخصومترا با انکلیزان از پدر وعم خود ده چندان پیشتر و بیشتر برده است . پرنس واقار درجملهٔ صنایع موجوده کسب مهارت نمود ، فنون طبیعه را بدرجهٔ فوق العاده پیشبرده است .

« پرنس واقار متفنن اگرچه درظاهر حال یك اوروپائی تمامی بنظر می آید اما در حقیقت حال ازدل وجان قلباً وفکراً یك هندئیست . حرص انتقام . ودفع کردن انکلیزانرا ازهندستان ، وباز نشستن بر تخت حکومت هندستان بجای گذشته گان هیچ گاهی ازدل پرنس واقار نبرامده ونمیبراید .

« بنابر همین فکر و آرزو درسنهٔ ١٨٤٩ از اوروپا به هندستان آمده بادختر یك هندیی که او نیز مانند خود پرنس از انکلیزان متنفر وجگر خون بود عقد ازدواج نمود . باین زوجهٔ خود اگرچه چند سال خیلی بخوبی گذران وسه اولاد نیز ازو بدنیا آمد ولی این سعادت عایلهٔ نیز حرارت حرص انتقام اورا تسکین نتوانست .

« پرنس هرطرف هندستانرا گردید . اعوان وانصار بسیاری برای خود پیدا کرده وخود بسرکرده گی آنها برامده با انکلیز اعلان حرب وورزید ، ومها جمات عمومیهٔ خونریزانهٔ که درسنهٔ ١٨٥٧ انکلیزانرا سراسیمه ساخته بود سبب یگانهٔ آن محاربات پرنس واقار بود .

« پرنس واقار بقدر بیست بار حیات خودرا به تهلکه انداخت ، ودهبار زخمی شد اما عسکرش یکان یکان هدف گلهٔ انکلیزان گردیده به آرزوی خود موفق وکامیاب نشد .

« نام پرنس اقار بهرطرف مشهور گردید . حکومت انکلیز بهرکسیکه پرنس را کشته وسر اورا بیارد مبلغ بسیار کزافی وعده داد . اما کسی پرنس را نیافت . ولی زوجه واولادهایش درراه اوقربان رفتند .

« پرنس تنها مانده بکوهستان دکن خودرا کشید درانجا باقی مال وثروت خودرا جمع کرده بابیست نفر عونهٔ صادق خود بیکطرف مجهولی برفت .

« آیا پرنس بکجا رفت ؟ پرنس بیکی از جزیره های خالی بحر محیط رفت . درانجا بنابرترتیب واختراعات خویش بساختن یك وابوری که درزیر بحر حرکت ورفتار کند آغاز نهاد . ازقوهٔ الکتریك استفاده کردن خواست . برانهم موفق آمد . برای گرم کردن وحرکت دادن ، وروشن ساختن الکتریکرا استعمال نمود . درزیربحر مأکولات مشروبات ، ملبوسات ، اشیای قیمتدار ازهرنوع بکثرت موجوداست . پس کسیکه دران جا زیست نماید بمددکاری قطعات مسکونه هیچ احتیاج ندارد . علی‌الخصوص که ثروت وسامان کشتیهای قضازدهٔ غرق شده را نیز بتمامها مالك میباشد .

« پرنس وابور خودرا ساخت . وچنانچه دلخواه او بود کامیاب آمد . نام وابور خود را نوتیلوس ، ونام خودرا کپتان نمو نهاده درزیر بحرها غوطه خورده برفت .

« بسیارسالها کپتان کرهٔ زمین را ازیك قطب به دیگر قطب وازشرق بغرب طولاً وعرضاً دور نمود اشیای بسیار نفیسه واموال کثیرهٔ بدست آورد . سفینهٔ پرازطلا ئیکه درسنهٔ ۱۸۰۲ دردریای ویغو ازمال اسپانیا غرق شده بود همهٔ آن طلا هارا کپتان بدست آورد .

« درحالتیکه بامردمان روی زمین اصلاو قطعیاً هیچ اختلاط ومنا سبت نداشت و هیچ خیال دیدن مردمان روی زمین راآرزووهوس نمیکرد درسنهٔ ۱۸٦٦ دروابور اوسه نفر آدم افتاد که یکی ازینها عالم فرانسوی ویکی نوکراوویکی صیاد ماهی ازملك کانادا بود یکی ازکشتیهای زرهپوش دولت امریکا برای گرفتن نوتیلوس مامورشده دربحر چین راه رابرنوتیلوس گرفته بود . نوتیلوس نیزمجبورگشته دنبالهٔ کشتی زرهپوش

مذکور رابشکست تادرپی او آمده نتوانند . درا ثنای انمصادمه این سه نفر مذکور در کشتی نوتیلوس افتاده بودند .

« کپتان این سه نفر را اگرچه برروی زمین براوروزه رهامیتوانست دادولی بسبب افشانشدن اسرار خود انسکار را نکرد . ودرسفینهٔ خود محبوس نگاهداشت بدایع بحریه را درضرف هفتماه به آنهانشان داد .

« درسنهٔ ۱۸٦۷ نوتیلوس درگرداب مائیلستروم افتاده این سه نفر بازورقچهٔ خود نوتیلوس فرار نمود . کپتان بگمان اینکه از گرداب مذکوررهایی یافتن محالست درپی اینها نیفتاد و محقق دانست که غرقشده اند . وتابه ایندم ازین خبرمعلومات نداشت که آنهارهایی یافته اند ودراوروپاسیاحتنامهٔ هفتماههٔ نوتیلوس رانشر کرده اند .

« بعد ازرفتن آن سه نفر کپتان بازسیاحتهای بسیاری درزیربحرا جرا نموده عمر گذرانید . امارفته رفته عونه وعمله اویگان یگان وفات یافته درقعربحرمحیط برتپه های قورای مدفون گردیدند تاآنکه آخرالامر کپتان درنوتیلوس تنها بماند .

« درین اثناعمرکپتان هم بشصت رسیده بود . تنهابسرخودنوتیلوس رادرهمین مغارهٔ زیرجزیرهٔ لینقولن که آنراحوضهٔ قرارداده بود آورد که حالاهم درانجاست .

« کپتان ازمدت شش سالست که سیاحت وگردش زیربحررا ترك داده درهمین مغاره آرام گرفته است . ومنتظرمرگ خود نشسته است . پیش ازسه سال یك روزی بود که کپتان لباسهای اختراعکرده کی زیردریارفتن خودرا پوشیده دردریا گردش داشت که افتادن مهندس راازبالون مشاهده کرد لهذااورابعدازانکه بیهوش شدازدریابراورده درمغارهٔ تپه های ریگ رسانید ، وسگ اورا بشمینه هارسانیده رفقارا بحال او آگاه گردانید .

« کپتان این قضازده گان جزیرهٔ لینقولن رااززیرنظردقت دورنگرفت . لکن خود را بهیچصورت بآنهانشاندادن نخواست . پسان دیدکه این آدمان خیلی ناموسکاروبا همدیگربیك اخوت محبتکارانهٔ مربوطند لهذادست معاونت خودراازانها دریغ ننموده

« کپتان درهرچند روز یکبار لباسهای دریایی خود راپوشیده اززیر بحر بچاه غرابیتهاوز آمده از احوال ومکالمۀ مهاجران خبرمیگرفت . کشتن دوغونق وبالا برانیدن توپ راازتالاب نیز کپتان بعمل آورد . صندوق اسباب رادردماغۀ بیصاحب نیزاو نهاده . کشتی شانرانیزاو به امدادشان رسانیده بوزینه کانرانیزاو بواسطۀ بجلی الکتریك ازغرابیتهاوز رانده وزینه رابرای شان بپایان انداخته . احوال آیرتون رانیزاو بمهاجران خبرداده چراکه دلش خیلی بروسوخته کشتی سپید ی رهزنان رابواسطۀ توربیل نیز اوبهوابرانیده ، برای هاربرکنین رانیزاو آورده اشقیاررابا تفنگ الکتریکی اختراعکرده گی خوداوهلاك کرده وآیرتون راازمغاره بهآغل اورسانیده . والحاصل همه وقایع غریبۀ اسرارانگیزی که درجزیره بوقوع آمده فاعل همۀ آنها کپتان نمو بوده که امروز آن اسرارکشف گردید .

« نهایت الامرخودرااقریب الموت دیده برای بعضی نصایح مفیده واجرای بعضی وصایابا خط تلگرافی که خود آنرا تابه آغل رسانیده بودمهاجران راطلب کرده است .

کپتان تابدینجاسرگذشت خودرا تمام نمود . درآخرحکایۀ خود گفت :

— فرانسیسی که سیاحتنامۀ نوتیلوس خود را نوشته البته ازبعضی جنایتهای من که دربات غرق کردنهای کشتیهای جنگی انکلیزی اجراکرده ام نیز نوشته خواهدبود . حالاشماسرگذشت مراشنیدید شماحکم بدهید که من آنکاررابحق کرده ام یابنا حق؟

سیروس سمیت مراوکپتان رافهمیده سکوت کرد . اما کپتان بشدت فریاد برآورده گفت :

— افندی ! بدان که من کشتی دیگرملتی راغرق نکرده ام ، زرهپوشهای انکلیزرا غرق کرده ام . آن انکلیزی که بوطن من ، بملت من ، بقوم من ، بعایلۀ من ظلم وغدر وجنایت رواداشته . حالادانستی ! حکم بده که من بحق کرده ام یابناحق ؟

اینرا گفته وازشدت هیجان واضطراب ، وکثرت غم والم وبسیاری ضعف و ناتوانی بیهوش افتاد . ژه ده ئون ومهندس ، ورفقایمعاونت کوشیدند . بعد ازکمی

باز بحال آمده بیکصدای مستریحانهٔ گفت :

— من از وجدان خود محجوب و شرمساری ندارم چرا که دردا ئرهٔ حقانیت حرکت کرده ام در بسیار جاها نیکی ها و خوبیهائیکه از دستم می آمد اجرا کرده ام ، و به بدیهای بسیاری که به اجرای آن وجدانا خود را مجبور میدانستم نیز کوتاهی نکرده ام .

کپتان در صدا وسینه اش خفقانی حاصلشده بیك صدای خفه شدهٔ باز پرسید که :

— بحق کرده ام یا بنا حق ؟

سیروس سمیت دست خود را بسوی کپتان دراز کرده و بیك طور جدیت پرورانهٔ گفت :

— کپتان نمو ! محقق بدانیدکه حرکات عالیه و اعمال حقانیه بطرف حق عودت میکند . چرا که محل ورود آنهم از انطرفست . اما این بیچاره گانی که حالا در ینجا بحضور شما حاضراند و مظهر عنایت و معاونت شما گردیده اند آدمان ناموسکار حق شناسی میباشندکه تا به ابد درغم شما سرشك حسرت خواهند بارید ، ونام مبارك شما را بزبان شکران وتمجید یاد خواهندکرد !

بعد از ان رفقا یگان یگان در پیش کنبهٔ کپتان زانو بزمین زده دست کپتان را بوسه دادند . درچشمهای پیرمرد محترم سرشك حسرت والم پدیدار گردیده گفت :

— فرزندان من ! حضرت خالق برحق شما را مظهر الطاف ربانی خود گرداند .

باب هفدهم

فهرست

ساعتهای آخری کپتان نمو — طلبهای حالت نزع یك آدم — بدوستان یکروزهٔ خود یادگار — تابوت کپتان نمو — مهاجران را نصیحت — دقیقه آخرین — درزیر بحر .

در ین اثنا صبح نزدیکدار گردید و لی روشنی روز در مغاره اصلا دخول نمی یابد بلکه از روی ساعت پدیدار شدن روز را دانستند . دهن مغاره را آب مد دریا سراسر پوشانیده است . اماضیای شدید الکتریك نوتیلوس دوچار ضعف نشد . همه اطراف

ضیادار وپرتونثار است .

در حالت قپودان نمو آثار ضعف لحظه بلحظه در تزاید بود . رفقا از فکر براوردن کپتان راازنوتیلوس و بردن بغرانیتهاوز فراغت کرده بودند چرا که خودکپتان آرزوی بودن نوتیلوس ومردن رادران بیان کرده بود .

در حالتیکه کپتان بحالت بیهوشی بود ژه ده ئون وسیروس به نبض وحالت او دقت کرده دیدند که شمع حیات نمو آهسته آهسته در خاموش شدن وختام یافتن است ژه ده ئون گفت:

— چه چاره ! از دست ماچه می آید !

یا — اما نا خوشیش ختام یافتن حرارت غریزی ، سبب مرگش خاموش شدن آتش اوست !

آیرتون — آیا اگر اورا بیرون کشیم . و بهوای صافی اورامعروض داریم بلکه فایده کند .

مهندس — باین فکر افتادن جائز نیست . کپتان را راضی کردن بربرامدن از نوتیلوس محالست ! در نوتیلوس زنده گانی کرده درانجا میمیرد .

کپتان اینجواب سیروس راشاید که شنیده باشد که از جابر خواست و چشم خود را باز کرد . رفقایش شده . تکاها ارای استراحت اودراطرافش گذاشتند . قپودان تکیه زده گفت :

— خوب گفتی افندی ! من درینجا میمیرم ! بناءً علیه از شمایك طلب و آرزوی دارم .

سیروس سمیت سکوت راموافق دانسته . منتظر سخن گفتن قبودان گردید . قپودان نمو دراول امر برهریك از اشیای قیمتدار نفیسهٔ که در دالان . موجود بودیك نظری گردانید گویا ازاین اشیای نفیسهٔ که از مدت سی سال با اوالفت و آشنایی گرفته وداع آخرین خود رااجرا میکند . بعد ازان گفت :

— افندیان ! آیاخودتانرابه تشکر کردن ازمن مدیون میشمارید ؟

— کپتان ! برای تمدید حیات شمافدا کردن عمرخود حاضرو آماده میباشیم !

— چون چنینست وصیت آخری مرااجرا بکنید ودر نخصوص وعدبدهید که باین

سبب دین شکران شما اداشود .

— وعده میدهیم .

کپتان یك مدتی ساکت مانده بعد ازان سر براورده گفت :

— افندیان ! من فردامیمیرم ! آرزوی وصیت من اینست که قبرمن نوتیلوس باشد بغیرازنوتیلوس دیگرتابوتی برای من نباشد . زیرا همهٔ دوستان و رفیقان من درزیر بحرمدفونند . منهم درمیان همین تابوت خود درزیربحردفن شدن میخواهم .

مهاجران سرهای خودرابوضع تواضع واحترامفرو آورده منتظرکلام کپتان گردیدند . قپودان گفت:

-- افندیان ! بسخنان من خوب گوش نهید بعد از انکه فردا من بمیرم موسیو سیروس شماورفیقان شماازنوتیلوس میبرائید زیراهمهٔ ثروت وسامانی که درواپور من موجود است بامن یکجا باید مدفون شود . بشما این صندوقچه رایادگار میدهم که در میان این صندوقچه بقیمت یکچند ملیون الماس وگوهرموجود است . الماسها راازمیراث اجدادها ، وگوهرهارا ازقعردریابدست آورده ام . باینقدرمبلغ شما بسیار وقتهابسیارکارهای نافع ومفیدی اجرا کرده خواهید توانست . فرداان صندوقچه را گرفته ازین دالان میبرائید . دروازهٔ دالان رابدقت خوب میبندید . بعدازان بر سطح واپوربالامیبرائید . وقتیکه اززینه برسطح واپوربرامدید کانهای دروازهٔ زینه رانیزبه بسیاردقت واعتنابه بندید . بعدازان درطرف دنبالهٔ کشتی رفته دردوطرف سکان واپوردوشیردهن بزرگی میبینید پیچ های شیردهنهای مذکوررابازمیکنید ، وبچابکی ازواپوربرامده درزورق خود می‌نشینید . آب دریا ازشیردهنهای مذکور درمخزنهای مخصوصهٔ زیرین نوتیلوس میدراید . نوتیلوس نیزآهسته آهسته درقعر آب فرومیرود .

درینجاسیروس سمیت یکحرکت مترددانهٔ کردکه کپتان معنی آنرا ادراك کرده گفت:

— اندیشه وتردد مکنید زیرادرنوتیلوس بغیرازجسد بیجانی دگرجانداری نیست .

سیروس ورفقای او به کپتان دیگرروی انکاری نشان ندادند زیرا وصیت آخری اوست قبول کردن آن امریست ضروری! قبودان نمو گفت :

— خوب ! حالاوعده دادید یانی ؟

— بلی کپتان وعده دادیم .

کپتان درمقام تشکر یك اشارتی کرده تنها ماندن خود راآرزو کرد ..مهاجران ازدالان برامدند . ودرکتابخا نه آمده یکقدری مکث ودرنگ نمودند ازهرگونه کتاب های نادرهٔ نفیسه کتابخانه راتوانگریافتند بعدهاربرسطح وابوربرامده یك قدری گردش کردند . سطح وابوررابقدرده یا نزده قدم از آب بالایافتند . بازیکقدری بطرف دنبالهٔ کشتی رفته یك کمرهٔ کوچکی درا نجادیدندکه آلات ماشین های عجیب وغریب الکتریکی موجود بود . یکقدری پستر کمرهٔ سکان کشتی موجودبودکه این آلات وادوات ماشینها محیرالعقول بود وماشین بسیارعجیبی بود که ضیای الکتریکی ازان اخراج میافت . و نوتیلوس وقتیکه درزیربحرحرکت میکندتابسیارجاهارا پیش روی آن روشن میسازد .

مهاجران بعد ازیکچند ساعتیکه هرطرف وابوررا سیروتماشاکردند ، ودربدایع صناعیهٔ آن حیران ماندند بازپس اززینه فرو آمده بدالان آمدند . قبودان نمواز بیهوشی بخود آمده چشمایش بدرخشیدن بود ودرمیان لبهایش یك تبسم لطیف وشیرینی پدیدار بود.مهاجران به اونزدیك شدند . قبودان گفت :

— افندیان ! بحقیقت که شما آدمان بسیار جسور وناموسکاری هستید . برای تأمین راحت ومعیشت خودتان متفقاً کوشش میورزید . من شمارا بسیار دوست دارم . بدهید دستهای خودتا نرا که بفشارم .

مهاجران یکان یکان پیش شده باقبودان دست دادند . قبودان گفت :

— بسیار خوب ! هنوز باشماچیزی گفت وشنودی دارم اولااین را ازشمامیپرسم که آیا ازجزیرهٔ لینقولن رفتن را آرزو دارید یانی ؟

پانقروف — بلی ، آرزوداریم اما بشرط بازپس آمدن!

نمو — (به تبسم) آری شما جزیره را بسیار دوست دارید . چونکه به ثمرهٔ سعی و غیرت خودتان معمور شده !

مهندس -- بفکر ما چنانست که جزیرهٔ خود را بحکومت خود یعنی امریکا پیشکش و تقدیم نمائیم تا آنکه دولت متبوعهٔ ما را در بحر محیط یك لنگرگاهی باشد .

نمو — آفرین شما مردمان باغیرت وطن پرستی میباشید باید که همچنین بکنید . حالا آنکه من از وطن خود بجدایی و حسرت در زیر آبهای سیاه بحر درین مغاره زیر زمین ترك حیات میکنم .

سیروس سمیت پرسید که :

— آیا چیزی گفتنی و وصیت کردنی بوطن خود دارید؟ بلکه در انجا دوستان و تعلقات تان باشد .

نمو — نی افندی! هیچکس ندارم . عضو آخرین خاندان خودمنم . باقی همهٔ خاندانم کشتهٔ تیغ ستم انکلیز شده اند . شما حالا باید چارهٔ رفتن خود را از جزیرهٔ لینقولن به بینید .

پا — بلی، بنای ساختن یك کشتی بزرگی را داریم . اما اگر برویم باز خواهیم آمد چرا که بسیار یادداشتها ما را به انجزیره مربوط دارد .

مهندس -- علی الخصوص که قپودان نمو را در نجا شناخته ایم !

نمو — بلی ، منهم در نجابه نوم ابدی خواهم ماند . اما . . . اگر . . .

کپتان سخن خود را تکمیل نمود . تردد کرد . . . وگفت :

— موسیو سیروس ! باشما تنها چیزی سخن گفتن میخواهم .

رفقای مهندس بیرون برامدند . مهندس و قبودان بقدر نیمساعت تنها ماندند . بعد از ان باز رفقارا خواستند . ولی از مکالمهٔ پنهانی خود بحثی نکشادند امر وز نیز باینصورت گذشت .

ژه ده ئون دید که لحظه بلحظه شمع حیات قبودان نمو در خاموش شدنست وعلامات حالت نزع در و پدیدار است . اما هیچ عذاب و اضطراب نمیکشد بلکه رفته رفته خاموش

میشود . از دهنش بعضی کلمه های که معنی آن فهمیده نمیشود میبراید .

یکچند دفعهٔ دیگرباز مهاجرانرا خطاب نمود و تبسمهای شیرین شیرینی بسوی آنها نموده دگرچیزی نتوانست بگوید .

بعداز نیمشب بیکساعت اثر حیات تنهادر چشمهایش باقی مانده بود چشمهایش دفعتهً بدرخشیدن آمده از دهنش این دو کلمه که :

(الله ! هندستان)

برامد . وبکمال آهسته گی و آرامی تسلیم روح نمود سیروس سمیت چشمهای پیرمرد محترمرا بپوشانید . هاربر وپا نقروف بگریه کردن آغاز نهادند .

سیروس سمیت دست برداشته گفت :

— جناب حق تقصیراتش را عفو کند .

بعداز ان برفقا روگردانیده گفت :

— برای استراحت روح این حامی عالیجناب خویش که بصورت ابدای اورا غایب کردیم دعا کنیم .

بعداز چندساعت مهاجران به اجرا کردن وصایای کپتان نمو مشغول شدند .

سیروس ورفقای اوصندقچهٔ گرانبهای یادکار قبودان نمورا برداشته از دالان مزین ومکمل نوتیلوس براامدند . ودروازهٔ دالانرا بخوبی بستند ، واززینه برسطح واپور بالابرامدند ودروازهٔ زینه رانیز با کانهای محکم فنری آن بخوبی سدنمودندکه یکقطره آب ازان گذشته نمیتواند . بعدازان درزورق نشسته درپس کشتی درجائیکه سکان موجوداست آمدند . ودوشیردهن بزرگیرا که دردوطرف سکان موجودبود بازکردند نوتیلوس آهسته آهسته فروآمده در آب غرق گردید .

مهاجران یکمدتی هنوز بروشنی ضیای الکتریك فرورفتن نوتیلوس رادرزیر آب تماشاکردند . لکن بعدازکمی ضیای الکتریکی ناپدید گردید که ازین معلوم شد که تابوت

قپودان نمو یعنی وابور الکتریکی نوتیلوس درقعر دریا واصل گردید . مغاره مانندشب تاریك تیره وتار گردید .

—< باب هجدهم >—

فهرست

صبح زودی مهاجران بکمال سکون وسکوت بطرف مدخل مغاره متوجه شدند این مغاره رابنابریادگار قپودان نمو « مغارهٔ داقار » نام نهادند . رفته رفته روشنی مدخل مغاره رادیدند . درین اثنابحر چون بحالت جزر بود بکمال آسانی زورق آلومینیوم شان ازمدخل مغاره بیرون برامد .

زورق رادردهن مغاره بایك ریسمانی بیك سنگی بستند . حتی با نقروف برسر ریگهای کناردریازورق راخیلی خوب نشاند .

طوفان بادوباران از دور شنیده میشدولی ازجزیرهٔ لینقولن برطرف شده بود . اما هواهنوز به ابرهای کثیف سیاهی مستوراست . سیروس سمیت بارفقای خوداز مغارهٔ داقار برامده از راهیکه آمده بودند بسوی آغل متوجه شدند . درراه ناب وهار برسیم تلگرافی راکه اثرکپتان بود جمع کرده میرفتند .

درراه خیلی کم سخن میزدند . وقایع مختلفهٔ که درین دوشب بربیچارگان پیش آمد خیلی موجب هیجان واضطراب شان گردیده است . حامی مجهولی که باینها رجه لطفها وعنایتها درحق مهاجران اجرا مینمود پس ازین موجود نیست بلکه خوداو ونوتیلوس درقعر بحر عمیق بخواب شیرین ابدی رفته است . بنا ءعلیه مهاجران خودشانرا از اول خیلی تنهاتر وبیکس تر می بینند ، وعجز وناتوانی بحسابی درخود مشاهده میکنند .

آنشب رادر آغل گذرانیده فردابساعت نه درغرانیتهاوز آمدند . سیروس سمت

بساختن کشتی از اول زیاده تر صرف همت نمودن گرفت . که میداند که در آینده چه خواهد شد بهمه حال یك کشتی محکمی بدست داشتن ضروراست . هیچ نباشد تا بجزیرهٔ تابورر فته یك کاغذی برای لاردکولنا روان گذاشتن لابد وضروریست وهم باید پیش از رسیدن زمستان کشتی حاضر شود . لهذا هر شش نفر رفیق بکمال جدوجهد از صبح بسیار وقت تا بشام تاریك کار میکنند . آخرهای سنهٔ ۱۸٦۸ به این کارها گذشت . بعد از یکنیم ماه قبورغه ها و کنارهای کشتی تمامها ساخته شد . هنوز از حالا معلوم میشد که این کشتی که بر نقشهٔ مهندس بنا یافته تا بسیار جاها در . وجهای دریا تاب آورده قاومت خواهد گردید . علی الخصوص یا نقروف از همه کس زیاده تر بکار کشتی سازی مشغول میشد . هرگاه یکی از رفقا تیشه را گذاشته تفنگ را برای شکار بدست بگیرد در حال به سرجنبانی وغرغر آغاز مینهد .

هوا همیشه بارانی و پر ابر است . حتی روز اول سنهٔ ۱۸٦۹ بیك هوای طوفانی پر بادوبارانی آغاز نهاد . در اطراف جزیره در بسیار جاها صاعقه ها افتاد . در روز سوم کانون ثانی هاربر بطرف کوه فرانقلن نظر کرده دید که از دهنهٔ تنورهٔ زروه وولکان یك دود بسیار کثیف وسیاه بهوا شده است . هاربر بدیگر رفقا اخبار کیفیت نمود . رفقا نیز دیده اظهار حیرت کردند یانقروف گفت :

— کوه ما از بخار پرانیدن به تنگ آمده حالا بدود کشیدن آغاز نهاده .

بواقعیکه در بنیار این دود خیلی دهشتنا کست پیش از ین از غلیان مواد معدنیه بخار میبرامد اما حالا از در گرفتن مواد مذکور بقدر هفتصد قدم بلندی وسه صدقدم سبتری یك دود بسیار کثیف وغلیظی بر می آید . ژه ده ئون گفت :

— معلومست که اوجاق در گرفت .

ها — چه کنیم ! خاموش کردن آن بدست ما نیست !

سیروس بکمال دقت بزروهٔ جبل نظر کرده برفقا گفت :

— دوستان من ! تبدلات بسیار مهمی در جزیرهٔ مابوقوع خواهد آمد . خودرا

بازی دادن بیهوده است ، معلومست که وولکان به این زود بها مواد مذاب گشتهٔ معدنیهٔ خودرا ابسیلان خواهد آورد .

با — خیلی خوب است! اوسیلان میکند ماهم کف بهم میزنیم ، در نجانقطهٔ مهم چیست؟

درین اثنا آیرتون گوش خودرا برزمین نهاده ویکقدری گوش کشیده گفت :

— بعضی صداهای مدهشی اززیر زمین میشنوم ! مهاجران نیز گوش نهاده شنیدند که بواقعی بعضی صدا های بسیار مهیبی می آید . پانقروف گفت :

— این چیست؟ کوه به آتش فشانی آغاز کرده هرقدر که دلش میخواهد آتش بیفشاند بماچه ؟ مابرای آتشفشانی او ازکار خود چرا پس بمانیم ! کشتی ما باید که بعد از دوماه بدریا شناوری کند .

بنابرین دعوت پانقروف رفقا از کوه صرف ذهن کرده بازپس بکار خود سر گرم شدند . امروز که سوم ماه کانون ثانی بود مهاجران بلا توقف کوشش کردند و به کوه فرانقلن مشغول نشدند . اما گاه گاه دود آنقدر بلند میشد که ضیای شمس را سراسر ستر میکرد ، وروی هوا سیاه میشد . مهندس خیلی اندیشه ناک ست . ازانرو میخواهد که یك آن اولتر کشتی به اتمام رسد .

بعداز طعام شام هاربر وسیروس وژه ده ئون بر تپهٔ منظرهٔ وسیمه براهدند تا بینند که کوه بچه حالست ازهمه پیشترهاربر رسیده فریاد براورد که :

— کوه آتش میفشاند .

از قلهٔ کوه فرانقلن که بقدر ده میل مسافه ازغرانیت هاوز دوراست بلافاصله شعله های آتش باخاکستر ودود وبخار معدنهای آب شده دربالا برامدنست مهندس گفت :

— وولکان رفته رفته کسب دهشت میکند فکر مهندس آنقدر مشغول بودو آن قدر متفکر واندیشه ناك مینمود که ژه ده ئون نیز به اندیشه افتاده پرسید که :

— آیا یك تهلکهٔ از آتش فشانی کوه فرانقلن برجزیره می بینید که اینقدر متفکر هستید ؟

مهندس — هم بلی ، هم نی .

ژه — یعنی چه تهلکه خواهدبود ؟ درهرجائی که کوه آتش‌فشان موجوداست از دوسه چیز آن اندیشه میشود که یکی اززلزلهٔ شدیده که خانه هارا خراب میسازد حال آنکه جزیرهٔ ما ازان اندیشه ندارد ! دوم ریختن خاکستر بسیارکه ازانهم برای مابیم بسیاری نیست ، سوم سیلان یافتن لاو که برای آنهم مجراهای بسیاری ازقدیم برسطح مائل کوه بطرف دماغه‌وحوضهٔ ماندیبول موجوداست که ازانجا لاوجاری‌شده خواهد رفت . وبماچیزی ضرری نخواهدرسانید . پس اندیشه‌واندوه شمار اندانستم که از چیست ؟

— من هم ازینچیز ها آنقدر اندیشه ندارم اما دیگرچیزی هست که بسیارمهلك و مدهش دیده میشود !

— مثل چه ؟

— حالاچیزی گفته نمیتوانم ! تایکبار رفته کوه رابه بینم . بعدازان بیان رأی خواهم کرد !

ژه ده ئون سکوت کرد سه روزدیگر نیز گذشت مهاجران بکمال سعی وغیرت در انشای سفینه میکوشندعلی‌الخصوص مهندس بی آنکه سبب آنرابنمایاندخیلی استعجال میورزد . زروهٔ فرانقلن همیشه بطبقه های دود وشعله های کثیف مستوراست . بعضی سنگپاره های آتشین‌شعله ریزازدهنهٔ کوه آتش‌فشان بکمال شدت‌بجوهوا پریده باز درمجرامی‌افتادکه صداهای پردهشت کفیدن آن سنگهادهشت بخش دلها میگردید . پانقروف میگفت :

— دیو برهیبت ماسنگ بازی رابنا نهاد .

اگرچه ازکوه سنگپاره های آتشین بزرگی درپریدن هست ولی هنوزازسیلان مدهش لاواثری دیده نمیشود . معلومست که هنوزمواد مذابهٔ معدنیه‌که بحرارت مرکزیهٔ ارضیه آب شده اند تابدهن مجرا نرسیده اند .

مهاجران باوجودیکه بساختن کشتی خود حصروجودکرده‌اندولی‌بازهم بعضی‌کار های ضروری دیگرنیزدارندکه آنهم بسعی وغیرت خود شان محتاجست . مثلابه آغل

رفتن وحیوانات راسرپرستی کردن لازمست لهذادرنخصوص قرارداده شدکه فرداآیر تون به آغل برود . مهندس گفت :

— آیرتون ، چون فردابه آغل میروی منهم باتوخواهم رفت .

پانقروف گفت :

— اوه ، موسیوسیروس ! کارکشتی سازی‌که ازهمه ضرورتراست برفتن شما دفعتهً چهاردست ازان برداشته میشود .

— ضررندارد پانقروف اینهم ضروراست . چراکه من‌میروم تابدانم که‌کیفیت کفیدن کوه آتش فشان بچه درجه است ؟

روز دوم بوقت صبح آیرتون وسیروس بعرابهٔ خود سوارشده بسرعت بسوی آغل متوجه شدند . جو هواعلی الخصوص برسرکوه فرا نقان به ابرهای کثیف و غلیظی محاطست‌که هرگاه بدقت نظرکرده شود آن ابرها ازخاکستر غبارات معدنیه متشکلست . بواقعیکه غبارهائیکه‌ازوولکانهامیبراید بماه هادرمیان‌ابرهامیماند مثلادرسنهٔ ۱۷۸۳ وقتی که کوه آتش‌فشان جزیرهٔ « ایسلاند » به آتشفشانی آمده بودابرهای که ازغبارات معدنیه متشکل بودتابقدریکسال درجوهواباقی بود .

سیروس‌و آیرتون چون به آغل تقرب نمودند بارش خاکسترسیاهی رادیدندکه از هوامیریزداماباد‌چون ازطرف غربی دروزید نست غبارمذکوررا بسوی دریا میبرد آیرتون گفت :

— اما این عجب است !

— عجب نی بلکه مهلك است . چراکه این دلیل درجهٔ شدت وولکانست .

آیرتون به آغل درامده خدمت بزهاوگوسفندانرا بدید . حیوانات خیلی رم خورده وبرهیجان دیده میشدند سیروس سمیت سطح مائل شرقی کوه رادورکرده تابجائیکه معدن کبریت رادیده بودند آمد .

تبدلات بسیاردرانجادیده میشد، دراوایل یك ستون بخارکبریتی میبرامددرینوقت

بقدر سیزده ستون بخار مشاهده میشود • مهندس هرچه نظر کرد از لاو اثری ندید • سطح مائل شمالیرا نیز گردش کرد اگرچه از جریان لاو اثری نیست ولی زمینها تماما باغبارات معدنیه پوشیده شده است • بعدازان مهندس به آغل برگشت • درراه برصداها و ولوله هائیکه از زمین بر می آمد دقت مینمود • آیرتون مهندس را منتظر بود مهندس گفت:

— یك فانوس بگیر که برویم •

آیرتون فانوسرا گرفت عرابه را او حیوانا ترا در آغل گذاشتند و دروازه را بخوبی بسته بسوی ساحل دیوار مانند شرقی روانه شدند • دو رفیق بر زمینهائیکه باغبار معدنی مستور بود براه افتادند • در اطراف از مرغ و چارپا هیچ اثری دیده نمیشود • گاه گاهی که بادغبار را برمیداشت دو رفیق بادستمالها دهن و بینی خودرا میبستند • مهندس و آیرتون بکمال زحمت قطع مسافه میکردند • چنان گمان میشد که گویا شعله های کوه آتش فشان یك قسم کلی مولدالحموضهٔ هوای نسیمیرا سوختانده باشد که برای تنفس غیرکافی دیده میشد • در هرصدقدم یکبار به نشستن مجبور میشدند تاماندهگی خودرا براورند • تا آنکه دوساعت بظهر مانده بلب دیوار ساحل بلند رسیدند • وازانجا بر راهیکه پیش ازان بنابر دعوت کپتان نموفر و آمده بودند تا بکنار آب خودرا رسانیدند • سیروس و آیرتون بلازحمت مدخل مغارهٔ داقار را پیدا کردند • مهندس گفت:

— زورقچهٔ آلومینیوم آیا بجای خوداست ؟

آیرتون زورق راکشیده گفت:

— بلی درنجاست !

— سوار شویم •

هردو رفیق نشستند • آیرتون فانوس را درداد بطرف بینی زورق آویخت • وپرها را بدست گرفته و مهندس نیز سکانرا بدست داشته داخل مغاره گردیدند •

نوتیلوس حالا درمیدان نیست که داخل مغاره را ضیادار کند • نوتیلوس اگرچه درقعر بحر هنوز درضیا باشی خواهد بود اما آن ضیا تابسطح آب نمیرسد • درداخل

مغاره دراول امر یك سكوت وسكونت كلی پیدابوداما هرچه كه پیش شده میرفتند بعضی صداهای مدهش وخفه و پرهیبتی از پشت دیوار های مغاره مانند صوت رعد میبرامد .
مهندس گفت :

— اینست صدای مدهش کوه آتش فشان !

بعداز کمی درداخل مغاره بو یهای گوگرد ودیگر اجزای کیمیویهٔ معدنیه نیز به بینی شان رسید . هوای داخلی مغاره بمقدار کلی با این غاز ها مخلوط بود .

مهندس یکقدری بتلاش افتاده گفت :

— اینستکه قپودان نمو از همسئله میترسید .

بعداز بیست و پنج دقیقه زورق بنتهای مغاره رسید مهندس بطرف بینی زورق برپا خواسته فانوس رابسر دیوار سنگی آخر مغاره نزدیك كرد . آیا كلفتی وستبری این دیوار چقدر خواهدبود ؟ اما از صدائیكه از پشت دیوارمغاره میآید چنان معلوم میشود كه دیوار بسیار كلفت نیست .

مهندس اطراف دیوار ازهرسومشاهده وملاحظه كرده دیدكه از بعضی جا كها وسوراخهادود بسیارسیاهی دربرامدنست . مهندس یكمدتی ساكت مانده به اندیشه فرورفت . بعد ازان گفت :

— راستست ، قپودان دریتباب حق داشت اینستكه تهلكه مدهش درینجاست !

آیرتون هیچ چیزی نگفت امابنابر اشارت مهندس به پركشی آغاز نهاده بعداز نیمساعت ازمغاره داقا ربرامدند .

— باب نوزدهم —

فهرست

مهندس آنشب راباآیرتون در آغل گذرانیده روزدیگرهردورفیق بغرانیتهاوز

برگشتند . مهندس رفقا را جمع نموده بیان نمود که :

— ای دوستان! مجبورم برینکه بشما یك خبر کدورت اثر بسیار مدهشی را خبر بدهم . و آن خبر اینست که جزیرهٔ لینقولن باکرهٔ ارض تا به آخر یکجا باقی نخواهد ماند . یك سبب بسیار عجیبی جزیره را محو خواهد کرد ! برطرف کردن این سبب داخل قوت و اقتدار بشر نیست . وهم آن سبب دردرون خود جزیره است .

رفقا ازینسخن مهندس بحیرت افتاده اولا یکی بسوی دیگر خود ، و بعداز ان همه گی بسوی مهندس دیده ژه ده ئون گفت :

— ازینسخن شما چیزی مفهوم نشد ، مهربانی کرده مسئله را واضح بفرمائید تا دانسته شویم !

م — بسیار خوب ایضاح میکنم ! بلکه همان چند سخن قپودان نمو را که بمن گفته بود بشما تکرار میکنم .

ژ — خوب قپودان نمو بشما چه گفته بود ؟

م — قپودان نمو گفته بود که جزیرهٔ لینقولن قریباً ازبیخ و بن برافتاده محو و خراب میشود .

پا — انچه سخنست ! جزیره چسان ازبیخ و بن محو و خراب میشود ؟

م — پانقروف ! تو یکبار سخن را بشنو که کپتان نمو بمن چه گفته بود ، و منهم در مغارهٔ داقار چه کشف کرده ام بعد ازان خواهی دانست که چیست ؟ مغاره داقار تا بزیر مجرای کوه آتش فشان پیش رفته است ، و با مجرای مذکور بیك دیوار سنگی ازهم جدا شده است که این دیوار هم از حالا بعضی چاکها وشکافته گیهایی پیدا کرده که ازانهم بعضی بخارها و دود هادر برامدنست ! منهم دیدم که این چاکها و این دیوار به تضییق و فشار داخلی مقاومت و توانایی نکرده ازهم می کفد و آبهای بحر بداخلی وولکان هجوم و یورش میبرد .

پا — خیلی خوب ! ازین بهتر چیست ؟ آبهای بحر دروولکان هجوم میکند ، آتش هم

خاموش میشود . کارهم باینصورت بخوبی بانجام میرسد . ماهم ازبیم آتش فشانی کوه فرانقلن وامیرهیم والسلام !

م -- بلی بلی، ازکوه آتش فشانی نی بلکه ازغم تمام جزیره بکلی واخواهیم رهید . یعنی دیوارمغاره ازهم پریده آبهای دریادر وولکان درامده جزیرهٔ لینقولن برهوا شده ازهم پاره پاره میگردد .

مهاجران جواب ندادند درجهٔ شدت تهلکه را درك کردند . چرا که سیروس در ینباب اصلا مبالغه نکرده بود زیراابن معلومست که هرگاه درداخل کوه آتش فشان آب دراید آن آبهابه مقابل آن هزاران درجهٔ حرارت هیچ تاب آورمقاومت نگردیده در آن واحدبه بخار بسیارشدیدی منقلب میشود، ومانندیك دیگی که آتش آن زیاده شود همهٔ محیط خودرادفعتهً ازهم کفانیده پاره پاره میشود . مثلا گرآبهای بحرسفیددر کوه آتش فشان «آتنا» دراید جزیرهٔ بزرگ «سیچلیا» در آن واحدازهم می کفد .

حالادانسته شدیدکه دوام حیات جزیرهٔ لینقولن برمقاومت وتوانائی دیوارداخل مغاره موقوفست . آیادیوار، امروز، فردا، بعدازیکهفته یابعد ازیکروز، یابعدازیك ساعت یاپنج دقیقه شکافته شود ؟ معلوم نیست !

مهاجران ازغم جان خودزیاده تربغم جزیرهٔ خودمتألم شدند . وبی آنکه ماتم تهلکه حیاتهای خودرابیندیشند به اندیشهٔ مصیبت جزیرهٔ خود شان افتادند که اینقدرمدتها ایشانرادرآغوش شفقت خود پرورانیده وبهاینقدرسیعها وزحمتهابدرجهٔ اعمارش وسانیده اند باینصورت فجیعهٔ مدهشه دفعتهً محو و نابدیدگردد ؟ پانقروف قطرات سرشك خودراکه درمیان مژگانهایش جمع آمده بود گرفته نتوانست .

مکالمه بقدریکساعت دیگردوام کرد . برای چاره های خلاص خود ازهرجهت سعی وکوشش رامفقوددیدند مگراینکه درکشتی سوارشده ازجزیره برایند . لهذا میباید بکمال سرعت کشتی رابه اتمام رسانند . هرکس بکارکشتی مشغول کشتند . دیگرکار هارا یکقلم ترك کردند . بلی کاشتن، ودرودن، وحیوان پرورانیدن ، وابنیه ساختن و

غیره بعد ازین چه بکار خواهد آمد ؟

همه اوقات خودرا بکار کشتی حصر نمودند . تابه بیست وسوم کانون ثانی نصف کشتی تخته بندی گردید . تابه اینوقت درزروهٔ جبال یك تبدلات عظمیهٔ بعمل نیامده بود . امادرشب بیست و هفتم کانون ثانی درحالتیکه مهاجران درغرانیتهاوز بودند . بنا گهان یکصدای دهشت انتهای پرهیبتی برامد . بگمان آنکه جزیره برهوا گردید به تلاش وچابکی ازغرانیتهاوزفرو آمدند .

ازنیمشب دوساعت گذشته بود . روی هوارا آتش گرفته بود قسم مخروطی مرتفعی که ازاصل کوه به بلندی هزارمترومانند شاخی بلند شده، ودهنهٔ تنورهٔ وولکان راتشکیل داده،ودراوایل ورودمهاجران بجزیره مهندس باهاربردران درامده بودندهمین قلهٔ مذکورکه به ثقلت هزارهاهزاربلکه ملیونها ملیون خروار وبه بلندی هزارمترو می آمد به تضییق وفشار موادمذابهٔ معدنیه که آنرالاومیگویندتاب آورمقاومت نگردیده مانندیك گلهٔ توپی بهواپریده است ، وبعدازانکه بقدرصد صد وپنجاه مترو بهوابالا برامده پاره پاره گردیده به اطراف جزیره افتاده است . بعد ازپریدن این زروه دهنهٔ مجراخیلی فراخی پیدا کرده بجوهوا آنقدرآتش هامیبرامدکه بسبب انعکاس ضیاچنان گمان میشد که هوای محیط رایکقلم آتش گرفته است . دربن اثنا مواد مذابهٔ معدنیه بکمال شدت ازمخرج وولکان خروج وازاطراف کوه ریختن گرفت . وچنان معلوم میشد که کوه فرانقلن راازهرطرف مارهای آتشینی احاطه کرده است . آیرتون فریاد براوردکه :

— آغل ، آغل !

بواقعیکه لاوهایکسر بطرف آغل هجوم آورده به سیلان آمده بود . چرا که بعد ازپریدن زروه مجراهای نوبرای جریان لاوپیدا شده بطرف قسم منبت جزیره لاوها بسیلان آمده است .

بنابرفریاد آیرتون بچابکی تمام اوناغاهارا بعرابه بسته بسوی آغل روانه شدند .

فکرشان همان به آغل رفته حیوانات را آزاد کردنست ، سه ساعت از نیمشب گذشته به آغل واصل شدند ، حیوانهای بیچاره بکمال اضطراب بناله وفغان آمده بودند ، بزودی تمام دروازه ها را باز کردند ، حیوانات بیچاره خود را همان به بیرون انداخته بفرار شتاب کردند ، بعد از یکساعت لاوها به آغل هجوم نمود ، مجرای آب کوچك آغل را به بخار تحویل داد ، در مدت بسیار کمی از آغل اثری باقی نماند دیوارهای تخته یی وچپری های طویلهٔ حیوانات را سوختانده محو گردانید از آغل هیچ اثری باقی نماند ، مهاجران اگرچه برای کشادن دیگر مجرا برای لاو و آغلرا رهائی دادن کوشیدند ، ولی وا اسفا که انسانها از علاج اینگونه آفاتها عاجزاند .

صباح شد ، مهاجران دیدند که لاوها یکسر بسوی قسم منبت جزیره در جریان آمده بیشه زار اینطرف نهر مرسی راسوختانده میرود ، ورفته رفته ممکن است که همهٔ جنگلرا سوختانده تپهٔ منظرهٔ وسیعه را نیز محو گرداند .

ژه ده نون گفت :

— بزرگترین مجرای لاو بطرف نهر قریق روژ وتالاب غرانت جاری شده می آید ، بلکه تالاب مارا وا رهاند !

م — بلکه !

مهاجران خودرا بزودی از راه مجراهای لاو برطرف کردند ، لاو بطرف قسم منبت جزیره از دوشیلهٔ کوه بصورت بسیار مدهشانهٔ جریان یافته است یکی بسوی نهر آبشار ویکی بسوی نهر قریق روژکه راست بطرف تالاب می آید ، لاوها آبهای نهرها را بصداها وفغانهای بسیار پردهشتی بلع نموده به بخار تحویل میدهد ، شکل وقیافت کوه نیز سراسر بدیگر قالب درامده است ، بسبب پریدن قسم علیای کوه شکل کوه بدیگر هئیت درامده است ، علی الخصوص سیلان یافتن نهرهای آتشین مواد مذابهٔ معدنیه از هرطرف کوه یك منظر دهشت آوری بنظر می آورد ، سرکوه آتشفشانرا دودهای بسیار کثیف وظلمی احاطه کرده است که از میان آن دودها شعله های تیره وبنفش رنگ بسیار

غلیظی باغبارهای خاکستر معادن ارضیه وسنگپاره های بزرگ وکوچك سرخ شده بهوا میشد حتی این سنگهای اخکرشده بهزاران قدم درجوهوا بالا رفته وصدا های مهیبی براورده از نظر نهان میگشت .

مهاجران درجائیکه بودند توقف کرده نتوانستند چرا که ازیکطرف سنگهای اخکری وازدیگرطرف مجراهای پرسیلاب‌لاو آنهارا درزیرتهلکه می آورد . لاوها بمجردیکه به‌بیشه تقرب نمود درختهای صف اول جنگلرا آتشگرفته چوب‌های خشك آنها درحال‌سوخته ومحومیگردید وترهای آن‌بقوت حرارت سیلاب‌لاو دفعتهً بدود وبخار منقلب گردیده مانندتفنگهاوتوپها ازهم کفیده درمیان سیلاب لاومی افتادند و سوخته محومیگردیدند .

مهاجران برکنار تالاب آمده توقف‌ورزیدند درینجامسئلهٔ حیات‌وممات درپیش آمد . مهندس گفت :

— ازدوحال خالی نیست : یا آب‌تالاب این‌سیلاب‌لاورا بلع میکند وآب برلاو غالب آمده یك‌قسم‌منبت جزیره که عبارت از تپهٔ منظرهٔ وسیعه واطراف‌تالاب باشدوا میرهد . ویا آنکه لاوبر آب‌تالاب غالب آمده آبرا بلع‌کرده به بخارتحویل میدهد ، وتپه را باجنگل‌فاروست محومیسازد که درانحال برای ما انتظار کشیدن ازهم کفیدن جزیره وهلاك شدن‌باقی میماند .

پا — چون‌چنینست مشغول گشتن‌ما بکارکشتی سازی‌نیزبیهوده است .

م — انسان باید که وظیفهٔ خودرا تانقطهٔ آخرین‌حیات خوداجرا نماید !

درین اثناخط جریان‌لاوهمهٔ درختان اطراف نهرقریق روژرا محوکرده تابه نزدیك‌تالاب رسیده بود . امادرانجا زمین‌بلندیی‌پیدا کرده بودکه بسبب آن‌بلندی‌مجرای لاو بطرف تپهٔ منظرهٔ وسیعه‌ریختن میخواست . واگر آن بلندی‌نباشد لاوبتالاب میریخت لهذا مهندس فریادبراوردکه :

— رفقابدویم که وقت‌کاراست !

رفقا مقصد مهندس را دانسته بتاخت از شمینه هابیل وکلنگ را برداشته بسوی بلندی شتافتند . اولا یك سدی از خاك وسنگ بطرف منظرهٔ وسیعه در پیش سیلاب بسته بعداز ان بکندن بلندیئیکه حایل ریختن لاوبه تالاب بود آغاز نها دند . بقدر سه ساعت کار کردند وچنان پنداشتندکه سه ساعت نی بلکه سه دقیقه کار کرده اند . تمام وقت بود . زیرا تمام شدن کار مهاجران ورسیدن سیلاب . لاو دراول امر به پیش سدی که بسته بودند رسیده یکقدری توقف نمود . بعد از ان دفعتهً در نهرقریق روژ ریختن گرفت واز انجادر تالاب بشدت تمام جریان یافت . مهاجران در نهایت مبهوتانه ومتحیرانه وساکتانه بمجادله ومحاربه این دوجسم بدیع الخلقه نظرمیکردند .

سبحان الله ! محاربهٔ آب وآتش در نهایت چه منظرهٔ مدهشی تشکیل داده است دهشت این منظره را آیا قلم کدام محرر، وقلم موی کدام مصور تحریر وتصویر میتواند ؟

بمجرد تماس کردن آب بالاو مبدل بخار گردیده صداهای پرولوله عجیب وغریبی برمیآورد . بخار بکمال شمامت بجوهوا بالابرامده دائره هاتشکیل میدهد . اما از نحال چنان معلوم میشدکه آب تالاب که از منبع آمدن نهرقریق روژ محروم مانده وسیلاب لاوکه همیشه ازمنبع لاینقطع دایمی درجریانست بر آب غالب آید .

لاوهائیکه در تالاب غرانت میریزددر حال تصلب میکنند ودر قعر تالاب به تشکیل دادن طبقه ها آغازمینهد ، وطبقه برطبقه پیش رفته تابه میان تالاب رسید حال رفته رفته کسب دهشت میکنند . چرا که تالاب نیزبه بلع نمودن لاوکفایت نمیکنند . رفته رفته آب تالاب مبدل به بخارشده بهوامیبرد .

بخاریکه از آب تالاب بهوامیشود درجوهوابازبه آب تحویل یافته باز مثل باران بر جزیره ودریامیریزد . در وسط حوضیکه تالاب راتشکیل داده بعد از کمی خرسنگهای بزرگ بزرگی از انجماد یافتن لاوهابعمل آمد وچنان معلوم میشدکه بعدازیکشبانه روز اگر لاو بهمینصورت جریان داشته باشد بعوض آب در تالاب آتش مذاب شده قایم گردد . حالت اینطرف را گذاشته حالا یکقدری بطرف مجرای سیلاب دیگریکه بطرف

نهر آبشار وجنگل فاروست روان گردیده نظر کنیم . لاوهائیکه بآ نطرف روان گردیده بعد از انکه مجرای نهر آبشار را پر کرد یك شعبهٔ آن بخدمت سوختاندن نهر مرسی و یك شعبهٔ آن بسوختن جنگل فاروست کمرهمت بسته جنگل را آتش داد .

حیوانات پرنده وچرندهٔ که در جنگل هستند بکمال دهشت و وحشت باینطرف و آنطرف درتکاپوشده اند . مهاجران بیچاره ازدیدن اخرابات جزیره دل وجگرشان کباب میشود . وگاه برحال خود وگاه برحال جزیره اشکریزحسرت میگردند . و بواقعیکه منظرهٔ جزیره خیلی جانخراشست درختهای سبز جنگل سراسر محو گردیده بجای آن طبقه های سیاه سیاهی از انجماد یافتن مواد مذابیهٔ معدنیه قایم گردیده ، آب صاف وراکد تالاب لطیف غرانت خشك شده بجای آن لاوهای جحیم آسای جهنمی جاگیرشده ، وازسر دیوار غرانیتهاوزبکنارساحل ریختن گرفته بسوی بحردرجریان آمده است . درنهرهای قریق روژو آبشار ومرسی یکقطره آب باقی نمانده ، سبزه زارهاوچمزارها را حالت پردهشت بلا انتهایی دربر گرفته .

مهاجران بیچاره لحظه بلحظه منتظر هلاك خود نشسته اند ، غرانیتهاوزرابالمجبوریه ترك داده درجای کشتی سازی خودغژدی ازبادبان کشتی سپیدی برپا کرده منتظر موت نشسته اند . ولی لحظهٔ ازتیشه زدن واره کشیدن فارغ نیستند وامید دارند که اگرتابه ده روزدیگر اجل امان شان بدهد کشتی خودرا در دریا بیندازند .

ازوقت پریدن قلهٔ کوه وجریان یافتن سیلاب لاوتابه امروز که هشتم ماه مارت است حال بهمین منوال گذشت . امارو زنهم ماه اززروهٔ کوه یك ستون عظیم پردهشت دود وبخار بقدر سه هزار قدم به جو اهواصعود یافت که از نظارهٔ پرهیبت وصدای جانخراش پرسرعت آن مو براندام ولرزه براجسام بینندگان افتاد . مهندس دانست که دیوار مغارهٔ داقار به تضییق وفشار بخارات داخلیهٔ مجرای وولکان مقاومت نیاورده ازهم پاره پاره گردیده است و آبهای بحر دردرون مرکز آتشین زمین بریخته است . و درحال آن آبها به بخار مبدل شده این ستون عظیم وخیم را حاصل نموده است . امامجرای دهنهٔ

وولکان بخروج همهٔ این بخارات کافی نیامد. بایك صدای پرغلغله وولولهٔ دهشت انتهایی که از صد میل مسافه شنیده میشد جزیرهٔ لینقولن رااز هم کفانیده پاره های کوه فرا نقان در بحر محیط بریخت . آبهای بحر محیط نقطه یی را که جزیرهٔ لینقولن بر ان بود مستور و پوشیده ساخت .

﴿ باب بیستم ﴾

﴿ فهرست ﴾

یك پشته سنگی در بحر محیط — التجا گاه آخرین مهاجران — ممات مقرراست — یك معاونت غیرمنتظر — لطف آخرین قبرقپودان نمو

ازتمام جزیرهٔ لینقولن یك پشته سنگی که درازی آن سی قدم ، و بر آن پانزده قدم ، واز سطح بحر بلندی آن ده قدمست باقی مانده است که همین قدر نقطه را آب بحر محیط ستر نکرده است . این پشته سنگ ، تباقی خرسنگهای غرانیتهاوزاست که در حالت زیر وزبر شدن جزیره این سنگها نیزبهوا پریده وبادیگر پاره های کوه فرانقان باهم آمیخته این پشته را بعمل آورده است . بغیر ازهمین پشته سنگی که مذکور گردید دیگرهیچ چیزی ازجزیرهٔ لینقولن باقی نمانده است . که التجا گاه آخرین مهاجران عبارت از همین پشته سنگ گردیده است .

جمیع کوه ودشت وجنگل وسنگ و خاك و پرنده و چرندهٔ جزیره محو وهلاك گردید حتی توپ وژوپ نیز درین آشوب رستا خیز دکاًدکای جزیره بر حیات ذوق انگیز خود شان خاتمه کشیدند .

اما رفقای شش گانه بنابر اشارت مهندس درهنگام برامدن ستون مدهش بخار از دهنهٔ کوه فرانقلن خودرا بدریا انداخته تا که قوت داشتند خودرا بشناوری ازجزیره دور کشیدند ، واز نیم میل مسافه دورتر کفیدن جزیره را تماشا کردند . بعد از غرقشدن جزیره باز خودرا بشناوری برین پشته سنگ باقی مانده رسانیده بران برامدند .

اینستکه قضازده کان ازمرگ وا رهیده برین پشته سنگ خشك وخالی دوروز است که اقامت دارند .

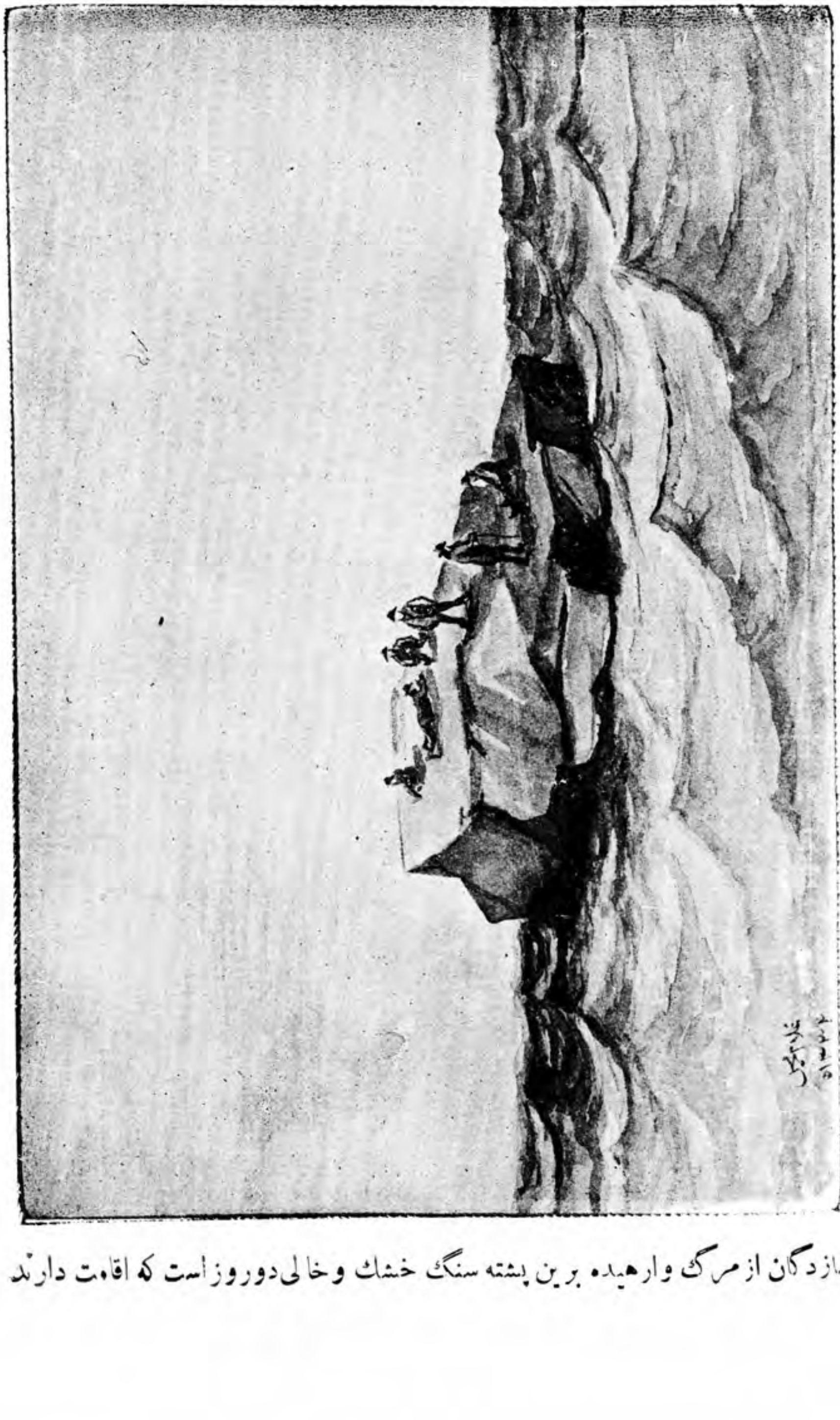
فلاکت این بارشان هیچگاه بفلاکت بار اول شان که ازبالون بجزیرهٔ کوچك سلامت افتاده بودند قیاس قبول نمیکند . چراکه درین بار برچنان جایی مانده اندکه از جنس خوردنی ونوشیدنی وسوختنی هیچ اثری نیست . مرگ شان مقرر ، وهلاك شان منتظر است . درینجا علم وفن ، ومهارت وکارکنی هم هیچ بدرد نمیخورد . معاونت و مرحمت بجز ازطرف خداوندیگانه هیچ دیده نمیشود !

سیروس سمیت ساکت ومستریحست ، ژه دئون یکقدری متهیج دیده میشود ، پانقروف بکمال قهر وحدت برپشته سنگ گردش دارد ، هاربر درپیش مهندس افتادهٔ زارنالی میکند ، ناب وآیرتون هیچ نمیگویند وهیچ نمیکنند مگر ناب یکبار همینقدر گفت :

-- قپودان نمو چقدر مرد عاقلی بودکه پیش ازدیدن اینحال فلاکت اشتمال وفات یافت !

دوروزدیگر نیز بهمین منوال گذشت ! شمع حیات فلاکت زدکان نیز لحظه بلحظه درخاموشی بود . زنده گی شان بامرگ درپنجه زدن بود .

ضعف وناتوانی شان بدرجهٔ رسیدکه برپا ایستادن برای شان محال گردید . هریك ازرفقا بروی همدیگر بیکنظر حسرت ودیدهٔ رقت دیده ساکتانه وساکنانه مبهوت افتاده



قضازدگان ازمرگ وارهیده برین پشته سنگ خشك وخالی دوروز است که اقامت دارند

بودند . گرسنه گی وتشنه گی ودرمانده گی ونا امیدی تیشه ها وارّه های عمارت حیات شان گردیده لحظه بلحظه وجودشانرا منهدم میگردانید .

در بیست و چهارم ماه مارت هرکس بیکطرفی مانندقالب بیروحی افتاده از عقل و حرکت سراسر محروم مانده بودند که هرکاه از خارج کسی آنهارا میدید هیچگاه بر ذی حیات بودن آنها حکم نمیکرد .

درین اثنا تنها آیرتون درعین حالت بیهوشی جانکندن یك صدایی ازطرف در یا بگوشش برخورده بسوی افق یکنظری انداخته توانست .

دیدکه یك وابوری سرراست بسوی پشته سنگی که فلاکت زدگان بران درجان کندنست بکمال سرعت پیش می آید !

آیرتون اینحال را مانندسیر فی المنامی مشاهده کرده ، وبعضی صداهای پراضطراب پست وخفه شدهٔ براورده ، ودستهای خودرا بهوا بالا کرده پس بیهوش شده مانند دیگر رفقا از خود درگذشت !

خاتمه

بعد ازیکساعتی سیروس سمیت ورفقای او بهوش آمده خودرادریك کمرهٔ وابوری یافتندکه بعضی اشخاص ناشناسی را بمعالجه ومداوات خودمشغول دیدند ، وندانستند که بچه صورت از پنجهٔ ممات رهایی یافته اند ! اما این فریادبیجا بای آیرتون که :

-- دونقان ! دونقان !

برفقا همه کیفیت را بفهمانید . سیروس سمیت دستهای خودرا بالاکرده گفت :

— ای خالق یکانهٔ ارض وسما ! آخر بفضل وعنایت خود مارا ازمرگ رهایی دادی!

بواقعیکه این وابور دونقان نام وابور لارد گولنار وانست که بعد از دوازده سال در زیرافسری « روبر » نام پسرکپتان غران برای آیرتون بجزیرهٔ تابور آمده است .

پس معلوم شدکه ارادهٔ ازلئی رب العالمین بررهایی دادن مهاجران رفته بود که بیچارگان رهایی یافتند ، وحالا بوطن خود بازمیگردند . سیروس پرسید که :

— خوب قبودان روبر ! شما برای گرفتن آیرتون بجزیرهٔ تابور آمدید ، وچون اورا درانجا نیافتید باید بازواپس میرفتید ! پس چسان شد که به اینجا آمدید ؟

روبر — برای گرفتن شما و آیرتون بجزیرهٔ لینقولن آمدم ؟

م — آیا برای گرفتن ما ؟ بجزیرهٔ لینقولن ؟ حالآ نکه جزیرهٔ لینقولن داخل نقشه ها نیست ! وهم بربودن ما درین جزیره چسان واقف شدید ؟

روبر — از کاغذیکه نوشته بودید ، ودر جزیرهٔ تابور گذاشته بودید ، وعرض و طول وتمامکهٔ کفیدن جزیرهٔ خودرا دران نوشته بودید .

کپتان روبر این را گفته واز جیب خود یك کاغذی کشیده بسیروس سمیت بداد . سیروس کاغذرا خوانده وخطرا شناخته گفت:

— اینهم اثر لطف قبودان نموست !

پا — معلوم شد که قبودان به کشتئی بوناد وانتورما سوار شده تنها بجزیرهٔ تابور رفته است .

ها — بلی برای گذاشتن این کاغذرفته است ؟ و آن علاماتی که درکشتی خود درباب سفرکشتی دیده بودید ازطرف قبودان نمو بعمل آمده است .

پا — به بینید مرحمتکار آدم را که بعد ازمرگ خود نیز با اظهارمعاونت نمود !

م — دوستان من ! دست بالا کرده برای کپتان نمو دعا کنیم .

همهٔ مهاجران وروبر دعا کردند . درین اثنا آیرتون بمهندس نزدیکشده ویك خریطهٔ بزرگی ازجیب خود براورده گفت :

— این خریطه را درکجا میگذارید ؟ موسیوسیروس !

این خریطهٔ جواهرهای صندچهٔ بودکه کپتان نمو مهاجرا نرا بیادکار هدیه کرده بود ، و آیرتون حیات خودرا به تهلکه انداخته ودر وقت آشوب رستا خیز آنرا از صندوقچه درین خریطه گذاشته درجیب کرده بود ، ودرینوقت به مهندس آنرا عرض مینمود . مهندس ازدیدن خریطه بکمال هیجان بسوی آیرتون نظرکرده گفت :

— آیرتون ! آیرتون این توئی ؟

بعدازان به روبر خطاب نموده گفت :

— افندی ! بعوض جانئی غداریکه درجزیرهٔ تابور گذاشته بودیدیك نادم ناموس کاری مییابیدکه من بد ست فشاردادن اوافتخارمیکنم .

بعدازان مهاجران ازسرتاپا سرگذشت خود رابه کپتان روبرحکایه کردند . شنوندگا نرا ازسرگذشت عجیب ایشان حیرت دستداده پشته سنگی را که ازجزیرهٔ

لینقولن باقی مانده در خریطه موقع آنرا قید و ثبت کرده وبجماعت یك دعای آخری بروح کپتان نوخوانده واپور براه افتاد .

بعــد ازپانزده روز مهاجران به امریکا رامدند دیدندکه بعد ازمحاربهٔ مدهشهٔ که دران حاضر بودند شمالیان مظفروغالب آمده اند . جواهرات خودرافی‌الفور بنقد تحویل داده یك زمین بسیار جسیمی خریدند . بزرگترین دانهٔ گوهر رابنام لیدی گو لنداروان هدیه فرستادند . مهاجران باهمدیگر عقد رابطهٔ اخوت کرده عهد بستند که تاما دام الحیاة ازهمدیگر جدا نشوند . زمینی را که خریده بودند جزیرهٔ لینقولن نام نهاده چنانچه درجزیرهٔ لینقولن به اتفاق ومعاونت همدیگر سعی وکوشش میورزیدند درینجا نیز برای آبادی وعمران زمین خود همچنان جد وجهد بعمل میآوردند . از ثمرهٔ سعی واتفاق درکم مدتی خیلی ترقی کردند . درداخل ازضی مذکور یك نهرکو چکی موجود بودکه آنرا « نهرمرسی » ویك تالابی هم بودکه آنرا (تالاب غرانت) ویك بیشه زارمحدودی نیزبودکه آنرا [جنگل فاروست] نام نهادند . عمارت نشیمن گاهی راکه برای خود ساختند (غرانیتهاوز) نام گذاشتند ولی شکرکردند که کوه ویشتهٔ درداخل اراضی شان نبودکه آنرا « کوه فرانقلن » نام نهند .

والحــاصل همهٔ رفقــا ازدیگرصنعتهای خود دست برداشته بزمینداری کوشش ورزیدند .

زه ده نون درانجا بنام (لینقولن هرالد) یك اخباری نیزتأسیس ونشرداد که

بسبب شیرینی مقالاتش در کم وقت خیلی رغبت و نشر یافت .
یکچند بارهم لارو، ولیدی گولناز وان نزباو اپوردو نقان بزیارت مها
جران آمدند، واز طرف مهاجران به بسیار حسن معامله قبول
گردیدند . در داخل اراضی هرکس بکمال سعادت ورفاهیت
و مسرت معیشت مینمودند . ولی باوجود اینهم
جزیرهٔ لینقولن را که عریان و بیسامان دران
افتاده مدت چهار سال بکمال خوشی ورفا
هیت دران بسر آوردند و آخر الامر
درزیر بحر غرق گردید بالطفها و
معاونتهای قپودان نموهیچ
فراموش نمودند *

— انتها —

تمام شد

— المترجم —

محمود طرزی

مطبعهٔ
عنایت

دار السلطنه کابل

اعلان

آثار [illegible]

(معرفة [illegible])

([illegible]) [illegible]

([illegible]) [illegible] علم [illegible] | [illegible] باقی [illegible]

[illegible] دور [illegible] کرهٔ زمین [illegible] هشتاد روز

[illegible] و از هر جهت [illegible]

[illegible] مباحث [illegible]

[illegible] و حکم

[illegible] بیست [illegible] ([illegible])

جوز [illegible]

[illegible] غلام محمد [illegible]

[illegible] کتبهای [illegible] ([illegible]) [illegible]

[illegible] مرتب [illegible] در بازار [illegible] از دکان ([illegible]

[illegible] کتب را از دکان ملا (غلام محمد) متصل [illegible]

بقیمهٔ [illegible] آن که در [illegible]

[illegible] از خارج [illegible]

خریداری [illegible] را بکنند [illegible]

[illegible] افغانیه [illegible] کنند .